

لیران در بحران؟

آرزوهای اتمی ایران
و
واکنش‌های آمریکا

نویسنده: راجر هوارد

مترجم: مرضی مدنی‌تژاد

درباره نویسنده کتاب

راجر هوارد، روزنامه نگاری انگلیسی و غیر وابسته است که به سراسر ایران سفر کرده است. درباره موضوع های مربوط به دفاع و روابط بین المللی برای بسیاری از روزنامه های پرتیراژ مقالات بسیاری نوشته است. بیشتر گزارش ها و مقالات وی به ویژه درباره جنگ افغانستان به رهبری امریکا، در روزنامه های Daily Mail, Spectator, Middle East International, US Journal In the National Interest, Jane's Annual Review, به چاپ رسیده است. با قسمت اخبار بین المللی بی.بی.سی. و نیز برای شبکه تلویزیونی انگلستان، همکاری های نزدیک داشته است. در سال ۱۹۸۸ میلادی از دانشگاه کمبریج در رشته «تاریخ مدرن»، فارغ التحصیل شده است.

درباره این کتاب

آیا ایران بر سر یک دوراهی قرار گرفته است؟ جنگ های اخیر که به رهبری آمریکا در افغانستان و عراق برپا شد فرصت ها، و مخاطرات تازه ئی را به وجود آورده است که می تواند منادی امکان پذیری تماس های تازه بین تهران و واشنگتن، و یا بالعکس، به برهم خوردن شدید مناسبات که چه بسا ممکن است به رودرروئی نیز بیانجامد، منجر گردد. در ایران، تغییرات ژرف و بنیادینی که در آمارگیری های مربوط به نفوس به عمل آمده، دلالت بر آن دارد که در کشوری که جمعیت جوان آن، راه و مسیر فکری خود را با روحانیت تغییر داده است باید شاهد تغییرات وسیع و گسترده سیاسی در آینده بود و به تحقیق اهرم های قدرت را همین گروه در آینده به دست خواهد گرفت.

کتابی که در دست دارید نگاه هائی به تنش های داخلی / بین المللی موجود می اندازد و بی آمد هائی را که این تنش ها بدنبال دارد بررسی می نماید.

مواردی را که به ویژه زیر ذره بین قرار می دهد عبارتند از:

- آیا حقیقتا ایران در پی دست یابی به سلاح های اتمی است؟

- «نیروی قدس» ایران در عراق و افغانستان چه می کند و سرگرم چه کاری است؟

- ارتباط ایران با گروه ترور خاور میانه چیست؟

- اگر رژیم کنونی ایران فروپاشد، کشور نیز به همان مصیبت گرفتار می شود؟

- گروه های مخالف رژیم تا چه حد برای رژیم خطرناکند؟

کتاب، به نقل وقایع و اقداماتی که در ایران و ناحیه ممکن است اتفاق بیفتد اشاره می کند که برای خوانندگان و پژوهشگران، مفید است.

مندرجات
سیاسگزاری نویسنده.

قسمت اول- ایران و آمریکا.

۱- افکارودید گاه آمریکا درباره ایران.

۲- ایران و تروریسم بین المللی.

۳- تئوری دومینوو «تغییر پشت تغییر».

۴- بمب هسته ئی ایران؟

قسمت دوم- بحران داخلی.

۵- تنش های سیاسی.

۶- ناراحتی های اجتماعی و اقتصادی.

قسمت سوم- پی آمدها.

۷- قیام توده ئی.

۸- مخالفان.

نتیجه.

سپاسگزاری

نویسنده کتاب لازم می‌داند از آقای پروفیسور سهراب بهداد، آقای مهرداد
فرمند،

, Lord Gilmour, Mr. Nigel Laird, Mr. David reddaway, Sir Alfred Sherman
, Sir David Gore-Booth, دکتر علی نوری زاده و آقای احمد رشید، تشکر نماید.
نویسنده کتاب، به ویژه از آقای آلن جورج، نویسنده سوری کتاب «نه نان، نه
آزادی» و آقای دکتر آنا هاردمن، سردبیر روزنامه «زد» و آقای روبرت مولتنو، برای
کمک‌ها و نظراتی که درباره چاپ کتاب به وی داده‌اند تشکر می‌نماید. از پدر
و مادر خود نیز به علت تشویق‌ها و پشتیبانی‌هایی که از وی، در نوشتن این کتاب به
عمل آورده‌اند سپاسگزاری می‌نماید.

مانند سایر اصطلاحات معمول در زبان ها، از کلمه ی «بحران» نیز در بسیاری از موارد استفاده شده است که می توان گفت در بعضی جهات، معنی اصلی خودش را از دست داده و آن را فی المثل برای سناریو، یا داستان درام یا مهیجی که اتفاق افتاده نیز به کار برده اند. بهر حال، بنظر من به لحظه ئی حساس و حیاتی اطلاق می شود که در آن فرآیند انتقالی مسئله، یا موضوعی که در اوج قرار گرفته، با آینده، تقویم و تشخیص داده شود.

بدون درک منافعی که در این راه متصور است، داوری در این باره که ایران در تلاشی سخت و پویا برای دست یابی به نقطه عطف تاریخ خود است، مشکل و شاید، محال بنظر رسد. از همان لحظه ئی که نطفه ی آن بسته شد، رژیم کنونی ایران غالباً با بحران هائی مواجه بوده است که برخلاف تمام پیش بینی هائی که به عمل آمده بوده است با آنها جسورانه مبارزه نموده و یا کنار آمده است. به عنوان نمونه، اغتشاش و آشوبی است که در پائیز ۱۹۷۸ میلادی شروع شد و در زمستان سال بعد منجر به تشکیل جمهوری اسلامی ایران گردید و این، در کشوری که بقول رئیس جمهور، جیمی کارتر در دسامبر ۱۹۷۷، جزیره ثبات و استقامت خوانده شده بود، قابل پیش بینی نبود. بهر حال، علل قانع کننده ئی وجود دارد که می توان فرض کرد که در برهه هائی از زمان در آینده، ایران شاهد بحران هائی خواهد بود که رژیم کنونی آن به نحو مؤثری پاسخ خواهد داد، یا اینکه ناپدید خواهد شد. روابطش با آمریکا بگونه ئی بسیار مهیج و باور نکردنی به علت بدتر شدن هر روزه آن روابط، یا آب شدن یخ های باردی که بین طرفین موجود است شدیداً به سردی می گراید. می توان گفت که این حالت از روزی که جمهوری اسلامی ایران پایه عرصه وجود نهاده ادامه داشته است.

نیرومندترین قدرتی که برای سو و آن سو کشیدن اصلاحات سیاسی، در درون کشور فشار وارد می آورد تغییرات آماری و جمعیت کشور است. ایران، برخلاف بیشتر کشورهای غربی جمعیتی جوان در اختیار دارد که طرز تفکر و آرزوهای آنان در خلاف جهت نیروهای سیاسی کشور است که سر رشته امور را در دست دارند. در عین حالی که این گروه جوان چیزی از انقلاب سال ۱۹۷۹ بیاد ندارد و نمی خواهد بیاد داشته باشد، اکثریت نسلی نیز که همه روزه به رو می آید، رشد می کند و علاقه ندارد که خاطرات و تجاربی را که به انقلاب شکل داد و جهت بخشید بادیگران تقسیم کند، در همان حال، به شدت تحت تأثیر سبک و روال زندگی مغرب زمین است و آن سبک و سیاق را همه روزه از طریق ماهواره هائی که حد و حصری بروجود آنها نیست جذب می کند و بکار می بندد. هر باز دید کننده خارجی که قدم به درون ایران می نهد، اولین پدیده ای را که با چشم های خود می بیند، همین گرایش نسل جوان به مظاهر تمدن غرب است که در خیابانهای امروز ایران مشهود است. محدودیت هائی که دولت برای جلوگیری از این اشتیاق وضع کرده است به گونه ئی علنی و بارز توسط جوانان نادیده انگاشته می شود. دختران جوان به عمد، روسری، یا باه اصطلاح «حجاب» خود را عقب می کشند تا موی سر خودشان را که منع شده است، در معرض

دید دیگران قرار دهند. در خلوت، همه دم از اصلاحات و مقررات دنیوی می زنند و بر آن اصرار می ورزند.

دروغله اول بنظر می رسد که بسیار محتمل است که این گونه فشارها به فوریت، یا در کوتاه مدت فرآیندی از اصلاحات سیاسی به دنبال داشته باشد. امید انجام اصلاحات از طریق پیروزی هائی که محافظه کاران در نظر داشته اند در انتخابات مجلس در فوریه ۲۰۰۴، و انتخاب ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ بدست آورند، با عدم استقبالی که مردم کشور در روند سیاسی رژیم کنونی از خود نشان داده اند، همانگونه که رئیس جمهور بوش (۱) در یکی از گفته هایش به آن اشاره نمود می تواند به ازدست دادن ناگهانی وجهه گردانندگان سیاسی کشور و غیر مشروع بودن حکومت آنان منتهی شود و شکافی عمیق بین مردم و مقامات حکومت به وجود آورد (۲). در این حالت است که باید در انتظار اعتراض ها و دموستراسیون ها در معیاری وسیع تراز سال ۲۰۰۳ که توسط دانشجویان طرح ریزی شده بود باشیم. ولی آیا این اعتراض های جمعی هیچ گاه نتیجه بخش خواهد بود؟ آیا می توان به حقیقت راهی از طریق بحران های سیاسی به بیرون باز کرد؟ برای آنکه این تظاهرات ها نتیجه بخش باشد لازم است از طرف رجلی سیاسی و معروف رهبری شود. درست به همان گونه که خمینی در دوره شاه رهبری گروه مخالف را هم آهنگ و موزون نموده بود. به سازمان و سازماندهی و به برنامه و خط مشی سیاسی نیاز مند است. فرقی نمی کند که این برنامه، دقیق، یا مبهم باشد. عوامل قاطع و لازمی که به آنها اشاره شد به هنگام نوشتن این کتاب در صحنه سیاسی ایران وجود خارجی ندارد.

بر همین قیاس و بگونه ئی نامطمئن، راه و روشی است که باید پیموده شود تا چنین بحران سیاسی در راه ایجاد این چنین سازمانی مرتفع گردد. احتمال دارد گذشتن از این سد با خشونت و کشت و کشتار قرین باشد. نمونه آن، انقلاب مشروطیت در سال های بین ۱۹۰۶-۱۹۰۹ است. یعنی سالهائی که طی آن اولین قانون اساسی ایران (۳) نوشته شد. و باز می توانیم به حرکت سیاسی سال ۱۹۶۳ میلادی که شاه، انقلاب سفید خود را اعلام نمود و بالاخره انقلاب سال ۱۹۷۸-۷۹ که منجر به تشکیل جمهوری اسلامی گردید اشاره کنیم. و اما به این علت که چنین فرآیندی در کشوری که هرج و مرج و نافرمانی مدنی مردم آن طی ربع قرن گذشته رامی توان به آسانی بخاطر آورد، چنین می توان انگاشت که این قبیل بحران های سیاسی در این کشور را محتملا میتوان به طرق مسالمت آمیز و چه بسا ناگهانی، رفع و رجوع نمود. درست همان گونه که محافظه کاران رژیم بنحوی غیر مترقبه و ناگهانی، در اکتبر سال ۲۰۰۳ در برابر درخواست های بین المللی درباره برنامه های اتمی ایران سر تعظیم فرود آوردند. در هر حال، باید گفت هر زمان که لازم باشد به وجود آمدن بحرانی سیاسی در ایران از بعضی جهات، غیر قابل اجتناب است.

اگر از دیدی وسیع تر، یا از نقطه نظر روشن بینی بین المللی به این موضوع نگاه کنیم فشارهای دیگری بر روی دوش این کشور سنگینی می کند که می تواند به سهولت منجر به الحاق حیاتی این کشور با آمریکا شود. همواره این مسئله متصور است که ارتباط ایران و آمریکا می تواند به سهولت گل آلود شود، یا اینکه بنحو چشم گیری بهبود یابد.

همان گونه که در فصل های آینده به آن اشاره خواهیم کرد، فشارهایی که بر ایران وارد می شود، بازتاب شمای جدیدی است که در نقشه جغرافیائی منطقه ترسیم گردیده و شامل جنگ با ترور، و تروریست ها، و حمله آمریکا به کشور عراق می شود. در حال حاضر، چیز تازه ئی جز آنچه رئیس جمهور بوش در ژانویه سال ۲۰۰۲، هنگامی که ایران را همراه با کره شمالی و عراق، محور شرارت شیطان خواند، برگفته ها اضافه یا کم نشده است و در، بر روی همان پاشنه می چرخد. با این وصف، نظر کردن بر روی نقشه جدید خاور میانه و آسیای مرکزی، هراسی در دل مقامات امنیتی رژیم ایران انداخته است. حتی قبل از آنکه رئیس جمهور بوش ماشه ی جنگ، علیه عراق را فشار دهد ایران بطور کامل از طرف نیروهای آمریکا به محاصره درآمده بود. نه تنها از طرف همسایگی اش با افغانستان، بلکه از طرف جمهوری های سابق روسیه یعنی ازبکستان، تاجیکستان، گرجستان و قرقیزستان و یا پایگاه هایی که در بیشتر امارات خلیج فارس مستقر نموده است. حتی روسیه که از عهد قدیم دوست و هم پیمان ایران محسوب می شد در برابر فشارهای آمریکا سر تعظیم فرود آورده است. این موضوع در تابستان سال ۲۰۰۲، یعنی هنگامی که دولت وقت روسیه توافق نمود مانور مشترکی با نیروهای آمریکا در بحر خزر داشته باشد مصداق پیدامی کند.

چنین حضور یک پارچه آمریکا در منطقه می تواند به عنوان یک فروگشادر برابر سایر نیروهای سیاسی که در ایران به وجود آمده است قدهلم کند. با احساسی مثبت از این حضور، این موضوع می تواند گردانندگان سیاسی حکومت ایران را بر آن وادارد که به درخواست های آمریکا روی خوش نشان دهند تا منجر به عقد پیمان جدیدی بین دو کشور گردد.

عکس قضیه این است که سران کنونی ایران تصور کنند که آمریکا هدفی جز تجاوز ندارد و بر این باور پافشاری کنند و بخود به قبولانند که آمریکا قصد حمله به ایران را در سر می پروراند. به دنبال این طرز تفکر و باور، تهران کلیه اقدامات احتیاطی را رعایت خواهد کرد، و آمریکا نیز کلیه این تدابیر را خصمانه تلقی خواهد نمود به نحوی که اقدامات بعدی آن کشور سبب ترس ایران از پیش بینی هایش در این باره خواهد شد. خطرات این نوع عدم اعتماد ها در روابط بین المللی در عملیات طوفان صحرا کاملاً مشهود بوده است. حمله ی تهاجمی دول متحد به عراق به منظور بیرون راندن سربازان عراقی از کشور کویت، در سال ۱۹۹۱ از همین مقوله است. ترس از اینکه پس از صدام، هدف بعدی این همه نیرو که در منطقه تجمع نموده است آنها هستند، حکمرانان ایران را بر آن داشته است که بهم نزدیک تر شوند و تجهیزات نظامی خود را تقویت بخشند. همین هاست که آتش عدم اعتماد غرب را مشتعل و روشن نگاه می دارد.

در ماه مه ۱۹۹۱ که نسبت به حضور نیروهای آمریکائی زبان به اعتراض گشودند، سران ایران بر آن شدند تا موشک اسکاد خود را که نوع اصلاح شده ئی از موشک های کره ی شمالی بود با موفقیت آزمایش کنند. می خواستند به آمریکائیان به قبولانند که اینان می توانند پایگاه های آمریکا در عربستان سعودی و ترکیه را با کلاهک هایی که این موشک ها دارد و وزن آن یک تن است، هدف قرار دهند. زیر

دریائی های جدیدی را که از روسیه گرفته بودند، همراه با قایق هائی که از چین دریافت نموده بودند به نمایش گذاشتند و به دنبال این کارها هم خود را مصروف بر تولید موشک شهاب ۳ که ساخته و پرداخته خودشان بودند نمودند.

هدف از نوشتن این کتاب بیشتر آن است که نگاهی وسیع تر به آنچه در ماورای این تنش هادر ایران معاصر است بیندازد. در سطح بین المللی باید گفت که ایران بعلت کمک هائی که به تروریسم بین المللی می نماید (فصل دوم)، دخالت در امور همسایگانش، افغانستان و عراق (فصل سوم)، و سرباز زدنش از پاسخ دادن به پرسش هائی که درباره برنامه های هسته ئی اش بوده و فرض بر این است که این برنامه صرفاً برای تولید انرژی بیشتر برای جمعیت در حال رشد خود است، مورد تنفروانزجار و اشنگتن است. و چه بسا در عمل، محرمانه بر آن شود که به تولید کلاهک های اتمی نیز پردازد (فصل چهارم). این، بر عهده ی ایران است که کلیه ی این موارد را در صورتی که علاقمند به انسجام روابط خود با آمریکا است در شرایطی مساعد، مثلاً کمک به زلزله زدگان بم که در قالب کمک های انسان دوستانه، قطب های مخالف بهم نزدیک می شوند بر زبان آورند و باب مذاکرات را مفتوح نگاه دارند. زلزله بم که در تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۰۳ اتفاق افتاد این شهر را که در جنوب شرقی ایران واقع شده است با خاک یکسان نمود.

نیمه ی دوم کتاب نگاهی به فشارهای داخلی در ایران بر سر حقوق مردمش می اندازد. فصل پنجم کتاب نگاه هائی به تنازع مردم برای حقوق سیاسی خود و دسته بندی هائی که بین گروه های موجود در ایران شکل می گیرد می اندازد. مدافعان جبهه محافظه کار و وضعیت موجود در تلاشند تا از اجرای حکومت قانون، آزادی بیان و دموکراسی در کشور طبق استاندارد های غرب، آنگونه که واشنگتن بر آن مهر تأیید زده است، جلوگیری کنند. در عین حال کوشش می کنند که در صحنه ظاهر نگردند. فصل ششم کتاب نظری به گردانندگان امور اقتصادی کشور و تنش های اجتماعی موجود می اندازد.

فصل آخر کتاب نگاه هائی به راه های مختلفی که این فشارهای داخلی ممکن است در آینده برهم وارد آورند، یا اینکه توافق هائی صورت دهند و طی اعلامیه ئی نظر خود را به مردم اطلاع دهند، یا اینکه بنا بر مصلحتی در یکدیگر ادغام شوند، می اندازد. موضوعی که به آن اشاره شد چندان دور از ذهن نیست. مثلاً دستگاه های تبلیغاتی و رسانه های گروهی غرب، و چه بسا به تحریک آمریکا که علاقمند به آزاد سازی به همان شیوه ئی که در عراق بکار گرفته بود و مخالفان حکومت را علیه صدام تحریک و تحریض می کرد، همان شیوه را درباره ی ایران به اجرا در خواهد آورد تا مقامات حکومتی ایران را وادار به اصلاحات سیاسی بنفع مردم ایران نمایند (فصل ۷). ولی خط مشی آمریکائی، یا اسرائیلی و رادیکال دیگری لازم بود تا مسئولیت مخالفان مسلح دیگری مانند مجاهدین خلق را که بگونه ئی امکان پذیر قادر به خرابکاری، بمباران، و یا سوء قصد بودند به عهده بگیرد تا همان کار هائی که در عراق می شد در ایران نیز انجام دهند (فصل ۸).

صرف نظر از تحریکاتی که رژیم ایران در این باره، یا سایر موارد بعمل می آورد، بدون شک این حالت تنشی که بین دو پایتخت وجود دارد، در مواردی خاص، به تشدید

این تحریکات به شیوه‌ئی پرخاشگرانه از طرف کاخ سفید جواب داده شده و این امر، متجلی افکار امریکائیان در قبال سیاست‌های ایران بوده است. در این باره، در فصل‌های آینده گفتگو خواهیم کرد.

یادداشت

- ۱- سخنرانی بوش در سالن اوقاف ملی برای دموکراسی، واشنگتن، ۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۲- این جمله در تاریخ ۱۱ نوامبر ۲۰۰۳ توسط یکی از اصلاح طلبان اسلامی بکار برده شد.
- ۳- در سال ۱۹۳۵ نام کشور از «پرشیا» به «ایران» تغییر یافت.

قسمت اول

ایران و آمریکا

ربع قرن از انقلاب اسلامی ایران می گذرد. متعاقب گروگان گیری دیپلمات های آمریکائی در تهران و بهم خوردن روابط سیاسی بین دو کشور، فصل تازه ئی در تاریخ روابط آمریکا- ایران در حال شکل گیری است. محتمل است که این فصل جدید دیپلوماسی حاوی داستان های شیرین و مسرت بار از ایجاد روابط حسنه بین طرفین باشد، تحریم های اقتصادی برداشته شود، و چه بسا به دنبال آن خاور میانه ئی آرام تر و پابرجا تر به وجود آید. از طرف دیگر آن احتمال نیز وجود دارد که روابط فیما بین از اینکه هست بدتر و گل آلوده تر شود و عدم اعتماد، خصومت، ورنجش جایگزین همه چیز گردد و سرانجام هر دو طرف رو در روی یکدیگر قرار گیرند.

احتمال آنکه روابط آمریکا - ایران ممکن است به یک پیوستگی سیاسی تبدیل شود از روی قرینه هائی که رویداد های اخیر بدست داده کاملاً مشهود است. به اتمام نزدیک شدن نیروگاه اتمی ایران، که فرض بر آن است فقط و فقط به منظور استفاده از نیروی برق آن به وجود آمده است، سبب می شود تا لبه تیغ انتقادات بین المللی را بگونه ئی یک طرفه، متوجه راکتور های اتمی موجود در اراک و بوشهر نماید. یا آنکه برعکس، و بنحوی قاطع، به نتایج بازرسی بازرسان سازمان بین المللی انرژی اتمی تن در دهند و آن را پذیرا شوند. در یکی از تعهداتی که در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ ایران امضا نموده است، با این بازرسی از طرف مأموران سازمان موافقت به عمل آمده است. در عین حالی که این مصالحه، یا توافقنامه تهران خوش آمد گرم و دوستانه پایتخت های کشورهای اروپائی را بدنبال داشته است، با این وجود از طرف بسیاری از مقامات در اسرائیل و واشنگتن با دیده شک و تردید به آن نظر افکنده شده است. سردسته این گروه ها یعنی «جون بولتن»، بلافاصله اظهار نظر کرد که «حتی اگر ایران وعده های خود را بطور کامل اجرا نماید اقدامات دیگری لازم است انجام شود تا ثابت کند ایران با سوگند دروغی که می خورد، بدون هیچ گونه شک و شبهه ئی بدنبال دست یابی به سلاح هسته ئی نیست (۱)». در عین حالی که سازمان سیا، طی گزارشی که در تاریخ ۸ نوامبر به اطلاع عموم رسانید، به کنگره آمریکا اطلاع داده بود که حتی با توجه به ورود سرزده بازرسان سازمان بین المللی انرژی اتمی به نیروگاه نطنز و بازدید ماشین آلات آن، با این وجود، خطری بسیار جدی وجود دارد که ایران بتواند به اقدامات اتمی خود سرپوش نهد و مآلاً به اورانیوم غنی شده دست یابد.

تغییرات عمده ئی که اخیراً در وضعیت ژئوپولیتیک، یا جغرافیای سیاسی منطقه به وجود آمده است فرصت ها و خطرات دیگری را به وجود آورده است. به ویژه چون دولت جورج بوش اعتماد بسیار زیادی به همکاری های همسایگان برای ادامه ثبات سیاسی در عراق و افغانستان دارد، حاضر است به هر نوع اقدام ایران که آمریکا را در این هدف یاری دهد و به ثبات منطقه بیانجامد پاداش دهد، یا آنکه برعکس، هر نوع مخالفت با این تصمیم را تنبیه نماید. حال، با حضور گسترده ئی که آمریکا در منطقه دارد، مقامات ایران یا حاضر به همکاری با نیات ایالات متحده آمریکا برای برقراری ثبات در منطقه خواهند بود یا نه! بعبارت دیگر آیا کاری خواهند نمود که نقشه های

آمریکا را در حفظ نظم و آرامش منطقه عقیم گذارند؟ از طرف دیگر، حالت قابل اشتعال شرایط در کشورهای عراق و افغانستان، و در دیدی وسیع تر جهانی، از زمانی که القاعده سر از لاک خود در آورده است، دلالت بر آن دارد که واشنگتن قادر است به سهولت مسئولیت هر نوع اقدام تروریستی در این ناحیه از جهان را متوجه ایران نماید. صرف نظر از اینکه این نوع اتهامات چه نتایجی در بر خواهد داشت: بمب دستی که در یکی از اتوموبیل ها در تاریخ ۱۲ مه ۲۰۰۳ در ریاض کار گذاشته شده بود سبب شد تا دولت آمریکا مذاکرات غیر رسمی خود با نمایندگان ایران را پایان دهد. گوا اینکه هیچ نوع قرینه و اماره ئی مبنی بر دخالت ایران در آن مسئله وجود نداشت. در سطحی کلی تر، تجاوزات نظامی به ارتش آمریکا در عراق یا افغانستان، یا مورد تأیید، و یا سبب سرکشی و دعوت به مبارزه متقابل ملی گرایان پر خاشگر، از قبیل رونالد رامسفیلد، و دیک چین، یا محافظه کاران جدید، همچون پال ولفوویز، بوده است.

به هنگام نوشتن کتاب، چنین بنظر می رسد که کاخ سفید کمی از نظریه قبلی خود درباره تغییر رژیم، یا اقدامات نظامی علیه ایران عدول کرده و در نظر گرفته است به راه های سیاسی قبلی بازگشت نماید و خود را در قالب مردی که دم از صلح میزند معرفی نماید. پیشنهاد ناموفق واشنگتن در اعزام گروهی از افراد بلند پایه در یک مأموریت بشردوستانه به ایران که درست در بحبوه زلزله بم در تاریخ ۲۶ دسامبر سال ۲۰۰۳ صورت گرفت، به وضوح، دلالت بر این تغییر روش رئیس جمهور بوش داشته است. ولی آیا لازم است که ارتش نظامی آمریکا وارد آن کشور شود، در آرام نمودن هر دو کشور موفق از آب درآید و بوسه آشتی آمریکائی مآبی را بر ایران تحمیل نماید که در این صورت کاخ سفید، می تواند به نحو احسن صدای گوشخراش اولیه خودش را دوباره از سر گیرد و با حالتی پر خاشگر و سلطه جویانه، حساب خود را بدون شک و کم و کاست با رژیم «خطرناک» تهران تسویه نماید. احتمالاً وزارت امور خارجه آمریکا که دفاع از کانال های جدید سیاسی امریکا را به عهده گرفته است می تواند بالحن ملایمتری بیانیه ئی را عرضه نماید و طی آن پاره ئی از محدودیت ها و تحریم های اقتصادی آمریکا را در قبال رعایت ایران از مقررات سازمان بین المللی انرژی اتمی از میان بردارد و از طرفی ایران را وادار نماید تا در بازسازی عراق پس از صدام و افغانستان پس از طالبان، این دولت ها را یاری دهد. در این باره، وزارت امور خارجه امریکا در سال ۲۰۰۳ میلادی قبل از آنکه مأموریت بشردوستانه تیم آمریکائی در حادثه زلزله بم آغاز گردد چراغ سبز را روشن و آمادگی خود را اعلام نموده است. به همین جهت امید هائی در دلها جوانه زده بود که سرانجام روابط موجود بین دو کشور التیام خواهد یافت. به تحقیق ادامه چنین تماس هائی از نقطه نظر سیاستون تهران استقبال خواهد شد و از طرف دیگر طبقات عادی اجتماع نیز پس از سالها انزو و دست به گریبان بودن با تحریم های اقتصادی، نزدیک شدن دو کشور به یکدیگر را استقبال خواهند نمود.

نقطه ی مقابل این گفته آن است که هر نوع چون و چرا، یا جروبحتی که بین امریکا و ایران اتفاق بیفتد محتملاً باز تاب آن، نفوذ، یا ارجاع ابتکار مذاکرات به ذی نفوذان جنجالی و پرسروصدائی خواهد شد که انزجار آنان از رژیم تهران بارها با بوق و کرنا به طرق مختلف عنوان گردیده است. به عنوان مثال، در همان زمان که وزارت امور خارجه آمریکانغمه ی مصالحه و آشتی را در سپتامبر ۲۰۰۳ ساز کرد، چهره های ارشد در پنتاگون مشغول مذاکره با آخوند حسین خمینی، نوه ی رهبر انقلاب اسلامی ایران بودند و همو بود که بگونه ئی عریان، حامی دخالت امریکا برای تغییر رژیم در ایران بود. طرح هائی که برای تهاجم به ایران، یابی ثبات کردن دولت ایران حتی بمنظور حمایت های پنهانی از گروه مسلحی که در خارج از ایران بسر می برند، با مخالفت وزارت امور خارجه آمریکابه آن دلیل که آنان گروهی از دسته تروریست ها (۲) شناخته شده اند، رد شد. گوا اینکه همان چهره های سرشناس در پنتاگون و یا در دفاتر ذی نفوذان و کارشناسانی که مسئول بررسی پیشنهادات به کمیته های مخصوص قبل از آنکه در جلسات هیأت دولت مطرح شود هستند، با این وجود در شرایطی خاص باز هم آن گروه را مد نظر داشته اند (۳). در عین حالی که در کنگره، سناتورها و نمایندگان بدنبال طرح و نقشه، برای گذراندن قانونی هستند که بتوان به وسیله ی آن قانون، کمک های مالی به جنبش های نیروهای مخالف ایرانی مقیم در خارج از کشور نمود (همانگونه که قبلاً به مخالفان عراقی که خارج از عراق به مخالفت با رژیم صدام می پرداختند) (۴). مثلاً قانونی را که سناتور «سام براون بک» مبتکر آن بوده است و به نام «طرحی برای ایجاد دموکراسی در ایران» لقب یافته است به آن منظور تهیه شده بوده است تا بودجه لازم برای جنبش های ضد رژیم در ایران را فراهم آورد و مخارج این جنبش ها را تأمین نماید. این ابداعی تازه بود که تعهدات قدیمی آمریکا در این گونه موارد را طبق قرارداد الجزیره که در سال ۱۹۸۱ امضا شده بود نقض می کرد. در این قرارداد امریکا متعهد گردیده است که در امور داخلی ایران مداخله ننماید.

این نوع دخالت های پرسروصدای قبلاً نیز خط مشی سیاسی امریکا را تحت تأثیر قرار داده است. روابط تهران و دولت بوش به ویژه پس از سخنرانی بوش در ژانویه سال ۲۰۰۲ میلادی به شدت از صافی انتقاد گذشته است و موجب شده است که حتی ایرانیان معتدل و میانه رو، منجمله خاتمی، رئیس جمهور ایران را بر سرخشم آورد و اظهارات بوش را تقبیح کند. تا آنجا که اعلام میکند «اینگونه سخنان، تهدید کننده و تحقیر آمیز است». قبل از آن نیز بوش ادعا کرده بود که «ایران محور شرارت در منطقه است و خود را مسلح می کند تا صلح جهان را به خطر بیندازد». و باز افزوده بود که «ایران خطری بالقوه و روینده برای ایالات متحده آمریکاست». این نوع اظهار نظر ها توسط بسیاری دیگر از سیاستون آمریکا بویژه از ۱۱ سپتامبر به بعد، بارها اعلام شده است. به عنوان مثال اعلام شده بود که باید برای دولت ایران و -ملاً کراسی- آن حق تقدم قائل شد و قبل از سرنگونی صدام تکلیف آن را معلوم کرد. در همین حیص و بیص بود که تهران جایگاهی بسیار والا در لیستی که به وسیله

گروهی متنفذ که برای آمریکای قرن جدید سنگ به سینه می زد و چهل و یک نفر از اعضای آن، در روز ۲۰ سپتامبر، نامه ی سرگشاده ئی به بوش، رئیس جمهور آمریکا نوشته بودند و مُصراً از وی خواسته بودند تا در برابر حمایت های ایران به حزب الله لبنان ساکت نشیند و اقدامات ایران را تلافی کند، قرار گرفته بود. عده ی معدودی بر آن باورند که عامل بالقوه هر نوع مقابله با ایران در آینده، در حقیقت، جزئی از نتایج مستقیم تحریکات ایران است. دولت آمریکا به وضوح، دلائل روشنی در دست دارد تا از تکثیر و ازدیاد سلاح های جمعی در اندیشه و هراس باشد. و بر روی همین اصل است که مصرّاً می خواهد رژیم ایران مقاوله نامه ئی را که امضا نموده است محترم شمارد. در کشوری که نخبگان متعصب و غیر مسئول مصدر کارند بدون شک به دنبال هدف هائی میگردند تا دستور کاری را که در پیش رود اجرا نمایند. بر روی همین اصل است که غرب، از آن هراس دارد که الفبای رمز سلاح کشتار دسته جمعی دست بدست گردد و بطور محرمانه در اختیار نا اهل قرار گیرد که در آن صورت احتمالاً برای اهدافی از قبیل عملیات انتحاری که این روزها زیاد می شنویم بکار گرفته می شود. بنابراین بی تفاوت ماندن در قبال تعهدات، مورد قبول غرب نیست و مصرّاً بر روی اجرای آن اصرار می ورزد. از طرفی، با اینکه ایران بر روی ستیزه جویان فلسطینی نظارت کامل دارد با این وصف این موضوع را نباید فراموش کرد که تندرو های فلسطینی به شدت با حکومت اسرائیل عناد و دشمنی دیرینه دارند و محققاً باید فشار هائی به هر دو طرف وارد آید تا دعوی بین عرب و اسرائیلی بنحوی از انحاء پایان یابد و صلحی پایدار در خاور میانه برقرار گردد. این نکته را نیز نباید از نظر دور نگهداریم که هیچیک از نظاره گران سرشناسی که از منطقه باز دید نموده اند تا کنون به این موضوع اشاره نکرده اند که مردم ایران از سرکوب سیاسی مخالفان حکومت و نقض حقوق انسانی در ایران رنج می برند. از نقطه نظر این گروه، دفاع از حقوق انسانی اینان بر عهده دولت آمریکاست که حداقل از سال ۱۹۹۱ به صورت قدرتمند ترین دولت جهان در آمده و لازم است در این مورد اقداماتی سازنده به عمل آورد.

بیشتر اوقات و در فرصت های مناسب، آمریکا چراغ سبز برای شروع مذاکره با ایران را روشن نموده است، ولی دریافته است که گوش تهران برای شنیدن نغمه های تازه فاقد حساسیت لازم است. در ۱۴ مارس ۲۰۰۲ میلادی، بعنوان مثال، «سناتور ژرف بیدن» از کمیته خارجی مجلس سنا، پیشنهاد تازه ئی به همکاری خود در ایران داد تا پس از گذشت سالهایی اعتمادی نسبت به یکدیگر، باب تازه ئی از مذاکرات فیما بین را افتتاح نمایند. ولی این پیشنهاد از طرف رهبرانقلاب اسلامی ایران، آیت الله علی خامنه ئی که علاقه نداشت افراد سیاسی دیگری در رقابت با وی اعتبار و ابتکار این مذاکرات را به حساب خود گذارند، با این پیشنهاد مخالفت ورزید. تماس بیدن، آنگونه ئی که سردبیر با نفوذ روزنامه کیهان بحث کرده بود چنین معنی می داد که «اینان بدنبال افرادی می گردند تا آنان را بعنوان مزدور، از درون جمهوری اسلامی ایران استخدام کنند تا به هدف های کینه توزانه ی آنان سرعت بخشند».

این نوع تحریرات که به تفصیل در فصل های آینده کتاب به آن اشاره خواهیم کرد، همه یک طرف سکه را نشان می دهد. برای ایران، ایجاد رابطه ئی نا آرام با واشنگتن در گذشته نیز مطرح بوده که باز، بوسیله پاسخ های ویژه ئی که همین تحریرات از آن استنتاج می شده تقویت گردیده است. اگر در ژانویه سال ۲۰۰۲ میلادی دولت آمریکا می دانست که دولت ایران جهدی بلیغ بعمل آورده است تا عنان اختیار القاعده در خاک خود را در دست گرفته و لشکر کشی علیه رژیم طالبان در افغانستان را تقویت نماید به چه دلیل سخنانی بوش تنها به نکات منفی قضیه اشاره نموده و اثرات مثبت آن را نادیده گرفته است؟ اگر همکاری ایران در آینده برای برقراری نظم و قانون پس از طالبان در افغانستان، و پس از صدام در عراق، ضروری و چاره ناپذیر است، چرا باید عدم اعتماد بین دو پایتخت در اوج باشد؟ و اگر واشنگتن حقیقتاً خیال کرده بود دنبال کردن موضوع و جلب همکاری ایران بدون فایده است بچه جهت بجای بکار بردن لحنی آرام که کمتریوی غیرمواجهه از آن استشمام می شد و باب طبع دیپلوماسی، یا سیاست اتحادیه اروپا نیز بود، در بوق و کرنا دمیده و ایران را محکوم می کنند؟

در همین زمینه اگر به موضوع بنگریم، وجود تنش بین ایران و ایالات متحده امریکا، ممکن است در آینده منجر به آمیخته ئی از تحریرات ایرانیان و چه بسا بازتاب های متخاصمانه آمریکا گردد. این فصل از کتاب بازتاب های آمریکا را به دو دلیل از نزدیک بررسی می کند. به هنگام نوشتن کتاب احتمالاً چنان بنظر می رسید که عقاید قبلی جارجیان در طرح ریزی سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران بر سایر عقاید پیشدستی خواهد نمود. نه تنها عدم اعتماد و انزجار آمریکا از رژیم ملاها مورد نظر است بلکه این رژیم چنان عمیقاً ریشه دوانیده است که تبعید و اخراج آن از صحنه به سهولت و فوریت میسر نیست. از طرفی هیچ نشانه ئی نیز از روند صلح خاور میانه و عدم همکاری ایران با ترور در منطقه، و هیچ نوع مصالحه ئی در این زمینه به چشم نمی خورد. حتی اگر واشنگتن چراغ سبز روشن کند و رویه ی ملایم تری در برابر ایران در پیش گیرد، دوباره همان صداها بلند می شود و چرخشی نیرومند در جهت عکس خط مشی تازه واشنگتن ایجاد می کند و فوریت توجیهی برای دستور العمل سلطه جویانه ی دیگری از خود می تراشد و نقشه ی سیاسی طرح شده از طرف دولت را خنثی می نماید. همان گونه که به آن اشاره شد، احتمالی بسیار قوی برای یک حمله تروریستی بسیار ویرانگر که تهران به عنوان عامل اصلی آن شناخته شود، دور از ذهن نیست. این فصل از کتاب بدنبال آن است که نه تنها به «هدف و منظور» موضوعی که مورد علاقه واشنگتن نیز هست، از قبیل برنامه ی هسته ئی ایران بپردازد، بلکه، به مسائل ذهنی موضوع نظر افکند و به آنچه در فکر و ذکر گردانندگان سیاست آمریکا می گذرد و یا در گذشته نقش بسته است به گونه ئی بسیار مشخص پاسخ دهد. همین موضوع است که برای شناخت راه های ایجاد رابطه بین دو کشور ضرور بنظر میرسد.

وجوه مشترک بین ایران و غرب در وهله اول این است که ممکن است چنین تصور شود که به گونه ئی غیر محتمل، ایران انزجار و نفرت آمریکا را برای خود خریده است. بایک هم سنجی صحیح و روشنی در برابر کره شمالی، که یکی دیگر از محور های شرارت عنوان یافته است، باید گفت که تار و پود تاریخ ایران با تمدن غرب آمیخته و درهم بافته شده است. ایده ها، اختراعات، بازرگانی و مهاجرت های اقوام با یکدیگر، همه از اروپا و از طریق ایران با هم مرز دیگری، یعنی امپراطوری عثمانی در گذشته صورت می گرفته است. عقاید و نظراتی همچون مذهب مانی، و اختراعات آن زمان مانند شطرنج، رکاب، مصنوعات دستی و هنری که شامل سرامیک، قالی های ابریشم، سنگ های نفیس و قیمتی تا قبل از زمانی که نفت کشف شود، تنباکو و هروئین در دوره های معاصر همه از طریق ایران راهی اروپا و شرق می شد. در لابلای این عقاید و آرا، مسیحیت رانیز که در خاور میانه پا به عرصه وجود گذاشته و از آنجا به وسیله پذیرندگان آن دین به غرب برده شده بود، از نظر نباید دور داشت. در شورای مسیحی شهر نیسن، یانیکائیه که از شهر های قدیم آسیای صغیر بوده است (سال ۳۲۵ بعد از میلاد) اسقف هایی که از ایران و هندوستان در آن مجمع شرکت می کردند بیشتر از آنانی بوده اند که از اروپای غربی در آن مجمع عضویت داشتند. برنارد لوئیز، معتقد است که در جزو مهاجران معتبر و صاحب نفوذی که در آن مجمع عضویت داشتند یهودیان قدیمی بودند که حتی قبل از زمان کتاب مقدس رابطه یی بسیار محکم و درخشان با ایرانیان داشته اند. و همین موضوع بوده است که منشأ مواجهه بین دین ایرانیان و مذهب یهودیان بوده است. برنارد لوئیز به سخن خود ادامه داده و چنین می گوید: بدون شک ما می توانیم نشانه هایی از نفوذ ایران را در فرهنگ یونان- روم در عهد بیزانس، و سرانجام در اروپا، پیدا کنیم (۵).

نفوذ سیاسی اروپا بر ایران از گذشته ی دور مشهود بوده است. شواهدی در دست است که این نفوذ از طریق دانشگاه های اروپا و دانشجویان نخبه ئی که در آنها به تحصیل اشتغال داشته اند، از قبیل ملکم خان، پیش کسوتی که در اصلاحات ایران در انقلاب مشروطیت نقش عمده ئی ایفا نموده است، ناصر الملک، نخست وزیر لیبرالی که در دانشگاه اکسفورد تحصیلات خود را پایان رسانده بود، و بالاخره در این سالهای آخر، محمد مصدق نخست وزیر ملی گرایی که تحصیلات خود را در پاریس و نوشاتل سویس پایان رسانده بود نام برد. دانشجویان دیگری نیز بوده اند که گفته ها و تصاویر آنان در روزنامه های رفورمیست خارجی بطور قاجاق به چاپ می رسیده و سپس وارد کشور می شده است. بعنوان مثال، در سال ۱۸۹۰ میلادی روزنامه «قانون» که یکی از روزنامه های پرنفوذ ایرانی بود و در لندن بچاپ می رسید موضوع حکومت قانون را در صفحات خود به بحث کشیده بود و سی سال پس از آن روزنامه های دیگری از قبیل «کاه»، «ایران شهر»، و «فرنگستان» پیام های سوسیالیستی، دنیا گرایی یا سکولاریسم را در روزنامه های خود با آب و تاب به چاپ رسانده و وارد کشور می نمودند. نوشته های مخالف عموم، یا عقایدی که از طرف مخالفان دستگاه های استبدادی در خارج از کشور ابراز می شد از طریق مرزهای طولانی کشور و یا از

طریق آسیای مرکزی، به کشور وارد می شد و در اختیار علاقمندان قرار می گرفت. این نوشته ها و گفته ها شامل عقاید مارکس، سنت سیمون و کومت بود. این گونه نوشته ها، میرزا آدمیت، رادیکال ایرانی را که در اواخر قرن در روسیه اقامت موقت داشت، سخت تحت تأثیر قرار داده بود. جالب اینجاست که یکی از کلمات ابداعی و مسخره ای که محصلین خارج از کشور با خود به ایران آوردند کلمه انقلاب بود که بعد ها از طرف پیروان آیت الله خمینی بکار گرفته شد و به آن لحنی بیش از حد ملی و اسلامی بخشید (۶).

این نوع نفوذهای فرهنگی در افکار، کمک می کند تا فرد به دنبال پایه های بنیادی مستحکم تری بگردد و بر این تقدیر آزادی ایران معاصر - یا شاید چیزهایی که شباهت به این آزادی ها دارد - برای خود دست و پا کند (۷). به خلاف وضعیت موجود در اغلب امارات خلیج فارس، ایرانیان، حداقل از بعضی از آزادی های انتخاباتی بهرمنند گردیده اند. زمانی که رئیس جمهور خاتمی انتخاب شد، وزیر کشور آمریکا، کولین پاول که در ژوئیه سال ۲۰۰۳ در رادیو واشنگتن سخن می گفت چنین گفت: البته انتخابات ریاست جمهوری ایران شباهتی به انتخابات آمریکا ندارد ولی بهر حال انتخاباتی بود که با خواسته های مردم ایران مطابقت داشت. مردم ایران حق انتخاب رئیس جمهور خود را دارند. همچنین حق انتخاب نمایندگان را دارند که از طرف آنان به پارلمان (مجلس) راه یابند. از طرف دیگر به آنان حق داده شده است تا در انتخابات شهر و روستا نیز شرکت نموده و نمایندگان خود را برای شرکت در این انجمن ها انتخاب نمایند. بخصوص باید به این موضوع اشاره نمود که انتخابات محلی که در ۲۸ فوریه سال ۲۰۰۳ میلادی برگزار شد، بعقیده اکثریت عامه و لیبرال ها تنها انتخاب آزادی بوده است که پس از انقلاب سال ۱۹۷۹، در ایران انجام گرفته است. کاندیداهائی که ثبت نام نموده بودند، بدون آنکه مجلس خبرگان که معمولاً صلاحیت کاندیدها را بررسی می نماید و در انتخاب آنان اظهار نظر می نماید، رأساً از طرف رأی دهندگان انتخاب شده بودند و نظر مردم از این بابت کاملاً تأمین شده بود.

به علت عدم انتخاب کاندیداها و سایر مؤسساتی که در انتخابات سهیم اند - رهبر انقلاب، شورای نگهبان، قوه قضائیه و سپاه - که همه آنها گروه محافظه کار رژیم را تشکیل می دهند و از قدرت های قانونی برای متوقف کردن جنبش هایی که از ناحیه رئیس جمهور و مجلس بعمل می آید برخوردارند، لذا کلیه ی این تشریفات و ترتیبات به زحمت می تواند در عداد کارهای رایج در دموکراسی های دنیا قرار گیرد و بطور کلی نمی توان بر این تشریفات پیچ در پیچ، دموکراسی نام نهاد. بر روی همین اصل است که دولت بوش همواره با اشاره به همین موضوعات علل جنگ خود با صدام را توجیه می کند و آن را به عنوان یکی از اهداف سیاست خارجی خود می شناسد. مع هذا باید اذعان نمود که بسیار مشکل است قبول کنیم که به چه جهت دولت بوش تا اینجا فقط نام ایران را از لیست خود بیرون کشیده و آنرا محکوم می کند. و حال آنکه بعضی از متحدان آمریکا مانند عربستان سعودی، در منطقه وجود دارند که به مردم خود، در مقام مقایسه با ایران، سهم بسیار ناچیزی از

دموکراسی و آزادی را بخشیده اند. درست است که دانشجویان ایران هنگامی که به خیابان ها ریخته و فریاد دموکراسی سر می دهند با ضرب و شتم عوامل دولتی روبرو می شوند ولی به زبان یکی از سیاسیون پیشین غربی، به هم مسلکان دانشجوی آنان در امارات متحده عربی اجازه اعتراض نسبت به این گونه مسائل داده نمی شود (۸). آزادی های دیگری نیز وجود دارد که برای مردم ساکن در امارات متحده عربی منع گردیده ولی ایرانیان از آنها بهره مند گردیده اند. آزادی هائی که افرادی توانستند توضیح بخواهند که چرا در آوریل سال ۲۰۰۲ میلادی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نام ایران را از لیست سیاه کشور ها حذف نمود. با وجود این که بسیاری از روزنامه ها و مجلات اصلاح طلب از زمان انتخاب خاتمی به بعد، به حکم اجبار تعطیل و از صحنه خارج شده اند، با این وصف روزنامه های ایران بیش از سایر همکاران خود در سایر کشورهای منطقه از آزادی بیان برخوردارند و می توانند مثلاً راجع به انتخاب دولت قلمفرسائی کنند (۹).

زنان در ایران بیشتر از زنان دیگر منطقه از حقوق اجتماعی برخوردارند. در مجلس ششم در فوریه سال ۲۰۰۲ میلادی یازده نماینده زن به مجلس راه یافتند. در سال ۱۹۹۷ میلادی «دکتر معصومه ابتکار» بوسیله خاتمی رئیس جمهور، بعنوان نیابت رئیس جمهوری انتخاب و به مجلس معرفی گردید. در عین حال، همین خانم مسئولیت وزارت بهداشت و محیط زیست را نیز به عهده داشت. مشاور زن دیگری در امور زنان کشور، بنام زهرا شجاعی برگزیده شد و به وی اجازه داده شد در جلسات هیأت وزیران شرکت نماید. بطور کلی، باید گفت که زنان ایران خود را بسیار لایق نشان داده و از سطح تحصیلات عالی برخوردارند. در سال ۲۰۰۲ میلادی ۶۳ درصد دانشجویان دانشگاه را دختران تشکیل داده بودند. علائق زنان ایران از نقطه نظر حقوقی به رسمیت شناخته شده است و طبق اصل ۲۱ قانون اساسی سال ۱۹۸۹، که قانون اساسی کشور حقوق زن را برسمیت شناخته و آنرا اعلام نموده است تعهد جمهوری اسلامی ایران به حقوق شناخته شده زن پابرجا و ثابت مانده است. قوانین دیگری منجمله قانون جدید پارلمان نیز وجود دارد که مسئولیت اجرای صحیح آن به عهده یکی از نمایندگان زن مجلس بنام «الهه کولائی» واگذار شده است این قانون به زنان اجازه می دهد که در مواردی که در قانون ذکر شده است از همسر خود جدا شوند (۱۰). در این اواخر رژیم، آزادی های دیگری را برای زنان در نظر گرفته است که اعمال و اجرای آنها در سایر قسمتهای دنیای اسلام غیر قابل تصور است. یکی از این آزادی ها انتخاب پوشیدن لباس برای دختر خانم ها در داخل مدرسه است. در گذشته دختر خانم ها موظف به پوشیدن روسری یا مقنعه، و فرم روپوش مدرسه بودند (۱۱). انتخاب و انتصاب پلیس زن در خیابان های تهران یکی دیگر از قدم هائی است که در راه اعتلای مقام زن برداشته شده است (۱۲).

به سهولت می توان شک و تردیدهای مشابهی را نسبت به محکوم نمودن ایران توسط واشنگتن درباره آزادی های دینی اقامه کرد. هنگامی که در ماه مارس ۲۰۰۳ میلادی وزارت کشور آمریکا برای افزودن نام ایران در لیستی که نام پنج

کشور دیگر نیز در آن به ثبت رسیده بود و آن کشورها را «کشورهائی که باید دلواپس آنها باشیم» نام نهاده بود، تلاش می کرد، بسیار مشکل بود که انسان تصور کند به چه جهت نام ایران در زمره اینگونه کشورها باید به ثبت رسد و حال آنکه کشورهای دیگری وجود دارند که سابقه بدتری در این نوع کارها دارند، آزادی مذهب را رعایت نمی کنند و سانسوری نیز در کار نیست. مثلاً دولت های ترکمنستان و ازبکستان را کمیسیون بین المللی آزادی مذهب آمریکا محکوم کرده است و عربستان سعودی را نیز گروه حقوق بشر سازمان ملل متحد بهمان منظور تحت فشار قرار داده است. «تام مالی نوسکی»، که مقرری در واشنگتن و جزو مراقبت کنندگان حقوق بشر است می گوید دولت بوش ادعا می کند که می خواهد در اعتلای حقوق بشر در دنیا اسلام بکوشد ولی مشکل بنظر می رسد که وی بتواند حقیقت ساده ئی را درباره بعضی از شرکای خود بر زبان جاری سازد (۱۳). هر سه کشور منظور نظر ما امتیازاتی کمتر از ایران در زمینه آزادی فردی از طرف گروه فشار امریکا کسب کرده اند. در ایران کرسی های نمایندگی برای اقلیت های دینی (جز بهائی) در نظر گرفته شده است و به این طریق مسیحی ها، یهودی ها، زردشتی ها و اهل سنت می توانند نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. اهمیت فوق العاده جغرافیای سیاسی ایران که یک بار کلیتون به آن اشاره نموده بود دلیل قانع کننده ئی برای هریک از دولت های آمریکا دارد تا به نحوی از انحاء راهی برای همکاری با رژیم تهران را در نظر بگیرند و دشمنی و عناد با آن را از برنامه ی خود حذف نمایند. دولت آمریکا به زحمت می تواند بخود بقبولاند و نظاره گر آن باشد که رقیب دیگری سراز آستین در آورد و در این منطقه ی استراتژیک و حساس با آن رقابت نماید. آبهای گرم بنادر ایران در سواحل جنوبی، بعنوان مثال می تواند بالقوه نقش کشوری را بازی کند که حرکت نیروهای قبلی مجتمع در شوروی سابق را به طرف خلیج فارس متوقف نماید. یا آنکه هیچ نیروی متخاصم و بیگانه ئی جرأت گذشتن از تنگه هرمز را بدون اجازه و سراز خود، نداشته باشد. باید اذعان نمود که دولت آمریکا در تحت هیچ شرایطی نمی تواند نقش کشوری را که ۱۰ درصد نفت جهان را بگونه ئی شناخته شده در خود ذخیره دارد و همه روزه در حدود ۲/۴ میلیون بشکه نفت با هزینه ئی بسیار کم از چاه های منطقه ی خوزستان تولید می کند به سهولت نادیده بگیرد. در جولای سال ۲۰۰۳ اعلام شد که منبع نفت جدیدی در حوالی بوشهر کشف شده است که تخمین زده می شود در حدود ۳۸ بیلیون بشکه نفت ذخیره در آن است. چنین پتانسیل و نیروی بالقوه ئی که در ایران وجود دارد بسیاری از صاحب نظران را بر آن داشت تا در تابستان سال ۲۰۰۱ میلادی نغمه ساز کنند که دولت جدید آمریکا در نظر دارد بعضی از محدودیت های اقتصادی علیه ایران را از اثرینند از دوا اجازه دهد تا شرکت های نفتی آمریکائی به ویژه آنهائی که با بوش و چینی در ارتباط اند، وارد در بازار نفتی ایران شوند تا سهمی از قرارداد های عمده نفتی نصیب آنها گردد. بگونه ئی که رئیس جمهور رفسنجانی برای برقراری ارتباط با آمریکا بطور مختصر و مفید به موضوع همزیستی و زندگی

تعاونی اشاره نمود گریزی نیز به صحرای کربلا زد و اضافه نمود که..... آمریکا بدنبال نفت و خرید آن است..... و ما هم علاقمند به فروش آنیم (۱۵).
 بتحقیق اگر قدم هائی در این راه برداشته می شد واشنگتن از مزایای آن بهرمندمی شد. هنگامی که در ژانویه سال ۲۰۰۳ میلادی سازمان انرژی اعلام نمود که تا سال ۲۰۲۵ میلادی واردات نفت آمریکا به مرز ۷۰ درصد کل تقاضاهای مصرف داخلی خواهد رسید و این رقم بارقم قبلی ۵۵ درصد تفاوتی فاحش داشت، آنوقت بود که موضوع ایجاد ارتباط با چند کشور خاص مد نظر قرار گرفت تا بتوانند ظرفیت مقابله با کمبود نفت برای کشورهای غربی در دراز مدت را داشته باشند. از طرفی با تحقیقاتی که توسط «جرمی ریفکین» که وابسته به Hydrogen Economy است بعمل آمد و بر آن بود تا پتانسیل تولید نفت کشورهای تولید کننده نفت جهان را در دراز مدت اندازه گیری نماید، ایران، رتبه دوم را بدست آورد. با در نظر گرفتن سطح تولید فعلی، انتظار می رود ذخائر نفت ایران تا پنجاه و سه سال دیگر بهره ور باشد. طبق تحقیقات وی ذخائر نفت عربستان سعودی تا ۵۵ سال دیگر و ذخائر نفت ایالات متحده آمریکا تا ۱۰ سال دیگر برآورد شده است.

با موقعیت جغرافیائی استراتژیک و ممتازی که دارد، ایران، میتواند نفت تولید شده از دریای خزر را چه متعلق به خودش باشد و چه به همسایگانی که سهم خود را دارند، بسوی جنوب، یعنی بنادر خلیج فارس و پایانه نفت گیری خارگ، و چه جنوب غربی ایران، یعنی بنادر بارگیری فعلی عراق گسیل دارد. در سپتامبر سال ۲۰۰۳ میلادی قدم های مقدماتی برای این منظور قبلا برداشته شده بود و خط لوله ئی به مسافت ۳۴۰ کیلومتر، بین تهران و نکا کشیده شده بود و طبق قرارداد منعقد تریبائی داده شده بود تا از سال ۲۰۰۰ میلادی بین ایران و کشورهای حاشیه بحر خزر مبادله نفتی برقرار گردد. طبق این قرارداد به ازای نفتی که از کشورهای حاشیه دریای خزر از طریق این خط لوله به ایران تحویل میشد، نفت ایران از جزیره خارگ راهی بازارهای دنیا می شد. تمام کشورهائی که در این پروژه سرمایه گذاری کرده بودند، منجمله Lukoil از روسیه، Dragon Oil از دوبرلین، Sidanco که از طرف BP کنترل و نظارت می شد، و بالاخره European Trader Vitol، همه بر روی احداث این خط لوله که از پتانسیل عظیمی برخوردار بود، و انتظار می رفت که بتواند در پایان سال ۲۰۰۴ میلادی ۵۰۰،۰۰۰ بشکه نفت روانه بازارهای دنیا نماید، موافقت نموده بودند.

علاوه بر منابع نفتی خود، ایران، دومین منبع گاز جهان را اختیار دارد. منبعی که تخمین زده میشود ۲۰،۰۰۰ بیلیون مترمکعب ظرفیت آن است و در حوزه نفتی پارس در خلیج فارس قرار دارد. همانگونه که Kyle McSlarrow، وزیر نیروی آمریکا در ماه ژوئن سال ۲۰۰۳ به آن اشاره کرده است، در کنار روسیه که می توان گفت بالقوه بزرگترین صادر کننده گاز مایع طبیعی در جهان است، ایران قادر است نقشی کلیدی در نشان یابی بحران های انرژی آینده جهان بخصوص نیازهای زائد الحدد و روزمره دوستان و هم پیمانان آمریکادار اروپای غربی ایفا نماید. این نیازها، که

در سالهای آینده رقم آن بالا تر میرود بین ۸۰۰-۹۰۰ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۰۳ میلادی بوده است. رقم فعلی، ۴۰۰ میلیارد متر مکعب است و کمبود آن را می توان از طریق خط لوله عظیمی که از منابع ایران آغاز می شود از طریق ترکیه به اروپا صادر نمود (۱۶).

در دسامبر ۲۰۰۱ میلادی قدم هائی در این راه برداشته شد و خط لوله ئی بطول ۲۵۷۷ کیلومتر از تبریز به آنکارا کشیده شد که طبق شرایط قراردادی که مبلغ آن ۳۰ میلیارد دلار بوده است، به ایران اجازه داده می شود در بادی امر همه ساله در حدود سه میلیارد متر مکعب گاز صادر نماید. انتظار میرود که این رقم در سال ۲۰۰۷ میلادی به روزی ده میلیارد متر مکعب بالغ گردد. همچنین مذاکره کنندگان اتحادیه اروپا، مشغول مطالعه اند تا امکان توسعه این خط لوله را به نواحی دوردست غرب اروپا بررسی نمایند. این مطالعه برای آن است که بدانند آیا میتوان اروپا را از طریق این خط لوله نه تنها به ایران بلکه به منابع دست نخورده آسیای مرکزی، یعنی کشورهای حاشیه دریای خزر که هم پیمانان مشترک المنافع روسیه اند، متصل نمود. خط لوله مهم گازی که در آینده میتواند جزئی از این شبکه باشد قبلاً بین ترکمنستان و ایران احداث شده است. گوا اینکه این خط لوله، مانند سایر خطوط لوله ئی که برای رساندن نفت و گاز به بازارهای غرب احداث شده است، بالقوه ایران را به بازارهای جهانی متصل می کند، با این وجود باید اذعان نمود که هزینه های گزافی برای ایجاد آنها پرداخت شده است.

برای آنکه گاز ایران به معیاری قابل توجه به منابع مصرفی اش در بازارهای اروپا برسد راهی بس طویل و پرهزینه را باید متحمل شود. یکی از کارشناسان محلی چنین اظهار نظر کرده است «...ولی پتانسیل کار در این است که کشور را درست در وسط منابعی بسیار عظیم قرار می دهد. بویژه اگر این گاز در ناحیه ی جنوبی روسیه باشد که در آنجا خبری از وجود و عرضه گاز نیست» (۱۷).

تنها متحدان اروپائی آمریکان نیستند که از قرارداد با ایران منتفع می شوند. بهره بردار کلیدی دیگری که در آن گوشه نشسته است اسرائیل است که عرضه بی حساب نفت ایران می تواند از طریق خط لوله زیر سازی شده و بنیادین عراق به آن کشور عرضه شود. درباره چنین امکانی قبلاً در آوریل سال ۲۰۰۳ هنگامی که نمایندگان آمریکا و اسرائیل با هم ملاقات نموده و امکان استفاده از نفت عراق برای اسرائیل مد نظر قرار گرفته بود مذاکراتی صورت گرفته است. چنین خط لوله ئی دو کشور عربستان سعودی و اردن را کنار میگذارد و مستقیماً راهی اسرائیل می شود. این پیشنهاد در بادی امر توسط وزیر منابع بنیادی ملی اسرائیل، «ژرف پاریتسکی» بعمل آمد. وی چنین ادعا میکرد که چون اسرائیل در حال حاضر از نفت گران قیمت روسیه استفاده میکند چنین خط لوله ئی می تواند هزینه تولید انرژی کشورش را به میزان یک چهارم

کاهش دهد. یکی از صاحب منصبان قدیمی سیا (C.I.A.) نیز در روزنامه نی انگلیسی زبان در سال ۲۰۰۳ اظهار نظر کرده بود که این پروژه از زمان گذشته به صورت یک رؤیا در مغز گردانندگان حکومت اسرائیل موضع گرفته است (۱۸). علاوه بر آنچه گفته شد مورد دیگری نیز وجود دارد که منابع طبیعی ایران می تواند بالقوه برای ایالات متحده آمریکا مفید واقع شود. در رویداد روز یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ بوش، و سایر افراد کابینه اش نگران ایالاتی در آمریکا شده بودند که مواجه با کمبود انرژی و گرانی فوق العاده آن در آن ایالات شده بودند. این موضوع سبب وحشت و نگرانی ساکنان آن ایالات شده بود به قسمی که آتش غضبشان شعله ور گردیده بود و حکومت، اعتبارات معنوی آن، و قوانین را مورد حمله و انتقاد شدید قرار داده بودند. در عوض، بوش چنین اظهار نظری کرد که یک اقتصاد قوی و سالم جهانی می تواند پیشرفت، موفقیت، کامیابی، و آزادی را در سایر نقاط جهان گسترش و تعمیم دهد و همین موضوع است که می تواند امنیت ملی ما را تأمین نماید (۱۹). با در نظر گرفتن این شرایط، صدور نفت خام ایران از طریق خط لوله ئی که قرار است از روی زمین بطول ۲۶۰۰ کیلومتر به کشورهای همسایه شرقی توزیع شود آن نوید را می دهد که منافعی مادی نصیب ناحیه نماید - نفت و گاز ارزانتر، به اضافه امکاناتی برای استخدام کارکنان و پرداخت حق العبور به کشورهای پاکستان و هندوستان - و بر این تقدیر و اوضاع قانون در ایالات متحده لازم است این فکر را تحسین نمایند. با جمعیتی که همه روزه در تزايد است، هندوستان در حال حاضر، در حدود ۷۰ درصد انرژی مورد لزوم خود را از خارج وارد می کند و بنابراین حقیقت و نیاز، مانند اسرائیل، آستن پرداخت قیمتی گزاف برای منابع انرژی مورد نیاز خود است. و همان گونه که نخست وزیر هندوستان «واجپائی» پس از ملاقاتی که با رئیس جمهور ایران در ژانویه ۲۰۰۳ میلادی داشت، چنین عنوان نمود که ایران دارای گاز است و ما به آن نیاز مندیم (۲۰). این خط لوله منافع بسیاری نیز برای پاکستان به ارمغان خواهد آورد که این خود می تواند یکی از زمینه های درآمد برای متعصبین اسلامی آن کشور باشد. طبق پیشنهاد های اولیه قرار بود ۴۰ درصد از ۳۰ میلیارد متر مکعب گازی که در آن خط لوله جریان می یابد و از طریق ناحیه سند می گذرد به پاکستان تعلق گیرد.

توسعه و به جریان انداختن چنین ذخیره نفت هنگفتی می تواند قراردادهای پرسود و پرمفعتی برای شرکت های آمریکائی که در حال حاضر طبق قوانین موجود از معامله با ایران منع شده اند داشته باشد. در ماه مه سال ۲۰۰۳ میلادی ایران قراردادی با کنسرسیومی مرکب از شرکت های ژاپنی، کره جنوبی و بعضی از سرمایه داران ایران به امضای رساند تا به احداث یک کارخانه تولید گاز مایع اقدام نمایند به قسمی که این کارخانه بتواند فرآورده های خود را در سال ۲۰۰۷ به بازار عرضه نماید. در عین حال، کنسرسیوم ژاپنی دیگری مانند Inpex که شرکتی بود نفتی و به استخراج نفت می پرداخت همراه با Tomen مشغول مذاکره درباره عقد قراردادی شدند که حجم آن ۵/۲ میلیارد دلار می شد و قرار بود ۳۰۰،۰۰۰ بشکه

در روز ظرف دود دهه از حوزه نفتی جدید آزادگان در جنوب غربی ایران پمپاژ کند. در عین حال، خط لوله دیگری که پیشنهاد شده بود نفت ایران را به هندوستان پمپاژ کند قسمت به قسمت، توسط storytragas کنسرسیومی که بازوی شرکت دولتی روسی بنام Gazprom بود حاضر برای ایجاد و توسعه آن شده بود. مقارن با این فعل و انفعال ها، شرکت های بین المللی دیگری منجمله Elf و Total SA قبلا در صنعت نفت ایران سرگرم فعالیت بودند.

من حیث المجموع همان گونه که وزیر امور خارجه ایران کمال خرازی به آن اشاره کرده بود، اینان میزبانان مشکلات و گرفتاری های دیگری نیز بوده اند که به ابداع و ایجاد تفاهمی عوام الناس مآبانه بین ایران و غرب منجر گردد و به دنبال همکاری ها، و نه تضاد ها و ناسازگاری ها باشند. یکی از این موارد، رشد و ازدیاد تعداد افرادی است که به مصرف داروهای مخدر معتاد شده اند و این مواد، به سهولت از مرکز تولید آن افغانستان وارد ایران و غرب اروپا می شود. منابع دولتی در تهران تخمین می زنند که در حدود دو میلیون نفر از ایرانیان، یا بعبارت دیگر، ۳ درصد از جمعیت کل کشور مرتباً مواد مخدر استعمال می کنند و نصف بیشترین عده به شدت معتاد به کشیدن تریاک هستند. ۸۰۰،۰۰۰ نفر دیگر آنان از هروئین استفاده می کنند. در یک مدت دوازده ماهه که شروع آن مارس ۲۰۰۲ بوده است گزارش شده است که در حدود ۷۰،۰۰۰ نفر معتاد را در مراکز توان بخشی در حوزه های مختلفی که مقامات ایران در سالهای اخیر در مناقصه های بسیار سخت بمنظور گره گشائی از کار این گروه معتاد و دفع خطر و تهدیدی که به طبقات مختلف اجتماع می شده است بنا کرده اند گرد آورده اند. لازم به گفتن است که با اینکه مرز ایران با افغانستان شدیداً بوسیله نیروی نظامی کنترل می شود با این وجود باید اذعان نمود که این نیرو در ریشه کن نمودن منابع تولید و توزیع مواد ناموفق بوده است (۲۱).

چنانچه همکاری ها، و نه برخورد ها، در وهله اول بنظر رسد که بهترین راه پیشبرد مذاکرات برای برقراری روابط حسنه بین ایران و آمریکا باشد، باید پرسید این روش های خصمانه آمریکا را به چه حسابی باید گذاشت و چگونه باید آنرا تلقی کرد؟

سیاست نو-محافظه کاران (Neo - Conservatism)

از یک نقطه نظر، آهنگ غریزی امروز و اشنگتن، نمایانگر نظرات خاصی است که بدون کم و کاست در گذشته بوده است و از یازدهم سپتامبر به بعد به مقدار بسیار زیاد و چشم گیری، در پیچ و خم دالان های اداری دولت بوش تحت تأثیر نو-محافظه کاران قرار گرفته است. گویا اینکه قرار شده است که شرایط و تفسیر کلمات، با نظرات دست اندر کاران یک دنده و پیرسرو صدا تلفیق شود، با این وصف نظرات ابراز شده از طرف وزیر دفاع «دونالد رامسفیلد»، معاون رئیس جمهور «دیک چینی»، و بسیاری از افراد سرشناس دیگر در دولت بوش، با اشاره ی کوچک بعضی مشاوران-مثلاً قائم مقام وزیر دفاع «پال ولفوویتز»، مشاور غیر رسمی پنتاگون و مدیر سابق وزارت دفاع در هیأت مشاوران کاخ سفید، «ریچارد پرل»، نویسنده و استاد «آروینگ کریستول» و «دونالد کاگان»، تاریخ نویسی که همه را دعوت به درخواست بودجه اضافی برای هزینه های دفاعی میکرد- و در بادی امر به حزب دموکرات پیوسته

بود و سپس در زمان ریگان تمایل به پیوستن به حزب جمهوری خواه پیدا کرده بود همه، از گروه پرسروصدای حکومت بوش هستند. نقطه نظرات نو- محافظه کاران زائیده ی نظرات خیانت بار لیبرال ها، سوسیالیست ها و مارکسیست هائی است که بسیاری از آنان قبل از آنکه به حزب جمهوری خواه راه یابند بر عقاید و نظرات خود اصرار می ورزیدند. با چنین تعریف و صفات مشخصه ئی که از این نو- محافظه کاران بعمل می آید، مثلاً، می توان گفت که این شخص آزاد یخواه آرمان گرایی است که استدلال می کند به صورت دموکراسی درآمدن دنیای خارج و دفاع از حقوق بشر باید در سیاست خارجی آمریکا به قیمت تحقق گرایی بیشتر تأکید بر روی مصالح ملی، نقش عمده ئی را بازی کند. سرسپردگی یک لیبرال- سوسیالیست و مهندسی اقتصاد در دوره های اخیر، منجر به محکومیت نو محافظه کارانی شده است که معتقدند مداخله مسلحانه آمریکا در امور سایر کشورها می تواند نقشی شاخص و سازنده ایفا کند تا آنجا که به تغییرات اخلاقی لازم دست یابند. همین نگرش بارز است که بزرگترین انتقاد ها را متوجه رژیم ایران نموده است و «مایکل لدین»، که همواره از پشت میز خود تماس های به ظاهر انقلابی با خاور میانه دارد، در جلسات رایزنی متعددی که محل آنها در واشنگتن بوده است، یک بار به بازوی سیاسی چپ پیوسته و در مبارزات انتخابی ماک گاوان، وی را مساعدت نموده بود. از طرف دیگر، وی یکی از طرفداران سناتور دموکرات «هانری ام اسکوپ جا کسون» است (۲۲) که قبلاً در دولت رونالد ریگان، در مؤسسه سرمایه گذاری آمریکا، با وی همکاری داشته است. همیشه، Karl Rove، که تحلیل گرامور بین المللی و از نزدیکترین مشاوران جورج دبلیو بوش است در کارهایش با مایکل لدین مشورت می نماید.

یکی از نظرات جالب این نو- محافظه کاران، در جنگ علیه صدام حسین که مورد انتقاد «پال ولفوویز»، عضو سابق پنتاگون در دولت کارتر قرار گرفته بود این بود که وی گفته بود «دموکراسی در عراق، می تواند سایه ی بسیار بزرگی که نقطه شروع آن سوریه و ایران و سپس تمام دنیای عرب است بیاندازد. گوا اینکه این چنین دورنمای فرضی می توانست رئیس جمهور جورج بوش را که بعداً ادعا کرده بود «رژیم جدید عراق نمونه ئی مهیج و الهام بخش از آزادی برای ملل دیگر در منطقه باشد» (۲۳)، تحت تأثیر قرار دهد و خبری را به دمشق و تهران مخابره نماید که کجا نشسته اید بهوش باشید که «این نظریه و کسب آزادی می تواند آینده هریک از کشورها باشد» (۲۴). این نظرات، در وزارت کشور و سایر موسسات، مورد انتقاد قرار گرفت و آنرا برنامه های گستاخانه ئی نام نهادند و اضافه نمودند که آنچه از عقل سلیم تراوش می کند در این نظرات یافت نمی شود. اینان اعتقاد داشتند که دخالت نظامی آمریکا در عراق، آب در سوراخ مورچه ریختن است (۲۵).

برای آنکه از نظرات نو- محافظه کاران درباره ی ایران آگاه شویم، اضافه می کنیم که یکی از نشانه های ویژه و مهم این موضوع، نزدیکی منافع آمریکا با اسرائیل است که از نقطه نظر واشنگتن به عنوان متحد کلیدی منطقه شناخته شده، و سمبل آن حزب دست راستی لیکود است. گفته شده است که خط مشی پر خاشگرانه ئی را که این

نو- محافظه کاران نسبت به ایران در نظر داشته و از آن دفاع می کنند، بطور واقعی غیرقابل تشخیص است و با شرایط و مقرراتی که سیاستون اسرائیل، رژیم تهران را از آن دیدگاه می نگرند مغایرت دارد. از نظر اینان دشمنی و عداوت ایران با اسرائیل ریشه ئی است و ایران است که بودجه ی لازم را در اختیار تروریست های فلسطینی قرار می دهد و با استقرار صلح در خاور میانه مخالفت می ورزد و مانع از تحقق یافتن صلح و آرامش در منطقه است. این همان کاری است که صدام هم در عراق میکرد. نخست وزیر اسرائیل «آریل شارون» اظهار نظر کرده بود که خلع سلاح کردن ایران بلافاصله پس از هر نوع حمله به صدام «اهمیتی حیاتی دارد» (۲۶). و حال آنکه وزیر دفاع اسرائیل «شائول مُفاض» که در کنفرانس بزرگ سازمان یهودیان آمریکا سخنرانی می کرد ادعا نمود که اسرائیل و آمریکا در سامان بخشیدن به اوضاع خاور میانه یک روز پس از تغییر رژیم در بغداد منافع سرشاری دارند و بر این تقدیر لازم است که حداکثر فشارهای سیاسی، اقتصادی و دیپلوماسی بر تهران وارد آید تا به این موضوع خاتمه داده شود. دعوت های دیگری بر همین سیاق از طرف سفیر کبیر اسرائیل در آمریکا، «دانیل آیالون» که عقیده داشت رژیم ایران باید از طریق فشارهای روانی بلافاصله پس از پیروزی در عراق، ساقط شود به عمل آمده بود (۲۷). «جون بولتون»، معاون وزیر کشور آمریکا در قسمت کنترل سلاح، که در فوریه سال ۲۰۰۳ میلادی به اسرائیل سفر کرده بود، پس از ملاقات با شارون اظهار داشته بود که ایران سوگلی محبوب آمریکا برای هدف گیری پس از عراق است و جنگ با این کشور حتمی و قریب الوقوع است (۲۸).

حکومت تل اوئیو، و نو- محافظه کارانی که درواشنگتن به آن سمپاتی و گرایش دارند تنها در پی آن نیستند که کوشش های رژیم ایران در تحلیل بردن پیشرفت هایی که در مذاکرات صلح خاور میانه بدست آمده است، افشا کنند و بگوش جهانیان برسانند. زیرا گروه فشاری که مرکز آن درواشنگتن است و به آن پیوستگی، یا ائتلاف موقت برای دموکراسی در ایران نام نهاده اند، آنچه را که باید به اطلاع عموم برسانند، می رسانند. استراتژی مهاجمانه دیگر آن است که در قیمت نفت آنقدر دست کاری کنند تا بگونه ئی غیر مستقیم قابلیت رژیم را برای سرمایه گذاری در امور تروریستی کاهش دهند، یا اینکه این پائین آمدن قیمت، در داخل ایران که متکی به قیمت نفت است بحران اقتصادی ایجاد نماید. این اقدامات نه تنها دولت ایران را مجبور می کند از قرارداد مصالحه ئی که بین عرب- اسرائیل بسته می شود حمایت نماید بلکه شاید سبب شود که رژیم ساقط شود.

احتمال بسیار زیاد وجود دارد که این محاسبات قسمت عمده قضیه آغاز جنگ علیه صدام حسین را تشکیل دهد. زیرا اگر عراق پس از صدام در آینده تصمیم داشته باشد حوزه های نفتی کشور را بطور خصوصی اداره نماید، چاره ی دیگری جز بیرون آمدن از اوپک را ندارد و این کار سبب می شود که هریک از کشورهای تولید کننده نفت استخراج و صادرات روزانه خود را تحت کنترل در آورند. و چون روسیه

در نظر دارد به سرعت خود را در جرگه کشورهای صادرکننده نفت درآورد و در گذشته از اعضای اوپک نبوده است، لذا قدرت اوپک در آینده برای آنکه بتواند قیمت نفت تولید شده خود را بگونه ئی یک طرفه تعیین نماید مشکوک بنظر می رسد زیرا روسیه بعنوان عرضه کننده نفت در آن گوشه نشسته است. به این ترتیب موضوع نیاز به ارزش خارجی برای ایران و سایر کشورهای تولید کننده نفت در خاور میانه مسئله ساز خواهد شد. این محاسبات نشان میدهد که چرانو- محافظه کارانی از قبیل «الیوت آبرام» مدیر کل امور مربوط به خاور نزدیک و شمال افریقا در شورای امنیت ملی آمریکا لازم است در آینده حوزه های نفتی عراق را تحت کنترل خود داشته باشد. آبرام، تا کنون پیشنهاداتی درباره خصوصی نمودن نفت عراق دریافت نموده است که نظرش را جلب نموده و همراه با سایر منابع دیگر، بنیاد میراث های ملی که نویسنندگان آن «اریل کوهن» و «جرالد ودریسکول» هستند، استدلال نموده اند که باید تمام ادارات و سازمانهای مربوط به نفت، خصوصی اعلام شوند (۲۹).

این فرضیه بوسیله قائم مقام سابق معاون وزارت کشور آمریکا، «ادوارد ال. مورس» بار دیگر تأکید شده است. ادوارد استدلال می کرد که هدف نو- محافظه کاران از اینکه منابع نفتی را به قیمت فروپاشی اوپک خصوصی اعلام کنند نه فقط کمک می کند که قیمت نفت پائین بیفتد، بلکه اوضاع اقتصادی دولت های خاور میانه را نیز که از بالا بردن قیمت نفت در گذشته بار خود را بسته اند برهم میزنند. ادوارد مورس میگوید: آمریکا یکبار کوشید تا روسیه را به همین وضع گرفتار کند و در اواسط دهه ۱۹۸۰ چهره های سرشناس و اشنگتن پادشاه سعودی «فهد» و سایر مقامات بلند پایه عربستان را ملاقات کردند تا طرحی تهیه کنند تا قیمت نفت را کاهش دهند و بر همان سیاق قیمت دسترسی به ارزش را که بسیار مورد لزوم حکومت دغل باز مسکو، تهران و تریپولی بود کاهش دهند. از دیدگاه نو- محافظه کاران، این تاکتیک بسیار موفق از آب درآمد و می توان آنرا در خاور میانه فعلی اجرا و تکرار کرد (۳۰).

اگرچه غیر ممکن است بتوان عمق و نیروی دقیق روابط بین تل اوپو و واشنگتن را بدست آورد و بعضاً بوسیله مقامات در این باره غلو شده است ولی مواردی بوده است هر دو درباره موضوعی سیاست روشنی داشته اند. هنگامی که در اوگوست سال ۲۰۰۱ میلادی قانون تحریم اقتصادی لیبی - ایران به تمدید نیاز پیدا کرد، در پایان سال پنجم پس از اولین مرحله تصویب، امید هامبدل به یأس شد و مزمه آغاز شد که دولت بوش ممکن است نظر خود را تغییر دهد. یکی از سخنگویان شورای هم آهنگی ایران - آمریکا توضیح داد که: به ما از طرف وزارت کشور دستور داده شده است تا درباره تمدید تحریم اعمال نورزیم و دلیل این کار، به طوری که سخنگو گفته بود، حمایت ایران از انتفاضه در فلسطین بوده است. در حقیقت باید گفت از زمان قیام فلسطینی ها حُلق و خوی واشنگتن در حد شیاع نسبت به تهران عوض شده بود (۳۱).

تغییر رویه واشنگتن در روابط با ایران را از شواهدی که از بعضی از مأموریت

ها و قرار ملاقات هائی که بوسیله دست اندر کارانی که ماهر در بیان خود، و به شدت مخالف خط مشی های علیه ایران بودند نیز می توان تشخیص داد. علاوه بر مأموریتی که به یکنفر محقق که در موسسه تحقیقات اقتصادی امریکا بعنوان «کرسی آزاد» داده شده بود، «مایکل لدین» یکی از بنیان گذاران و اعضای هیأت مدیره بنیاد یهودیان در امور مربوط به امنیت ملی آمریکا و ائتلاف برای دموکراسی ایران نیز، به اتفاق «موریس امیتی» که یکی از مبلغین کنگره در قدرتمندترین سگویی تبلیغاتی برله اسرائیل در واشنگتن است، دوفنری، کمیته امور اجتماعی امریکا-اسرائیل را بنیان نهاده اند. یکی از مشاورانی که با جون بولتون کار می کند، «داوید وورم سر» است که مشاور «بنیامین نتن یاهو» نخست وزیر پیشین اسرائیل نیز بوده است. ریچارد پرل، یکی از مدیران روزنامه دست راستی «ژورنال پست» در تل اوئیونیز هست و در سال ۱۹۷۰ میلادی، همین شخص بود که به مذاکرات محرمانه اف.بی.آی. با سفارت اسرائیل از طریق استراق سمع گوش داده بود. شاید بتوان گفت بهترین توصیفی که از روابط می شود کرد تهیه گزارش سال ۱۹۹۶ بنام Clean Break باشد. نام این گزارش "A New Strategy for Securing the Realm" بود- و آن را وورم سر، پرل، و دو گلاس فیت، که بعدها به سمت معاون تدوین مقررات در پنتاگون منصوب شد سه نفری به اتفاق هم تهیه کرده بودند. این گزارش استدلال می کرد که اسرائیل باید نظارت خود بر تمام خاور میانه را منجمله سوریه حتی اگر لازم باشد دوباره وارد آن شود حفظ کند، صدام حسین را از قدرت به زیر کشد، و دوباره خط مشی و اصول پیشدستی را برای خود محفوظ نگاه دارد. یک سال بعد از آن «فیت» و سایرین بر «نتن یاهو» اصرار ورزیدند که قرارداد اسلو را فراموش کند و از آن به آرامی کنار بکشد. استدلالی که آنان می کردند دست کمی از توطئه نداشت زیرا روابط بین آمریکا و اسرائیل را سست می کرد. بعدها مایکل لدین این معامله را تقبیح کرد و اظهار نظری کرد که «بخاطر نمی آورم در تاریخ خوانده باشم که جز اینکه یک طرف متخاصم در جنگ برنده شده باشد و شرایط خود را به طرف دیگر تحمیل نموده باشد صلح بین دو کشور برقرار شده باشد (۳۲).

اندیشه های آمریکائی

در هر حال این غیر عادلانه است که ما دشمنی آمریکا با ایران را به حساب نو محافظه کاران، جارچی ها، و یا حتی جمهوری خواهان بگذاریم. بسیاری از افرادی که چنین طرز تفکری دارند، مانند دونالد رامسفیلد و شخص رئیس جمهور، جزو دسته ی نو-محافظه کاران نیستند. زیرا که آنان اعضای سابق حزب دموکرات نیستند. بقیه، منجمله دیک چینی، از تبار یهودی نیستند و یا اینکه زیاد وابسته به علائق و منافع گروهی یهودیان نیستند. گوا اینکه تعهداتی به شاخه دست راستی اسرائیلی ها به عهده دارند. بسیاری از آنانی که خشن ترین سرسختی ها را بار رژیم تهران نشان می دهند در حقیقت سمبلی از سایه های طیف سیاسی آمریکا هستند و نظریه های

آنان به شدت، و نه بگونه ئی شاخص، بوسیله اعضای حزب دموکرات ابراز می شود. همان گونه که یکی از اعضای فرهنگستان آمریکا نوشته است «دموکرات ها منتقدین خوب ومؤثری از سیاست خارجی نو-محافظه کاران نیستند..... نمی توانند به موقع «مکتب پیروزی حزبی» آمریکا را نادیده بگیرند. گفته می شود دولت کلینتون، مثلاً، آنقدرها کمتر از دولت بوش «یک قطبی» فکرنمی کرد (۳۳). بنابراین این لحن مشخص ومهاجمانه جورج دبلیو بوش علیه ایران می تواند اثری بسیار عمیق تر از یک تهدید خشک وخالی در اذهان آمریکائیان باقی گذارد تا گفتاری که از آن دفاع از منافع گروهی کوچکی مستفاد شود و اثری قاطع ومحکم نداشته باشد.

نمونه ئی از این فرضیه را میتوان از لایحه دموکراسی ایران که در ماه مه ۲۰۰۳ به کنگره تقدیم شد بدست آورد. در این لایحه از درخواست بودجه ئی به مبلغ ۵۷ میلیون دلار دفاع شده بود که آن مبلغ را در اختیار مخالفان ضد حکومت ایران که از آنان نامی برده نشده بود بمنظور جنبش برای دموکراسی قرار دهند. هدف نهائی از این لایحه این بوده است که از طریق یک همه پرسی که تحت نظارت بین المللی برگزار خواهد شد ایرانیان بتوانند حکومت دلخواه خود را بگونه ئی صلح آمیز انتخاب نمایند. فردی که سرپرستی این لایحه را بعهده گرفته بود سناتور جمهوری خواهی از کانزاس بنام «سام براون بک» بود، که هیچ گونه وابستگی به یهودیان یا منافع گروهی آنان نداشت. در عوض، با گروه اقلیتی بسیار کوچک ولی پرسروصدا که نمایندگی نواحی جنوبی ومרכזی آمریکا وغرب کانادا را به عهده داشته وجزو پروتستان های متعصب بودند همکاری داشت. از تعهدات این گروه کوچک به اسرائیل این بود که آمریکا را نیز به عنوان سرزمین قوم یهود که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است به رسمیت بشناسند. لزومی هم ندارد که این «مسیحیان صهیونی مشرب» به وابستگی خود به جمهوری خواهان وفادار و ثابت قدم باشند اگر چه بسیاری از پیروان تعهدات اخلاقی «جری فالول»، و پس از وی «پات رابینسون» از گروه ائتلاف مسیحی، از سال ۱۹۷۰ بسوی جمهوری خواهان گرایش پیدا کرده اند. و این، تمایلی است که از زمان کلینتون به بعد سرعت پیدا کرده است. بعضی ها تخمین زده اند که نیمی از ۳۰ میلیون نفر مسیحیان انجیلی در ایالات، یعنی مسیحیانی که پیروان عقیده اند که «رستگاری ونجات در اثر ایمان به مسیح بدست می آید و نه در اثر کردار و اعمال نیکو»، صرف نظر از بعضی از امور که رئیس جمهور بر پایه اعتقادات مذهبی بنا بر ابتکارات خودش بودجه لازم برای امور خیریه واجتماعی را در اختیار گروه های مذهبی می گذارد، حتی اگر این گروه ها تبعیضاتی بر پایه اعتقاداتشان نسبت به سایر دسته ها، روا دارند، همه، بگونه ئی صوری از جمهوری خواهان حمایت می کنند (۳۴).

مسئولیت لایحه ی «براون بک» را دو نفر از حزب دموکرات بنام های «دانیل اینوی» از هاوایی، و «چارلز شومر» از نیویورک نیز سرپرستی می نمایند. در عین حال، در مجلس نمایندگان یک نفر دموکرات از ایالت کالیفرنیا بنام «براد شرم» در همان حیص و بیص لایحه ئی را عرضه کرده است که طبق آن پیشنهاد شده بود منعی سراسری و کلی، بر روی تمام اجناس ایرانی که وارد آمریکا می شود گذاشته

شود و بانک جهانی نیز از پرداخت هر گونه وام به ایران خودداری کند. در سالهای قبل از آن، بانک جهانی در حدود ۱۸۰ میلیون دلار به ایران وام داده بود. یکی از مصوبات اخیری که درباره ایران در مجلس نمایندگان مطرح شده بود و لحنی بسیار شدید داشت نیز بوسیله دموکراتی بنام «تام لانتوس» تهیه شده بود و این لایحه (۳۵)، بدون آنکه به «ژست های غیر مصرح و مثبتی» که از طرف واشنگتن برای مردم ایران در نظر گرفته بود اشاره کند، دولت ایران را به دلیل آنکه بگونه ای فعال و مستمر، اقدامات آمریکا علیه ترور را نادیده گرفته بود محکوم نموده بود. و بسیاری از افراد کنگره (مردوزن)، که حمایت خودشان را از گروه تروریستی مجاهدین خلق که بر اندازی رژیم تهران را سرلوحه ی اقدامات خود قرار داده بودند حمایت می کردند، همه از حزب دموکرات بودند. از جمله افرادی که از این لایحه دفاع کرده بودند «باب فیلنر» (کالیفرنیا)، «ادولفوس تاوونز» (نیویورک)، «شیلا جاکسون-لی» (تگزاس)، و «لاسی کلی» بوده اند که در ماه ژوئن ۲۰۰۳ نامه ای نیز به رئیس جمهور ژاک شیراک نوشته بودند و از اینکه دستور توقیف افراد سازمان مجاهدین خلق را داده بود اعتراض نموده بودند.

بنا بر آنچه گفته شد اگر مآتماس های مشخصی را که واشنگتن درباره رژیم ایران به اجرا درمی آورد به حساب نو-محافظه کاران و یا پر خاش جویان و یا حتی جمهوری خواهان بگذاریم، باید قبول کنیم که بعضی از مشخصات ذاتی اندیشه های آمریکائی، از بطن موضوع سرچشمه می گیرد.

تصفیه و تطهیر ملی

جزئی از این طرز تفکر بازتاب ضربه ای است که در یازدهم سپتامبر بر پیکر کشوری که خاطره ای از بی عدالتی تروریستی، مانند آنچه در سرزمین بریتانیا در اوج مشکلاتی که آن کشور با تروریست های ایرلند شمالی داشته، وارد آمده است. یا خاطره ای از یک نیروی خارجی مهاجم مانند آنچه در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۴۰ بر سر فرانسویان، با هجوم ارتش اشغالگر آلمان آمده است. از روزی که وقایع یازدهم سپتامبر اتفاق افتاد، بیشتر آمریکائیان، ناگهان برای آینده خود بیمناک شده اند. ترسی که نه تنها از نتیجه آمارگیری ملی بدست آمده است بلکه، ترسی که از نقطه نظرات آن دسته از افرادی که استدلال می کنند که خط مشی سیاسی آمریکا علیه ایران باید منحصر با در نظر گرفتن امنیت ملی آمریکا اعمال و اجرا گردد. یکی از سناتورهای دموکرات آمریکا بنام «راس فین گلد»، بعنوان مثال، قویاً استدلال می کند که این سیاست، لازم است به موازات نیازهای آینده تنظیم گردد تا اینکه از اعمال تروریستی آینده در آمریکا جلوگیری بعمل آید. ادعای می کند که ما می دانستیم که ایران (بدترین گروه تروریستی تربیت شده توسط حکومت را داشته است) و مدت ها قبل از آنکه رئیس جمهور ما و دولت آمریکا به بیراهه در عراق کشانده شوند، از موضوع اطلاع داشته است (۳۶).

بمب گذاری در مرکز تجارتی نیویورک نیازی قابل بحث برای پاک سازی ملی در بین آمریکائیان عادی که چندان علاقه ای برای پیوستن به احزاب و دسته

های سیاسی نداشتند، بوجود آورده است. بازتاب معالجه مشابهی که به وجود آورده شده است بازتابی است که پس از داستانِ امور مربوط به «ایران گیت»، که مربوط به ۱۵ سال قبل است به وجود آورده شده بود. و آن زمانی بود که امریکا از طریق یک اقتضاح عمومی به دنبال افشای این موضوع که آمریکاداراء رها سازی گروگان های آمریکادر لبنان، قرار است به طور قاچاق اسلحه به ایران تحویل دهد، درگیر این موضوع شد. بعضی ها چنین استدلال کرده اند (۳۷) که دخالت های بعدی امریکا در هشت سال جنگ عراق با ایران، با وضع مقررات وسیع تری که به نیروهای خود در خلیج فارس اجازه داد تا در جنگ اعلام نشده ئی علیه ایران شرکت نمایند، بعلت خاطرات دردناکی بود که آنان از داستان «ایران گیت» داشتند و روان زخم شده بودند. این روان زخمی، می توانست به علت حوادث پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، که منجر به گروگان گیری اعضای سفارت امریکا در تهران شده بودند، نبوده باشد. قبل از حادثه حمله به مرکز تجارت جهانی نیویورک، می توان مشکوک بود که بعضی از تصاویری که مردم امریکا را بیش از عکس ها و رپورتاژ هائی که از رهبران ایران گرفته شده بود تکان می داد، تصویر آیت الله خلخالی بود که با نگاهی حسرت بار، به بقایای جسد یکی از افراد آمریکائی که برای نجات گروگان ها در سال ۱۹۸۰ کشته شده بود می نگریست.

این نظریه که آمریکاهنوز موضوع پرداخت غرامت برای خسارات وارده به خود را در ایران دنبال می کند از طرف محافظه کاران ایران مورد تأکید قرار گرفته است. برای سردی رمتعصب روزنامه کیهان تهران بعنوان مثال امریکا: هیچوقت از، از دست دادن موقعیت خود در ایران التیام نخواهد یافت. ایران، گوهری بود که بر تارک امپراطوری خاور میانه ئی امریکا نقش بسته بود. همان سرزمینی که ۷۵،۰۰۰ نفر از افرادش در آن مستقر شده بودند و منابع ما، کلا در اختیار آنان قرار گرفته بود تا تفوق و استیلای خود را بر منطقه حفظ نمایند. آمریکائی ها هنوز این زیان فاحش را از یاد نبرده اند. حالا برای رژیمی که آنها را بیرون کرده است ادعای صادرمی کنند!!! (۳۸).

ولی باید افزود که دلائل عمده ئی که سبب کج خلقی امریکا شده است عمیق تر از آن است. به حقیقت، دلیل آن، بازتاب کشوری است که داستان آن بگونه ئی واقعی نمونه ئی از تسویه حسابها و توسعه طلبی ها بوده است.

به عنوان مثال به جنبه تاریخی اولیه که نظر افکنیم در می یابیم که تأکیدات بسیار زیادی از طرف نو-محافظة کاران بر کلمات «تهدید» و «اعمال قدرت» به قیمت ازدست رفتن دیپلوماسی یا سیاست مداری، در گذشته معمول بوده است. گویانکه این زبان بازتابی از فرهنگ لغت حزب «لیکود» در اسرائیل است، با این وصف میتواند بازگو کننده گذشته ئی نه چندان دور از طرز تفکر امریکائی و شکل گیری آن نیز باشد.

این نوع تأکیدات با شدت هر چه تمامتر به وسیله Mayrav Wurmser که مدیر کل مرکز مطالعات خاور میانه ئی در انستیتوی هودسن است دنبال شده است و چنانچه تابعیت دو گانه اسرائیلی- امریکائی وی را در نظر بگیریم، تأکیدات و گفتارهای وی همان است که از زبان نو-محافظة کاران شنیده می شود. «باید مظفرانه و پیروزمند قدم برداریم و همه از ما بترسند و به ما احترام گذارند. نه اینکه ما را دوست بدارند». هنوز هم ما، در بند دیپلوماسی کهنه و قدیمی خود هستیم. همان نوعی از سیاست مداری که منجر به حمله ۱۱ سپتامبر شد. زمانی که نماینده واشنگتن Zalmay Khalilzad عازم ژنوم می شد تا با نمایندگان ایران در تابستان سال ۲۰۰۳ ملاقات نماید (۳۹)، Wurmser، زبان به گله و شکایت گشود و عقیده خود را که بر پایه فلسفه فوق بود به وی گوشزد نمود. از نقطه نظر «سناتور براون بک» گرفتن، وداشتن یک موضوع سخت بسیار دشوار است و از نقطه نظر دونالد مانسفیلد، تاریخ بما می آموزد که ضعف، آزار دهنده است.

«مایکل لدین» استدلال میکند که نیاز به اینکه خود را ضعیف نشان ندهیم امری حیاتی است (۴۰). استاد دیگری در انستیتوی امریکائی اینتر پرایز هم صدا با یکی دیگر از مأموران عالی رتبه سیا، بنام Reuel Mac Grecht چنین ادعا می کند که هرچقدر «شارون» خشن تر با مسائل برخورد کند اعتبار و پرستیژ ما در خاور میانه محفوظ تر خواهد ماند. و همین نظریه از لابلای گفته های Jonah Goldberg مفسر National Review که نوشته بود «امریکا احتیاج دارد با عراق بجنگد زیرا لازم است با کسی در منطقه دست و پنجه نرم کند و عراق بهترین است» کاملاً ملموس است. تمام مفسرین و اظهار نظر کنندگان مسلک نو-محافظة کاران با این نظر موافقت که «وقوف و آگاهی از ضعف امریکا به ویژه در دوران زمامداری بیل کلینتون که در شرایط دشوار متمایل بود به فوریت از کنار مسئله بگذرد» (۴۱)، و از همه مهمتر موضوع خارج شدن اسرائیل از لبنان در سال ۲۰۰۰ میلادی سبب شد تا دشمنان را علیه امریکا تشویق و تحریض نماید. بعضی ها نیز بر آن باورند که امریکا باید سیاست های غیر قابل گذشت رونالد ریگان علیه شوروی سابق در دهه ۱۹۸۰ را که قابل مقایسه با سیاست کلینتون نبود و سرانجام منجر به اضمحلال «امپراطوری شیطان» گشت در مورد مبارزه با ترور اعمال نماید. در خصوص ایران، همان اندیشمندان چنین استدلال می کنند که با بالا رفتن درجه حرارت، واشنگتن مذاکره و رسیدگی به جرّ و بحث های داخلی ایران در باره کیفیت اخلاقی رژیم و صلاحیت آن در اداره امور ایران را تسریع خواهد بخشید. زیرا به عقیده ی مردم ایران یا حداقل، اکثر آنان نمی توانند برای مدتی طولانی پرچم دفاع از مردم در برابر حکومت را در دست داشته باشند. و سرانجام خشم خود علیه حکومت ملایان که ایران را در برابر امریکا قرار

داده و آتش مخالفت خود با آمریکا را دامن میزند بروز خواهند داد (۴۲). این نوع پندارها شباهت به گفته های پروفیسور Andrew Bacevich استاد دانشگاه بوستون دارد که در این باره اظهار نظر کرده بود «مانند همکاری غیرمحمولی است که بخواهد بین Woodrow Wilson و فیلد مارشال فن مولتکه برقرار گردد».

با این وصف، این تأکیدات، با این اصل که بتوان آنها را سروصدا، و یا ایده های نو-محافظه کارانه نامید بسیار فاصله دارد. میتوان ادعا کرد که صرفاً اندیشه هائی است که از مغزهای آمریکائی تراوش کرده است. و حال آن که انگلیسی ها امپراطوری کهن خود را با معدودی از اندیشمندان خود اداره می کردند، و در عوض، از تاکتیک های مواجهه نشدن با مردم، دیپلوماسی و همکاری با مردم تحت تسلط خود استفاده می نمودند. «تفرقه بینداز و حکومت کن». ولی آمریکا، در حالی که سلاح های خود را با جنگ و دندان حمل می کرد، با باروت وارد در صحنه سیاست خاور میانه شد. باید بخاطر بیاوریم که در هر نقطه ئی از دنیا که آمریکا قدم گذاشته است همواره با نیرو و اسلحه هائی وارد در معرکه شده است که از هر نظر بر نیروهای محلی تفوق و برتری داشته است. در همان سالهای اولیه که تب مهاجرت به قاره ی جدید بالا گرفته بود مهاجرین اولیه به قلع و قمع مردم بی پناه محلی دست می زدند و نسلهای بعدی آنان سرزمینهای وسیع دیگری را مدّ نظر داشتند. در بین مهاجران اولیه اسپانیائی ها به سهولت پورتوریکو و فیلیپین را به تصرف در آوردند. این توسعه طلبی ها و ماجراجوئی ها به غرب دور دست نیز کشانده شد و طی سیزده سالی که با مردم محلی در جنگ بودند یازده ایالت از سیزده ایالت منطقه را به تصرف خود در آوردند و متعاقب آن در سال ۱۸۶۵ رئیس جمهور محبوب خود آبراهام لینکلن را از دست دادند.

استقرار نفوذ آمریکا در این مناطق به وسیله قوه قهریه و کنترل آنها، زائیده ی نوشته ها و مقالات توسعه طلب مشهور، و پراشتیاقی بوده است بنام William H. Seward که در دوران ریاست جمهوری آبراهام لینکلن و آندرو جا کسون وزارت امور خارجه آمریکا را بعهده داشته است. این شخص، تا آنجا پیش رفت که سرزمین آلاسکا را از روسیه خرید و در اقدامات بعدی خود برای خرید گویان فرانسه و بریتیش کلمبیا با شکست مواجه شد.

در سخنرانی خود در سال ۱۸۶۷ در بوستون به شنوندگان خود چنین گفت «به من، پنجاه، چهل، سی سال دیگر عمر دهید، یا آنرا بر ایم بخرید، آنوقت من برای شما کلیه ی سرزمینهای قاره آمریکا و حکومت بر جهان را سوغات خواهم آورد».

در همین زمینه باید گفت که مدافعان دیگری نیز بوده اند که از تیز وارد شدن آمریکا به خاور میانه با دست پر، حمایت و دفاع کرده اند. به هنگام بحران موشکی کوبا، بعنوان نمونه، تهدید اولیه پرزیدنت کندی به خروشچف وحشتی در دل یاران و متحدان اروپائی آمریکا برانگیخت. به عقیده آنان تهدید پرزیدنت کندی برای چند موشکی که کوبا در کشورش مستقر کرده بود زیاده از حد خشن و سهمناک بوده است (۴۳) و Robert Lovett که یکی از مشاوران آمریکائی بود استدلال می کرد که این تهدید به مثابه آن است که «بخواهیم مگسی را با پتک بکشیم» (۴۴). در سالهای اولیه جنگ ویتنام، نیروی آمریکا در سال ۱۹۶۵ بمباران بدون وقفه ئی را در آن کشور آغاز کرد و به آن «Operation Rolling Thunder» نام نهاده بود. هدف آن بود که رابطه

هائوی با طرفدارانش در جنوب راقطع نمایندولی این استراتژی جز تشدید و بالا بردن خصومت ها فایده دیگری نداشت. در آن زمان نیز نو-محافظة کاران دم از قُرس، و محکم بودن امریکا می زدند. به پرستیز، اعتبارات و حیثیت امریکا در انظار جهانیان اشاره می کردند (۴۵). اخیراً پس از جنگ با عراق ژنرال انگلیسی Mike Jackson به موضوع تجهیزات سنگین امریکا در افغانستان اشاره کرده و گفته بود سربازان تحت فرماندهی وی چندان علاقه ئی به خشونت های تشویق آمیز ندارند.

دوباره، همان سیاست های خشن و فاقد تدبیرهای سیاسی، در سالهای اخیر در باره ایران نیز به اجرا گذاشته شده است. دیده شده است که بعضی از افراد دولتی پیشنهاد کرده بوده اند که سرکردگی گروهی تروریست را برعهده بگیرند تا بردولت ایران فشار وارد آورد (۴۷). یا اینکه ضربه ئی نظامی بر تأسیسات اتمی بوشهر وارد آورند و یا اینکه قبل از آنکه نتیجه مثبتی از بازرسی های اتمی ایران بوسیله سازمان انرژی اتمی بدست آید و نتیجه آن معلوم شود، سازمان ملل متحد تحریمی اقتصادی بر ایران تحمیل نماید (۷۴). بعضی دیگر از تنز «انقلابی مردم پسند» بجای یافتن عناصری که خواهان رفورم در رژیم فعلی ایرانند دفاع کرده و بر آن باورند که این کار به تغییرات تدریجی و مؤثر در ایران کمک خواهد کرد. عقیده ی «جک استرا» وزیر امور خارجه انگلستان بر آن است که انگلستان و اتحادیه اروپا متحداً سیاستی سازنده و حقیقی در قبال ایران بعهد گرفته اند. و حال آنکه یکی از دست اندر کاران اتحادیه اروپا چنین اظهار نظر کرده بود که شایسته نیست درباره ی مردم ایران سیاست پراندن توپ در برابر دیوار را عمل نمائیم. تا آنجا که هر چه بر آنان تحمیل می کنیم بدون اعتراض بپذیرند. به عبارت دیگر نیرومندی خودمان را آزمایش کرده باشیم (۴۹).

طرح های منطقی

تمایل بر بکار بردن قوه قهریه به قیمت دیپلوماسی و مذاکره، نشانگر و بازتاب رغبت های امریکاست: تمایل در رغبتی که بیشتر تکیه بر اجرای طرح های از پیش تهیه شده دارد تا آنکه عملی بودن آنها مورد آزمایش و رسیدگی قرار گرفته باشد. همانگونه که استعمار گران اولیه نقشه ها و طرح های خود را خصمانه به مرحله اجرا در می آوردند و از طریق اعمال زور و بکار بردن سلاح، کشورها را به اشغال خود در می آوردند، بازماندگان آنان نیز نشان داده اند که در این برهه از زمان دست کمی از اسلاف خود ندارند و در این جهان پهناور به همان سیاق گذشته کار می کنند.

چنین سیاست ها و خط مشی ها در دنیای امروز که مشکلات غیر قابل حل در حدی وسیع وجود داشته و نتیجه اتفاقات و وقایع غیر قابل پیش بینی است، نقاط ضعف هائی بارز و چشم گیر دارد. با این وصف، سیاست مداران و طراحان امریکائی از اینکه اعتراف و اقرار نمایند که طرح ها و نقشه های شان بیش از همکاران آنان در اروپا حاوی اشتباهات و ندانم کاری هاست اکراه دارند. هنگامی که در جنگ کره سیاستمداران انگلیس این موضوع را به بحث کشیدند که «کمونیسم، حقیقتی از حیات نیست ولی یک حقیقت است» (۵۰) گفته ی آنان به گونه ئی حاد و بُرنده در برابر رابرت ماک ناما راقرا رگرفت و بعد ها اعتراف کرده بود که این یک اشتباه

امریکائی بوده است. گفته بود در عرصه بین المللی مشکلاتی ظاهر می شود که راه حلی فوری برای آنها نمی توان یافت و چه بسا در زمان های خاص، ناگزیریم با زیبایی ناچور و نا باب که چندان دلچسب هم نیست زندگی کنیم (۵۱).

متأسفانه بنظر میرسد که بعضی از تصمیم گیرندگان امریکانه تنها درباره ایران، بلکه در سراسر خاور میانه تصمیمات مشابهی با آنچه ما ک ناما را به آن ها اشاره کرده بود گرفته، یا می گیرند. غافل از آنکه تنها می توان آن را در جزیره ای خیالی (اوتوپیا) که در آنجا اصول سیاسی و اجتماعی بدرجه کمال رسیده است، به کار گرفت.

Condoleeza Rice که مشاور رئیس جمهور در امور مربوط به امنیت ملی است چنین استدلال نموده است که امریکا باید برای دموکراسی، یا جنبش های آزادی خواهی در جهان اسلام، پافشاری کند. و این همان نظرات Wolfowitz است که می گفت یک عراق تازه ونو، نمونه ئی درخشان برای جهان عرب خواهد بود و با فروپاشی صدام، برای اختتام دوران گذشته و درخشش، این عراق تازه لازم بود.

William Kristol که یک روزنامه نگار است در روزنامه Weekly Standard اظهار نظر کرده است که «اگر ایران به طرف غرب گرایش پیدا کند و با تروریسم بجنگد بدنبال آن در کشورهای سوریه و عربستان سعودی نیز تغییرات مثبتی به وقوع خواهد پیوست و به سهولت راه برای حل و فصل مسائل اسرائیلی-فلسطینی هموار خواهد شد زیرا ایران نقطه ی شروع اولیه برای شکل دادن به خاور میانه ی آینده است (۵۲). و میکائیل لدین چنین استدلال میکند که «کوئیدن رژیم ایران باید قبل از حمله به صدام انجام شود. بنظرو ی با پیروزی برای ایران، بلافاصله دموکراسی، طرفدارانی در سوریه و عراق پیدا خواهد کرد و بدنبال آن جنگ ما علیه صدام را از جنگی صددرد نظامی به آزاد سازی ملی علیه رژیم منفور مبدل خواهد نمود.

Meyraw Wursmer نیز اظهار نظر کرده بود که آنچه دولت بوش در نظر دارد، نظری بسیار وسیع است که محققا چهره ی خاور میانه را تغییر خواهد داد (۵۳). قابل توجه است که با آنکه چنین نظراتی توسط بنیامین نتن یاهو، در سپتامبر سال ۲۰۰۲ برای کنگره امریکا تشریح شده بود و گفته بود که «انتخاب این راه حل که ما بدنبال عراق بیفیتیم، درست مانند آن است که بخواهیم آجری را در دیواری که به آجرهای دیگر چسبیده است خارج کنیم و با این کار، شالوده ساختمان را در هم ریزیم». با این وصف، گفته نتن یاهو، نخست وزیر وقت اسرائیل، در پایتخت های اروپا شنونده پیدا نکرد (۵۴).

حساسیت بعضی از تصمیم گیرندگان امریکا برای فکر کردن درباره تئوری یک سر خط مشخص و نه فقط عملی بودن اقدامات، درد کترین بوش تشریح شده است. در این دکترین، بوش، درباره اقدامات از پیش تأمین شده علیه تجاوز کاران در سخنرانی اش که در سپتامبر سال ۲۰۰۲ میلادی درباره ی امنیت ملی ایراد نمود، جزء به جزء اشاره میکند. دکترین Wolfowitz نیز که در سال ۱۹۹۲ در یکی از گزارش های پنتاگون آمده است طی آن از امریکا درخواست شده بود تا کلیه اعمال رقیبان سیاسی بالقوه خود را حتی آنانی که هوس تصدی نقش های عمده در مناطق مختلف جهان را داشتند تحت نظر بگیرد تا بلکه به این طریق بتوان نظم و انضباط مورد لزوم برای حمایت از خط مشی جدید را به وجود آورد. این طرز تفکر، منعکس کننده

خطرناک ترین مشخصه‌ی طرز تفکر امریکائی است: احساس این که به ناچار تهدیدات آینده را مد نظر قرار دهیم. بارزترین نمونه‌ی این امر، که شاید برای امریکائیان رنج آور و تلخ ترین باشد تئوری دومینواس است که پریزیدنت آیزن هاورد در سال ۱۹۵۰ به جزء جزء آن اشاره نموده بود و بعد ها در نحوه‌ی تفکر دولت های امریکا نفوذ نموده بود تا آنجا که به جنگ ویتنام نیز کشانده شده بود. معاون وزارت امور خارجه امریکا Chester Bowels، بعنوان مثال، استدلال نموده بود که ظرف دو، سه، یا ده سال آینده باید خودمان را برای جنگ با چین آماده کنیم. تنها چیزی که به آن اشاره نشده بود این بود که این جنگ کجا، و چگونه آغاز خواهد شد. دریادار Bruke هنگامی که برای شورای امنیت توضیح میداد ادعا کرده بود «جز اینکه امریکا خود را برای دخالت نظامی در لائوس آماده نماید، همه‌ی سرزمین های واقع در جنوب شرقی آسیا از دست خواهد رفت» (۵۵). تهدید هائی از این مقوله در نوشته های سرکردگان امریکا در باره ایران نیز به چشم می خورد. مایکل لدین ادعا کرده بود که نتیجه صبر کردن و سختگیری نکردن با ایران این خواهد بود که صبر کنیم تا زمانی که یک نقشه‌ی ترور دیگری طرح ریزی شود (۵۶) و باز نظاره گر ملا ها باشیم تا دوباره خودشان را غرقه در موجی از ترور های ضد امریکائی نمایند (۵۷).

تفوق معنوی

در زمان های اولیه ئی که مهاجرین از همه طرف به امریکا سرازیر می شدند محدودیت هائی در جلوی روی آنان بود که خواهی نخواهی بر آنان تحمیل می شد. این موضوع سابقه تاریخی بدی در تاریخ امریکا به یادگار گذاشته و به عنوان میراثی نامطلوب به ثبت رسیده است. در دوره های بعد نیز اشغالگران اروپائی سرزمین های امریکا چندان تفاوتی با پیشینیان خود نداشتند. آنان نیز به دنبال تفوق و استیلای پنهانی برای خود بودند و با افرادی که در سر راه آنان قرار می گرفتند میانه خوبی نداشتند. این موضوع، به ویژه در باره‌ی امریکائی های بومی بسیار صادق بوده است. زیرا اینان چندان دل خوشی از اروپائیان اشغالگری که سرزمین های آنان را اشغال کرده بودند نداشتند. این اشغالگران جدید همان رفتاری را با امریکائیان بومی داشتند که با مهاجرین اولیه. و حتی در بعضی اوقات، خشن تروبی رحمانه تر. پس از کشتار دسته جمعی Sand Creek در سال ۱۸۶۴ که طی آن ۳۰۰ نفر افراد صلح طلب را بدون جهت در کلرادو قربانی کرد، سرکرده‌ی قشون امریکائی که در این ماجرا دخیل بود سرهنگی بنام Chivington بود که بلافاصله در «دنور» قهرمان لقب گرفت و نعلش بیش از یکصد نفر سرخ پوست را از برابر وی به حالت رژه عبور دادند تا از محبوبیت بیشتری برخوردار گردد. در نواحی دیگر امریکا منجمله کانزاس، در سال ۱۸۶۷ خفت و خواری بیشتری برای امریکائیان محلی تدارک دیده شد. آنان را «بوگندو» نامیدند..... و قلع و قمع آنان، جز نماینده‌ی سرخ پوستان، و بازرگانان را جایزدانستند در سواحل غربی، جز فریادی که از حلقوم مردم بیرون می آمد و طی آن شعار می دادند «بگذارید شعارمان بر اندازی باشد» و «مرگ بر مخالفین»، صدای دیگری شنیده نمی شد. دو سال قبل از آن، در سال ۱۸۶۵، یکی از ژنرال ها بنام Phil Sheridan از کلمات قصاری استفاده نمود که بعد ها شهرت فراوان یافت. گفته بود «تنها سرخ پوستان خوبی که من دیده ام همه مرده بودند». در حقیقت منهدم سازی،

یا انقراض احتمالی بیش از ۷ میلیون نفر بومی امریکائی طی دو قرن استعمار گری، بدون شک نمایانگر تطهیر اخلاقی این قوم به معیاری بس وسیع بوده است (۵۸).

تهدید هائی از نوع همان اخراج ها و انفصال های اولیه را می توان در گفته های امریکائیان معاصر یافت که استدلال نموده اند کشورشان محق است «تمدن» و «آزادی» را بر کشورهای جهان تحمیل نماید. هنگامی که در سال ۲۰۰۳ میلادی عضو کنگره Brad Sherman میگفت امریکا به آن نیازمند است که رهبری ملت های متمدن را در لفافه نئی از کوشش های از پیش تنظیم یافته برضد یک رژیم آخوندی (ایران) بعهدہ بگیرد تا حقوق بشر مراعات شود، از همین مقوله سخن می گفت (۵۹). و میکائیل لدین نیز دم از اهمیت «دنایای متمدن» می زد (۶۰) و از دموکراسی دفاع می کرد. این گفته ها به نحو وهم آوری منعکس کننده ی امریکائیان قرن نوزدهم بود که توسعه طلبی و تجاوز را در قالب الفاظی جدید بیان می داشتند. دولت شکارچی یا درنده خو، به سرزمینهای وسیع تری نیازمند است تا این که موافق و سازگار با توسعه و پیشرفت ها و ادعاهای آن در ارتباط با دنایای متمدن باشد..... و لازم است که بر روی حرف خود بایستد. جیمس مونرو، رئیس جمهور اسبق امریکا استدلال میکرد که روندی اجباری لازم به نظر می رسد تا عادات و کردار های گذشته را نقض کند و آنها را با تمدن تطبیق دهد. و ویلیام هانری هاریسون سؤال میکرد که چرا «یکی از زیبا ترین قسمت های کره زمین باید به حالت طبیعی خود بر جای بماند و طعمه شکار مهاجمین پست و نکبت بار قرار گیرد. و حال آنکه بنظر می رسد خالق زمین بر آن بوده است کمک کند تا جمعیت عظیمی از افراد بشر در آن زندگی کنند و تکیه گاهی برای تمدن بشری باشند (۶۱).

خودپرهیزکاری امریکائی

طرز تفکر مهاجران اولیه امریکا آمیخته با مطالب دیگری است که هسته مرکزی تاریخ امریکا را تشکیل داده است. به ویژه آرمان های منبعث از انقلابی که بالاترین ایده آل های آنان را اعلام نموده بود. اعتبار و معنویت آن حاوی پند ها و گفته های اخلاقی بسیار بوده است که می تواند به سایر نقاط جهان تسری پیدا کند. گروهی بر آن باورند که از سال ۱۷۷۶ به عنوان «حقایق» زندگی، آزادی، و شادی آفریننده، پیشنهاد شده بود نیازی به اثبات و ارائه دلیل ندارند و می توانند آن احساس را در امریکائیان بوجود آورند که کارهای صواب انجام دهند. همانگونه که یک بار پرزیدنت ویلسون اعلام داشته بود «مرام اخلاقی امریکائیان اصول اخلاقی و خط مشی آینده نگری مردان و زنان در کلیه نقاط جهان و ملت های نوپا از هر دسته و اجتماع است..... این ها اصول اخلاقی بشریت است و باید عالمگیر شود.

شمول این آرمان های دنیوی، به حقایق و عقاید دینی نیز گسترش پیدا می کرد. عقایدی که مربوط به فرقه های مختلفه ی دینی بود و بر روی افکار و مغز مهاجران اولیه امریکا از سالها قبل تأثیراتی قوی و مستقیم بر جای نهاده بود. جمهوری جدید بر پایه ی یک عیسویت قوی، و روحیه نئی منبعث از گفتارهای دسته ها و فرق متعصب دینی که از زمان استعمار گری انگلیسی ها در آن سرزمین

رواج یافته بود و طبق آن خداوند تکلیف هر فردی را بر روی کره زمین از قبل معین کرده بود، بنا شد. عقایدی که پاپ به نمایندگی خداوند در روی زمین به رسمیت شناخته شده بود و هر چه می گفت برای مردم وحی منزل بود.

نتیجه ی این تأثیر به ظاهر مهم، و در معنی درستی که از مخلوط اخلاقیات دنیوی که طبق آن «آزادی» و «دموکراسی» در سطح حقایق جهانی ارتقاء یافته بود و باورهای دینی موجود در مغز افراد، آن شد که با تمام عقاید ثابت و محکمی که افراد به انجیل و گفته های کشیشان داشتند حقایق جهانی را نیز دوست داشته باشند و آزادی و دموکراسی را نیز ارج نهند. فریاد های انقلابی «مساوات و برابری» و «انتخابات آزاد» و اینکه «گروه فدرال شما بنحو متقاعد کننده ئی نامش از تثلیث عیسویت به تثلیث دنیوی تبدیل شده است» و اینکه پدران انقلابی (معتزین به این احترام و تکریم ها) که توسط هواخواهان شان مقدس شمرده شده اند، همه جا به گوش می رسید. به ویژه این که جورج واشنگتن را بزرگترین کشیش انقلاب لقب دادند و پیروان وی معتقد بودند که وی از الطاف خداوندی بهره گرفته است (۶۲). با تکیه بر اعتقادات دینی خود ممکن است گفته شود امریکای نوین، به پذیرش تهدیدات عرفی و قدیمی مسیحیت ادامه خواهد داد، گویا اینکه بهتر آن است که تعصب و خشکه مقدسی موجود در آن از طریق زبان دنیوی که اغلب مردم با آن آشنائی دارند به صلیب کشیده شود. این زبان، همان کلمات آزادی، عدالت، و سایر اعتبارهای اخلاقی است که به وسیله مردم به رسمیت شناخته شده است.

این اعتماد اخلاقی کمک میکند تا بتوان بسیاری از مختصات سیاست خارجی عصر حاضر امریکا را توضیح داد. گره جنگ با عراق بوسیله رئیس جمهوری گشوده شد که گزارش شده بود «مأ موریت خود را انجام داده و با دیدی وسیع تر، طرح جامع خداوند را در آن کشور پیاده نموده و جدّاً بر آن باور است که اصولاً انتخاب شده است تا پاره ئی از طرح های ایزدی را پیاده کند (۶۳). این گونه خود متقاعد سازی که پرزیدنت بوش آن را منصفانه توصیف می کند کمک می نماید تا خطرات این گونه تهاجمات به کشورها ناچیز شمرده شود.

مانویت

به عنوان مثال، یکی دیگر از این نوع ویژگی هائی که به آن اشاره شد تمایل بسیاری از امریکائیان بر آن است که جهان را از چشم انداز ثابتی که رونالد ریگان برای آنان به وجود آورده بود نگاه کنند. ریگان، شوروی سابق را «امپراطوری شیطان» نامید و جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۲ میلادی، در یکی از سخنرانی هایش به وجود یک «محور شیطانی» اشاره کرد. بوش، همچنین، دنیای خارج را به دو قسمت تقسیم کرد. یکی دولت هائی که با ما هستند و دیگر آنهائی که علیه ما کار می کنند. تروریسم را در برابر آزادی به حساب آورد و در اظهار نظرهای دیگری که در تاریخ ۱۲ جولای ۲۰۰۲ ابراز داشت، خط مشی جدیدی را در باره ی ایران که بر پایه ئی روشن استوار باشد اعلام نمود. سناتور «بیل بنت» نیز در همان چارچوب فکری نظراتی ارائه نمود و استدلال کرد که امریکا در میان تنازعی که بین اهریمن و نیکوئی

ها در گرفته، گرفتار شده است (۶۴). درین دانش پژوهان، Daniet Pipes نوشته‌های ممتازی درباره‌ی اسلام دارد، مواردی اتفاق افتاده است که مطلب را کاملاً شکافته و اظهار نظر کرده است که آنجا نیز همین طور است. دنیائی کاملاً مانوی مانند ما، و همانگونه که ما آن را بین خود قسمت کرده ایم، مسلمانان نیز همان کار را کرده و جهان را بین اهریمن و نیکو کار قسمت نموده و به گونه‌ئی خطرناک تعادل ایجاد نموده اند (۶۵). با اشاره به اسناد سیاسی مانند آنچه Condoleeza Rice در استراتژی حفاظت ملی ارائه نمود و در سال ۲۰۰۲ بچاپ رسید، چنین استدلال کرده است که نمونه‌ی واحدی از یک خط مشی قابل تحمل برای پیروزی ملی (۶۶) که برای پروژه Pew Global attitudes در دسامبر سال ۲۰۰۲ بعمل آمده بود معتقد بودند که کشور خودشان بطور نمونه به هنگام وضع سیاست خارجی و خط مشی سیاسی خود منافع سایر کشورها را نیز در نظر می گیرد. این رقم بسیار زیاد تر از رقم ۴۴ درصدی است که انگلیسی‌ها آن را در نظر می گیرند و تصور می کنند دولتشان نیز همان کار را می کند. این نظرات مانوی گونه، بدون شک و شبهه در خصوص ایران معاصر صادق است. پس از انتخابات سال ۱۹۹۷ میلادی محمد خاتمی نامزد ریاست جمهوری اصلاح طلبان در ایران با اکثریتی معادل ۷۰ درصد از آراء به قدرت رسید، و آن خاتمی خوب و محبوب در برابر آن خامنه‌ئی بد و نامحبوب قرار گرفت و متعاقب آن، انتخاب خاتمی در وزارت کشور آمریکا و جامعه اقتصادیون و آکادمیک آن کشور مورد شور و مشورت قرار گرفت. همانگونه که Gerecht به آن اشاره کرده است (۶۷) طی سال ۲۰۰۲ میلادی و پس از آن به دلائلی که در حال حاضر مشخص و نامعلوم است تقسیم بندی مشابهی در کمال سادگی و ظرافت بین «ستمگران» و «مردم» در گرفت و بگونه‌ئی که پرزیدنت بوش اعلام کرد «مردم ایران طالب آزادی، حقوق بشر، و فرصت هائی مانند سایر افراد بشرند و ما تعهد می کنیم تا ملت هائی را که در بند هستند کمک کنیم تا به دموکراسی دست یابند». این گفته‌ها درست ضد گفته هائی است که از طرف پرزیدنت کلینتون در سال‌های قبل اظهار شده بود و در جستجوی «رفورم» در دولت بود.

هر کس که از دنیای خارج به این جملات نظر افکند محققاً از این سناریوهای پیچیده‌ئی که زیاده از حد در اختصار آن کوشیده اند در اشتباه می افتد و لازم می شود جهدی بلیغ به عمل آورد تا هوشیارانه، هم آنها را درک کند و هم به کار بندد. این، همان تمایلی است که تنها زمانی روشن می شود که دیگر بسیار دیر است. «روبرت مک نامارا» سالها پس از تراژدی ویتنام اعتراف می کند که «ما درست تشخیص نداده بودیم که نه مردم ما و نه رهبرانمان تا این حد همه چیز دان و عقل کل اند، و ما آن حقوق خدادادی را نداریم که کشورهای جهان را به صورت کشور خویش در آوریم یا آنکه بنا بر تمایل خودمان آنها را به صورتی که می خواهیم در آوریم (۶۸). همان خطرات، البته، برای تماشاگرانی که نسبت به این مسائل بیگانه اند اتفاق می افتد. مثلاً سفیر کبیر فرانسه در ایالات متحده در سال ۱۹۱۸ احساس کرده بود که Wodrow Wilson مردی است که چند صد سال قبل زندگی کرده و بزرگترین ستمگر جهان است زیرا هیچگاه تصور این که اشتباه می کند به مخیله اش خطور نکرده بوده است.، یا اینکه وزیر امور خارجه اش «روبرت لانسینگ» یک بار از نیروی خدادادی رئیس

جمهوری کشورش که همواره افکاری صحیح در سر می پروراند شکایت کرده بود. مسلماً گفته ی رئیس جمهور با فروتنی و تواضع همراه نبوده است. پس از جنگ ۱۸۹۸ اظهار نظر کرده بود که «ما زیاده از حد خود را با اسپانیا برای الحاق به خودمان در گیر کرده ایم. بنا بر این شاید بهتر آن باشد که به این مستعمره ی بی پناه فرصت دهیم تا استقلال خود را بدست آورد». و هنگامی که در دوره ی ریاست جمهوری خودش سربازان خود را به مرکز مکزیک فرستاد در کمال شجاعت و قهرمانانه اعلام نمود که «باید به جمهوری های امریکای جنوبی بیاوریم تا مردان صلاحیت داری را انتخاب کنند!» ولی در هر دو حال، قادر نبود به صراحت اذعان کند آن منافع مادی که محرک وی در این لشکر کشی ها و اعزام سپاه به آن منطقه بوده به چه منظور بوده است؟ منافعی که متضمن حفظ و نگهداری آب روی پانا ما از یک طرف، و تأمین سرمایه گذاری های امریکائی در آن منطقه، از طرف دیگر بوده است.

اگر از همان دریچه به موضوع بنگریم می توانیم ستون سنگی یک پارچه ئی را که به گونه ئی نابرابر ماهیت یافته است تماشا کنیم. همان طور که پریزیدنت بوش در گفته های خود به محور شرارت اشاره نموده و از دو کشور عراق و ایران یاد نمود که طی ۸ سال در جنگ خونینی که بین آنها در گرفته بود شرکت داشتند و پس از خاتمه جنگ نیز چندان روابط حسنه ئی با یکدیگر نداشتند، حال، سرو صداهائی بلند شده و ادعای می شود که بین این دو اتحاد و روابطی حسنه برقرار گردیده و آنانی را که با منطقه آشنائی کامل دارند در حیرت فرو برده است. بین سوریه و ایران اتحاد وجود دارد و «مایکل لدین» نیز در این باره چنین نوشته است «در اعزام گروه های تروریست به عراق برای مبارزه با نیروهای متحد (۶۹)، که درست عکس آن عقیده ئی است که همواره بین شیعه و سنی اختلاف وجود دارد، و همکاری بین آن دو فرقه بعید بنظر میرسد، و اینکه ایران هیچگاه نمی تواند با رژیم صدام همکاری کند (۷۰)، با این وجود، این نوع ادعا بوسیله ی تجزیه و تحلیلی که از سازمان های مختلف بعمل آمده، نامعقول شناخته شده است (۷۱). دست اندر کاران واشنگتن در فصول اولیه تاریخ امریکا بویژه در جنگ های سرد، نیز همین گونه کارها را به اصطلاح ساده می انگاشتند. مک نامارا، در سالهای پس از جنگ نوشته بود که «باید اعتراف کنم که زیاد تر از حد لازم از «فرضیه های ساده» در باره ی ویتنام استفاده نموده بودیم. مانند بیشتر امریکائیان من نیز کمونیسم را یک ستون سنگی یک پارچه به حساب می آورم». در بین این فرضیه های پوچ و غیر حقیقی، این فرضیه وجود داشت که «چین و اتحاد جماهیر شوروی به دلیل آنکه هر دو کشور کمونیست هستند در صددند که نفوذ امریکارا نه تنها در ویتنام جنوبی عقیم گذارند بلکه آن را به سراسر منطقه ی جنوب شرقی آسیا تسری دهند. چین، کشوری قدرتمند و تهدید کننده است..... و در صدد است کلیه ی کشورهای آسیا را علیه ما تجهیز نماید». مک نامارا یک بار به پریزیدنت جانسون (۷۲) طی نامه ئی که بعد ها اعتراف نموده بود کلاً افکاری بی اساس بوده است، اطلاع داده بود که خصومت دیرینه بین چین و ویتنام را نباید جدی گرفت. چنین گفته هائی دلالت بر آن دارد که این افراد عالی رتبه فاقد تخصص لازم برای شغل خود و دانش تاریخی هستند. همین نوع اشتباهات بوده است که به شدت سیاست های امریکا را با شکست و ناکامی مواجه نموده است (۷۳). در

حقیقت وجود دسیسه بازیه‌های سیاسی بی رحمانه وریشه دار در جهان کمونیست آن چنان بود که تنها چند نفری بودند که درواشنگتن این سؤال را مطرح می نمودند: هنگامی که در سال ۱۹۶۱ بین بلوک های چین و شوروی شکاف هائی بوجود آمد که با تصورات قبلی غرب تطبیق نمی کرد، محافظه کاران ادعا نمودند که این حقه و بامبولی است تا از طریق آن دنیای آزاد را فریب دهند. دین راسک، وزیر خارجه وقت امریکا بـه «اظهار بدون دلیل جدائی بین پکن و مسکو سخن می گفت» ولیبرال ها بطور کلی آن را یک اختلاف نظر تعبیر میکردند.

خطاهای باصره

این نوع سوء تفاهمات بود که جان. اف. کندی در دفاع از هم میهنانش از فرضیه های بی ثبات و سروصداهائی که همه روزه بلند می شد که «هر صدای ضد امریکائی که بلند می شود صدای مسکو است»، در سال ۱۹۵۸ آنها را چشم بندی و خبط بصر خواند (۷۴)، و این اصطلاحی بود که بعد ها بوسیله یکی از اعضای عالی رتبه کاخ سفید که با توجه به ما سبق اعتراف نموده بود که قسمتی از اشتباهات گذشته آنان به علت سفاهت خودشان بوده است که در تصورات باطل خود غوطه می خورده اند، به کار گرفته شده بود (۷۵). به هر حال، هر یک از دولت هائی که در امریکا روی کار آمدند و نیز مردم امریکا، به تکرار، هدف های دیگران را اشتباه درک کرده بودند و شکی نیست که این افکار مانوی آنان را نیز برآن واداشته بود تا تصویر درهمی از چارچوب دو بُعدی موضوع در ذهن خود ترسیم نمایند و به سهولت در دام تصورات خود، یا اشتباه در قضاوت های خود که پرزیدنت به آنها اشاره می نمود گرفتار آیند. بعضی از قضاوت های واشنگتن نسبت به ایران مطمئناً صفت مشخصه ی این نوع طرز تفکر را به اثبات رسانده است. به عنوان مثال، در مقیاس اعتراضات دانشجویی در نوامبر سال ۲۰۰۲ میلادی در تهران، بدون شک، هم به وسیله ی پرزیدنت بوش که به عنوان یک تغییر مهم اجتماعی به دانشجویان خوش آمد گفته بود، و هم به وسیله کله گنده های پرسرو صدای امریکائی که غلو نموده و گفته بودند که «چیزی در حدود نیم میلیون نفر از ایرانیان برای اعتراض به خیابان ها ریخته بودند. البته این را مایکل لدین ادعا کرده بود و حال آنکه عده حقیقی این جمعیت در حدود ۵۰۰۰ نفر بوده است (۷۷). هم چنین گفته شده بود که پسر شاه فقید، رضا پهلوی، صرف نظر از حرص و ولعی که برای کسب مقام و قدرت و اندوختن زر و زور ندارد، مع الوصف در ایران طرفداران فراوانی دارد (۷۸).

موارد دیگری بوده است که اتهامات امریکا، جنبه «خطای باصره» را داشته است. بعنوان نمونه کاخ سفید اظهار داشته است که احتمال اینکه ایران در خفا برنامه ی سلاح های هسته ئی را در سر می پروراند با حقیقت سازگار نیست. و در جائی دیگر با بیان محکم تری اعلام و تأکید نموده است که «ایران بگونه ئی تجاوز کارانه برنامه تسلیحاتی جمعی بویژه سلاح اتمی را دنبال میکند (۷۹). و این ادعائی است که تنها اشاره ی مبهمی به (مقامات امنیتی و اطلاعاتی) که این خبر را افشا نموده اند شده است. در هر حال، این ادعا نیز مانند همان ادعائی که علیه عراق اقامه شده بود مشکوک بنظر میرسد. حتی اظهارات مشکوک دیگری - که همه ی آنها فاقد

پشتوانه اند- به وسیله ی اعضای ارشد دولت امریکا منجمله «دونالد مانسفیلد» و سر دمداران دیگری از قبیل «مایکل لدین» بعمل آمده است که «ایران هزاران نفر مأمور در عراق دارد که همه مشغول کارند و مانع می شوند که صلح و امنیت در عراق پس از صدام برقرار گردد». یا اینکه «ایران بنحوزیر کانه ئی شیعه مسلکان عراق را تجهیز می کند تا علیه امریکا و متحدانش بجنگند (۸۰)». این نوع ادعاها هنگامی غیرقانع کننده است که نویسندگان آن، گفتار خود را در چند جمله ی کوتاه خلاصه کنند و ادعا نمایند که «زیاد تر از صد ها نفر مبارز تمرین دیده عرب را ایران بنحوقاچاق وارد عراق نموده است تا هزاران نفری را که قبلا به آن کشور اعزام نموده بوده است یاری و مساعدت نمایند (۸۱)»، اضافه می نمایند که شناسائی این تروریست ها تقریباً غیر ممکن است». این نوع ادعاها بوسیله انگلیسی هائی که در صحنه حضور دارند، بویژه عالی مقامان آنان مانند فرمانده لشکریان انگلستان در خلیج فارس که صرف نظر از این ادعای امریکائیان اعلام نموده است که وی علائم و نشانه ئی از فضولی کردن ایرانیان را مشاهده نکرده است مورد تردید قرار گرفته است (۸۲). احمد چلابی، رهبر کنگره ملی عراق نیز گفته است که این نوع اتهامات از پایه بی اساس است (۸۳).

این نوع اتهامات اولین آن نیست که واشنگتن بدون هیچگونه دلیل و مدرک علیه ایران بکار بسته است. هنگامی که در ۲۵ ژوئن ۱۹۶۶ یک بمب ۲۰۰۰ کیلو گرمی تأسیساتی را در پایگاه طهران در عربستان سعودی که لشکریان امریکا از آن استفاده می نمودند درهم کوبید، و ۱۹ نفر کشته و ۴۰۰ نفر مجروح بر جای گذاشت، سخنگویان امریکائی اظهار داشته بودند که مسئولان این بمب گذاری، همه در ایران آموزش دیده بودند و سیاه، حتی محل یازده پایگاهی را که آنان در آنها آموزش دیده بودند شناسائی نموده بود. این نوع اتهامات سؤال برانگیز است و بهر حال، مسئولان امریکائی که در محل با سعودی ها بر روی این حادثه کار می کردند اعتراف نموده بودند که دلیل و مدرکی که ایران در این واقعه دست داشته باشد پیدا نکرده اند و متعاقب آن نیز مأموران سعودی در سال بعد رسماً در ریاض اعلام نموده بودند که «مسئول بمب گذاری منحصر اعراب سعودی بوده اند». چند هفته پس از واقعه طهران، دولت کلینتون هنوز ایرانیان را مسئول حادثه سقوط هواپیمای TWA در حوالی Long Island می دانست و این در حالی بود که علت اصلی حادثه هنوز دقیقاً کشف و شناخته نشده بود.

این نوع خطاهای با صره ظاهراً عادت دیرینه امریکا است که ریشه ی آن را در قبل از جنگ سرد باید جستجو کرد. در سال ۱۸۱۲، امریکا همراه با بریتانیا تفنگ بردست، وقانع شده از اینکه نمایندگان لندن مسئول ایجاد درد سردر بین بومیان امریکائی بوده اند و بروی هم قرار گرفتند. این در حالی بود که خام دستی خودشان، و نه دسیسه بازی های انگلستان این درد سرها را ایجاد نموده بود. در سال ۱۸۹۸ امریکا جنگ علیه اسپانیا را به صرف یک اتهام شدید- اظهارات سیاسیون و نوشته های روزنامه ها- به این معنی که توطئه های شیطان صفتانه ئی بوسیله ی اسپانیا در شرف تکوین است تا امریکائیان را از مستعمرات پورتوریکو، گوام، وفیلی پین بیرون

برانند آغاز نموده بود. به هیچ وجه چنین توطئه‌ئی در کار نبوده است. علی ایحال، انفجاری عظیم رخ داده بود و رزمنا و امریکائی Maine در بندر گاه هاوانا در آن سال بگونه‌ئی وحشتناک منفجر شده بوده است. بعد ها کاشف به عمل آمده بود که علت انفجار صرفاً یک تصادف محض بوده است. این حقیقت های آزار دهنده به ندرت با مذاق سیاست مداران و روزنامه نگاران امریکائی که در سالهای قبل بسیاری از این نوع داستان های وحشت انگیز در باره ی شقاوت های اسپانیائی ها در دنیای جدید را جعل نموده بودند تا به توسعه طلبی های خود بر ضد مستعمرات لباس حقیقت بپوشانند ناسازگار است.

این امکان نیز وجود دارد که آستان حوادث بودن امریکا در برابر این استدلال های غلط و خطاهای با صره، ریشه هائی نه تنها در مانویت، بلکه در تجاری داشته باشد که اینان از قرنیه که پس از انعقاد صلح با انگلستان امضا نموده و سال ۱۸۱۴ شروع آن است، کسب کرده باشند. این قرار داد در سال ۱۹۱۷ با اعلام جنگ علیه آلمان خاتمه یافت.

با کنار کشیدن از صحنه و در گیر نمودن خود در معاهده نامه ها، امریکائیان که از نقطه نظر جغرافیائی با سایر قسمتهای جهان فاصله‌ئی طبیعی دارند نسبت به آنچه در جهان خارج می گذرد حساس و به ویژه، دچار سوء تفاهم و درک واقعیات گردیدند. و چون از دعوای بین المللی و جنگ خود را به کنار کشیده، یا اینکه چون یکی دودشمن خود را درهم کوبیده و تسلیم نموده بودند، توده ی مردمش، از درد سرها و تراژدی هائی که برای مردم اروپائی اتفاق افتاده بود به دور مانده بودند، در نتیجه، در برابر تشنجاتی که در آنها غلط و سفسطه وجود داشت بسیار حساس گردیده بودند. این موضوع نیز بسیار قابل اهمیت است که استقلال امریکا در میان ترس و وحشت بسیاری که مردم امریکا داشتند اعلام شده بود- که البته بطور کلی بی اساس است- ترس و وحشت از دسیسه هائی که فراسوی اقیانوس اطلس برای آنان طرح می شد و در لندن علیه آزاد سازی مستعمرات نضج میگرفت (۸۴).

از این دریچه که به موضوع بنگریم اظهارات شخصی مایکل لدین از دسیسه بازی های بین المللی که علیه امریکا شکل می گیرد از نقطه نظر غریزی احساسی کاملاً امریکائی است. به عنوان «مشاور ضد تروریسم» برای وزیر امور خارجه دولت ریگان یعنی «الکساندر هیگ»، مایکل لدین ادعا کرده بود که در کرملین توطئه‌ئی ضد امریکائی در شرف تکوین است و انگشت KGB تقریباً در تمام ترورهای بی رحمانه‌ئی که انجام می شود به چشم می خورد. به ویژه، لدین اظهار داشته بود که مأ موران سرویس مخفی شوروی Mehmet Ali Agca، آن تند روی ترک را مأ مور کرده بودند تا پاپ جان پل دوم را ترور کند. گوا اینکه این اتهام هیچگاه ثابت نشده بود (۸۵).

حمایت های مردمی

یکی از فرضیه های باطلی که سیاست مداران امریکائی به ویژه به آن حساسیت دارند «رژیم های دشمن» است که تنها به مردم خود ستم روانمی دارند بلکه به آن توده‌ئی از مردمش که نسبت به ایالات متحده امریکا و اعتبارات معنوی آن

سمپاتی و گرایش دارند نیز ظلم می کند. از همین نقطه ی پندار است که ترجیح می دهند بجای دولت، با مردم آن کشور و توده ها تماس حاصل نمایند و اشتباهات این تصویر به آنها دست می دهد که تکلیف تغییر رژیم احتمالاً بوسیله ی افراد داخلی آن کشور تعیین می شود و آنچه به مردم آن کشور گفته شده با اقبال عمومی توده ها مواجه شده است.

در تهیه و تدارک شورش های عمومی در ژوئن ۱۹۹۹ و نوامبر سال ۲۰۰۲ تهران، و دوباره در ژوئن سال ۲۰۰۳ میلادی، برای بعضی از سیاسیون و واشنگتن، ساده و روشن بود که تصور کنند تماس های مردمی را با توده ی مردم ایران برقرار نموده اند. مایکل لدین ادعا کرده است که ایران به امریکائی ها امکان یک پیروزی به یاد سپردنی را به ارمغان آورده است زیرا مردم ایران علناً از رژیم حاکم بر کشور متنفرند و چنانچه امریکا به آنان کمک کنند نماید، حاضرند با کمال میل و اشتیاق با رژیم بجنگند (۸۶). از نقطه نظر Gerecht، تظاهرات ضد دولتی در ایران، نه تنها نوید بخش است بلکه احساسات هیجان انگیز موافق با امریکا را به دنبال داشته است (۸۷). احساساتی که بزودی به اوج خواهد رسید و بدنبال آن «برخلاف تصور مبارزان مؤمن ضد شورش رژیم» کنترل از دست آنان خارج خواهد شد (۸۸). نارضائی عمومی در ایران حرارتش بالا خواهد رفت و سربازان امریکا به جمهوری اسلامی ایران نزدیک خواهند شد. Gerecht استدلال می کند که یک تهاجم و حمله ی امریکائی به ایران احتمالاً به شورش در آن کشور دامن خواهد زد (۸۹).

در اکتبر سال ۲۰۰۱ میلادی، هنگامی که مبارزه با ترور جدّاً مطمئن نظر قرار گرفت و شروع شد، مایکل لدین حمله های خود را شدیدتر کرد و اظهار داشت «ایران، آماده برای انفجاری بس عظیم است» و اضافه نمود که «مردم ایران منتظر جرقه یی روشن و کارآ، همراه با تشویق، از طرف امریکا هستند تا شعله های یک انقلاب دموکراتیک را در کشور خود روشن نمایند». یکی از هدف های اعلام شده ی گروه فشار واشنگتن، ائتلاف، یا پیوستگی دموکراسی در ایران، و حمایت از «اجتماعات قابل توجه موافق با دموکراسی، به ویژه اجتماعات طرفدار امریکا که دموکراسی امریکارا مدل و سرمشق خود در آینده قرار خواهند داد، بوده است.

به دلایلی که جزو بدیهیات است، فرضیه های امریکا خطرناک است. اگر آنها اشتباه کرده باشند، زیربنای نقشه ها و عملیات اجرائی آنان فرو خواهد ریخت (۹۰). در سال ۱۹۵۸ شورش که علیه پرزیدنت سوکارنوبا کمک سیا، در اندونزی طرح ریزی شده بود، بدون آنکه از حمایت های مردمی مورد نظر امریکا بهر مند شود فرو ریخت. و در سال ۱۹۶۱، هجوم به کوبا در خلیج خوک ها بهمان دلیل، غلط از آب درآمد. سیا، پیش بینی کرده بود که ناراضیان کوبائی برای دریافت سلاح به سواحل خلیج هجوم خواهند برد و تصور نموده بودند که گروه معتنا بهی از مهاجران که رقم آنان به ۳۰۰۰ نفر بالغ می شد به این قیام می پیوندند و نیروئی معادل یک چهارم جمعیت را تشکیل خواهند داد. قضاوتی بی مورد که بلافاصله ثابت نمود کلیه ی حساب ها غلط بوده است. به هنگام حمله به عراق، قیام های توده یی که امریکائی ها در انتظار آن بوده و به آن دل بسته بودند تحقق نیافت و گوا اینکه این کار پیشرفت

نیروهای ضربتی وجوخه آتش سربازان امریکا را به مخاطره انداخته بود، ولی فرضیه اینکه آنان از نیروی مردمی عراق برخوردار خواهند گشت، چشم‌های واشنگتن را کور کرده بود و شاید بهمین علت بوده است که استقرار صلح و آرامش پس از صدام در عراق، تا این حد برای آنان مشکل گردیده بوده است. شاید بهتر آن باشد که مهاجمان آینده در این نقطه از جهان، پس از محاسبات دقیق، بار این تهاجم مشکل را بردوش کشند. به عنوان مثال، در سال ۱۸۳۸، نخست وزیر وقت بریتانیا، لرد پالمرسون متوجه شد که «حضور یک قشون مهاجم و اشغالگر بریتانیایی در پرشیا (ایران سابق) موجب آشفته‌گی و شورش در بین مردم آن کشور خواهد شد و پس از ختم غائله، شاه به طرف روسها گرایش پیدا خواهد کرد و این چیزی نبود که آنها به دنبال آن بودند» (۹۱).

استفاده از مقاصد سؤال برانگیز

کسیکه به صحت افکار و گفته‌های خود مؤمن است محققاً استانداردهای اخلاقی را در اظهار مقاصد خود رعایت خواهد نمود. از طرف دیگر، خود عادل بودن، به انسان آن آمادگی را میدهد تا مقاصد سؤال برانگیز و کوتاه مدت را به دلیل آنکه ارزشها و اعتبارات حقیقی در آینده جایگزین آنها خواهد شد، و آنها را از اثر خواهد انداخت، تجویز نماید. از طرف دیگر مواردی یافت می‌شود که طرز تفکر های مانوی، از وجود چنین نکات اخلاقی مشکوک غافل بماند زیرا این نوع دورنماهای محدود، همواره با خطر گمراهی و کوری انسان در طلب پیدا نمودن راه اصلی، و مشاهده‌ی آن در روشنائی‌های مثبت، مواجه خواهد بود. به تعبیری ایرانی، این نوع تمایل، در گزارش بعضی مقامات پنتاگون در باره‌ی افزودن نام گروهی از تروریست‌ها، یعنی مجاهدین خلق در لیست خود، تحت فشار دادن رژیم تهران، و یا نادیده انگاشتن قصور جنبش های آگاهی جوانانه‌ی ملی گرایان آذربایجان جنوبی (Southern Azerbaijan National Awareness (Movement)) به چشم می‌خورد. سوابق رد پای مجاهدین خلق می‌تواند به بعضی از محله‌های واشنگتن منتهی شود. و این، محل‌هائی است که دسته‌های شبه نظامیان قبلی نیز حامیانی برای خود دست و پا کرده بودند و چون اینان قدرت و قابلیت آنرا داشته بودند که به فوریت بر دشمنان خود ضربه‌های کاری وارد آورند، کارهای دیگری که می‌کردند اصولاً مورد توجه نبوده است. بعنوان مثال، به هنگام جنگ سرد، سازمان‌هائی از قبیل یونیتا در آنگولا، کنتراس در نیکاراگوا، و گروه متعصبین اسلامی که در افغانستان با روسهامی جنگیدند، همه، سوابق مشکوک و نامعلومی در رعایت حقوق بشر داشتند و به راحتی از طرف حامیان و گردانندگان خود در واشنگتن نادیده گرفته می‌شدند. گویانکه مجوز بودن، میتواند اتحاد های سؤال برانگیز را به وجود آورد، احساس قوی امریکائیان در صواب کاری‌های خودشان، واشنگتن را به ویژه، در تصمیم‌گیری‌های خود مشکوک می‌نماید.

علاوه بر این، با اعلام نمودن حمایت خودشان از «مردم» و نه سیاست‌مداران اصلاح طلبی که در گود هستند، بارها اتفاق افتاده است که سیاست‌مداران امریکا، یک

انقلاب مردمی را با آنکه در گوشه‌ئی دیگر از کشوری که بوسیله‌ی گروهی از تندی‌ها رهبری می‌شود و خونریزی در آن کشور بنحوی سابقه‌ئی در جریان است، با ندانم کارهای خود عقیم گذاشته‌اند.

هنگامی که در نوامبر ۲۰۰۲ میلادی و ماه ژوئن سال بعد، پرزیدنت بوش به شدت از اعتراض کنندگانی که در خیابانهای تهران و سایر شهرستان‌ها اجتماع نموده بودند دفاع کرد، بسیاری استدلال کرده بودند که این پیام بوش، بی‌جهت، موقعیت خطرناکی را که برای معترضین بوجود آورده بود شدیدتر کرد و چه بسا ممکن بود به خونریزی و کشت و کشتار در قسمت‌های مختلف ایران بیانجامد. بهر حال، درک دوگانگی بین «بیدادگران» حکومتی و «مردم» در این رویداد، به تحقیق نادیده گرفته شد و محرک نابرابر میلیون‌ها افراد مختلفی را که تنها با معدودی شعار ساده و مردمی به دور هم جمع شده بودند و نه اینکه برنامه‌ی از پیش تهیه شده سیاسی داشته باشند و خطوط حساس بین اعتراض و بی‌نظمی و اعمال غیرقانونی و هرج و مرج که واشنگتن در سایر نقاط جهان آن را محکوم کرده است رعایت نمایند، بی‌جهت و ناشیانه با این گفتار بوش عقیم ماند و فرصتی که به دست آمده بود از دست رفت (۹۲).

نشانه‌های مشابه دیگری را می‌توان در راه و روش امریکا در انتخاب وسیله برای رسیدن به هدف‌های سیاسی خود و این که بعضاً بجای سبک و سنگین کردن مسئله و انتخاب راهی اصولی، راهی انحرافی واریب را برگزیده است، به دست داد. هنگامی که قوای متحد به عراق وارد گردیده و بدنبال یافتن سلاح‌های کشتار جمعی که با بوق و کرنا در هر دو سوی اقیانوس اطلس به عنوان دلیل عمده برای حمله به صدام آن را به حساب آورده بودند، چیزی نیافتند، آن وقت ادعا کردند که اداره مخصوصی در پنتاگون، که طرح‌های ویژه‌ی نظامی را بررسی می‌کرده است اطلاعات واصله را طوری تنظیم نموده بوده است تا با برنامه‌های آجل و آتی عراق که دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی بوده است تطبیق نماید. در تابستان ۲۰۰۳ میلادی یک سخنگوی اداره دفاع امریکا اعلام نموده بود که چهار نفر عضو اداره Office for Special Plans، مأمور تحقیق و رسیدگی به مسئله ایرانیان شده‌اند و طبق گفته‌های منابع محترم اطلاعاتی در دولت، سخت در تلاشند تا رژیم تهران را تغییر دهند (۹۳).

مداخلات اخلاقی

تمام این خطرات مختلفه‌ئی که حاصل شرایط تاریخی و منحصر به فرد ایالات متحده امریکا است بدون شک زائیده برخورد‌های عقیدتی زمان معاصر سیاسیون امریکا است که روبه‌تزايد نیز می‌باشد. برخورد‌هایی که نه تنها به امریکا محدود می‌شود بلکه دنباله آن جنبه‌های بین‌المللی خواهد یافت.

در دنیای مدرن امروز، به بهانه‌ی حقوق بشر، کشورها را اشغال می‌کنند و در قالب «یک جامعه بین‌المللی» به تهاجم خود جنبه قانونی میدهند و در امور داخلی کشورها دخالت می‌ورزند. مقررات قدیمی و ثابتی که در معاهده و ستفالی در سال

۱۶۴۸ تدوین گردید و متعاقب آن با حرمت تمام در منشور سازمان ملل متحد گنجانیده شد، اِشعار می‌دارد که هیچ یک از کشورها حق ندارد «دراموری که تصمیم‌گیری درباره‌ی آنها از وظایف خاص مردم آن کشور است دخالت نماید». گوا اینکه این اصل، دور انداخته نشده است ولی ظاهراً از زمانی که «ناتو» در بهار سال ۱۹۹۹ در لباس دفاع از حقوق بشر به صربستان مسلحانه حمله برد، آن قاعده کلی و تعهدی که جنبه بین‌المللی یافته بود، از اثر افتاد. بعضی‌ها اخیراً استدلال نموده‌اند که «ما، از عصری که عقاید و ایده‌آل‌ها همواره بطور قطع و یقین برای منافع شخصی با مخالفت مواجه می‌شد، به عصری که تنش بین دو واحد بین‌المللی باقی مانده است ولی بهم نزدیک‌سازی سختی که بین آنان در گذشته وجود داشته است به شدت فروکش کرده است وارد شده ایم» (۹۴). در هر حال، ممکن است بعضی از هدف‌های دخالت‌های بشر دوستانه به کشورها قابل ستایش باشد ولی این وسیله و خط مشی، فقط خطراتی را که سیاست خارجی امریکا قبلاً بر آن راغب و متمایل بوده است تشدید می‌نماید. هنگامی که Zalmay Khalilzad در برابر شورای امریکا-ایران سخن می‌گفت رویه و خط مشی ثابتی را در برابر ایران اتخاذ نموده بود ولی عقیده کلی امریکا درباره آزادی و امور مربوط به حقوق بشر را به گونه‌ای که در زیر آورده شده است مخلوط نمود:

آزادی و حقوق بشر ارزش و اعتباری جهانی یافته و در اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. ایران، یکی از امضاکنندگان این اعلامیه است و اعلام نموده است که کلیه افراد در هر کجا که باشند استحقاق آزادی‌های اصولی برای دین، اظهار نظر و حمایت‌های قانونی برابر و مساوی یکدیگر را دارند. و این ارزش‌ها و اعتبارات، برزبر تفاوت‌های فرهنگی و دینی قرار گرفته است. تمدن ایران و اسلام واجد هر دوی اینها و بر همان سیاق، تمدن غرب است.... ولی علایق و خواسته‌های مردم ایران مکرراً بوسیله نیروهای غیرمنتخب و قدرتمند نادیده گرفته شده است (۹۵).

این دورنمای به ظاهر «جهانی» که بردنیای خارج سایه افکنده است هنوز اثرات و نشانه‌هایی از نقطه نظرهای امریکائی دارد زیرا که با نشانه‌های اختصاصی همان تماس‌های «خود عادلانه»‌های امریکا همراه است و خطراتی را ایجاد می‌نماید که سیاست خارجی امریکا همواره آماده برای پذیرش آنهاست.

با توجه به آنچه گفته شد حالت تنش نامعلومی که بر ایران حاکم است منحصرأً بازتاب وقایع و رویدادهایی که در آن کشور می‌گذرد نیست. بلکه در عوض، قسمتی از آن مبین نشانه‌های ویژه از افکار سیاسیون امریکائی است که با نیروی اختصاصی در دوره تصدی جورج دبلیو بوش، به منصه ظهور رسیده است. در هر حال، آنچه میتوان گفت این است که بدانیم انگیزه‌ها و موجبات درک شده‌ئی که آتش خشم امریکا را شعله و رساخته چه بوده است و چیست؟ فصل‌های بعدی کتاب ریشه‌های اتهامات و اشنگتن را که ایران در رهبری تروریست‌های بین‌المللی دست داشته و بدنبال دستیابی به سلاح هسته‌ئی است، در استقرار صلح و ثبات در عراق و افغانستان اخلاص می‌کند، و بابی رحمی و قساوت بی نظیری از دسترسی

مردم ایران به آزادی های دموکراتیک جلوگیری می نماید تشریح می کند.

یادداشت ها

- ۱- روزنامه تایمز، ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳.
- ۲- فصل هشتم کتاب.
- ۳- واشنگتن پست، ۲۵ مه ۲۰۰۳.
- ۴- فصل هفتم از لایحه ۲۰۰۳ که بوسیله «سناتور سام براون بک» تحت عنوان دموکراسی در ایران تهیه شده و به تصویب کنگره امریکا رسیده بود. این لایحه شباهت به لایحه ئی دارد که برای آزاد سازی عراق در سال ۱۹۸۸ به تصویب رسیده بوده است.
- ۵- برنارد لوئیز، ایران در پیشگاه تاریخ
- ۶- باقر معین - زندگی آیت الله خمینی، لندن ۱۹۹۹. همچنین به انقلاب ایران در دو حرکت نوشته مهدی برادران، تهران ۱۹۸۴، صفحه ۸۴ مراجعه نمایید.
- ۷- فصل هفتم کتاب.
- ۸- مصاحبه نویسنده کتاب با سفیر پیشین غرب در ایران. ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۹- مصاحبه نویسنده کتاب با سردبیر روزنامه رفورمیست، تهران، ۱۷ نوامبر سال ۲۰۰۳.
- ۱۰- رویتر، ۲ دسامبر ۲۰۰۲.
- ۱۱- آسوشیتد پرس، ۲ اوت ۲۰۰۲.
- ۱۲- مصاحبه با Der Spiegel، ۸ نوامبر سال ۲۰۰۳.
- ۱۳- مراقبت از حقوق بشر، ۵ مارس ۲۰۰۳.
- ۱۴- www.freedomhouse.org.
- ۱۵- سخنرانی در تهران- اول دسامبر ۱۹۹۶ (ایرنا).
- ۱۶- Financial Time، ۲۱ اکتبر ۲۰۰۲.
- ۱۷- مصاحبه نویسنده کتاب با جونا تان استرن، مدیر تحقیقات گاز در دانشگاه آکسفورد، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۱۸- گاردین، ۲۰ آوریل ۲۰۰۳.
- ۱۹- سخنرانی درباره امنیت ملی، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۲۰- اخبار بی.بی.سی، ۲۷ ژانویه ۲۰۰۳.
- ۲۱- ایرنا، ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۲- تماس مایکل لدین با نویسنده، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۳- سخنرانی در مؤسسه تعهدات بین المللی، ۲۶ فوریه ۲۰۰۳.
- ۲۴- سخنرانی برای موهبت ملی دموکراسی، ۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۲۵- گزارش درز پیدا کرده وزارت کشور امریکا که به شدت ازد کترین Wolfowitz انتقاد نموده بود. روزنامه گاردین ۱۵ مارس ۲۰۰۳.
- ۲۶- نامه ی خطاب به اعضای کنگره، واشنگتن دی.سی. ۲۳ فوریه سال ۲۰۰۳.
- ۲۷- رویتر، ۲۹ آوریل ۲۰۰۳.

- ۲۸- گاردین، ۲۹ مارس ۲۰۰۳.
- ۲۹- مقاله «یک بشکه» در روزنامه جمهوری جدید بر روی خط، ۹ ژانویه ۲۰۰۳.
- ۳۰- Oxford Energy Forum، ۱۸ اوت ۲۰۰۳.
- ۳۱- Quoted in Middle East International، ۱۴ اوت ۲۰۰۱.
- ۳۲- گزارش های Jim Lobe ۲۷ ماه مه و ۲۴ ژوئن سال ۲۰۰۳.
- ۳۳- مقاله مربوط به قدرت، ثروت، وعقل، نوشته David P. Calleo تابستان سال ۲۰۰۳.
- ۳۴- The Texas Nexus', Prospect، آوریل سال ۲۰۰۳.
- ۳۵- H.Res، شماره ۱۴۰، ۱۸ مارس ۲۰۰۳.
- ۳۶- The Hill، ۱۱ ژوئن سال ۲۰۰۳.
- ۳۷- جنگ خلیج فارس، صفحه ۹ نوشته John Bulloch and Harvey Morris.
- ۳۸- مصاحبه با نویسنده، تهران ۱۱ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۳۹- آینده ایران- موسسه تعهدات امریکا، ۶ ماه مه ۲۰۰۳.
- ۴۰- National Review On Line، ۳۰ آوریل ۲۰۰۳.
- ۴۱- On to Iran ,Weekly Standard، ۹ فوریه سال ۲۰۰۳.
- ۴۲- فصل تعصب و اصلاح طلبی از کتاب بحران و فرصت هائی برای سیاست خارجی و دفاعی امریکا نوشته روبرت کنگان و ویلیام کریستول. سال ۲۰۰۲.
- ۴۳- نوارهای مربوط به کندی در کاخ سفید در زمان بحران موشکی کوبا ۱۹۶۴.
- ۴۴- مصاحبه جان.اف. کندی با روبرت لووت در دفتر بیضی شکل کاخ سفید، ۱۹ نوامبر سال ۱۹۶۴.
- ۴۵- کتاب روبرت ماک نامارا، سال ۱۹۵۵ صفحه ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۳۱.
- ۴۶- گاردین، اول آوریل ۲۰۰۳.
- ۴۷- فصل هشتم کتاب را ملا حظه نمائید.
- ۴۸- دیلی تلگراف، ۱۹ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۴۹- گاردین، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۵۰- جنگ کره نوشته ما کس هیستینگ صفحه ۷۱.
- ۵۱- کتاب ماک نامارا صفحه ۳۲۳.
- ۵۲- ویکلی استاندارد، ۲ مه ۲۰۰۳.
- ۵۳- Asia Time on line، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۵۴- رویتر، ۳۱ ژانویه ۲۰۰۳.
- ۵۵- "Kennedy,s War" نوشته لورنس فریدوم. صفحه ۳۰۱.
- ۵۶- نیویورک پست، ۱۱ مارس ۲۰۰۳.
- ۵۷- ویکلی استاندارد، ۱۸ فوریه ۲۰۰۲.
- ۵۸- The Longman History of the United States of America صفحه ۳۰۱.
- ۵۹- اظهارات مطبوعاتی عضو کنگره، شرمان، ۴ آوریل ۲۰۰۳.
- ۶۰- National Review On Line، ۹ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۶۱- بوش در جنگ، نوشته وودوارد، سال ۲۰۰۲ صفحه ۶۷.
- ۶۲- زبان آزادی، نوشته جوناتان کلارک، صفحه ۳۸۷.

- ۶۳- بوش در جنگ، نوشته باب وود وارد صفحات ۶۷، ۲۰۵، ۲۵۶
- ۶۴- سی. ان. ان. ۱۲، سپتامبر سال ۲۰۰۱.
- ۶۵- New York Review of Books، ۳ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۶۶- New Yorker، ۱۴ و ۲۱ اکتبر سال ۲۰۰۲.
- ۶۷- Weekly Standard، ۱۸ فوریه ۲۰۰۲.
- ۶۸- روبرت ماک نامارا در کتاب عطف بماسبق، صفحه ۳۲۳.
- ۶۹- ناسیونال پست، ۸ آوریل ۲۰۰۳.
- ۷۰- The Spectator، ۱۲ آوریل ۲۰۰۳.
- ۷۱- مکاتبات نویسنده کتاب با آلن جورج، نویسنده کتاب سوریه: نه نان و نه آزادی.
- ۷۲- نامه خطاب به رئیس جمهور.
- ۷۳- ماک نامارا- در عطف بماسبق صفحات ۳۰ تا ۳۵، ۲۱۹.
- ۷۴- کتاب یک هزار روز نوشته آرتور شلزینگر- صفحه ۱۸۱.
- ۷۵- گفته های مک جورج بوندی، معاون پیشن پرزیدنت کندی در امور مربوط به امنیت ملی.
- ۷۶- National Review on Line، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۲ و مجله اکونومیست، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۳.
- ۷۷- «لحظه حقیقت» ۳۰ مه ۲۰۰۳.
- ۷۸- پایان شروع، ۱۲ آوریل ۲۰۰۳.
- ۷۹- سخنرانی زالامی خلیل زاد، در شورای امریکا- ایران، ۲۳ فوریه ۲۰۰۲.
- ۸۰- وقت شناسی در هر چیز، ۲۲ آوریل ۲۰۰۳.
- ۸۱- همان کتاب.
- ۸۲- آسوشیتد پرس ۲۸ آوریل ۲۰۰۳.
- ۸۳- فیناشیال تایم، ۱۰ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۸۴- زبان آزادی، نوشته کلارک صفحه ۲۷۷.
- ۸۵- Inter Press Service، ۲۴ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۸۶- ناسیونال پست، ۸ آوریل ۲۰۰۳.
- ۸۷- ویکیلی استاندارد، ۹ فوریه ۲۰۰۲.
- ۸۸- همان روزنامه، ۲۱ مه ۲۰۰۳.
- ۸۹- همان روزنامه، ۵ اوت ۲۰۰۲.
- ۹۰- New Stateman، ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۹۱- Letter of Hobhouse، ۲۷ اوت ۱۸۳۸.
- ۹۲- فصل هفتم کتاب.
- ۹۳- Forward، ۶ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۹۴- The Rise of Ethics in Foreign Policy، ماه مه / ژوئن ۲۰۰۳.
- ۹۵- سخنرانی زالامی خلیل زاد، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.

ایران و تروریسم بین المللی

از تمام اتهاماتی که در سالهای اخیر بوسیله سیاستمداران امریکا علیه ایران عنوان شده است، پایدارترین و قوی ترین آن، دخالت مستقیم ایران در تروریسم بین المللی است. از انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی به بعد، رژیم تهران بدون شک بسیاری از مخالفان در تبعید و بیرون مرزی خود را تعقیب و ترور نموده است، در لبنان چریک های مسلحی را کمک و تربیت نموده و برای آنان پایگاه درست نموده است، و مدت هاست که به وسیله وزارت امور خارجه امریکا در لیست سیاه جای گرفته است. از طرف دیگر متهم است که رهبری حمله های مربوط به بمب گذاری هائی که بوسیله عملیات انتحاری در اسرائیل و سرزمین های اشغالی به وقوع می پیوندد به عهده ایران است. با چنین سوابقی، گزارش سالانه ی وزارت امور خارجه امریکا بنام Pattern of Global Terrorism را برانگیخته است تا ایران را به منزله فعال ترین گرداننده، یا ضامن تروریسم بشناسد و استدلال کند که لشکریان زبده و آزموده اش بنام گارد انقلابی (۱) همراه با وزارت اطلاعات و امنیت کشور (Ministry of Intelligence and Security) در طرح ریزی و حمایت از عملیات تروریستی اشتغال دارند و هنوز هم ارشاد دسته های مختلفه ئی که تروریسم را برای رسیدن به هدفهای خود وسیله قرار می دهند به عهده دارد. از نقطه نظر دونالد مانسفیلد، ایران مانند سوریه، مقصر است. هر دو کشور، الهام بخش فرهنگ ترورهای سیاسی و خود کشی های انتحاری با بمب گذاری ها بوده و به مجریان آنها کمک های مالی می نمایند. ریچارد پِرل، مشاور ارشد بوش، ایران را کشوری می شناسد که «تا حدقه چشم در ترور فرو رفته است» (۲).

از زمان شروع مبارزه با ترور در سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، این نوع اتهامات به شدت بالا گرفته است. بعضی از این اتهامات دلالت بر مداخلات ایران در کشورهای هم جوار عراق و افغانستان را دارد - موضوعی که بطور جدا گانه در فصل بعد به آن اشاره خواهیم کرد - و بعضی دیگر، تأیید نموده است که رژیم، با القاعده، در ارتباط است. روابطی که از طریق بمب گذاری های تروریست ها در ۱۲ مه سال ۲۰۰۳ در عربستان سعودی تحت رسیدگی قرار گرفت و به اصطلاح، روشد. در این رویداد ۳۴ نفر جان باختند.

در این موضوع بخصوص، ادعای امریکا علیه ایران دارای نقاط ضعف بسیار، و مهمی است. در یک سطح کلی، واشنگتن هیچ گاه کوشش نکرده است تا صریحا اعلام کند که اجزاء متشکله تروریسم چیست؟ آیا سلاح بدست گرفتن برای دفاع از خود می تواند به ترور تعبیر شود؟ و چگونه، و چرا ایالات متحده امریکا منحصر ب خود اجازه داده می دهد در این باره داوری نماید و اظهار کند که فلان دسته و گروه، تروریست خطاب می شوند؟ واشنگتن، در اینکه اثبات کند بسیاری از ادعاهایش با دلائل قانع کننده همراه است قصور ورزیده است. تهران را به تخطی و تجاوز از موازین اخلاقی محکوم می نماید و برای همان اعمالی که خود آنها را نادیده گرفته، یا به وسیله ی متحدانش مرتکب، یا تشویق شده است، انتقاد می کند.

عناصر موجود در رژیم

از تاریخ انتخاب رئیس جمهور اصلاح طلب ایران، محمد خاتمی در سال ۱۹۹۷،

بیشتر اتهامات وارده به ایران درباره دخالت آن کشور در ترورهای بین المللی، بر روی فعالیت های دسته کوچک، ولی دست چین شده ئی از متعصبین محافظه کار و غیرمنتخب مردم است که با آزادی کامل عمل می کنند و مجری دستورالعمل هائی هستند که جزو مقررات رسمی کشور که از طرف دولت منتخب باید به اجرا گذاشته شود، نمی باشد. بلکه، دستورالعملی است که از طرف رهبر عالی کشور، علی خامنه ای که طبق قانون اساسی کشور اختیار عزل و نصب این گروه با شخص اوست، متمرکز گردیده است.

از زمانی که خاتمی در سال ۱۹۹۹ میلادی تصمیم گرفت وزارت اطلاعات و امنیت کشور را تحت نظرو کنترل پارلمانی (۳) در آورد، عناصر تند رو و متعصب رژیم قادر به اجرای سیاست خارجی خصوصی خود شده اند. اعتقاد عمومی بر آن است که اینان در وزارت امور خارجه ی رژیم، و یا به تعبیری دیگر، در رده های سرکردگان سپاه مستقر گردیده و نبض کارها را در دست گرفته اند. عقیده دیگری بر آن دلالت دارد که در عین حالی که مشاوران مستقلی وجود دارند که رسماً به هیچ وزارت خانه ئی تعلق ندارند، با این وصف، به همه چیز، و همه جا دسترسی داشته و حتی می توانند در دستگاه رهبری نیز نفوذ نمایند. بنا بر اطلاعات واصله در حدود ۶۰ نفر کارمند ممتاز در خدمت این مشاورین اند. علاوه بر این افراد، ساختارهای مشابه دیگری مرکب از کارمندان وجود دارند که محل آنها در وزارت خانه های خاص است و در این باره یکی از سفرای غربی اظهار نظر کرده بود که «مشکل اصلی با دفتر مرکزی دستگاه رهبری است» (۴).

در عین حالی که ارتباط بین این تند روها غیر رسمی است، به ویژه آنکه عقیده بر آن است که ارتباط بین قائم مقام فعلی فرمانده سپاه، سرلشکر محمد باقر ذوالقدر و دو شخصیت مذهبی با نفوذ به نامهای آیت الله کاشانی و حائری شیرازی که هر دو در قم مستقر هستند ساختگی و جعلی است. مدرسه حقانی قم از آن جهت معروفیت پیدا کرده است که وابسته به دفتر مرکزی رهبر است (۵). ارتباط مهم دیگری که آن هم فرمایشی و جعلی است، ارتباط بین مجلس خبرگان، آیت الله علی مشکینی، و دبیر شورای نگهبان، آیت الله احمد جنتی و سایر اعضائی است که مستقلاً در دستگاه اطلاعاتی کشور عمل می نمایند.

این نقش مستقلی که توسط این نخبگان غیرمنتخب مردم بازی می شود منجر به وجود آوردن سیاست خارجی چند جانبه ئی برای ایران شده است. در عین حالی که در یک سو، سیاست کلی و رسمی کشور توسط دولت منتخب، رئیس جمهور خاتمی باید به اجرا در آید، در عمل، دستور جلسات دیگری که کلاً مغایر با سیاست کلی دولت است نه تنها بوسیله سپاه و وزارت امور خارجه به اجرا گذاشته می شود بلکه، بوسیله کارکنانی نیز که در آن سازمان ها به خدمت مشغول اند اعمال می شود. نتیجه این کارها دستورالعمل های متناقضی است که بکار گرفته می شود و مثلاً حمایت از کردهای عراقی و ترک برای رسیدن به استقلال، از طرف بعضی از سازمان های نظامی کشور در عین حالی که بقیه سازمان ها در ایران آن عقیده را به زنجیر کشیده اند، ناگهان مورد حمایت قرار می گیرد. یا اینکه، برخلاف کوششی که مقامات رسمی کشور برای مبارزه با گسترش مواد افیونی در سطح کشور به خرج

می دهند، در گوشه دیگر، اعمالی انجام می شود که تلاش های این گروه را نقش بر آب می کند (۶). یا اینکه در عین حالی که دولت وقت حمایت از روند صلح در افغانستان را اعلام داشته است گروه دیگری متهم اند که در روند صلح در افغانستان اخلاص میکنند (۷).

بیشتر اتهاماتی که از طرف واشنگتن و تل اوپو علیه ایران اقامه می شود، بر روی فعالیت های این گروه های تند رو و عناصر غیر مسئولی که در رژیم فعالیت دارند دور میزنند (۸). عناصری که در سالهای اخیر علیه مخالفان در تبعید فعالیت داشته و با سازمان هائی که رهبری اغتشاشات در خاور میانه را بعهده داشته و متهم اند که با عناصر سازمان القاعده در ارتباط نزدیک هستند، هم کاری می نماید.

عملیات بر ضد مخالفان در تبعید رژیم

قسمتی از معروفیت ایران بعنوان ضامن، یا مادر تعمیدی ترورهای بین المللی از آنجائیکه می شود که این دولت، علاقمند به دنبال کردن و مجازات مخالفان در تبعید خود است. گویا که از زمان انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷ چنین عملیاتی در اروپای غربی به صورت تعلیق درآمده است و در حال حاضر منحصر به کردستان عراق گردیده است، چون خبر آن کمتر به دنیای خارج درز پیدا می کند، با این وصف، دلیل قانع کننده ئی وجود دارد که به چه جهت این مسئله از اهمیت خاص برخوردار است؟ این نوع کشتارها به وسیله ی سازمانی که قدرت صدور فرمان دارد، مثلاً شورای عالی امنیت ملی (SNSC)، که عضویت در آن از سال ۱۹۹۰ به بعد تغییر پیدا کرده و در زمانی این کار صورت گرفته که حمله های بی رحمانه ئی را علیه افراد تدارک دیده بود، اعمال می شود. ایران معاصر، هنوز الزامادر همان قالب فکری به سر می برد که از قرن هائیکه پیش سوء قصد و ترور را یکی از مهم ترین عامل برای سیاست خارجی خود در نظر گرفته بوده است.

بسیاری از عملیات در ابتدای دهه ۱۹۹۰ در زمان تصدی علی فلاحیان که در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی در سال ۱۹۸۹ بعنوان وزیر اطلاعات برگزیده شد صورت گرفته است. تحت ریاست فلاحیان، نمایندگانش تا آنجا که توانستند کارهائی را صورت دادند که سخنگوی سازمان عفو بین المللی آنرا «نمونه ئی از رشد کشتار» و «جای پای خون آلودی که یک سر آن به تهران ختم می شود» نامیده بود (۹). مهمترین این کشتارها قتل دکتر شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر برگزیده ی شاه بود که در منزل مسکونی اش در پاریس در روز ۸ اوت ۱۹۹۱ در حالی که پلیس در خارج از منزل وی به نگهبانی مشغول بود به ضرب کارد و چاقو به قتل رسید (۱۰). یکسال بعد از آن در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۹۳ عاملان ایران در دوا تو مو بیل که متعلق به علی اکبر قربانی بود ساعت ها قبل از آنکه از منزل خود، در محله شیشلی در استانبول ر بوده شود بمب کار گذاشته بودند (۱۱). محمد حسین نقدی، کارمند سابق وزارت امور خارجه که در سال ۱۹۸۱ به ایتالیا پناهنده سیاسی شده بود در خارج از منزلش در رم، و در محله مونت ساکرو، بوسیله ی تروریستی که سوار بر موتور سیکلت بود ترور شد (۱۲). و در فوریه سال ۱۹۶۶ دو پناهنده سیاسی از فاصله

ئی نزدیک وروبرو، در منزلشان در استانبول ترور شدند (۱۳). حادثه‌ئی که به مراتب مشهورترین است در سپتامبر سال ۱۹۹۲ در برلن اتفاق افتاده است. سه هفته پس از واقعه فوق، فلاحيان اخطاری صادر کرده و طی آن اعلام نموده بود که جمهوری اسلامی ایران سرخ کلیه مخالفین خارج از کشور را بدست آورده و کلیه آنان را معدوم خواهد نمود (۱۴). هدف فلاحيان و تفنگدارانش این بار، دکتر صدیق شرف‌کندی، رهبر جنبش مخالفان وابسته به سازمان مردم‌کردستان ایران (KDPI) بود (۱۵). رهبر حزب دموکرات کردستان در ایران دکتر عبدالرحمان قاسملو بود که قبلاً در سال ۱۹۸۹ به وسیله مأموران ایران که فرض بر آن بودوی را دروین ملاقات نموده و مذاکراتی درباره صلح انجام دهند، به قتل رسیده بود. هنگامی که شرف‌کندی در تاریخ ۱۸ سپتامبر وارد برلن شده بود تا در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها شرکت کند، ترتیب ملاقات با چند تن از ایرانیان در تبعید را در رستوران میکونوس که در محدوده شهر ویلمرس دولف بوده است می‌دهد. در همین رستوران بوده است که همراه با سه نفر دیگر از اعضای حزب دموکرات کردستان توسط دو نفر مرد مسلح که نقاب بر چهره داشتند لحظاتی پس از نیمه شب با تفنگ‌های اتوماتیک بقتل میرسند.

به خلاف نقشه‌ی فراری که ترسیم شده بود چند نفر من جمله رهبر گروه تروریست‌ها که مردی ۳۳ ساله بنام کاظم دارابی و یکی از افراد سپاه پاسداران بوده است که بدون سروصدا و مخفیانه در آلمان به شغل دلالی سبزی و میوه جات زندگی می‌کرده و در انتظار دستورات تهران برای فعالیت‌هایی از این قبیل بوده است، دستگیری می‌شود. چند سال بعد حکم بازداشت علی فلاحيان از طرف مقامات قضائی آلمان صادر می‌شود.

طرح ریزی و اجرای بسیاری از این عملیات مخفیانه و جاسوسی مآبانه ایرانی‌ها از محلی که به آن «مرکز اعصاب» دائره جاسوسی ایران در غرب نامیده می‌شود سرچشمه می‌گیرد و در سفارت ایران شماره ۱۳۳-۷ از محله‌ی Godesberger Alle در «بن»، مستقر گردیده است. شش دفتر و یک اتاق فرستنده رادیو در طبقه سوم این ساختمان اختصاص به فعالان مأمور در این اداره دارد که طی بیست و چهار ساعت شبانه روز، کارهای مخالفان سیاسی ایران در تبعید را به عهده دارند. از طرف دیگر، بعضی از امور مربوط به خرید و جابجا نمودن اسلحه برای تهران از طریق همین اداره صورت می‌گیرد. گفته می‌شود که سایر ادارات جاسوسی و آگاهی رژیم، کنسولگری‌های ایران در فرانکفورت و هامبورگ است. ساختمان پیچیده‌ی مسجد هامبورگ بنام «امام علی» نیز یکی از همین مراکز اطلاعاتی است (۱۶).

در سال ۱۹۹۷ میلادی سازمان مخالفان خارج از کشور لیستی که حاوی منابع اطلاعاتی رژیم در فرانسه بود منتشر نمود و در آن اشاره‌ئی به نحوه فعالیت آنها نموده بود. وزارت اطلاعات و امنیت ایران یک شبکه جاسوسی در فرانسه «در سطحی قابل ملاحظه» تأسیس نموده بود و ادعا داشت که سازمان مردمی چریک‌های فدائی است. تشکیلات این سازمان مرکب بود از اعضای تمام وقت آن و نیز، سایر افرادی که «مأموریت خود را تحت سرپوش تجارت و بعضی اوقات در لباس افراد مخالف

رژیم بمنظور نفوذ کردن در گروه های فرهنگی و هنری» انجام می دادند. در این دسته اخیر، نام منبع اطلاعاتی، علی اصغر صالحی بود که رئیس شعبه ی فرانسه ی شرکتی بنام «بهنام» بود و مسئولیت ارسال خبر به تهران را در رابطه با سازمان های مخالفان رژیم به عهده داشت. صالحی اخبار خود را مستقیماً به یکی از اعضای وزارت اطلاعات بنام جعفر جلالی مخابره می کرد. یک نفر وکیل دعاوی بنام محسن اسداللهی که گفته می شود با دریافت حقوق، اخبار مربوط به پناهندگان سیاسی ایرانی را که در طلب پناهندگی بودند و وکیل نامبرده به اسامی آنان دسترسی داشت به تهران گزارش می کرد. خانمی بنام «لاله معین» نیز که در سازمان فدائیان خلق نفوذ کرده بود، تا آنجا پیش رفته بود که حتی در کمپ اشرف که متعلق به مسعود رجوی بود نفوذ کرده بود و بعد ها کمک نموده بود تا شرکتی بنام Limo Sarl که مقر آن در پاریس بود و بوسیله ایرانیان برای خرید آلات و ادوات نظامی به ویژه قطعات هواپیما بطور زیرزمینی و مخفیانه از آن استفاده می شد، بنحو دلخواه به فعالیت خود ادامه دهد (۱۷).

افشای یک موضوع، سبب شد تا معلوم شود عملیات تروریستی مخالفان سیاسی رژیم چگونه طرح و اداره می شود. پس از کشتن دو نفر از مخالفان رژیم به نامهای زهرا رجبی و دوستش عبدالعلی مرادی، در تاریخ ۲۰ فوریه سال ۱۹۹۶ در استانبول (۱۸)، طبق گزارشی که بعدها توسط منابع دولت ترکیه تهیه شده بود، دو مأمور اطلاعاتی ایران به نامهای مرتضی محسن زاده «که نام اصلی وی سعید چوب تراش بوده است»، و سعید کرامتیان (یا رحیم افشار)، تهران را به مقصد استانبول با گذرنامه ئی عادی ترک می نمایند و مستقیماً به هتل Berr وارد می شوند. در همان زمان، فرمانده عملیات ترور بنام ناصر سرمدی نیا (یا حاج قاسم زرگری پناه) نیز با پروازی جداگانه وارد پایتخت ترکیه می شود و در هتل Buyuk sehzađ ثبت نام می نماید. با استفاده از طرح هایی که توسط محسن کارگر آزاد، دبیر کنسولی سفارت ایران تهیه شده بود، سه نفر آدم کش مزبور در آخرین لحظات و قبل از آنکه موضع خودشان را با هدف خود تعیین نمایند، در اتوموبیلی که توسط یکی از مأموران ارتباط محلی رانده می شد سوار شدند. هر سه نفر، کشور ترکیه را با پروازهای مختلف پس از انجام قتل ترک نمودند.

در سالهای اخیر، توجه تروریست های ایران متوجه خاورمیانه گردیده و ادعا می شود که رژیم، رهبری کلیه ی بمب گذاری های انتحاری را به عهده دارد و با گروه حزب الله که نام آن در لیست سیاه قرار دارد در ارتباط است. حزب الله گروهی است که با کمک ایران در سال ۱۹۸۰ قدم به عرصه وجود نهاده است. نماینده امریکا Zalamay Khalilzad را عقیده بر آن است و استدلال می کند که نقش ایران در منطقه به درگیری های خاورمیانه کمک کرده است. رئیس جمهور بوش ادعا می کند که حمایت ایران از تروریست ها «بزرگترین مشکل برای ایجاد یک کشور فلسطینی است» و «حمایت و پناه دادن تروریست ها بوسیله ایران چشم انداز صلح در خاورمیانه را تحلیل می برد و منافع و آرمان های حقیقی فلسطینیان را تسلیم دشمن می کند» (۲۱). خصومت شدیدی که این اقدامات تروریستی به بار می آورد تنها ایجاد نفرت از

این دولت یهودی که بنیان آن در جوار ممالک اسلامی گذاشته شده است خواهد بود. ریشه های این امر را باید در احساسات ناشی از عواطف ضد اسرائیلی جستجو کرد که با پیام های ریشه ای که خمینی آنها را سر می داد آبیاری شد. پیام هائی که محرک برای انقلاب های اسلامی و عدم دخالت نیروهای بیگانه در امور کشورهای منطقه است و در فکرو ذکرایرانیان نفوذ کرده است.

خصومت ایرانیان با اسرائیل

خصومت با صهیونیست نژاد پرست و استعمار گر شعار ایرانیان است و بدون شک دولت اسرائیل جزو چند عنصری است که گروه های سیاسی ایران را در این زمینه متحد و یک صدا نموده است و گر نه، همه ی آنها در حالت تفرقه یا بی تفاوتی باقی می ماندند. اعضای دسته های سیاسی به دفعات تفاوت های خود را کنار گذاشته و سیاست های اسرائیل در منطقه را محکوم نموده و هم صدا با هم «حقوق پژوهش نا پذیر و ملی» مردم فلسطین را در کنفرانس دوروزه ئی که در تاریخ ۲۴ و ۲۵ آوریل ۲۰۰۳ به وسیله مجلس ایران به منظور نشان دادن یک پارچگی با انتفاضه تشکیل شد تأیید نمودند. رئیس جمهور خاتمی در سخنرانی خود اظهار داشت که همه ساله در آخرین جمعه از ماه رمضان صدها هزار نفر از ایرانیان در خیابان ها به حرکت در می آیند تا روز قدس «اورشلیم» را گرامی دارند و از اشغال این شهر مقدس که جزو مکان های متبرکه اسلامی و بوسیله قوم یهود اشغال شده است اظهار تنفر نمایند. در ۲۹ نوامبر سال ۲۰۰۲ میلادی در حدود ۱۲۰۰۰۰ نفر اعتراض کننده و در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۳ بهمان تعداد اعتراض کننده در خیابان های تهران فریاد اعتراض خود را سردادند.

در ۱۵ آوریل سال ۲۰۰۲ میلادی رئیس جمهور خاتمی با نامه ئی که به امیر قطر در این مقوله فرستاد حمایت کلی جهانیان را کسب نمود. پس از آن رئیس سازمان کنفرانس اسلامی و سران عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی بر آن اصرار داشتند که تحریمی یک ماهه از طرف کشورهای مسلمان صادر کننده نفت بر کشور هائی که «توزیع کننده اصلی مواد نفتی» به اسرائیل اند در نظر بگیرند. این تحریم، اعتراضی بود بر تاخت و تاز و تهاجم نیروهای اسرائیل بر «جنین» و سایر نواحی فلسطینی ها در ساحل غربی رود اردن.

این خصومت ها نه تنها علیه خط مشی اسرائیل است بلکه در بسیاری از موارد علیه وجود دولتی یهودی مسلک در ناحیه است. وزیر امور خارجه ایران، کمال خرازی، بعنوان مثال، قبلاً گفته است که «ما فکرنمی کنیم اسرائیل دولتی مشروع و قانونی باشد. از نقطه نظر ما، اسرائیل، کشور نیست. اسرائیل سرزمین های مردم را اشغال نموده و باید به عنوان یک اشغالگر شناخته شود» (۲۲). تنها راه حل مشکل خاور میانه، بنا بر عقیده ی خامنه ای، آن است که رژیم صهیونیستی نابود گردد (۲۳) و اسرائیل، تنها یک توهم سرطانی است (۲۴) که با کشتار همگانی به اطراف چنگ می زند تا موجودیت خود و سیاست های توسعه طلبانه اش را در خاور میانه پیاده نماید (۲۵).

در شهر قم، که روحانیون بانفوذی موضع گرفته اند و رشته های نیروهای سیاسی کشور را به حرکت وامیدارند، فتواهائی به حمایت از بمب گذاری های انتحاری علیه

اسرائیل صادر نموده اند. آیت الله نوری همدانی و آیت الله فاضل لنکرانی جزو این گروه از روحانیون هستند. در سال ۲۰۰۲ میلادی دولت اسرائیل گفتارهای عمومی مقامات ایران درباره ی اسرائیل را گردآوری نموده بود و شاید در حدود یکصد و پنجاه نظریه بر ضد بقا و دوام اسرائیل گردآوری شده بود که در بین آنها گفتاری بوده است که به وسیله علی رفسنجانی نخست وزیر پیشین (تصور نمیرود این نام و عنوان صحیح باشد. شاید منظور نویسنده علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور سابق باشد - مترجم) بعمل آمده و نابود کردن اسرائیل را با یک بمب هسته ای برای دوام و بقای دنیای اسلام تجویز نموده بوده است (۲۶).

در بین سرکردگان ایران، این موضع غیر قابل مصالحه، کمی تعدیل یافته است. حداقل در بازتاب آنان نسبت به فشارهای امریکا که به محض شروع مبارزه با ترور فشارهای خود علیه ایران را تشدید نموده بود. نمونه هائی از این تعدیل در پائیز سال ۲۰۰۲ میلادی هنگامی که خاتمی و خرازی، هر دو ادعا نمودند که آینده ی منطقه موضوعی است که جوامع فلسطینی، یهودی و عیسوی باید بین خود نسبت به آن تصمیم بگیرند «و ایران، مانع، یا مزاحم آنان نخواهد بود». همین اظهارات بود که به دنبال آن لبه تیغ انتقاد همص را علیه ایران برانگیخت (۲۷). علائمی از بی تعصبی در گفتار صادق زیبا کلام، استاد دانشگاه تهران که با دولت در ارتباط است به چشم می خورد که دلالت بر «علائم تغییر» در طرز رفتار ایران داشت (۲۸). حجة الاسلام سید صفوی، یکی از روحانیونی که در حال حاضر در تبعید بسر می برد و برادر فرمانده سپاه پاسداران است در نامه ای که در تاریخ ۳۰ ژوئن ۲۰۰۳ به دبلی تلگراف نوشته بود، بمب گذاری های انتحاری را «جنایت» خوانده بود و از آن زمان به بعد بطور ضمنی وجود اسرائیل را با تأکیداتی که خاتمی و خرازی بر آن نموده اند یک مصالحه خوانده است (۲۹). در سال ۲۰۰۲ میلادی تمایل ایران مبنی بر ارسال اطلاعات درباره مرگ خلبان نیروی هوایی اسرائیل، کاپیتان رون آراد، که به هنگام تمرین آموزشی در سال ۱۹۸۶ بوسیله لبنانی ها بر روی لبنان بزرگ کشیده شده بود، شاید بتوان آنرا علائمی از «تفکری دوباره دانست». معامله ای که درباره کاپیتان آراد انجام شد با پادرمیانی مقامات قزاقستان که رهبر آن به نحوی شایسته و دوستانه با خاتمی کنار آمده بود صورت گرفت. دخالت این مقام در این امر، همچنین به آزادسازی سه نفر یهودی ایرانی که در ژوئن سال ۲۰۰۲ میلادی زندانی شده بودند و اتهام آنان جاسوسی برای اجانب بود، منجر گردید. در هر حال، این سه نفر در اکتبر سال ۲۰۰۲ میلادی مورد عفو آیت الله خامنه ای قرار گرفته بودند و شاید کل سناریو به آن علت بوده است که خواسته بودند حکومت امریکا را با خود همراه نمایند و به دنبال آن درجه حرارت را زیر کانه، متوجه صدام در عراق نمایند.

درگیری رژیم با مسائل مربوط به فلسطین برای جوانانی که حقایق مربوط به حوادث انقلاب ۱۹۷۹ رانمی توانند درک کنند سؤال برانگیز است. گوا اینکه سن بسیاری از آنان کمتر از ۳۰ سال است و در مراسم رژه سالانه قدس نیز شرکت می کنند ولی نسبت آنان به سایر افرادی که در خیابان ها جمع می شوند بسیار کم است. در دانشگاه، عقیده ی اکثر دانشجویان که در محافل خصوصی آنرا

به گونه ای عریان بیان داشته اند این است که دعوای اعراب و اسرائیل چه ارتباطی با ما دارد؟ (۳۰). در اواسط ژوئن سال ۲۰۰۳، دانشجویان تجمعات بزرگی در دانشگاه تهران ترتیب دادند که در آنها نه تنها دعوت به استقرار دموکراسی در ایران رami نمودند بلکه از دولت می خواستند که «فلسطین را فراموش کند و به آنها بیاندیشد» (۳۱). شاید این بهترین تصویری باشد که بتوان از اهمیت علاقه به دموکراسی در ایران عرضه کرد و به برداشت بی تفاوتی که جوانان نسبت به دعوای بین اسرائیل و اعراب دارند و در گذشته با تلقی دسته های مختلفه سنی مواجه بود، اندیشه کرد.

به تحقیق دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم احتمال اندیشیدن مجدد درباره ی فلسطین بوسیله رهبر مملکت و پیروانش وجود دارد. در عین حالی که در آوریل سال ۲۰۰۲ میلادی بعضی از اصلاح طلبان ایران نغمه ساز کردند که در برابر اسرائیل از یاسر عرفات حمایت می کنند، خامنه ای ریشخندی بر لب آورد و رهبر فلسطینی ها را «طرفدار کاپیتولاسیون» خواند و هنگامی که در تاریخ ۱۱ آوریل اعضای کابینه ی خاتمی با وزیر امور خارجه عرفات ملاقات می کردند، فاروق قدامی، یکی از اعضای برجسته در دستگاه محافظه کاران، و علی اکبر ناطق نوری مشاور آیت الله خامنه ای نیز یک سلسله جلساتی با نمایندگان همص، ابوعثمان عبدالموتی و سخنگوی حزب الله و جهاد اسلامی که صاحب دفتری در تهران است، در تهران تشکیل داده بودند.

منشأ این طرز تفکر خصمانه با دولت اسرائیل ناشی از ارتباط و اتحاد غیر رسمی شاه و اسرائیل است که از دهه ۱۹۵۰ میلادی برقرار شد و شاه در نظر داشت تا برای مقابله با عراق دوست و متحدی در خاور میانه برای خود دست و پا کند. هنگامی که اسرائیل شروع به تعلیم دادن اعضای ساواک کرد و در عوض آن شاه، فلسطین، و فلسطینیان را از صفحه ضمیر خود زدود، آیت الله خمینی اتهامات خود علیه تجاوزات اسرائیل را آغاز کرد که قسمتی از آنها مربوط به محکومیت آن کشور، و قسمتی دیگر ارتباط با ابن الوقت بودن های سیاسی وی داشت. بسیاری از اقدامات و کارهایی که شاه می کرد مورد سؤال خمینی و پیروانش بود و استدلال می کردند که تمام کارهایی که شاه می کند ملهم از «اسرائیل و مأموران» آن است. مشکلات داخلی کشور را نیز به امریکا و اسرائیل که دست نشانده آن بود نسبت می داد و امریکا را مسئول کلیه گرفتاری ها می دانست (۳۲).

روابط اولیه ئی که بین اسرائیل و رژیم شاه به صورتی ساختگی به وجود آمده بود اجازه میداد تا تنفّری از این مملکت یهودی مسلک در دل متعصبین دینی و انقلابی به وجود آید. پس از آنکه شاه سرنگون شد، قانون اساسی جدید ایران، چند ماهی پس از انقلاب بر آن پایه که «ریشه های استعمار هنوز قطع نشده است، استوار گردید و وزرای پیشین شاه و مریدانش زندانی یا اعدام شدند». این، نه برای آن بود که اینان «اسلام، مبانی آن، و طبقه روحانیون را زیر پا گذاشته بودند، بل، به آن جهت بود که با اسرائیل رشته الفت برقرار نموده بودند». تقریباً، در حدود ربع قرن است که شعار «مرگ بر اسرائیل» به صورت یکی از ارکان اصلی نمازهای جمعه در سراسر کشور درآمده است.

ولی باید گفت که پیام خمینی اثر مهم و عمده‌ی دیگری نیز داشته است که ریشه آن را باید ناشی از ترس ایران از مداخلات خارجی در امور کشور خود دانست. آتش این نوع مداخلات در امور ایران قبلاً به وسیله آمریکا و انگلستان که کودتا علیه نخست وزیر ایران، دکتر مصدق، را در سال ۱۹۵۳ طرح ریزی کرده بودند مشتعل گردیده بود (۳۳). بطور کلی، در عقاید و عواطف خمینی احساسی خاص در حال رشد و شکل گیری بود. این احساس، احساس قربانی شدن بسیاری از مسلمانان در نقاط مختلفه جهان بود. عقیده‌ی آیت الله بر آن بود: در آن زمانی که کشورهای اسلامی در خواب خرگوشی خود بودند گروهی از دزدان یهودی، فلسطین را متصرف شدند. چطور ممکن است (انگلیسی) ها سر از خود بتوانند به هندوستان دست یابند و کشمیر زیبا و دوست داشتنی را ببلعند؟ (۳۴).

این ایدئولوژی، مانع آن نشده است که جمهوری اسلامی کمک های اسرائیل را در آن زمان که ضروراًقتد نپذیرد. همان گونه که تل اوینیز به هنگام ضرورت، همان افکار به مخیله اش خطور کرده بوده است. در جنگ ۱۹۸۰-۱۹۸۸ بین ایران و عراق، به عنوان مثال، اسرائیل در طلب آن بود که جنگ را از سر خود وا کند و به دود دولت متخاصم کاری نداشته باشد. ولی هنگامی که بنظر رسید لشگریان صدام قادر به پیروزی در میدان جنگ شده اند، اسرائیل تدبیری تازه اندیشید. به فکر شان رسید بلوک هائی سبک وزن از «پولی استر» تعبیه کنند تا نیروی ضربتی ایران قادر گردد چاره ئی موقت بدست آورد و از طریق آن بلوک ها سنگ فرشی در آبهای کم عمق ساحلی عراق، در بصره، احداث کند تا برای هواپیماهای جنگی ایران مفید واقع شود. از طرف دیگر صدها نفر از مشاوران نظامی خود را در پایگاهی در شمال تهران مخفیانه بمنظور آموزش پیاده نظام خود، اسکان دهد. تنها در سال ۱۹۸۳، تل اوینو، در حدود ۳۰۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی به ایران فروخته است. وسعت همکاری ها و علائق طرفین در سال ۱۹۸۱ بر ملا شد و تهران به هواپیماهای جنگی اسرائیل اجازه داد تا از آسمان ایران استفاده نموده و تأسیسات و راکتور عراق در Osirak را منهدم نماید.

حزب الله

در همان زمان که ایران کمک های اسرائیل در جنگ خود با عراق را پذیرا شده بود، تهران مشغول تهیه و تدارک جنبش هائی در لبنان بود که از مدتها قبل از نقطه نظروا شنگتن و تل اوینو پایگاه تروریست های حزب الله در آن کشور بوده است. روابط ایران با این سازمان، که نه تنها مرتکب حمله به هدفهای اسرائیل بود، بلکه عامل بمب گذاری انتحاری در پایگاه امریکائی بیروت، که در سال ۱۹۸۳ میلادی ۲۴۳ نفر کشته برجای گذاشته بودند نیز داده بود، سبب شده است که بارها نسبت به آن اشاره نمایند و استدلال کنند که ایران کشوری است که ترورهای بین المللی را هدایت و رهبری می نماید. گویا اینکه سازمان ادعای کند که متحول شده و خود را از نیروی نظامی صرف به سازمانی که در طلب جنبش های سیاسی است تغییر جهت داده و علاقمند است در جوامع لبنان راهی برای خود باز کند ولی این ادعای تواند

خصوصیت امریکا و اسرائیل علیه این سازمان را از بین ببرد. همان گونه که یکی از کارمندان عالی رتبه رئیس جمهور بوش اظهار داشته است «رژیم ایران به حزب الله که به کلیه ی نقاط جهان دسترسی داشته و یکی از گروه های تروریست جهان است کمک و مساعدت می نماید. حمایت های ایران به این سازمان شامل آموزش، کمک های مالی و تأمین سلاح نه تنها برای استفاده در منطقه خاور میانه بلکه فراتر از آن نیز می باشد. مساعدت های ایران به حزب الله لبنان که مسئول کشتار افرادی گناه می شود با آرمان های ایران که پیوستن دائمی اش به نهادهای بین المللی است منافات دارد (۳۵).

ریشه این روابط به دهه ۱۹۷۰ یعنی هنگامی که سازمان مخالفان ایرانیان، که ائتلافی از مؤسسات اسلامی بود، به شبه نظامیان مسلحی که متعهد شده بودند رژیم شاه را ساقط نمایند و بهمین منظور افراد خود را به کمپ های لبنان بمنظور کسب آموزش های لازم گسیل می داشتند ختم می شد. در بین آنهایی که با شیعه های لبنان در تماس بودند باید مصطفی چمران را نام برد که یکی از فعالان اسلامی بود که تعلیمات نظامی خود را همراه با شیعه های امل در لبنان کسب نموده بود (حزب امید لبنان) و از طرف خمینی برای پایه گذاری افراد سپاه ایران در سال ۱۹۷۹ برگزیده شده بود.

این ارتباطات اولیه بین ایرانیان و لبنان که یک ونیم میلیون شیعی مسلک را در خود جای داده است، پس از تهاجم اسرائیل به لبنان در ماه مه ۱۹۸۲ عمیق تر شد و این همان زمانی بود که طبق فرمان خمینی چند نفر از افراد دست چین شده ی سپاه مأورش شدند تا در برابر سربازان اسرائیلی بایستند و به تعبیری وسیع تر انقلاب اسلامی را صادر نمایند. در آن زمان مرکز اصلی این افراد در منطقه «زابادانی» در سوریه بود. ایرانیان، به فوریت به طرف بعلبک در لبنان حرکت کردند و به صورت مینیا توری از جمهوری اسلامی درآمدند. لباس افراد سپاه را به تن کردند و تصاویر ملاها را به درود یوار آویختند. حضور بدون چون و چرای افراد سپاه پاسداران این معنا را داشت که چندی نخواهد گذشت که بسیاری از شیعیان لبنان بجای دولت متلاشی شده خودشان دولت ایران را مورد احترام و ستایش قرار خواهند داد و آن را بعنوان حامی طبیعی خودشان به رسمیت خواهند شناخت. این، احساسی بود که تحسین قبلی آنان به ایران را انسجام بیشتری بخشید. ایران انقلابی که بساط شاه را سه سال قبل برچیده بود.

در این اوضاع و احوال وجود سیاسی بود که حزب الله در سال ۱۹۸۲ زاده شد و گروه کوچکی از فعالان شیعی مسلک که علاقمند به خنثی کردن تهاجم اسرائیل و اشغال لبنان بودند گردشی کرده و در اطراف ملائی از حزب الدعوه، بنام شیخ محمد فضل الله، که نفوذی معنوی در افراد داشت به عنوان راهنمای مذهبی خود گرد آمدند. ارتباط ایران با این جنبش از طریق همین شیخ فضل الله که یکبار با خمینی در نجف همکاری داشت و به هنگام آموزش های دینی خود با خمینی که در آن زمان در عراق به صورت تبعید بسر می برد آشنا شده بود، صورت گرفته بود. روابط غیر رسمی بین این دو، این معنی را می داد که تحت رهبری های فضل الله، جنبش های حزب الله لبنان با شبکه ی بسیار قوی به ایران، مرتبط شد. روابطی که به وسیله رژیم تهران تشویق شد و نماینده یی مانند علی اکبر محتشمی پور سفیر سابق ایران

درسوریه که در آن روزها بعنوان چهره‌ئی سیاسی در تهران شناخته شده بود به لبنان بفرستد تا سازمان جدید حزب الله را شکل دهد.

استحکام پیوند بین ایران و حزب الله، به فوریت و در شرایطی اشتباه ناشدنی طی اعلامیه‌ئی سیاسی که از طرف حزب صادر شد مشخص گردید. در سال ۱۹۸۵ سخنگوی حزب اعلام نمود که ایران «طلایه دار و هسته مرکزی» دنیای اسلام است و رهبران آیت الله خمینی تنها رهبر خردمندی است که اطاعت از او را گردن می‌نهد (۳۶). ولی این ارتباط در سال ۱۹۸۶ میلادی در ماجرای «ایران گیت» برملا شد و این زمانی بود که Oliver North کوشید تا استخلاص گروگان‌های امریکائی را که به وسیله مردان مسلحی که تصور میرفت به حزب الله لبنان بستگی دارند طرح ریزی نماید و با این کار در نظر داشت رشوه‌ئی به دولت ایران بپردازد تا از نفوذ خود استفاده نموده و گروگان‌گیرها را رام نماید. شواهد اخیری که در دست داریم و از پیوند این هر دو با هم حکایت میکنند دریکی از دادگاه‌های امریکا به وقوع پیوسته است. «یکی از قضایات فدرال که در سال ۲۰۰۳ به یک پرونده حقوقی که به منظور پرداخت غرامت به خانواده‌های افرادی که در بیروت کشته شده بودند گوش میداد از گزارش‌های سیا استفاده نمود تا استدلال کند این موضوع «خارج از بحث» است و نمایندگان حزب الله که در ارتکاب این حمله دخالت داشته بودند «حمایت‌های فنی و مادی» بسیاری از دولت ایران اگرچه استحکام ارتباط رسماً انکار شده بود، دریافت نموده‌اند. در هر حال، تهران مطمئناً تحسین خود از جنبش حزب الله در لبنان را جزو اسرار نمی‌داند. وزیر امور خارجه ایران، خرازی، اعلام کرده است که «این، حزبی مشروع و قانونی در لبنان است که مخالف با اشغال لبنان است» (۳۸). حزبی که میتواند در آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی لبنان نقشی اساسی داشته باشد و مورد احترام همه در منطقه نیز هست» (۳۹). و دیگر اینکه، ایرانی‌ها «آنان را بعنوان نیروهای آزادی بخش و نه تروریست، به رسمیت می‌شناسد» (۴۰). در کنفرانس بین‌المللی که در حمایت از فلسطینی‌ها (انتفاضه) در آوریل سال ۲۰۰۱ میلادی در تهران تشکیل شده بود، خامنه‌ای خطاب به اعضای حزب الله گفت «از مقاومت فلسطینی‌ها حمایت کنند» و حال آنکه خاتمی سازمان را ستود و به عنوان «جنبش آزادی بخش» از آن یاد نمود و گفت که سازمان، از آزادی و شئون اسلامی و عربی سرزمین‌های اشغالی دفاع می‌کند (۴۱).

تهران هیچگاه پرداخت کمک‌های مالی خود به جنبش را انکار نکرده است و به ظاهر آنرا در قالب کمک‌های انسانی یا آموزشی از طریق صندوق‌های امانی در اختیار آنها قرار داده است. بعضی از این صندوق‌ها در غرب که لبنانی‌ها در آنجا‌ها پراکنده هستند و داوطلبانه کمک‌های خود را به صندوق‌ها می‌ریزند با موفقیت همراه بوده است. در سپتامبر سال ۲۰۰۲، بعنوان نمونه، اداره پلیس نیویورک بنیاد علوی را، که سازمان خیریه‌ئی ایرانی و با سرمایه‌ئی در حدود ۱۰۰ میلیون دلار در امریکا بفعالیت مشغول است و به چهار مرکز آموزشی در نیویورک، ماری‌لند، تگزاس و کالیفرنیا کمک‌های مالی می‌نماید به این عنوان که به حزب الله و هم‌مصلحان کمک‌های مالی می‌رساند محکوم نموده بود. این صندوق، توسط هیأت امنائی

مستقل که از طرف دولت ایران کنترل می شود اداره می شود (۴۲). حال، اگر این کمک هائی که به این گونه صندوق ها می شود بجای کمک های انسانی، به خانواده های شهدای حزب الله، زخمی ها و یا معلولین آن حزب، به قول بعضی از منابع عرب زبان، برای خرید اسلحه بکار گرفته شود، اثبات چنین ادعا کمی مشکل بنظر می رسد. (۴۳).

شواهد بسیاری در دست است که کمک ها و حمایت های تهران به همین جا ختم نمی شود و ایران مقادیر زیادی سلاح در اختیار این سازمان قرار داده است. در ژانویه سال ۱۹۸۶ سه کامیون بزرگ ایرانی که پر از ساز و برگ های نظامی بود در جاده های سوریه به لبنان مورد بازرسی مأموران ترکیه قرار گرفت و مقادیر بسیار زیادی وسائل و لوازم دیگر، بوسیله هواپیماهای باری ایران که محتوی تسلیحات برای جنبش بود به فرودگاه های بیروت و دمشق ارسال شده بود. گوا اینکه این مرسوله ها را گزارش کرده بودند ولی بعثت درگیری امریکا در جنگ با عراق به مقصد خود حمل شده بود. علاوه بر آنها تجهیزات دیگری نیز از قبیل موشک های فجر ۳ و فجر ۵ و موشک های زمین به زمین که میتوان با آنها شمال اسرائیل را هدف قرار داد به حزب الله لبنان تحویل گردیده است (۴۴). یکی از سیاست مداران غربی در خاور میانه که سازمان حزب الله را از نزدیک مورد مطالعه قرار داده است چنین استدلال می کند که این سازمان در حدی بسیار وسیع متکی به کمک های مالی ایران است.

گوا اینکه حزب الله متهم است که از زمان ترک اسرائیل از لبنان در ماه مه ۲۰۰۰ میلادی به هدف های اسرائیل حمله نموده است با این وجود خطر بزرگ برای تأسیسات اسرائیل در محل های دیگر است. سوء قصد های مکرری که با بمب گذاری های انتحاری بوسیله ی فلسطینی ها علیه پایگاه های نظامی و یا مناطق مسکونی مردم اسرائیل و یا هدف های آن کشور در کرانه غربی بعمل می آید همه دلالت بر فعالیت های این حزب و افراد سرسخت آن دارد. در این عملیات نیز ممکن است دست ایران در کار باشد. گوا اینکه اطلاع دقیقی از دخالت های ایران در دست نیست.

هدف های اسرائیلی

در عین حالی که کلیه این حملات در خاور میانه به وقوع می پیوندد، بدون شک ظریف ترین و تماشائی ترین عملیات تروریستی در سالهای اخیر که ایرانیان آنرا طرح ریزی کرده بودند، بمب گذاری روز ۱۸ ژوئن سال ۱۹۸۴ در مرکز اجتماعات یهودیان در خیابان پاستور در پایتخت آرژانتین، بوئنوس آیرس بوده است. یکی از جان گذشتگان با بمب انتحاری خودش کامیونی را که پر از مواد منفجره بود به مرکز مؤسسه دو جانبه اسرائیل - آرژانتین سوق داد و با این حرکت ۸۵ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی بر جای گذاشت.

صرف نظر از فعالیت های فراوانی که ایرانیان برای مخفی نگاه داشتن نقش خود در این ماجرا به عهده داشتند، ایران متهم شده بود که برای ساکت نمودن مأموران آرژانتینی حاضر به پرداخت ۱۰ میلیون دلار بوده است. بعضی از ریزه کاری های آنها

به وسیله یکی از مأموران سابق امنیتی ایران بنام ابوالقاسم مصباحی که در سال ۱۹۹۶ به غرب پناهنده شده بود افشا شد. مصباحی، در بعضی تحقیقات دیگری که در رابطه با اَعمال تروریستی ایرانیان در اروپا بعمل آمده است به عنوان شاهد حاضر گردیده و اطلاعاتی در اختیار پژوهش گران گذاشته است. طبق شهادت وی، حمله، طبق فرضیه غلطی که در سطح عالی مقامان گرفته شده بود به عمل آمده بود. چنین فرض شده بود که این محل به مقامات امنیتی اسرائیل، موساد، تعلق داشته و از طرف آنها مورد استفاده قرار می گیرد. طرح، در اوت ۱۹۹۳ در جلسه ئی که در شورای امنیت ملی تشکیل شده بود مطرح و مورد تصویب قرار گرفته بود. در این جلسه سیزده نفر اعضای دائمی شورا منجمله رئیس جمهور هاشمی رفسنجانی، وزیر اطلاعات وقت علی فلاحیان، محمد حجازی فرمانده سپاه و وزیر امور خارجه، علی ولایتی اجتماع نموده بوده اند.

عملیات، تحت رهبری محسن ربانی، اتاشه ی فرهنگی سفارت ایران در آرژانتین که مقامات اسرائیلی ادعا کرده بودند در تماس مستقیم با حزب الله بوده است اداره می شده است (۴۷). افراد دیگری که در این ماجرا دست داشته اند اعضای سفارت، دبیر سوم سفارت، احمد رضا اصغری، که قبلاً یکی از افراد سپاه بوده و در اداره جاسوسی مشغول بوده و واجد شرایط برای انتقال به وزارت امور خارجه در سال ۱۹۸۶ گردیده بوده است، فرد دیگری بنام عبدالله نوروزی که مسئول کارهای کنسولی و مالی سفارت بوده است و فرد دیگری که قبلاً در سپاه پاسداران خدمت می نموده، و بالاخره اتاشه مالی سفارت بنام زنگنه که گزارش شده است با حزب الله تماس نزدیک داشته است (۴۸). در هر حال، فعالیت های مشترک این گروه طی چندین ماه متوالی منجر به هم آهنگ نمودن طرح با مأموران اجرای آن که یکی از فعالان حزب الله بنام «حصین بارو» بوده است می شود. و انتی، با مارک کارخانه رنو تهیه می شود و قبل از آنکه برای راندن بسوی هدف آماده شود با مواد منفجره ئی که از قبل تهیه گردیده بود اشباع می شود.

پس از حمله ئی که به این طریق صورت گرفت، معلوم شد که به این سادگی سرو صدای کار نمی خوابد و ۹ سال پس از وقوع حادثه، در اوت سال ۲۰۰۳، ادعای نامه ئی بوسیله ی یکی از قضات آرژانتینی، بنام «جوان خوزه گالانو» صادر شد که منجر به توقیف چهار نفر در انگلستان شد که یکی از آنان سفیر سابق ایران در آرژانتین بود. نام این شخص هادی سلیمان پور، ۴۷ ساله بود. توقیف وی سرو صدای زیادی را بدنبال داشت و موجب تنش و ناراحتی بسیار در روابط ایران و انگلستان شد بنحوی که دولت انگلستان تهدید کرد سفیر خود در ایران، ریچارد دالتون را فرا خواهد خواند.

شاید بتوان گفت که تقریباً تمام حملاتی که با مداخله ی ایران به هدفهای اسرائیل صورت گرفته در خاور میانه بوده است و نمی توان دخالت ایران در آنها را نادیده گرفت، یا اینکه سرپرستی ایران در بمب گذاری های انتحاری را انکار کرد. به تعبیری که ژنرال شائول مفاض رئیس ستاد سابق اسرائیل بیان می نماید ایران به یکی از معماران اصلی بمب گذاری در اسرائیل مبلغ ۵۰۰۰۰ دلار پرداخت نموده بوده است. این مبلغ، دو برابر مبلغی است که صدام برای این نوع عملیات پرداخت می

نموده است. به عقیده ی این ژنرال، ایران نه تنها با حزب الله در تماس است بلکه با همص و جهاد اسلامی فلسطین، جنبش های الفتح در نوار غزه و کناره غربی رود اردن نیز در ارتباط است و به آنها نیز کمک می نماید. این نوع ادعاها مورد تأیید «سیا» نیز قرار گرفته است و ادعا می کنند که تهران از سپتامبر ۲۰۰۰ از روش های تشویق آمیز استفاده می کند و به جهاد اسلامی فلسطین در قبال عملیات موفقیت آمیز آنان که مورد انتظار ایران بوده است میلیون ها دلار پرداخت نموده است. چنین پرداخت هائی از طریق یکی از افراد کلیدی بنام «مجید المارسی» که رئیس یکی از شاخه های الفتح در کناره شمالی رود اردن است، قبل از آنکه در دسامبر سال ۲۰۰۲ در نابلس دستگیر شود انجام می شده است. افراد دیگری نیز بوده اند که منتسب به دفتر «الولی الفقیه» بوده و با سازمان آزاد سازی فلسطین همکاری نزدیک داشته اند. این سازمان در گذشته تحت نظر ژنرال «بگ یزدی» که در سال ۲۰۰۱ به غرب پناهنده شد اداره می شده است.

اگرچه بدون هیچ شک و شبهه ئی نمی توان ارتباط ایران با افراد یا دسته هائی را که از طریق عملیات انتحاری به تأسیسات اسرائیلی حمله می نمایند انکار کرد، مع الوصف میزان کمک های مالی ایران به این نوع سازمان ها را نمی توان تقویم نمود. گزارشی که در روزنامه «الشرق الاوسط»، روزنامه ئی که مؤسس آن فرد عربی از کشور عربستان سعودی و مرکز آن در شهر لندن است، در تاریخ ۱۳ ژوئن سال ۲۰۰۲ میلادی چنین می نویسد: این، رهبر قدرتمند خمینی بود که در مرکز این نوع فعالیت ها قد علم کرد و مستقیماً کمک های مالی لازم را به سازمان جهاد اسلامی فلسطین ارسال می نمود و منابع مورد احتیاج آنان را تا میزان ۷۰ درصد تأمین می نمود. طبق اظهارات یکی از مأموران سیا، این کارها انجام می شد، تا لبنان دیگری در ساحل غربی رود اردن شکل بگیرد. اسرائیلی ها نیز ادعا می کنند که طبق یکی از گزارش های کشف شده از فلسطینیان، ایران به یکی از نمایندگان همص بنام عزالدین القاسم مبلغ ۴۰۰۰۰۰ دلار پرداخت نموده و در جائی دیگر مبلغ ۷۰۰۰۰۰ دلار برای مسلح نمودن همص تخصیص داده است تا به مصرف عملیات انتحاری برسد. در هر حال، این نوع گزارش ها را آنطور که سیاست مداران غربی در تهران، نظر داده اند نمی توان به اثبات رساند.

این نوع منابع نمی تواند از اعضای منتخب پارلمان ایران که بطور دموکراتیک صورت گرفته باشد سرچشمه بگیرد، یا این که نسبت به آنها علاقه نشان دهند. تنها می تواند مورد تأیید و پشتیبانی افرادی غیر منتخب و منصوب از طرف دستگاه صورت گیرد که خصومت و عناد آنان نسبت به اسرائیل قبلاً به ثبوت رسیده باشد. در زمره افرادی که از دستورات رهبری اطاعت می نمایند رؤسا و مدیران تعدادی از سازمان های انحصاری از قبیل الشهید، امداد امام، ویا المستضعفین است که از اینکه وجوهاتی به سازمان های فلسطینی در قالب کمک های انسانی یا غیر آن ارسال نمایند افتخار می کنند. این نوع کمک ها و امور مربوط به آنها معمولاً با نمایندگانانی از قبیل چریک های دست چین شده ئی مانند رمضان صالح، احمد جبریل، که سرکردگان جهاد اسلامی و جبهه وابسته به آزاد سازی فلسطین اند، صورت می گیرد. حداقل میتوان گفت که این افراد در سال ۲۰۰۲ میلادی سفری به تهران به

همین منظور داشته‌اند.

چیزی را که در صحت آن نمی‌توان شک کرد این است که اهمیت این نوع کمک‌ها را برای سازمان انتفاضه، چنانچه وجود داشته باشد، میتوان بزرگ تراز آنچه هست نشان داد و در باره‌ی آن غلو کرد. خشونت و سرسختی فلسطینی‌ها حتی اگر از کمک‌های مالی خارجی محروم بماند، یا اینکه بی‌سرپرست باقی بماند، چیزی نیست که از غلیان و جوشش باز بماند. بر همان سیاق، می‌توان به کمک‌های نظامی ایران به آنها و دادن آموزش و غیره، اشاره کرد که برای اثبات این نوع کمک‌ها دلائل قانع‌کننده‌ای وجود دارد.

تأمین اسلحه و آموزش افراد

در تاریخ ۳ ژانویه سال ۲۰۰۲ میلادی بود که موضوع ارسال اسلحه به چریک‌های فلسطینی بوسیله ایران، بر سر زبان‌ها افتاد. و این، هنگامی بود که مقامات اسرائیلی کشتی Karine A را در آبهای بین‌المللی، در فاصله‌ی ۳۰۰ مایلی آبهای اسرائیل در بحر احمر متوقف نموده و به بازرسی آن پرداخته بودند. ۵۰ تن اسلحه در این کشتی کشف شد که جزو اقلام آن، راکت‌های کاتیوشا و موشک‌های ضد تانک نیز وجود داشت. این سلاح‌ها در یکی از بنادر ایران قبل از آنکه به مقصد غزه که کنترل آن در دست فلسطینی‌ها بود ارسال شود، بارگیری شده بود. با کشف این محموله اسرائیلی‌ها اظهار نظر کرده بودند که این، یکی از دلائل غیر قابل انکاری است که ایران در امر ارسال اسلحه به تندروهای فلسطینی دست دارد و بنا بر گفته‌ی رئیس ستاد ارتش اسرائیل، شائول مفاض، ارتباط بین فلسطینیان و عملیات قاچاق اسلحه نیاز به توضیح ندارد. هنگامی که در تاریخ ۴ ژانویه ۲۰۰۲ نخست‌وزیر، شارون، در بندر ایلات محموله کشتی فوق را بازرسی می‌کرد استدلال نمود که این کشف، وجود یک شبکه تروریسم بین‌المللی به رهبری ایران را به اثبات می‌رساند.

بدیهی است که ایران دخالت خود در این عملیات را انکار کرد و ادعا نمود که توقیف این کشتی بگونه‌ی مستقل بازدید و تأیید نشده، و هیچ دلیلی وجود ندارد تا ثابت کند کشتی در بنادر ایران بارگیری شده باشد. خرازی، وزیر خارجه ایران ادعا کرد که این توطئه‌ی است که بوسیله اسرائیل چیده شده است تا اعتبار ایران را در برابر آمریکا و جهانیان خدشه دار کند. بیشتر نظاره‌گران مستقل، نظرات اسرائیل را در این مورد تأیید کرده بودند زیرا مقادیری از این سلاح‌ها از قبیل PG-7، موشک‌های ضد تانک، YM3، YM1 که مین‌های ضد تانک و ضد افراد هستند، اخیراً در ایران تولید می‌شود. سیاستون غربی اظهار نظر کرده بودند که مچ ایران بر سر بزنگاه گیر افتاده است (۵۴).

نظاره‌گران مستقل و قابل احترامی نیز هستند که معتقدند که چریک‌های فلسطینی و لبنانی، گوا اینکه تعداد آنان به احصاء در نیامده است، در کلاسهای آموزشی سپاه ایران، آموزش می‌بینند. یکی از سفرای پیشین ایران در غرب گفته بود که این کار، مانند این است که ما دانشجویانی برای تعلیم و آموزش فنون نظامی به کشورهای شما بفرستیم و در گذشته نیز این کار را کرده‌ایم. از این طریق علایقی بین آموزش دیدگان و کشور میزبان که تعلیمات آنان را بعهده داشته است

ایجاد میشود (۵۵). گفته می شود که بیشتر این تعلیمات در مرکز آموزشی بنام «پادگان امام علی» که متعلق به سپاه است توسط افراد سپاه داده میشود. ۵۰ نفر از افراد، در دسته های ده نفری در رشته های نظامی از قبیل در کمین نشستن، ساختن بمب، ضد مراقبت، جنگهای تن به تن، و امثال آنها را فرامی گیرند. در پادگان دیگری بنام «باهنر» که در شمال تهران است، دسته های کوچکی از افراد، عملیات مربوط به استفاده از سلاح ها را در نا آرامی های سطح شهر، و مطالعات مربوط به ایدئولوژی اسلامی را فرامی گیرند. بطور کلی، باید گفت که کلیه چریک های مسلمانی که در منطقه به فعالیت اشتغال دارند، در کمپ های آموزشی تهران عملیات تروریستی را تعلیم دیده اند (۵۶). بعضی از آنان در پایگاه های دیگری که مربوط به سپاه، و جزو نیروی قدس است و در فصل های آینده به آن اشاره خواهیم کرد آموزش دیده اند. چیزی که اطمینان کمتری نسبت به آن داریم این است که گفته می شود در سالهای اخیر، سپاه، در بسیاری از محل ها در خارج از ایران بویژه در لبنان، حضور دارد. دیپلومات های غربی به نقل از منبع موثقی که در درون رژیم جای گرفته است نقل می کنند که صدها نفر از افراد سپاه هنوز در لبنان بسر می برند و اینان در خروج افراد اسرائیلی از لبنان نقش عمده ئی را بازی کرده اند. این گفته، ادعای روزنامه های خارجی را که گفته بودند ژنرالی بنام «علیرضا تمزر»، در مقام فرمانده این افراد، مسئول امور آموزشی چریک ها در Bekka Valley نیز هست، تأیید می نماید (۵۷). یکی از افسران عالی رتبه اسرائیل بنام ژنرال بنی گانتز، می گفت: چند هفته قبل گشتی های ایران را دیدیم که مانند سرپرستان یا کارشناسانی که معمولاً کارها را سرپرستی می کنند، همراه با مأموران حزب الله به محل آمدند و همه جا را از کوهستان گرفته تا اقیانوس، که در کرانه ی ساحلی بود بازرسی کردند و بعد از آن دنبال کار خود رفتند (۵۸). گوا اینکه این چنین ادعاهائی قابل شنیدن است، حتی مدتها پس از وقوع، یا پس از خاتمه عملیات نظامی در منطقه، هیچیک از چنین افسرانی تا کنون توقیف نشده و هیچ دلیل قانع کننده ئی مبنی بر حضور آنان در محل گزارش نشده است. از طرفی، هیچگونه تحقیقاتی درباره اسناد کشف شده در دفاتر فلسطینی ها پس از حملاتی که اسرائیل بر مراکز آنها وارد آورده بود، بعمل نیامده است تا ادعاهای اسرائیلی ها را به اثبات رساند (۵۹). حضور ایرانیان در منطقه با هر معیاری که باشد، با حضور گروه های اطلاعاتی و جاسوسی در نقاطی از جهان که در تب آشوب و ناامنی می سوزد چندان تفاوتی ندارد.

درباره ی ارتباط ایران با سایر شبکه های تروریستی جهان که از سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی در دستور کار امریکا قرار گرفته و عمدتاً بر روی القاعده متمرکز گردیده است هنوز به درستی به اثبات نرسیده است.

ایران والقاعده

از زمانی که مرکز تجارت جهانی در نیویورک مورد حمله قرار گرفت و اشنگتن نه تنها رژیم ایران را ضامن عملیات تروریستی در خاور میانه می شناسد بلکه آنرا حامی

و پشتیبان سازمان القاعده که جنبش های تروریستی اخیر را بعهده داشته است می شناسد. Pattern of Global Terrorism استدلال میکند که گروهی از تروریست های القاعده پناهگاه های امنی در ایران یافته و چه بسا حمایت های ویژه ئی نیز از بعضی عناصر دولت ایران دریافت می کنند. این کلمات مستقیماً از دهان رئیس سیا، «جورج تنت» خطاب به کمیته مجلس سنای امریکا در تاریخ ۱۱ فوریه سال ۲۰۰۳ بدون آنکه برای گفته ی خود دلیلی اقامه نماید بیرون آمده است. جورج تنت، ادامه می دهد که: ما شاهد نشانه هایی از القاعده هستیم که پایگاه هایی در ایران تأسیس نموده اند. و دونالد رامسفیلد نیز چنین استدلال کرده است که ایرانی ها به اعضای ارشد القاعده اجازه داده اند تا از کشورشان برای اجرای عملیات خود استفاده کنند و این همان چیزی است که خطراتی برای جهان به دنبال دارد.

باز دوباره بحث بر سر همان عناصر در بطن رژیم است که مورد سوء ظن قرار گرفته و گفته می شود با جنبش های تروریستی در ارتباط اند و به همین جهت Pattern of Global Terrorism سخن از سوابق مخلوط کشوری می گوید که به بسیاری از اعضای مشکوک سازمان های تروریستی جهان پناه داده است. کوشش مقامات ایران برای سرپوش گذاشتن بر روی حضور اعضای القاعده در کشورشان پس از یازدهم سپتامبر، زیاد بوده است. بنا بر اظهارات یک منبع موثق در وزارت اطلاعات، شورای عالی امنیت ملی اطلاعیه ئی خطاب به کارکنان خود بطور محرمانه صادر کرده بود که هر کس، بهر نوع که باشد به افراد القاعده پناه دهد یا با آنان همکاری نماید بعنوان خیانت به کشور سخت تنبیه خواهد شد. سخنگوی دولت ایران حمید رضا آصفی که یکی از کارمندان وزارت امور خارجه است با صدای بلند کارهای «بن لادن» را محکوم نموده و اعلام داشته بود که: سیاست ایران این نیست که از القاعده دفاع نماید و از ورود اعضای آن به کشور ممانعت ننماید.

طی ماه های بعد، دولت ایران کوشش نمود تا نشان دهد به جنگ خود با القاعده و افراد آن متعهد است. در شروع سال ۲۰۰۰ میلادی خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی، ایرنا، به عدد بزرگی اشاره نموده اعلام نمود که در حدود ۱۵۰ نفر شخص مظنون را که تصور میرفت با جنبش های اخیر در ارتباط بوده اند توقیف نموده است و در عصر روز ۱۳ اوت سال ۲۰۰۲ که خاتمی بطور رسمی از کابل دیدن می کرد تهران اجازه داد تا ۱۶ نفر از اعضای القاعده به عربستان سعودی تحویل داده شوند و بر روی گزارشی که دولت عربستان برای ارسال آن به واشنگتن تهیه کرده بود مهر تأیید زد. دو ماه بعد، گزارش شد که یکی از اعضای عالیرتبه و امنیتی ایران به مغرب اروپا سفر کرد تا پس از ملاقات با همتای خود گزارش های مفصل و مهمی از فعالیت های القاعده به وی بدهد (۶۰) و در ماه دسامبر ایرانی ها با اخراج در حدود پنجاه نفر دیگر از اعضای مظنون القاعده به پاکستان و عربستان سعودی، سیاستون امریکا را شگفت زده کردند.

با وجود اینها مقامات رسمی ایران با این که صمیمیت آنها مورد شک قرار نگرفته بود، دستور داده بودند که سروصدا های مربوط به القاعده همواره خوابیده باشد. علت آن بود که همواره با دود در سر مواجه بوده اند. یکی آن که مرز ایران با افغانستان،

پاکستان و عراق، بگونه‌ئی که قاچاق تریاک و مواد افیونی بر آن دلالت دارد به علت طول مسافت و سروسوراخ‌هائی که دارد به شدت برای تحت کنترل در آوردن مشکل است. امکان دارد که بعضی از اعضای شبکه القاعده از پاکستان و بلوچستان به ایران وارد شده باشند و باید پذیرفت که کنترل و بستن این مرز طویل و طولانی بسیار مشکل است و همانگونه که یکی از سیاست‌مداران غربی بر آن تأکید ورزیده است (۶۱) با وجود اظهارات وزیر اطلاعات ایران علی یونسی در ماه فوریه سال ۲۰۰۲ میلادی که گفته بود هیچیک از افراد القاعده وارد ایران نشده است هیچکس وانمود نکرده بود که امکان دارد بعضی از آنان از طریق این مرزهای گل و گشاد وارد ایران شده باشند. Hilal Udain که قائم مقام وزیر کشور افغانستان است گفته است که ما، دلائل کافی در دست داریم که افراد القاعده قادر بوده اند به کرات و به سهولت به ایران وارد و خارج گردند (۶۲). این نقل و انتقالات به ویژه پس از شکست نیروی طالبان در افغانستان چندان بعید بنظر نمی‌رسد. در حالی که جنگ سالار افغانی اسمعیل خان شخصاً راه‌های اصلی ورود به ایران را سد نموده بوده است، بیشتر فراریان طالبان راه‌های فرار خروج از کشور را پیدا کرده بودند. یکی از سربازان طالبان بنام ملانادر، ادعا کرده بود که وی به اتفاق فرمانده اش در روز اول دسامبر ۲۰۰۱، گروهی از افراد القاعده را از قندهار به ایران اسکورت می‌کرده اند و وی به تمام راه‌های محل، آشنائی کامل داشته است. همانگونه که در پشت گرد و خاک کامیون‌هائی که مواد افیونی حمل می‌کردند به جلو می‌رفتند به رباط رسیدند و در همین محل بود که عربی بنام Abu Zudir بوسیله رادیو ورود ما را به فرمانده سپاه گزارش داد و سرانجام ما را به زاهدان اعزام نمودند (۶۳).

مشکل دیگری که بر سر راه کوشش‌های دولت ایران قرار دارد همدستی و همکاری احتمالی بین افراد القاعده و عناصر تندرو در داخل رژیم به ویژه افراد سپاه پاسداران است. صرف نظر از اختلاف بدیهی و پذیرفته شده‌ئی که بین سازمان تروریست‌های سُنی مسلک رژیم شیعی مسلک ایران وجود دارد، باور کردنی است که یک مسلک ضد امریکائی مشترک، هواداران ایرانی آنان را بر آن واداشته باشد، تا به سردمداران ارشد القاعده در ایران پناه دهند. در ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۲ روزنامه واشنگتن پست به نقل از منابع عربی به اسامی بعضی از سرکردگان اسامه بن لادن از قبیل محمد المصری که یکی از آموزگاران و راهنمایان گروه بوده است، محفوظ ولید، که بعدها گزارش شده بود در افغانستان به قتل رسیده و در پائیز سال قبل آن در مشهد مقیم بوده است، و ابو الخیر، که اهل موریتانی بوده، همه، در ایران پناه داده شده بوده‌اند. عضو ارشد دیگری از القاعده بنام ابو حفص که برای سهولت کار به او موریتانی خطاب می‌شد بطوری که گزارش شده است در مهمانسرائی در مشهد بسر می‌برده است (۶۴). اینگونه ادعاها علیه ایران برای بار دیگر در فوریه سال ۲۰۰۳ بوسیله عضو ارشد اطلاعاتی سابق رژیم بنام حمید رضا ذاکری که به روزنامه الشرق الاوسط گفته بود: القاعده با سپاه پاسداران تماس‌های نزدیک داشته است — مورد تأیید قرار گرفته بود. ذاکری که یک مأمور سابق رژیم در سپاه، و وزارت اطلاعات بوده است، قبل از آنکه از ایران خارج شود با سرلشگر باقر ذوالقدر

ویکی دیگر از فرماندهان بنام حسین مصلح در ارتباط نزدیک بوده است. گفته شده است که ارتباط نزدیک بین این سه نفر در طی مدتی که آنان در دهه ۱۹۹۰ در سودان مأموریت داشته، و بن لادن نیز در آن کشور حضور داشته است برقرار شده بوده است.

اثبات ارتباط بین ایران و القاعده

ولی ادعای این که ایران با القاعده در ارتباط است همان اشکالاتی را بیارمی آورد که درباره ی صدام حسین به وجود آورده بود و گفته می شد که او نیز با القاعده ارتباط دارد. بسیاری از بیعت هائی که تا کنون بعنوان سرخ هائی از روابط بین «کشور های شیطان» مانند ایران و القاعده شناسائی شده اند، هم بی ثبات، و هم اینکه اثبات آنها مشکل است.

این نوع مشکلات است که بوسیله ی امریکا به تصویر کشیده شده است و در صدد بوده اند تا فردی بنام Abu Mussab Al Zarqawi (خوانندگان کتاب متوجه خواهند شد که مترجم کتاب بعضی از اسامی را به فارسی برگردانده و بعضی دیگر را با حروف لاتین به همان شیوه یی که نویسنده کتاب ذکر کرده است، وی نیز آنها را بکار برده است. علت آن است که بعقیده مترجم نویسنده، نام های اصلی را که از طریق گوش شنیده نتوانسته است دقیقاً در حافظه اش ثبت کند، یا اینکه آنها را یادداشت کند. بهمین علت است که مترجم مردد بوده است که آیا اسم این شخص ابو موسی بوده است یا همان که نویسنده ذکر کرده است) تروریستی از کشور اردن را که به عنوان فردی کلیدی در شبکه تروریست ها که گفته شده است بین تهران و القاعده در ارتباط بوده شناسائی کند. هیچکس تا کنون نتوانسته است ثابت کند که فرد مزبور رهبر گروه رادیکال التوحید بوده است که هدفش ساقط کردن رژیم اردن بوده است یا اینکه زمانی یک کمپ آموزشی برای تربیت تروریست ها در افغانستان داشته است. بنظر می رسد که پس از مبارزه یی که امریکا در افغانستان با رژیم طالبان شروع کرد، فرد مزبور، یعنی Zarqawi، قبل از آنکه بگونه یی اسرار آمیز در ماه مه ۲۰۰۲ سر از عراق درآورد، به ایران کوچ کرده بوده است. منبع این اطلاعات یکی از افراد محافظ بن لادن، بنام شاذی عبدالله بوده است که در یکی از دادگاه های آلمان در سال ۲۰۰۲ میلادی گفته بود التوحید، حجره ی کوچکی در آلمان دارد که از طریق آن همه ماهه مبلغی معادل ۴۰۰۰۰ دلار برای Zarqawi به ایران می فرستد (۶۶).

ریشه ی اصلی این بحث و جدل در این است که آیا Zarqawi، یکی از اعضای القاعده بوده است یا نه؟ در یک سخنرانی در سیناتی بتاريخ ۱۷ اکتبر ۲۰۰۲ قبل از آنکه آراء کنگره برای استفاده از قوه قهریه علیه عراق به تصویب رسد، بوش اشاره ای روشن و دقیق به فرد مزبور نموده و وی را یکی از سران برجسته القاعده محسوب نموده بود. هنگامی که در ۵ فوریه سال ۲۰۰۳ میلادی، کولین پاول وزیر امور خارجه امریکا در سازمان ملل متحد سخنرانی می کرد، Zarqawi را بعنوان یک همکار و همدست بن لادن معرفی کرد. بهر حال با پیشرفت محاکمه شاذی عبدالله

در دوسلدورف آلمان، کاشف بعمل آمد که سازمان التوحید، علاوه بر آنکه بتوان آنرا وابسته به القاعده دانست، سازمانی کاملاً مستقل و مجزا است که در لباس مخالف با جنبش های بن لادن در صدد کسب اعتبارات مالی و یافتن اعضای بیشتر است (۶۷). اشکالات زیادی که بر سر راه ردیابی اعضای القاعده، یا افرادی که به حقیقت مؤمن به کارهای آن سازمانند وجود دارد موجب شده است که پرسش ها و پاسخ هائی را بیافریند و اظهاراتی را بدنبال داشته باشد. بعضی از نو-محافظه کارانی که درواشنگتن نسبت به ایران دشمنی و عداوت دارند، به عنوان مثال، و بدون آنکه دلائلی در دست داشته باشند ادعا کرده اند که قائم مقام بن لادن، یعنی الظواهری، که یک نفر مصری تبار است مدتهاست که مورد تحسین تهران قرار گرفته و در موارد خاص سفرهائی نیز به ایران داشته است (۶۸). ادعائی که بازتاب آن سبب ایجاد ادعائی دیگر شده بود و گفته می شد که الظواهری در طول دهه ۱۹۹۰ به کرات بعنوان مهمان وزیر اطلاعات و امنیت کشور، علی فلاحی، از ایران دیدن کرده است. این ادعاهای رنگ و وارنگ نه تنها به اثبات نرسیده برجای مانده است بلکه در زمانی که القاعده سخت با طالبان در افغانستان دم ساز و محشور بود، وجود افراد القاعده تهدیدی برای منافع ایران به حساب می آمده است (۶۹).

ادعاهای مشابه دیگری از این قبیل که در افراد کلیدی شبکه القاعده فردی بنام «عماد موقنیه» بوده است و این شخص، جزویست و دو نفر افرادی است که نام آنان در لیست اف.بی.آی. قرار داشته و گفته می شود بعضی اوقات در کسوت حزب الله و بعنوان رابط، با بن لادن و مقامات ایران ملاقات هائی داشته است. ادعاهای دیگری شده است که بن لادن نه تنها با رهبر حزب الله، امام مغنیه در دهه ۱۹۹۰ ملاقات داشته بلکه این تروریست فراری لبنانی یعنی «امام مغنیه» در مشهد با یکی از اعضای برجسته وزارت اطلاعات جلساتی داشته است (۷۰). باید اضافه نمود که ما، درباره «مُغْنِیَه» و اینکه با حزب الله بستگی و علقه داشته است اطلاعات بسیار کمی داریم. یکی از ما موران امنیتی مغرب زمین گفته است که ما اطلاعاتی در دست نداریم تا ثابت نماید که «مغنیه» از دستگاه رهبری حزب الله دستور می گیرد یا اینکه با آن همکاری می نماید.

همان عدم اطمینان، درباره ی ادعاهای ضد و نقیضی که درباره سعد بن لادن ۲۴ ساله، (یکی از پسران بن لادن، که بدون شک چهره ئی شناخته شده در القاعده است) می شود، در اینجانب نیز به چشم می خورد. در تابستان سال ۲۰۰۳ میلادی هنگامی که تهران ادعا کرد سعد بن لادن، و تنی چند از سران القاعده منجمله سلیمان ابو قیس که سخنگوی گروه بوده، و نیز سیف العدل، قائم مقام فرماندهی عملیات نظامی القاعده، را در اختیار دارد، مقامات غربی آن ادعا را تأیید نمودند. بعضی از گزارش ها نیز بر دلالت آن داشت که شخصیت بزرگتری، یعنی، الظواهری، نیز در اختیار تهران است (۷۲). در اختیار داشتن چنین افرادی، به تهران آن احساس را دست می داد که از موضع محکمتری برای مذاکره با واشنگتن استفاده نماید و در این سودا، یا معامله ی پایا پای، به سر کرده تبعیدی و مخالف رژیم یعنی رجوی دسترسی پیدا کند (۷۳).

با این وجود، چند هفته بعد، داستان دیگری کاملاً به خلاف آنچه انتظار میرفت

سروکله اش پیدا شد. مقامات امریکائی ادعا کردند که سعد بن لادن، نه تنها فعالانه از درون ایران در القاعده شرکت داشته بلکه، با همکاری یکی از سازمانهای مشهور ایران یعنی «القدس» که پایگاه هایی در سراسر مرز افغانستان در اختیار وی قرار داده بود همکاری می نموده است. چنین ادعاهائی بیش از آنچه لازم باشد سؤال برانگیز شد زیرا که تحلیل گران امریکائی سعد را بعنوان رهبر القاعده به جهانیان معرفی نموده بودند. و این در حالی بود که دیگران، از دریچه ی چشمانشان، وی را فقط فرزند بن لادن می شناختند و نه یک چهره ی درخشان (۷۴).

همکاری سرکرد گان ایران به همین جا محدود نمی شود. بعضی از مقامات سازمان اطلاعاتی ایران با چریک های گرد ایران بنام «انصار الاسلام»، سازمانی که قبلا به وسیله ی امریکا بعنوان یکی از قطب های بن لادن شناخته می شد، همکاری داشته اند (۷۵). این ادعا به آن علت است که واشنگتن استنباط کرده بود که باقی مانده ی طالبان، والقاعده، هر دو، به گوشه دور افتاده ی از کردستان عراق که با ایران هم مرز است پناه برده و تحت حمایت افراد انصار قرار گرفته اند. ولی نیروی «قدس» که انصار را هم حمایت، و هم کمک نموده است تا جنبش های آنان به نتیجه رسد، دلائل مخصوص خودشان را داشتند که این گروه را ضد امریکائی بشناسند و بجای تهران، و بوکالت از طرف تهران، در تجدید حیات ناسیونالیسم گرد، کوشا باشند. یکی از سرکرد گان محلی گرد می گفت: ایران، کوشش می کرد تا انصار، بر ما فشار وارد آورد تا سیاست خود مان را تغییر دهیم و چیزی را انتخاب کنیم که آنها می خواهند و ادعا می کرد که ایران آموزش افراد ما را در پایگاه «رمضان» که در نزدیکی های کرمانشاه بود از طریق افراد سازمان اطلاعاتی خود و نیروی قدس، بعهده داشت (۷۶).

در هر حال، حمایت برای جنبش از طرف گروه کوچکی از تند روهای ایران، کوشش های گروه های دیگر رژیم را تحت الشعاع قرار داده است. در سال ۲۰۰۲ میلادی این نوع کوشش ها منجر به اخراج فوری سردسته گروه بنام «نجم الدین فرج احمد» که معمولا با نام چریکی اش Mullah Krekar خوانده می شد گردید و چون عملیات تهاجمی امریکا علیه صدام در ماه مارس ۲۰۰۳ آغاز شد، مقامات ایران چریک زخمی شده ی انصار را که در زرد و خورد هایش با گروه های رقیب گرد خود زخمی شده بود تحویل دادند. یکی از سرکرد گان حزب سوسیالیست کردستان بنام محمد حاجی محمود اظهار می داشت که: آنها یک کیلومتری داخل خاک ایران شده بودند که مقامات ایرانی آنان را مجبور به عقب نشینی کردند.

اتهامات اخلاقی

سؤال های بدون جواب دیگری از روابط ایران با سازمانهای تروریستی جهان وجود دارد که هم جنبه ی حقیقی و هم جنبه ی اتهامی دارد. بدیهی است که چون بعضی مسائل آن گونه که باید و شاید هنوز روشن نشده است نمی توان دقیقا اعلام نمود که تروریسم ایران از دیدگاه امریکا و اسرائیل، به چه چیز تعبیر می شود؟ آیا همان چیزی است که در دنیا ی اسلام باشدت هر چه تمامتر صدا کرده است؟ چرا کارهایی

که ایران به حمایت از فلسطینی‌ها می‌کند و علاقمند است که این قوم به سرزمین‌های آباء و اجدادی خود دست یابند اشتباه است ولی برای اسرائیل که همان بی‌حرمتی‌ها و غصب زمین را انجام می‌دهد و سیاست‌های زورگویانه‌ی خود را اعمال می‌کند و در دنیای اسلام به این نوع اعمال و رفتار تجاوز اطلاق می‌شود، صحیح و عادلانه است؟ اگر تا بحال کسی این موضوع را دنبال نکرده است، ولی اسرائیل، همواره سیاست ترور و کشت و کشتار مخالفان سیاسی خود را ادامه داده و افرادی مانند دکتر فتحی عبدالعزیز شکاکی، رئیس سازمان جهاد را در اکتبر سال ۱۹۹۵ در مالتا، جرارد بول، که مهندسی از تک‌روهای مستقل بود در سال ۱۹۹۰ در بلژیک، و صدها نفر دیگر از چریک‌های فلسطینی را در سرتاسر خاور میانه از دم تیغ گذرانده و کاخ سفید و سایر دولتهای غربی، دولت اسرائیل را به عنوان تروریست محکوم ننموده‌اند؟

اهمیت این سؤال در سپتامبر سال ۲۰۰۰ میلادی که انتفاضه مورد هجوم و تاخت و تاز قرار گرفت و وزارت دفاع اسرائیل آنرا «کشتار هدفها» تعریف کرده بود در فلسطین آغاز شد و سوء قصد های از پیش برنامه ریزی شده علیه سران آنان به مرحله‌ی اجرا درآمد. طبق گزارش‌های سازمان حقوق بشر اسرائیل، این کشور ۸۵ سوء قصد طی دو سال که اغلب آنها با موشک و از درون هلی کوپتر بوده است انجام داده است. این سوء قصد ها جان بسیاری از افرادی گناهی را که در کنار معبر عمومی ایستاده بوده‌اند گرفته است.

اگرچه صداهائی که بر حسب اتفاق از درون وزارت امور خارجه‌ی امریکا شنیده شده است درباره‌ی این کشت و کشتارها رنگ و بوی علاقه داشته و گفته شده است که ما مخالف «کشتار هدفی» هستیم (۷۸)، این نوع اظهار نظر ها با گفته‌های افرادی نفوذی از قبیل معاون رئیس جمهور «دیک چینی» که یکی از حمله‌های اسرائیل به دوجوان فلسطینی را توجیه کرده بود، فروکش کرده است. از طرفی طبق گزارشات قابل اطمینان بعدی، واشنگتن علاوه بر توجیه کردن این کشتار، از آن حمایت نیز کرده است. در تاریخ ۱۵ ژانویه سال ۲۰۰۳، «ریچارد سیل» گزارش داده بود که آنطور که گفته شده است، واشنگتن به تل‌اوئو، اجازه داده است تا در کشورهای دوست، منجمله واشنگتن سوء قصد هائی انجام دهد. ماه بعد، روزنامه هفتگی ویهودی مسلک «فوروارد» که مقرر آن در نیویورک است گزارش کرده بود که کارشناسان قضائی امریکا و اسرائیل جلساتی بین خود ترتیب داده‌اند تا طی آن راه‌هایی شرعی برای مجاز بودن این نوع کشتارها پیدانمایند. موضوعی که بویژه با کشتن افراد مظنون القاعده در ۳ نوامبر در کشور یمن به وقوع پیوسته و از اهمیت خاص برخوردار بود. این کشتار از طریق موشک‌های هدایت شونده از راه دور انجام شده بود (۷۹) و در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۳ هنگامی که معاون نخست وزیر اسرائیل «اهود اولمرت» به رادیوی اسرائیل گفت: تروریست‌ها عرفات رهبر فلسطینی‌ها بدون شک یکی از هدفهای ماست، بر ملا شده بود.

امریکا بدون آنکه در نظر داشته باشد به این سؤال پاسخ دهد، آستن اتهاماتی از

از قبیل دوروئی و دودوزه بازی کردن است که از طرف ایران و سایر کشورهای اسلامی علیه آن مطرح می شود. به عنوان مثال در کنفرانس سازمان کشورهای اسلامی که در نوامبر ۱۹۹۷ میلادی در تهران تشکیل شده بود، سازمان، فرصتی یافت تا کلیه ی اعمال تروریستی به وسیله کشورهای شناخته شده را محکوم کند و بر حقوق مردم سرزمین هایی که تحت اشغال اشغالگران خارجی است مهر تأیید زند. بدون شک نظراین سازمان متوجه اسرائیل و دعواهای آن کشور علیه اعراب بوده است. عقیده ی رهبر ایران خامنه ای بر آن است که اسرائیل بزرگترین دولت تروریستی جهان است. بعنوان زنگ خطری برای امریکا و اسرائیل، باید به گفته ی «کوفی عنان» دبیر سازمان ملل متحد اشاره کرد که اعتراف نموده بود «عمیقاً از این موضوع کشتار هدف ها متأثر است» (۸۱).

پرسش های دیگری درباره ی انتقاد های امریکا از ایران مطرح است که هنوز به آن ها پاسخ داده نشده است. جارچی های واشنگتن جار می زنند که تغییر رژیم در ایران پاسخی معقول به حمایت های آن کشور از تروریسم بین المللی است. همان گونه که رئیس جمهور بوش در یکی از سخنرانی های کلیدی خود در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲ گفت: این نوع کارها، جزو کشورداری نیست. ولی بنظر می رسد که این ادعای بوش فقط برای تحلیل بردن رژیم حاکم بر ایران، و بجای آن، جذب حمایت جوامع بین المللی و به کار بستن اقداماتی علیه سازمان ها و دولت های بی وقار است. یکی از این موارد، جنبش های انصارالاسلام است که به تعبیری، با همت افسران ارتش ایران خلق شده است و در سال ۲۰۰۲ میلادی به صورت سازمانی خود مختار در آمده است. به چه جهت، در این اوضاع و احوال، تصمیم گرفته اند جنگ خود علیه ترور و تروریست ها را بجای پاسخ دادن های نظامی و اطلاعاتی به سازمان انصارالاسلام، علیه تهران آغاز کنند؟

صرف نظر از چنین پرسش های پاسخ داده نشده، مقامات امریکا از اینکه ایران را متهم به یکی از گردانندگان ترور در کشورهای افغانستان و عراق نمایند خجالت نکشیده اند؟ این نوع اتهامات، و استحکام دلائلی را که آنان در دست دارند در فصل دیگر مورد ارزیابی قرار می دهیم.

یادداشت ها

- ۱- به آنان سپاه پاسداران نیز اطلاق می شود.
- ۲- آسوشیتد پرس، ۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۳- فصل پنجم.
- ۴- مصاحبه با نویسنده کتاب.
- ۵- اطلاعات بر پایه مصاحبه نویسنده با منابع مخالف، تهران نوامبر ۲۰۰۳.
- ۶- فصل سوم.
- ۷- فصل هفتم.
- ۸- زالمی خلیل زاد، سخنرانی در شورای امریکا- ایران، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
- ۹- جیمس دی، مدیر کل پناهندگان بین المللی، روزنامه هرالد تریبون، ۲۲ نوامبر.

۱۹۹۳

- ۱۰- روزنامه ایندپندنت ۹ اوت ۱۹۹۱.
- ۱۱- روزنامه خُریت، ۲۳ فوریه ۱۹۹۶.
- ۱۲- نیویورک تایم ۱۸ مارس ۱۹۹۳.
- ۱۳- ساندی تلگراف، ۲۵ فوریه ۱۹۹۶.
- ۱۴- اُبزرور، ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۲.
- ۱۵- به فصل هشتم مراجعه شود.
- ۱۶- فدراسیون دانشمندان امریکا.
- ۱۷- پروژه اسناد خاور میانه ۲ مه ۱۹۹۷.
- ۱۸- ساندی تلگراف ۲۳ فوریه ۱۹۹۶.
- ۱۹- سخنرانی خلیلزاد، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
- ۲۰- اظهارات کاخ سفید- ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۲۱- اسوشیتد پرس، اول آوریل ۲۰۰۲.
- ۲۲- مجله نیوزویک، ۱۱ فوریه ۲۰۰۰.
- ۲۳- سخنرانی، ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰.
- ۲۴- Patterns of Global Terrorism سال ۲۰۰۰.
- ۲۵- سخنرانی در کنفرانس تهران ۲۴-۲۵ آوریل ۲۰۰۱.
- ۲۶- فصل چهارم.
- ۲۷- رویتر، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۲.
- ۲۸- مصاحبه با نویسنده کتاب. لندن ۱۰ سپتامبر سال ۲۰۰۳.
- ۲۹- مشاهدات نویسنده کتاب و مصاحبه هایش در تهران- نوامبر ۲۰۰۳.
- ۳۰- مصاحبه با نویسنده کتاب- ۱۸ نوامبر ۲۰۰۳ تهران.
- ۳۱- جمهوری جدید- ۳ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۳۲- صحیفه ی نور- روح الله خمینی - صفحه ۱۰۹-۱۱۱.
- ۳۳- به فصل پنجم مراجعه شود.
- ۳۴- صحیفه نور- روح الله خمینی - صفحه ۹۹.
- ۳۵- سخنرانی خلیلزاد- ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
- ۳۶- گلچینی از اعلامیه ی حزبی حزب الله - فوریه ۱۹۸۵.
- ۳۷- اخبار بی.بی.سی. ۳۱ مه ۲۰۰۳.
- ۳۸- واشنگتن پست- ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۳۹- امریکای امروز- ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۴۰- کمال خرازی، نیوزویک- ۱۴ فوریه ۲۰۰۲.
- ۴۱- یوسف بودانسکی- قیمت گران صلح- چگونه سیاست امریکا در خاور میانه آن کشور را آبتن تروریسم نموده است. صفحه ۲۵۰، سال ۲۰۰۲.
- ۴۲- New York Sun ۵ دسامبر ۲۰۰۲.
- ۴۳- ادعای سازمان اجتماعی الشهید در لبنان.
- ۴۴- گزارش حزب الله تل او یو- ژوئن ۲۰۰۳ صفحه ۱۳۰.

- ۴۵- مصاحبه با نویسنده کتاب- ۴ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴۶- اینترناسیونال هرالد تریبون. ۲۵ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴۶- چگونه ایران طرح انفجار بوئنوس آیروس را ریخت؟ ۱۷ مارس ۲۰۰۳- هاآرتز.
- ۴۸- نیویورک پست. ۲۸ اوت ۱۹۹۴.
- ۴۹- هاآرتز- ۱۸ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۵۰- گزارش دستگاه خفیه فلسطین- سپتامبر ۲۰۰۰.
- ۵۱- مصاحبه با نویسنده کتاب- نوامبر ۲۰۰۳.
- ۵۲- الشرق الاوسط- ۸ و ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲.
- ۵۳- وزیر امور خارجه، خرازی در امریکا چنین گفت؟ ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۵۴- مصاحبه با نویسنده کتاب تهران- ۹ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۵۵- مصاحبه با نویسنده کتاب- ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۵۶- ساندی تایم- ۱۴ آوریل ۲۰۰۲.
- ۵۷- اخبار خاور میانه- ۸ اوت ۱۹۹۲.
- ۵۸- CBS.TV- ۶۰ دقیقه- ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۵۹- همان برنامه.
- ۶۰- www.crosswalk.com.
- ۶۱- مصاحبه با نویسنده کتاب- ۱۸ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۶۲- دیلی تلگراف- ۷ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۶۳- نیوزویک- ۱۹ اوت ۲۰۰۲.
- ۶۴- دیلی تلگراف- ۷ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۶۵- ۱۸ فوریه ۲۰۰۳.
- ۶۶- نیوزویک- ۵ فوریه ۲۰۰۳.
- ۶۷- نیوزویک- ۲۵ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۶۸- ویکی استاندرد- ۱۸ فوریه ۲۰۰۳.
- ۶۹- فصل بعدی را ملا حظه نمایید.
- ۷۰- <http://66.34.243.131/Iran/html/article5.html>.
- ۷۱- Jane's Intelligent Review, March 2003.
- ۷۲- Christian Science Monitor, 28 July 2003.
- ۷۳- فصل هشتم کتاب.
- ۷۴- واشنگتن پست- ۱۴ اکتبر ۲۰۰۳.
- ۷۵- اسناد کاخ سفید. ۸ اوت ۲۰۰۳.
- ۷۶- مصاحبه با نویسنده کتاب- ۷ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۷۷- واشنگتن پست- ۲۴ مارس ۲۰۰۳.
- ۷۸- گفتار مطبوعاتی وزارت امور خارجه امریکا- ۳ اوت ۲۰۰۱.
- ۷۹- فُوارد- ۷ فوریه ۲۰۰۳.
- ۸۰- نماز جمعه ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۸۱- سی.ان.ان. ۵ ژوئیه ۲۰۰۱.

تأثیرات دیگر دودوزه بازی های سیاسی

بنظر می رسد که واژگون شدن صدام در تابستان ۲۰۰۳ میلادی در عراق، احتمالاً تأثیراتی مهره ئی در کشور های همسایه و خاور میانه داشته باشد. ولی این تأثیرات کمی تهدید کننده بنظر می رسد و با آن چیزی که سیاسیون واشنگتن در مغز خود پرورانده بودند و می خواستند رژیم تازه در بغداد به آن قالب و شکل و شمایل ی در آید که به صورت فواره، یا آب پخش کنی در انقلاب دموکراتیک جهانی، یا فانوسی دریائی مملو از اعتبارات و ارزش های امریکائی جلوه کند، والهام بخش کشور های منطقه گردد، در عمل چنین نشد (۱). برعکس، دستور غذائی نامطبوعی برای عدم ثبات و تضاد ها شد و موجب گردید که دولت امریکا به مرز های خارج از عراق بنگرد و دولت های همسایه را متهم کند که این همسایگان عراق اند که سبب ایجاد ناراحتی و عدم آرامش در عراق می شوند و گر نه آنچه آنان در مغز خود پرورانده بودند از قوه به فعل در آمده بود.

همان چیزی که تصور میرفت در این گونه مواقع اتفاق بیفتد و جنگ، به آشوب ها و هرج و مرج های بعدی منجر شود در عراق نیز به وقوع پیوست و رئیس جمهور بوش در تاریخ اول ماه مه به گونه ای رسمی و نا بهنگام اعلام نمود که خصومت ها و نافرمانی ها در عراق خاتمه خواهد یافت. در همان زمان که ایران مشغول تهیه ی پیش نویسی قانونی برای استقرار دموکراسی در ایران شده بود، سناتور منتخب از کانزاس بنام «سام براون بک» استدلال می کرد: مادام که دولتی آخوندی در آن طرف خط قدرت را در دست دارد و حکومت می کند، امریکا، هیچگاه نمی تواند عراقی امن و آزاد تأسیس نماید (۲) و چون میزان تلفات ارتش امریکا و متحدانش طی هفته ها و ماه های بعد فزونی گرفت، دامنه اتهامات امریکا علیه ایران نیز شدت یافت و پرخاشگر تر شد. «پال برمر»، عضو عالی رتبه امریکا در عراق ادعا کرد که بی چون و چرا شواهدی در دست داریم که ایران در امور عراق مداخله می کند و مزاحم آرامش و ثبات در این کشور است و سرکرد گان آن کشور خود می دانند مشغول چه کاری هستند. می دانند که ما از کار آنان ناخشنودیم و باید آنرا متوقف نمایند (۳). رئیس جمهور بوش نیز در سخنان خود از تهدید های کلی که تروریست ها علیه عراق ترتیب می دهند سخن گفت. در واشنگتن، مایکل لدین، یا افرادی که همه اش داد می کشند، ادعا کردند که اقداماتی علیه ایران باید صورت گیرد تا جان سربازان ما و دوستانمان بیش از این در معرض خطر تروریست ها قرار نگیرد و به زد و خورد و کشت و کشتار های داخلی نیز خاتمه داده شود (۴). در غیر این صورت لبنان دومی خواهیم داشت که آن وقت ناگزیر می شویم با سرافکنندگی از آن خارج شویم و عراق بلبشو و بیادون قانون را همانگونه که اسرائیلی ها در ماه مه ۲۰۰۰ از لبنان خارج شدند، رها کنیم.

تنش بین واشنگتن و تهران زائیده گنده گوئی ها، یا فخر فروشی هائی نبود که بعضی از چهره های سرشناس رژیم ایران در موارد بخصوص از خود نشان می دادند. بعنوان مثال، سرلشکر رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در ۴ نوامبر سال ۲۰۰۲ در حضور عموم مردم عنوان کرده بود که اگر کشور های مسلمان منطقه، و دیگران توانائی های اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را بر روی هم بریزند تا در هدف های امریکا کار شکنی نموده و برای آنان ایجاد درد سر نمایند، این کشور هیچ

اقدام تلافی جویانه نمی تواند انجام دهد. همان گونه که مقاومت مردم فلسطین سیاست زور و اسلحه آمریکا و صهیونیسم را در هم شکسته و سبب ایجاد موانع و کارشکنی های فراوان برای این دو شده است، مقاومت ملت های موجود در منطقه نیز می تواند مشکلاتی بر سر راه استراتژی های امریکای فتنه انگیز بوجود آورد. گو اینکه پایه ی اصلی نظرات این شخص کاملاً صحیح است ولی این نوع اظهار نظر ها می تواند به سهولت نظریه ی آن گروهی را که معتقدند ایران در عراق فتنه ایجاد می کند و مخالف ایجاد صلح و آرامش در عراق است تأیید نماید.

با این وجود، نشانه های این دودوزه بازی کردن ها در جنگ با تروریست و تروریست ها از چند ماه قبل، یعنی از زمانی که امریکارژیم جدید حامد کرزای را به افغانستان وارد کرده و متعاقب آن اعلام نموده بود که تهران این رژیم را نمی پسندد شروع شده بود. در بهار سال ۲۰۰۲ میلادی Zalmay Khalilzad بار دیگر اتهامات خود را متوجه گروه تند رو و غیر منتخب ایران نمود که به زعم وی تروریست بین المللی را هدایت می کنند: «عناصر موجود در دولت ایران مشغول کار شده اند تا سبب هرج و مرج در افغانستان شوند زیرا که آنان از ظهور یک دولت معتدلی که موافق با غرب است وحشت دارند. دولتی که ممکن است با حضورش در صحنه، مردم ایران را بر سر ذوق آورد و همان نحوه حکومت را طالب گردند (۵). این نوع اتهامات در تابستان سال ۲۰۰۲ میلادی کم کم، دامنه اش محدود تر شد. شاید به آن علت بوده است که سیاست امریکا از آن پس متوجه عراق شده بود، و یا این که، ایرانیان مشتاق گردیده بودند بیش از آن سبب تحریک امریکا نگردند. حتی هنگامی که تنش در پایتخت های هر دو کشور در تابستان سال ۲۰۰۳ اوج گرفت، مقامات امریکا هیچگونه اشاره یی به تحریکات ایران در افغانستان ننموده و بجای آن، بیشتر سرگرم برنامه های هنوز روشن نشده خودشان و دخالت های آینده در عراق شدند. با وجود این، افغانستان هنوز ناحیه ی فرار و حساس بود که به سهولت می توانست تنش های دیگری را بین امریکا و ایران به وجود آورد.

محققان امریکا دلائل قانع کننده یی در دست دارد که شک نماید ایران، در هر دو کشور افغانستان و عراق، دخالت می کند. دو ناحیه یی که از نقطه نظر سوق الجیشی، فرهنگی و بازرگانی منافع در آنها دارد و از دیر باز، ارتباط با آن دو کشور محکم و برقرار بوده است. ولی چه بسا دلائلی وجود داشته باشد که سیاست های واشنگتن و وارد آوردن این نوع اتهامات به ایران تراو شاتی از نحوه ی تفکر امریکائی باشد که سبب تشدید تنش بین دو کشور می شود.

ایران و افغانستان

اگر از دریچه ی تاریخی به موضع نظر افکنیم، بیشتر تأثیرات ایران بر کشور همسایه شرقی اش بر پایه روابط دوستانه مردمشان بوده است که از طریق مرز پراز سک و سوراخ و پر منفذ بین دو کشور با یکدیگر ارتباط داشته اند. هر دو، به زبان فارسی صحبت می کنند و در افغانستان نیز شیعی مذهب وجود دارد. دولت های هر دو کشور مرتباً با یکدیگر در منطقه چشم و هم چشمی داشته اند و چه بسا جنگی نیز بین آنها در گرفته است که بیشتر آنها ارتباط با دعوای ارضی بوده است. به عنوان مثال،

تاپایان قرن نوزدهم میلادی، ایرانی‌ها ادعای کردند که مالک حقیقی هرات، که پایتخت افغانستان غربی و ۸۰ کیلومتر با مرز ایران فاصله دارد، آنها هستند. در سال ۱۸۳۸ قشون ایران (پرشیا) شهر را متصرف شد و هنگامی آن را تخلیه کرد که دولت انگلستان جزیره خارگ در خلیج فارس را به بهانه یک مرکز دفاعی مناسب برای هندوستان اشغال نمود و بدنبال آن به ایران هشدار داد که اگر هرات را تخلیه نکند به سرزمین اصلی ایران حمله خواهد نمود.

هنگامی که در سال ۱۸۵۶ ایران موفق به تسخیر هرات شد، دولت انگلستان جنگ با ایران را اعلام نمود و پس از آن خرمشهر را به عنوان عمل متقابل تصرف نمود و شاه وقت ایران را مجبور نمود تا هرات را تخلیه کند. در آن زمان انگلستان قدرتمندترین کشور دنیا بود و دولت وقت انگلستان بوسیله نماینده اش در تهران Earl Clarendon به ایران هشدار داد که در امور همسایگانش دخالت ننماید: «لازم است به کشور ایران تذکر دهیم که دولت انگلستان نمی‌تواند دامنه‌ی نفوذ ایران بر همسایگانش را تحمل نماید و به استقلال آنها لطمه وارد آورد» (۶).

با اینکه طبق عرف و عادت قدیمی، ایرانیان همواره به طریقی در امور افغانستان دخالت داشته‌اند با این وجود، شک و اشنگتن نسبت به ایران که در حکومت حامد کرزای اخلال می‌کند قانع کننده به نظر نمی‌رسد. زیرا این نوع دخالت‌ها، احتمالاً سبب می‌شود حکومت کرزای که مورد حمایت امریکا است دستخوش عدم ثبات گردد، یا اینکه خطر بازگشت چریک‌های سنی مسلک پشتورا که نسبت به تهران نظر خوشی ندارند، و یا حتی خطر بازگشت بقیة السیف طالبان یا هواخواهان آنان را که ایران با آنان خصومت داشت، فراهم آورد. از سال ۱۹۹۸ بعد که طالبان، با بن‌لادن و دارودسته اش رشته‌ی الفت برقرار نمود، ایران به طریق مؤثری در جهت منافع ملی امریکا گام برمی‌داشت و به عنوان یک نیروی نظامی در برابر طالبان قد علم کرده بود و همین موضوع سبب گردیده بود که صداهای تشویق آمیزی در درون امریکا شنیده شود تا کاخ سفید در باغ سبزی به ایران نشان دهد (۷). البته ایران هیچ‌گاه جانب امریکا را نگرفته بود. تنها کوششش آن بود تا جای پائی برای حفظ منافع خود به قیمت دوستی با نیروی افراطی دیگری که منافعش دقیقاً عکس منافع آنان بود در افغانستان پیدا کند.

اگرچه طالبان نیز مسلمان بودند ولی مسلمانی آنان، آنان را انگشت‌نمای خاص و عام نموده بود. سنی‌مذهبانی بودند که نه اخلاق سرشان میشد و نه حاضر بودند با ایران شیعی مسلک و یا فارسی‌زبانان هرات محشور شوند. بنا بر این دلیلی نداشت که ایران نسبت به طلوع غم انگیز چریک‌های طالبان که اسمعیل خان، جنگ سالار هراتی را در اوت ۱۹۹۵ شکست داده و هرات را متصرف شده بودند اظهار علاقه نماید. در هر حال، اسمعیل خان ساکت نشست و چند هزار نفر تبعیدی را در چادر هائی خارج از شهر مشهد در ایران بدور خود جمع کرد، تعلیم داد و سرانجام این افراد را به سرکردگی خودش که در مارس سال ۲۰۰۰ از دست طالبان گریخته بود علیه طالبان تجهیز نمود. پس از تصرف کابل توسط چریک‌های طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، سطح حمایت‌های ایران به افغان‌ها زیاد تر شد و یک پل هوائی بین مشهد

وپایگاه‌های افغانستان در «باگرام» و «کولید» که مقدار معتنا بهی اسلحه و مهمات به آن محل‌ها برای تقسیم بین متحدین شمالی افغان حمل می‌شد، به وجود آورد. ناظران پاکستانی گزارش داده بودند که در یک روز بخصوص در سال ۱۹۹۷، سیزده پرواز، به شهر «باگرام» صورت گرفته بود. سایر لوازم و آلات و ادوات از طریق جاده یا قطار صورت می‌گرفته است. یکی از قطارها که در «قرقیز» در سر راه به تاجیکستان متوقف شده بود، حامل ۷۰۰ تن اسلحه بوده است (۸).

علاوه بر ارسال اسلحه و مهمات برای دشمنان طالبان، ایرانیان فعالانه کوشش می‌نمودند تا مردم افغانستان را تحریک نمایند به شورش خود علیه طالبان تسریع بخشند. در ماه مه ۱۹۹۹، بعنوان مثال، یکی از سران طالبان بنام ملا امیر خان متقی، ادعا نموده بود که «تهران، نا موفقانه کوشیده بود شورشی در هرات بوسیله گروهی از شیعیان روستا نشین که از تهران باز دید نموده بودند برانگیزد و سلاح و مهمات نیز در اختیار آنان قرار دهد». با توضیحاتی که این شخص میداد کاشف بعمل آمد که پس از بر ملا شدن موضوع، طالبان به منازل این گروه و یاران آنان یورش می‌برد و پلیس طالبان بیش از یکصد نفر از آنان را دستگیر می‌کند و هشت نفر از سرکردگان گروه را به قتل میرساند و جسد آنان را برای عبرت دیگران در معرض دید مردم قرار می‌دهد. بعضی از گزارشات تأیید نشده بر آن دلالت دارد که دامنه و بُعد این شورش بسیار بیشتر از آن بوده است که این شخص آنرا حکایت می‌نموده است و بهر حال این شورش بوسیله‌ی رژیم‌ی که تنها نظارت ناچیزی بر روی فارسی زبانان هرات داشت بشدت سرکوب گردیده بود. منابع مستقل ادعا مینمودند که در این ماجرائی که ۶ روزه طول انجامیده بود ۲۹ نفر کشته، و ۴۰۰ نفر دستگیر شده بودند (۹).

در تابستان سال ۱۹۹۹ چنین گزارش شده بود که گروهی از ایرانیان در افغانستان مستقر گردیده اند تا به سربازان اتحاد شمالی آموزش دهند. هدف ایران از این کار، فرو نشانیدن خشمشان بود که طالبان سیزده نفر سیاست مدار اسیر شده‌ی ایرانی را در ماه مه ۱۹۹۸ از دم تیغ گذرانده بود. هریک از این گروه‌های آموزش، در دسته‌های شش یا هفت نفره محرمانه از طریق تاجیکستان وارد افغانستان شده بودند. قرار بود که این گروه‌ها به افغان‌ها تعلیمات پیاده نظام و روش استفاده از بعضی سلاح‌ها را بیاموزند (۱۰). Jane's Defence Weekly در تاریخ ۲۱ ژوئیه گزارش داده بود که مهندسین ایرانی به افغان‌ها کمک نموده بودند تا اینان در ناحیه‌ی «دشتی کالا» که از آن ناحیه امکان حمل اسلحه به افغانستان از طریق تاجیکستان میسر بود، بر روی «آمودریا»، (که ما در زبان فارسی به آن جیحون میگوئیم - مترجم) پلی احداث نمایند. به تعبیری که امروزه اثبات آن از حقیقت بدور است، آموزش‌های دیگری نیز در پایگاه‌های مشهد برای افغان‌ها ترتیب داده شده بود.

این عملیات، موضع تهران را در برابر جنگی که امریکا در پائیز سال ۲۰۰۱ علیه طالبان در افغانستان شروع کرد معین می‌کند. گزارش شده است که نیروهای ایران، در روی زمین، به نیروهای اتحاد شمالی، کمک‌های فراوان نموده بود و به واشنگتن اطمینان داده بود که خلبانان امریکائی که هواپیماهایشان مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و در ایران سقوط می‌کنند، از حمایت تیم گشتی ایران برخوردار خواهند بود. در جعل، یا به وجود آوردن یک دولت ائتلافی جدید پس از طالبان نیز دولت

ایران وسیله ساز بوده است. در این مورد خاص، با فشار وارد آوردن بر متحد افغانی خود اسمعیل خان که در پی استقلال بود، تا در براندازی طالبان با حامد کرزای همکاری نماید اصرار می ورزیده است. باید اضافه کرد که این، ایرانیان بودند که اسمعیل خان مُردد، ویی میل را در هواپیمای خودشان سوار کردند و ویی را به کابل بردند تا در ۲۲ دسامبر، در مراسم سوگند یاد کردن «کرزای» شرکت نماید. این موضوعی بود که یکی از سیاستمداران به روزنامه «میدل ایست اینترناسیونال» گفته بود (۱۱). فشار ایران، همچنین موجب شد که متحد دیگر، یعنی رهبر تاجیک ها، برهان الدین ربانی، انصراف خود را از کاندیدا بودن برای کسب مقام رئیس جمهور آینده ی افغانستان پس بگیرد و راه را برای «کرزای» هموار نماید. نامزدی «حامد کرزای»، در آن زمان، مورد قبول پشتوهای افغانستان که در قبایل جنوب به سر می بردند بود.

از آن زمان تا کنون ایرانیان در پی ریزی و بنیان گذاری یک کشور جدید اشتغال داشته اند و در کنفرانسی که در دسامبر سال ۲۰۰۱ در توکیو تشکیل شد تعهد نمودند مبلغ ۵۶۷ میلیون دلار، طی مدت ۵ سال در این راه کمک نمایند. به ویژه احداث راه ارتباطی بین ایران و افغانستان بطول ۷۶ مایل (هر مایل ۱۶۰۰ متر- مترجم)، با هزینه ئی بمبلغ ۳۸ میلیون دلار که هرات را به خراسان ایران متصل می نماید و ساختمان آنرا ایران تقبل نمود بسیار چاره ساز و کار ساز بوده است. این جاده که طرح، هزینه، و احداث آن به عهده ایران بود با کمک کارگران افغان به اجرا درآمد و زمان مسافرت افراد را از ۸ ساعت به ۲ ساعت تقلیل داد. از تابستان سال ۲۰۰۲ میلادی، ایران توزیع برق به خیابان ها، ادارات دولتی و بیمارستان های هرات را آغاز کرد و در راه احداث یک شبکه برق ۱۵۰ کیلومتری، از شهر تربت جام در خراسان به افغانستان و پرداخت هزینه ئی معادل ۱۵ میلیون دلار کمک نمود. همچنین موافقت نموده بود تا کارکنان افغانی بمنظور آموزش و اداره تأسیسات جدید در اداره برق خراسان مشغول گردند. طرح بلند پروازانه ی دیگری که تهران آنرا تعهد نموده بود خط انتقال نیروئی عظیم تر بود تا ولتاتر برق بیشتری به افغانستان گسیل دارد و یک سال بعد، تعهد نمود تا شبکه تلویزیونی افغانستان را احیاء کند و خط راه آهن جدیدی نیز در نواحی مرزی احداث نماید. اسمعیل خان که در ماه مارس ۲۰۰۳ از تهران بازدید نموده بود اعلام نمود که ایران در بازسازی افغانستان نقش بسزائی دارد: به تلویزیون هرات گفته بود که «آنها حقیقتاً به دوباره سازی افغانستان علاقه نشان می دهند و آمادگی دارند که آنچه بر ضد طالبان هزینه می کردند در راه آبادانی افغانستان جدید مصرف نمایند» (۱۲).

به چشم انداز این موضوع که نظر افکنیم، امریکا ادعا می کند عناصری که در درون رژیم ایرانند زیر زیرکی کار می کنند و همانگونه که در فصل اول به آن اشاره شد مهمل نما هستند. با این وصف، در بهار سال ۲۰۰۲ میلادی دولت امریکا هنوز ادعا می کرد که این عناصر- به همان تعبیری که «خلیل زاد» آنرا بیان می کند- در عملیات «منفی کارانه» که به موازات کارهای مثبتی که به وسیله ی دیگران به پیش میرود، اشتغال دارند.

ایران و افغانستان: ادعاهای امریکا

زمانی که امریکا ادعا می کرد سؤال های پاسخ داده نشده ئی در فعالیت

های ایران وجود دارد مطمئناً از موضع مستحکمی سخن می گفت. مخصوصاً آن قسمتی که مربوط به جنگ سالار تک رو، گُلَب الدین حکمت یار بود. حکمت یار، رهبری اسلامی است که دیوانه وار ضد امریکائی است و زمانی که در اکتبر ۲۰۰۱ خصومت علیه امریکا اوج گرفت، وی، علناً از طالبان دفاع می کرد و بعداً نیز در معرض اتهام قرار گرفت که کلیه سوء قصد هائی که در افغانستان علیه رژیم کرزای صورت گرفته است به دستور، و یا فکر بکر حکمت یار بوده است. از نقطه نظر حکمت یار، کرزای، مترسک امریکا است. بیشترین حملات - از قبیل سوء قصد های مداوم علیه کرزای در قندهار، به ویژه چند روزی پس از آنکه حکمت یار اعلام جهاد داده بود و بمب های بی شماری که همه روزه در کابل منفجر می شد و در روز ۵ دسامبر ۲۰۰۲ سی نفر را درجا کشت - که دلالت بر سنگدلی و قساوت داشت - و از همان روزی که وی در دهه ۱۹۷۰ خود را وارد در سیاست داخلی افغانستان کرده به عنوان یکی از صفات مشخصه وی شناخته شده است.

سابقه ی روابط ایران با حکمت یار حداقل به زمستان سال ۱۹۹۵، یعنی از زمانی که تهران با عجله در صدد بود معامله، یا پیوند، بین حکمت یار، و ربانی را جوش دهد و به عبارت دیگر اتحاد این دو نفر را که علیه طالبان بود قوام بخشد، کشانده می شود. برای این که این کار صورت گیرد، نمایندگان ایران، حمایت قاضی حسین احمد، رهبر جنبش های جمعیت اسلامی که در لاهور می زیست و همواره بگونه ای غیر رسمی به عنوان رهبر یکی از شاخه های حزب مسلح حکمت یار بنام «حزب اسلامی» عمل می کرد، لازم دانستند. ولی رابطه ی اصلی بین آنها در سال ۱۹۹۶، یعنی هنگامی که طالبان حکمت یار را از افغانستان به بیرون راند و وی به ایران رفت و در یکی از خانه های شمال تهران سکنی گزید، شروع شد. در همین محل بود که حکمت یار به تأسیس دفتری قیام کرد و آنرا به قسمت های مختلفه ی کشور تقسیم داد، چادرهائی در گوشه های مختلف در مرز افغانستان با ایران برپا کرد تا افراد مسلح و وفادار خود را در آنها مستقر نماید.

از دیدگاه واشنگتن، حکمت یار، فردی بود که با کمک تندروهای ایران می توانست برای رژیم کرزای خطرناک باشد. در فوریه سال ۲۰۰۲ میلادی، نام این جنگ سالار افغان در لیست تروریست های بین المللی به ثبت رسید و متعاقب آن حکمت یار بطور ناگهانی ایران را به مقصد پاکستان یا افغانستان ترک نمود. در آن زمان هیچ کس ادعای ایران را که گفته بود از حکمت یار خبری در دست ندارد جدی نگرفته بود. و این درست هنگامی بود که امریکا ایران را «محرور شرارت» نامیده بود. سؤال این است که به چه دلیل ایرانیان به حکمت یار اجازه داده بودند ایران را ترک کند؟ و با اینکه می دانستند که حکمت یار در رژیم کرزای اختلال می کند چرا همان گونه که افراد القاعده را در زندان محبوس نموده بودند وی را رها نمودند. محققان اگر ایران چنین کرده بود ادعاهای امریکا علیه ایران ضعیف تر می شد و از طرفی ایران به گونه ئی که در فصل دوم به آن اشاره شده است از موضع مستحکم تری برخوردار بود.

اوضاع و احوال غیبت اسرار آمیز حکمت یار، به فوریت این شایعه را ساز کرد که

بین تند روهای ایران که بدنبال راه هائی برای دست و پنجه نرم کردن با تفوق جدید امریکا پس از فروپاشی طالبان، و عناصر تند روی پاکستانی که در گذشته حکمت یار را برای مبارزه با شوروی سابق که در دهه ۱۹۸۰ افغانستان را اشغال نموده بود، کمک می کردند و در حال حاضر وی فقط یک سنی مسلک پشتو بود، ساخت و پاخت هائی صورت گرفته است. اخیراً مقامات امریکائی ادعا کرده بودند که وی هنوز هم به طرف مرزهای ایران و بالعکس در رفت و آمد است و از کمک هائی که از طرف مؤسسات دینی و امنیتی ایران در اختیار وی گذاشته می شود بهر مند می گردد.

مهم ترین اتهامی که از طرف واشنگتن در این زمینه مطرح شده است این است که افراد سپاه، ستون پنجمی از خرابکاران زیرزمینی تأسیس نموده اند که فعالانه در افغانستان به کارهای خود ادامه می دهد. فی المثل «خلیل زاد» چنین ادعا نموده بود: رژیم ایران بعضی از نیروهای قدس را با افراد سپاه پاسداران به افغانستان اعزام نموده است. هم چنین سپاه محمد، چریک هائی از افغان که افراد سپاه پاسداران ایران آنها را مجهز و تربیت نموده و به نقاط مختلفه افغانستان اعزام داشته اند، به این ترتیب باید گفت که ایران سپاه قدس خود را در افغانستان پروپخش نموده و با این کار، دسته های چریکی متفرقی بوجود آورده است تا بتواند به هنگام لزوم پایه ئی برای تروریسم بین الملل گردد (۱۳).

این بار اول نبود که خلیل زاد به موضوع این شبکه اشاره میکرد. در ژانویه ۲۰۰۲ میلادی نیز ادعا کرده بود که حضور سپاه قدس در داخل افغانستان مٌخَلّ دوام و بقای رژیم افغانستان است و در آوریل ۲۰۰۳ میلادی مقامات پنتاگون ادعا می کردند که در عراق، اعضای غیرقاعده ی خارجی وجود دارد (۱۴).

اتهاماتی که خلیل زاد به رژیم ایران منتسب نموده است بر پایه ی بعضی از شواهد مثبت استوار است. بنظر میرسد که نیروئی مرکب از صدها نفر فعال، پس از دیدن آموزش های لازم به سمت افغانستان اعزام شده اند تا در قشون جدید التأسیس و ملی افغانستان در ماه مه ۲۰۰۲، خود را جاززند. همچنین تقریباً می توان با اطمینان خاطر ادعا کرد که افراد نیروی قدس ایران، هم چنان که امریکائیان ادعا نموده اند، چریک های نظامی در پشت این عملیات بوده اند. هدف کلی این عملیات، هنوز روشن نیست و هیچ شاهدهی در دست نیست که فرماندهان ایران که این عملیات را رهبری می نموده اند در صدد بوجود آوردن اخلال در نظم حکومتی افغانستان جدید بوده باشند (۱۵).

علت این است که سپاه قدس، چه در افغانستان و چه در عراق، نقشی مرکزی و اساسی دارد. و بهر حال، سازمانی است که باید آنرا دوباره مشکافی کرد.

نقش نیروی قدس سپاه پاسداران

به عنوان مسؤل در طرح ریزی ها و اجرای عملیات ویژه ی نظامی در خارج از ایران، شاخه ی قدس (اورشلیم) سپاه پاسداران است که کاملاً واجد صلاحیت برای جنگ های از درجه پائین در این دو صحنه است. اعضای آن که بالغ بر ۲۵۰۰ نفر است. افرادی دست چین شده از بین افراد سپاه پاسداران اند که بر پایه ی تعهدات

و طرز تفکر در وفاداری نسبت به رژیم و نیز دلاوری‌هایی که از خود نشان داده اند انتخاب می‌شوند. از پایان جنگ ایران با عراق در سال ۱۹۸۸ این افراد، تجارب بسیار ارزنده‌ای در عملیات مشابهی که واشنگتن آنها را متهم به انجام آن می‌کند کسب نموده‌اند.

این نیروی ویژه در سپاه پاسداران، زمستان سال ۱۹۸۵ بوسیله‌ی دولت ایران به وجود آمد تا دوباره سرنخ تضادهای قدیمی و طولانی - اولین جنگ در خلیج فارس - با صدام حسین را در دست بگیرد. رزم آرائی ایران بر آن بود تا کنترل «فاو»، ناحیه‌ای صنعتی، که عراقی‌ها با جنگ و دندان از آن محافظت می‌کردند و در آبهای کم عمق جنوب عراق قرار دارد در دست داشته باشد. تصرف این شهر به یک سلسله عملیات نظامی و دریائی مخصوص نیازمند بود تا بتوان در مواضع طبیعی آن رخنه نمود. واحد تازه‌ای مرکب از ۵۰۰ نفر که همه داوطلبان سپاه پاسداران بودند انتخاب و به کره شمالی به منظور آموزش اعزام شدند. به طوری که حمید رضا ذاکری به آن اشاره نموده بود این آموزش‌ها شامل جنگهای تن به تن نظامی، ضد جاسوسی، عملیات وابسته به روان شناسی و مهارت در پرواز بوده است. این تعلیمات در ۸ فوریه ۱۹۸۶ با روشی بسیار تماشائی و حیرت انگیز نتیجه داد و دریکی از عملیات واحد قدس، با تلفاتی بسیار ناچیز بندر «فاو» به تصرف سپاه پاسداران در آمد. در حال حاضر، نیروی قدس در چهار نقطه از ایران متمرکز شده است: در پایگاه مرکزی خود در تهران، در شمال شهر، و دفاتر دیگر آن در نزدیکی سایر نیروهای دفاعی و امنیتی کشور، از قبیل سنندج، در کردستان ایران، و مشهد، مرکز استانداری خراسان، و زاهدان در بلوچستان، که هم مرز با پاکستان است و بالاخره واحدهای کوچک تر آن در نواحی خلیج فارس و مرز آذربایجان مستقر گردیده‌اند. هریک از این واحدهای کوچک مشتمل است بر پنجاه نفر افراد مسلح قدس و حداقل پنج نفر افراد امنیتی یا اینتلیجنت سرویس.

علاوه بر اینها، نیروی قدس کمپ‌های آموزشی متعدد که مهمترین آن کمپ منظریه نزدیک شهرستان قم و دیگری در سعادت آباد تهران است تأسیس نموده است. در عین حالی که آموزش اصلی افراد سپاه در این مراکز بعمل می‌آید، دوره‌های آموزشی پیشرفته از قبیل آشنائی با سلاح‌های پیشرفته‌ی جدید، از قبیل نارنجک‌هایی که با راکت هدایت می‌شوند، راکت‌های کاتیوشا و مواد منفجره در پایگاه‌های دیگری که نزدیک اصفهان و شیراز است تعلیم داده می‌شود. باور عمومی بر آن است که کمپ اصلی که نزدیک مشهد است، تعلیمات حرفه‌ای خاص از قبیل عملیات مربوط به هوأبرده افراد تعلیم می‌دهد. بطور کلی، این اردوگاه (کمپ) ها همه ساله بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ نفر استخدام می‌کند که همه از بین داوطلبانی که باید حداقل دو سال در رده‌های سپاه پاسداران خدمت کرده باشند انتخاب می‌شوند. گویا وفاداری این گروه به رژیم ایران به هنگام انتخاب خارج از بحث است، باور بر آن است که اینان باید آموزش‌های ایدئولوژیک خاصی را پس از ورود به خدمت بگذرانند.

در اوضاع بحرانی می‌توان از نیروی قدس برای مقابله با بحران‌های داخلی

استفاده کرد. مثلاً در ژوئیه سال ۱۹۹۹ در ماجرای قیام دانشجویی، رئیس جمهور خاتمی به سرپرستِ اعتراض کنندگان اخطار کرده بود که اگر هرج و مرج را فرو نشانند، به سپاه قدس دستور خواهد داد وارد عمل شوند. ولی باید گفت که بیشتر عملیات قدس در امور مربوط به خارج از کشور خلاصه می شود و به طوریکه گزارش شده است در محدوده سوء قصد و ترور مخالفان سیاسی رژیم و یا اجرای عملیات نظامی در پشت خطوط دشمن بوده است. بطور کلی شش گروه در درون سپاه قدس وجود دارد که میتوان داوطلبان خدمت را در آن گروه ها جای داد. سه واحد از این گروه ها پیاده نظام است که هر یک از آنها تخصص مخصوص به خود را دارند. و سه واحد دیگر مسئول عملیات خارجی، اینتلیجنت سرویس و کمک های لجستیکی هستند. در سال ۲۰۰۲ میلادی سرکرده ی کلیه ی این عملیات شخصی بنام ژنرال قاسم سلیمانی بود. در اواخر چهل سالگی اش، در سال ۲۰۰۰ مأمور جمع آوری اطلاعات بر روی افرادی ویژه، سازمان ها، و ادارات دولتی شده بود و تحت نظر ژنرال احمد واحدی انجام وظیفه می نمود. این شخص اخیر یکی از پایه گذاران نیروی قدس در سال ۱۹۸۶ بوده است. واحد اینتلیجنت قدس، که مسئول ده درصد اعضای آن سازمان است، همان اعمالی را انجام میدهد که سایر سازمان های ایرانی مسئول در عملیات نظامی اطلاعاتی انجام می دهند و کاملاً مستقل عمل میکند. سازمان های دیگر عبارتند از واحد اطلاعاتی سپاه پاسداران که مسئول آن شخصی بنام مرتضی رضائی است و اداره بسیار بزرگتر از دایره ی ضد جاسوسی قدس است و بر بسیاری از عملیات جاسوسی منجمله اعتراضات دانشجویی، دائره جاسوسی نیروهای مسلح، و واحد مرکزی دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی نیروهای مسلح ایران که تحت نظر ژنرال حسن فیروز آبادی اداره می شود، نظارت دارد.

چون واحد قدس، از نقطه نظر تئوری یکی از ارکان لایتنجری سپاه پاسداران است، بنابراین در برابر رهبر مملکت مسئولیت داشته و به شخص وی گزارش میدهد و چون وفاداری و صداقت، خمیره ی اصلی ساختار افراد این واحد است، در این اواخر، این سازمان به عناصر تند روی درون رژیم تهران نزدیکتر گردیده است. نیروی قدس، در سالهای بین ۱۹۹۲-۱۹۹۵ بصورتی بسیار فعال درآمده بود و مسئولان آن در کنار سایر سازمان های نظامی و پارلمانی ایران آماده کمک رسانی به مسلمانان «بوسنی» گردیده بودند. یکی از مأموران عالیرتبه نظامی حزب الله بنام ژنرال حسین حرم (نویسنده ی کتاب عنوان رسمی این افراد را ژنرال ذکر کرده است و مترجم کتاب نمیداند کدامیک از عنوان های سردار، سرلشگر، و امثال آن را در اینجا باید بکار برد. بنابراین از همان کلمه ی ژنرال که در ذهن خوانندگان به امیر، تعبیر می شود استفاده نموده است)، از طرف واحد قدس حمایت شد تا به هزینه ی آن سازمان یک آژانس مسافرتی در تهران دائر نماید و ترتیب مسافرت داوطلبان ایرانی که مایل به عزیمت به سرزمین «بوسنی» برای جنگ در کنار مسلمانان آن ناحیه بودند فراهم آورد. سایر عملیات، فرآورد همکاری های بین سپاه پاسداران و واحد قدس از قبیل حمل مواد و لوازم جنگی از پایگاه شمال غربی ایران، ارومیه، بطور مستقیم به یوگسلاوی بوده است. یکی دیگر از عملیات این واحد، اداره ی یک واحد جاسوسی

ویژه در «بوسنی» به سرپرستی ژنرال حسینعلی (؟)، یکی از افسران عالیرتبه سپاه پاسداران بوده است.

گفته می‌شود که واحد قدس، بگونه‌ئی غیرمستقیم، در توطئه‌ئی که علیه حکومت بحرین طرح ریزی شده بود، دست داشته است. در ۵ ژوئن سال ۱۹۹۶، وزیر کشور بحرین اعلام نمود که سازمان تروریستی حزب الله کوشش داشته است به کمک ۳۰۰۰ نفر از طرفدارانش شورشی علیه خانواده‌ی امیر بحرین ترتیب دهد. اگرچه معلوم نیست که تا چه حد حقیقت در پشت این ادعا نهفته است، شک نیست که رهبر گروه، علی کاظم المتقوی، ارتباط خود با عناصر تندروی ایران را به دلیل آنکه زمانی در «قم»، طی سالهای میانی دهه ۱۹۹۰ می‌زیسته است، جعل نموده بود و ادعا داشت که در این مدت با افسرانی بنام‌های احمد شریفی، یکی از فرماندهان سپاه، و مافوق وی، احمد واحدی در ارتباط بوده است.

واحد قدس، در بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳ در بونئوس آیرس بشدت دخیل بوده است. کمال زارع و کریم زاده، از قسمت لجیستیک واحد قدس، سه ماه قبل از شروع عملیات از آرژانتین دیدن نمودند و بجای استفاده از گذرنامه‌ی سیاسی از گذرنامه‌های عادی استفاده نموده و به ندرت سری به سفارتخانه زده بودند. ولی در نزدیکی‌های خاتمه‌ی جنگ با عراق، در سال ۱۹۸۸ مرکز عمده‌ی عملیاتی برای نیروی قدس، و سپاه پاسداران، هردو، نواحی کردنشین ایران و عراق بوده است و واحدهای نظامی آنها، به راه‌های مختلف، هر نوع شورش و طغیان ملی گرایان کرد را سرکوب می‌کردند و این محدود به رژیم فعلی ایران نبود بلکه پیشینیان نیز همان کار را کرده بودند.

عملیات نظامی در کردستان

در سالهای نیمه دهه ۱۹۹۰ علاقه‌ی تهران بر آن قرار گرفت تا از یکی از جنبش‌های سیاسی در کردستان عراق حمایت نماید و آن، جبهه میهنی کردستان PUK، به رهبری جلال طالبانی بود. هنگامی که در سال ۱۹۹۴ پیمان بین این سازمان، و سازمان رقیبش حزب دموکراتیک کردستان KDP، به رهبری مسعود بارزانی شکسته شد، هر دو حزب در صدد برآمدند تا طرفدارانی برای خود پیدا کنند و به سرزمین‌های وسیع تری تحت نظارت و کنترل خود دسترسی پیدا نمایند.

بنابر موقعیت محلی که این هردو سازمان داشتند، جبهه دموکراتیک کردستان به سهولت به صدام نزدیک شد و حال آنکه آن دیگری که در ناحیه جنوب شرقی قسمت کردنشین عراق بود در انتظار حمایت تهران بود و در این مقطع زمانی بدون شک از این حمایت برخوردار می‌شد. پیمانی بین جبهه میهنی کردستان و گروه شیعی مسلک در تبعید بنام شورای عالی انقلاب اسلامی عراق به امضاء رسیده بود و تهران نیز آن را امضا نموده بود.

هنگامی که افراد جبهه میهنی کردستان از لشکریان جبهه دموکرات به کمک کشور عراق، در ناحیه «اریل» و «سلیمانیه» شکست خوردند، به ایران پناهنده شدند و پس از تجدید قوا، در ۱۲ اکتبر، سلیمانیه را بازپس گرفتند. در حالیکه

عملیات نظامی خود را از یک فاصله ۳۵-۵۰ کیلومتری در پشت مرزها اداره می نمودند، توپخانه ایران، حمایت های لازم را در اختیار آنان قرار می داد و افراد جبهه میهنی نیز در نواحی «راوندوز» و «پیران شهر» از این حمایت برخوردار بودند. در حدود ۷۰۰-۸۰۰ نفر از افراد تیپ «بدر»، و افراد مسلح شاخه ی شیعی مسلک نیروی شیعه در تبعید که پایگاه آنان در کمپ «سالان» بود و در ۷۵ کیلومتری سلیمانیه قرار داشت، بعنوان نماینده فعال ایران در جنگ شرکت می نمودند (۱۶). حامیان آنان و شاید حضور پنهانی افراد سپاه در میان آنان در موفقیت جبهه میهنی کردستان مؤثر بوده است و توانسته بودند افراد مخالف را در حدود ۶۰ مایل به طرف «کوی - سنجک» عقب برانند.

هسته اصلی محاسبات فرماندهان ایران قابلیت آنان در وارد آوردن ضربات بر نیروی تجزیه طلبان یعنی دموکرات های کرد بوده است که در سالهای اخیر گوا اینکه در سطحی پائین فعالیت داشتند مع الوصف در جنگهای چریکی علیه سپاهیان ایران در هر دو طرف مرز ایران و عراق مضایقه نمی کردند. گوا اینکه جبهه میهنی برای مدتی مدید صلح طلب بود و با دموکرات ها به سختی همکاری می ورزید، حمایت ایران به آنها برای جنگ با دموکرات ها، آنان را بر سر ذوق می آورد تا در برابر آنان روشی خصمانه در پیش گیرند. هنگامی که در ۲۶ ژوئیه سال ۲۰۰۰ میلادی افراد سپاه پاسداران شمال عراق را در ناحیه مریوان تحت فشار قرار دادند تا پایگاه های دموکرات ها و کومله را درهم کوبند، بوسیله افراد جبهه میهنی کردستان راهنمایی می شدند. ممکن است افراد جبهه که در داخل ایران بسر می بردند اطلاعاتی درباره محل اختفای دموکرات ها، منابعی که به آنان کمک می نمودند، از قبیل کمپ پناهندگان Taqtaq را که در حوالی Koi-Sanjak است، در اختیار افراد سپاه قرار داده باشند. در هر حال شاهدان عینی گواهی می دهند که این مکان ها بوسیله ی هواپیماهای ایران در ماه اوت بمباران شده بوده است (۱۷). در اواسط دهه ۱۹۹۰ جبهه میهنی کردستان اجازه داده بود تا افراد سپاه، از مواضع آنان برای عملیات نظامی - مخصوصاً ترور - علیه چریک های فدائی خلق، که پس از سال ۱۹۹۴ به زمینهای تحت تصرف خود مهاجرت نموده بودند، استفاده نمایند. سخنگوی دموکرات ها گفته است که حداقل ۸۳ نفر از فعالان دموکرات ها بوسیله رژیم تهران از این طریق بین سالهای ۱۹۹۳-۱۹۹۶ به قتل رسیده اند (۱۸).

از سال ۱۹۹۶ بعد سپاهیان ایران به شدت در امور کردستان عراق دخالت داشته اند و بر این تقدیر، همواره بین دو طرف تضاد هایی مانند آنچه به آن قبلا اشاره شد وجود داشته است. جنبش های جلال طالبانی همیشه از طرف سپاه پاسداران ایران حمایت شده است. در یکی از پایگاه های ارومیه، نزدیک مرز، که متعلق به سپاه پاسداران است بین ۲۰۰-۳۰۰ نفر از چریک های دموکرات ها اسکان داده شده بودند و بین این محل و اربیل و سلیمانیه ارتباط برقرار بوده است. از پائیز سال ۱۹۹۹ احزاب سیاسی گُردشواهد محکمی در دست دارند - که البته یکی از آنها استراق سمع رادیویی است - که نیروی قدس از گروه تازه ئی که سروکله شان پیدا شده و آنها را انصار الاسلام مینامند حمایت می کرده است. علت آن بوده است که افراد

انصار، بی رحمانه به افراد حزب دموکرات و سایر گُرد ه‌ا می تاخت و از دریچه چشم ایران، این، بهترین اهرم برای نفوذ بر روی این گروه بوده است. یکی از مقامات ارشد گُرد اظهار می نمود که هدف از این حمایت بی دریغ از انصار این است که بر احزاب سیاسی کرد ها فشار وارد آورند تا به شرایط و سیاست هائی که به آنها دیکته می شود گردن نهند (۱۹).

کوشش های نیروی قدس به منظور محدود کردن تهدید های مبنی بر تجزیه طلبی کردها با پشتیبانی سپاه از گروه دیگری از چریک ها بنام حزب کارگران کردستان که به آن PKK گفته می شود، منافات دارد. این حزب، از سال ۱۹۸۴ تا سال ۱۹۹۹ نبرد های سخت و خونینی را علیه دولت آنکارا بمنظور دفاع از حقوق کردها آغاز نموده بود. گزارش های معتبری در دست است که محتملاً از آن حکایت می کند که افراد سپاه پاسداران ایران، در افراد حزب کارگران کرد بعنوان متحدی پرو پا قرص بر ضد کوششهای احتمالی دولت ترکیه برای یافتن هر گونه نفوذ در نواحی شمالی ایران، و یا جمهوری های آسیای مرکزی که به افراد آن کشور پایگاه هائی بنام تسهیلات درمانی داده است، می نگرند. از سال ۱۹۸۴ آنکارا، دائماً سطح این حمایت ها و اتهامات خود را سبک و سنگین نموده و همواره نظاره گر جنبش های منابع PKK در کمپ های مخمور، در جنوب اربیل، در کناره مرز ایران بوده است.

در تابستان ۱۹۹۹، تنش بین تهران و آنکارا، هنگامی که آنکارا فرمان داد هواپیما های آن کشور کمپ های PKK را که نسبت به آنها مشکوک بود بمباران کنند به اوج رسید. در این حمله ۵ نفر کرد و یک نفر عضو ارشد سپاه پاسداران کشته شدند. بموازات این حمله ی هوائی، حمله ی نسبتاً سبکی نیز از طرف نیروی زمینی آن کشور در مرز بین دو کشور در ناحیه قطور صورت گرفت. گویانکه ترک ها هیچ وقت دلائل قانع کننده ئی مبنی بر تعلیمات نظامی توسط سپاه ارائه نکرده اند، ولی بدون شک باید گفت که چریک های حزب کارگر ترکیه از سر پناه ها و کمک های انسان گونه ئی که سپاه در اختیار آنان قرار داده بوده است استفاده نموده اند. این نوع کمک ها دلالت بر آن دارد که ایران از این که به مخالفان کشورهای همسایه برای روز مبادا یاری دهد مضایقه ندارد (۲۰). علاوه بر اینها افراد سپاه، حزب کارگر را به طرق منفی نیز کمک نموده است. به عبارت دیگر برای کارهائی که آنان در خاک ایران انجام می دهند چشم های خود را هم گذاشته اند: در پایگاهی که در مرز ایران و عراق، در نزدیکی کوهستان قنديل قرار گرفته است در حدود ۳۰۰۰ نفر چریک در آن اقامت دارند که از نقطه نظر لجیستیک به آنان کمک می شود. با این وجود باید گفت هر نوع کمکی که به این گروه می شود همه در شرایط غیر عادی و شانسی است. هدف آنست که پیشدستی کنند و مانع از آن شوند که ناسیونالیسم کرد در ایران ریشه دواند. وبهین علت بوده است که از اعتراضاتی که بوسیله ی کردهای ایران در فوریه سال ۱۹۹۹ بدنبال توقیف رهبر حزب کارگر ترک بنام عبدالله او جالان بلند شد، به دستور مقامات تهران جلوگیری شد. و چون پی.ک.ک.، از نقطه نظر بسیاری از مقامات، مسئول قاچاق مواد مخدر در حدی بس وسیع، به درون ایران شناخته شده است، اگر سپاه به این گروه کمک

نماید، کوشش مقامات ایران در مبارزه با مواد مخدر عقیم خواهد ماند.

اتهامات امریکامبنی بر دخالت ایران در امور داخلی عراق

واضح است که یک دهه قبل از آنکه در سال ۲۰۰۳ میلادی جنگ با صدام آغاز شود دخالت ایران در امور عراق در زمان های مختلف به درازا کشیده بود. و آنقدر این دخالت ها آشکار شده بود که اتهامات امریکارا در این باره شنیدنی می کرد. بعضی از آن دخالت ها به رسانه های جمعی محدود می شد. مثلاً ایران یک فرستنده تلویزیونی بنام العالم تأسیس نموده بود تا مستقیماً نفوذ خود را در عراق گسترش دهد. کولین پاول، وزیر امور خارجه امریکا ضمن اعتراض به این کار گفته بود: ما اصولاً دوست نمی داریم که ایران کوشش داشته باشد از این طریق کوشش های نابجائی در عراق داشته باشد و بر آن باشد که خواسته های خودش را در آن کشور اعمال کند (۲۱). ولی مفهوم وجوه اتهامات واشنگتن را باید در کلمات دونالد رامسفیلد، جستجو کرد که گفته بود «این عناصر سازمان یافته ئی که از طرف ایران به عراق گسیل گردیده و در امور داخلی عراق مداخله می نمایند، همه دزدان دموکراسی هستند» (۲۲). در هر حال، ایران، بنا بر گفته ی مدیر منصوب از طرف دولت امریکا در عراق، پال برمر، به شیوه های مختلف به مداخله خود در امور عراق ادامه می دهد. این دخالت ها شش ماه پس از شروع خصومت ها در عراق آغاز گردیده و کمک رسانی ایران به بعضی از افراد و سازمان ها بگونه ئی گسترش یافته است که منجر به خشونت های سخت علیه افراد عراقی و نیروهای مؤتلف گردیده است (۲۳).

بطوری که گفته شده است، هسته مرکزی این کارها، سازمان مسلحی از شیعیان عراقی است که سپاه بدر نامیده می شود. در تاریخ ۲۸ فوریه سال ۲۰۰۳ میلادی، قبل از آنکه حمله مسلحانه امریکا شروع شود، رامسفیلد اخطار کرد که لازم است ایران چریک های خود را از عراق خارج نماید والا اگر گرفتار شدند با آنان مانند یک محارب رفتار خواهد شد. در همان حال، سخنگوی دیگری از وزارت خارجه امریکا بنام ریچارد بوچر، یاد آور شد که امریکا، به هر نوع حضور حمایت گونه ی ایران در عراق اعتراض خواهد نمود و بکار گرفتن افراد بدر در عراق بسیار جدی و برهم زننده ی آرامش و ثبات در آن کشور است. بعد ها واشنگتن اظهار نظر کرد که رهبران کشور در جستجو و تلاش است تا ثبات و آرامش را به عراق باز گرداند و اضافه نمود که هر نوع دخالت های ایران در امور عراق از طرف تماس های تهران با این سازمان صورت گرفته و می گیرد.

ایران و شورای عالی انقلاب اسلامی عراق

شاخه ی مسلح تیپ بدر، از تاریخی که شورای انقلاب اسلامی عراق در تاریخ ۱۷ نوامبر سال ۱۹۸۲ در ایران تأسیس شده عنوان نماینده ی آن شورا عمل نموده و منافع جمعیت شیعی مسلک عراق را بیشتر، در جنوب آن کشور بعهدده داشته است. هنگامی که در سال ۱۹۸۰، جنگ بین دو کشور در گرفت ده ها هزار نفر عراقی به ایران سرازیر شدند و اگر چنین نمی کردند با خطر مرگ از طرف عمال رژیم صدام حسین مواجه

می شدند. صدام که خود چندان به مذهب اهمیتی نمی داد می دانست در آن دعوائی که در آن وارد شده است به افرادی وفادار نیازمند است و شیعیان عراق از نقطه نظری چنان نبودند. پس از ورود به ایران، این جماعت آواره و سرگردان به دور چهره ئی محبوب و دوست داشتنی از نظر آنان، بنام آیت الله محمد باقر حکیم گرد آمدند و وی را به عنوان رهبر خود پذیرفتند.

از همان زمان که نامبرده در سال ۱۹۸۰ وارد تهران شد، حکیم، دلائل قانع کننده ئی در دست داشت که سلاح بدست گیرد و با حکومت عراق بجنگد. تا این تاریخ وی شش برادر خود را که همه بدست ایادی صدام به قتل رسیده بودند از دست داده بود. در سال ۱۹۹۱ که شیعیان عراق قیام کردند و کشت و کشتار شیعیان در عراق به غایت رسید یکی دیگر از برادران وی مفقود الاثر شد و بیست و یک نفر از افراد خانواده اش نیز دستگیر شدند. علاقه ی مخصوص مقامات عراقی به این خانواده از آن جهت بود که اینان از محبوبیت خاصی برخوردار بودند و در صحنه های دینی و مذهبی عراق از زمانی که مرحوم پدرش آیت الله العظمی صدر بعنوان لیدر شیعیان عراق، و جهان اسلام شناخته شده بود، در موقعیتی خاص قرار گرفته بودند.

روابط نزدیک بین ایران و شورای انقلاب اسلامی عراق را می توان بر پایه ی سادگی و سهولت توضیح داد. هیچ کس نمی تواند استحکام روابط این سازمان با سپاه پاسداران ایران را انکار کند. در اوایل کار، سپاه پاسداران دوازده گانه مجهز در حومه تهران به افراد سپاه بدر اختصاص داد و بعداً نیز پایگاه های دیگری که معمولاً در نزدیکی های مرز بود در اختیار آنان قرار داده بود. فرماندهان بدر، از طرف مقامات تهران مجاز شناخته شده بودند تا هر نوع عملیاتی را که برای فعالیت های آینده ی آنان لازم باشد انجام دهند و حتی مجاز بودند که تحت نظر مأموری مخصوص از طرف حکومت ایران که معمولاً از طرف سپاه پاسداران انتخاب می شد از گوشه ئی به گوشه ی دیگر تسلیحات نظامی حمل نمایند.

البته این ترتیبات آن معنی را نمی داد که انقلاب اسلامی عراق، یا شاخه ی مسلح آن دلچک ایران بوده باشد. چریک های تیپ بدر و افسران آن همه تقریباً مهاجران عراقی بودند و تعلیمات نظامی آنان بیشتر بوسیله ی افسران فراری صدام داده می شد. تسلیحاتی نیز که از آنها استفاده می نمودند همان هائی بود که در جنگ و گریز با سربازان صدام از آن طرف مرز نصیبشان می شد. این درجه از خود مختاری و استقلال در جنبش های آنان نیز به چشم می خورد. دوازده نفر عضو در کمیته ی مرکزی کار می کردند و باید اضافه کرد که اخیراً بیشتر، روحانیانی مانند سید محمد الحیدری، رئیس دایره سیاسی، شیخ براهیم حمودی، مشاور سیاسی، و بیان جبر، مسئول امور اعراب، بوده اند که سازمان را اداره می نمودند.

با کمک و حمایت افراد سپاه پاسداران، ایرانیان قادر بودند که افراد بدر را علیه عراقی ها تجهیز و از آنان استفاده نمایند. در سال ۱۹۸۸ رقم این افراد به ۱۰۰۰۰ نفر بالغ می شد، گویا که این تخمین در زمان های مختلف، مختلف بوده است. سپاه، جوخه های فردی مختلف برای عملیات گوناگون داشت که یکی از آنها فی المثل، توپخانه ئی بنام الحسن محمد و گروهی نیز برای مبارزه با حملات هوایی داشت که نام آن

گردان العباس بوده است. باید گفت که بیشتر عملیات این سپاه که بر ضد حکومت عراق بود شامل جمع آوری اطلاعات و نفوذ در پشت خطوط دشمن بوده است. وظیفه ئی که پرسنل مربوطه ی آن در اصل بومی عراق بودند و برای این نوع کار ها شایسته و ایده آل. آشنائی بیشتر اعضای چریکی سپاه با باتلاق های هویزه در جنوب عراق به گردان، آن قدرت را داده بود تا بسیاری از عملیات بزن و فرار کن را در برابر عراقی ها بر عهده بگیرند، و این تخصصی بود که آنان از سال ۱۹۹۱ بعد کسب کرده بودند. گفتنی است که بر روی همین اصل بود که صدام دستور داده بود مرداب هویزه را درو کنند تا مانع از نفوذ این افراد به داخل آن گردند.

پس از خاتمه ی جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸، شورای انقلاب اسلامی عراق به حملات خود ادامه داد ولی باید گفت که این حملات چندان وسیع نبوده است. حملات کلاسیک بدر در روزهای ۱۰ و ۱۱ فوریه سال ۱۹۵۵ صورت گرفت که طی آن حملات بسیار وسیعی در طول ناحیه ی مرداب به عمل آمد و در حدود پنجاه نفر از افراد زنده سپاه با قایق های موتوری و سریع السیر خود به یک پست نگهبانی عراقی حمله ور گردیده، پنج نفر عراقی را کشته و بیست نفر آنان را دستگیر نموده بودند. و باز در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۹۹ اتوموبیلی را که حامل مواد منفجره و با کنترل از راه دور هدایت می شد منفجر نمودند که در این ماجرا محمد حمزه الزبیدی که یکی از وزرای سابق عراق بود در شاهراه بین نجف و بغداد، سخت مجروح شده بود. ولی انسجام روابط بین بدر و مقامات ایران از راه هائی که ایران را قادر می ساخت مخالفان حکومت را تعقیب و جنبش های آنان را زیر نظر بگیرد، شکل گرفته بود. از نمونه های مخالفین، مجاهدین خلق بودند، که حملات به ایران را از پایگاه های خود در خاک عراق انجام میدادند (فصل هشتم را ملاحظه نمائید). در ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۵، یعنی یک روز پس از آنکه نیروهای ایران یکی از پایگاه های مجاهدین را در ناحیه اشرف باراکت های دور برد خود در هم کوبید، سه نفر از افراد مجاهدین در کنار شاهراه محمد قاسم در بغداد بوسیله حمله کنندگان که از تفنگ های یوزی استفاده مینمودند از پای در آمدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۹۶ یکی از فرماندهان مجاهدین خلق بنام حمید رضا رحمانی در حالیکه در یکی از خیابان های بغداد قدم میزد مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد و بمبی نیز در خارج از دفتر مرکزی مجاهدین در پایتخت عراق، در روز ۲۲ دسامبر ۱۹۹۷ منفجر گردید. بعضی از این حملات را به وضوح می توان به حساب تلافی و انتقام گذاشت. در تاریخ ۲۲ مارس سال ۲۰۰۰، یک حمله که با خمپاره در ناحیه ی بلدیة صورت گرفته بود چهار نفر کشته و سی و هشت مجروح بر جای گذاشته بود. این، صرفاً یک عمل انتقام جویانه بود زیرا ۹۱ روز قبل از آن انفجار بمبی که ناحیه بلدیة در بغداد را تکان داده بود منجر به زخمی شدن ۸ نفر شده بود. در شب اول ماه مه سال ۲۰۰۰ یک حمله مسلحانه مجاهدین شش کشته بر جای گذاشت و در روز ۱۳ مه سال ۲۰۰۰ هشت موشک به محوطه ی مسکونی الکرخ در بغداد شلیک شد که ظاهراً هدف آن بوده است که به یکی از کاخهای صدام شلیک شود. و چند روز بعد دوباره، حملاتی در داخل تهران صورت گرفت. گویانکه ممکن است بعضی از این حملات بوسیله عوامل ایران صورت گرفته باشد و نه افراد

سپاه، با این وصف، شک نیست که از طرف سازمان‌های صورت گرفته است که مسلط بر کار خود بوده و در این نوع کارها به درجه اجتهاد رسیده بوده‌اند. راه‌های فرار را بخوبی میدانسته‌اند و تسلیحات آنان همه، در عراق، و بوسیله‌ی جنبش‌الحکیم، ساخته شده بوده است.

این برهه از زمان دلالت بر نزدیکی تهران و شورای انقلاب اسلامی عراق دارد و نحوه‌ی‌های آنان نیز کوشش‌های فراوانی نموده‌اند تا این نزدیکی را به ثبوت رسانند. بعنوان مثال، در یکی از کنفرانس‌های مطبوعاتی در بغداد در ۱۵ مه ۱۹۹۵ شورای مقاومت ملی مجاهدین خلق انواع و اقسام سلاح‌های را به نمایش گذاشته بود که ادعا می‌شد در یکی از عملیات نظامی که با شرکت بدر، و گروه جاسوسی ایران علیه آنان ترتیب داده شده بود غنیمت گرفته شده است. به کمک چریک‌های بدر، یکی از گروه‌های ضربتی ایران در یکی از نواحی مرزی با یکی از توپ‌های صحرائی بقطر ۳۲۰ میلی متر، و طول ۱۶۳ سانتیمتر که هر یک از گلوله‌های که از دهانه‌ی آن خارج می‌شد حاوی بیست و پنج کیلو گرم مواد محترقه بود، به درون عراق رخنه کرده بود. شورای مقاومت ملی ایران ادعا می‌نمود که برای حرکت این توپ، آن را باید به سه قسمت تقسیم نمود و آن را از مرز به طرف بغداد عبور داد. محققاً کار کردن با دستگاهی به این عظمت نیاز به آموزش مخصوص دارد که آنهم به وسیله گردان غیور و مرکز نواب صفوی در اهواز، در یکی از کمپ‌های که در نزدیکی میدان بهارستان تهران قرار دارد، و میدان تیراندازی آزمایشی که در چند کیلومتری قم واقع است، ترتیب داده می‌شود.

ارتباط نزدیک بین شورای عالی انقلاب اسلامی عراق تنها محدود به عملیات نظامی نبوده است بلکه، برزبر این عملیات نظامی می‌توان به همکاری‌های سیاسی بین این دو سازمان نیز اشاره نمود. این همکاری‌ها چنان بهم نزدیک بوده است که بعضی از نظاره‌گران بر آن باور بوده‌اند که دیدگاه حکومت دینی شیعه که بوسیله مرحوم آیت‌الله حکیم بنیان نهاده شده است، چندان تفاوتی با مدل ایرانی آن ندارد. اینکه تا چه حد نظرات آنان نسبت بهم شبیه است، مشکل است و نمی‌توان نسبت به آنها قضاوت کرد. اگر اظهاراتی را که مرحوم آیت‌الله حکیم بیان نموده بود با اظهارات برادر بزرگتر از خودش، آیت‌الله محمد باقر حکیم مقایسه کنیم، هر دوی آنان از اینکه مایل باشند حکومتی انقلابی نظیر آنچه که در ایران تشکیل شده است در عراق پیاده کنند، انکار داشته‌اند. برعکس، همواره نسبت به ایجاد دموکراسی در عراق تأکید داشته‌اند. اگرچه الحکیم، مقالاتی در باره‌ی حقوق بشر و آزادی فردی در چارچوب شریعت اسلام نوشته بوده است، حداقل، و بصورت ظاهر، این، خارج از آن چیزی است که در ایران می‌گذرد. در حقیقت بیشتر گفته‌ها و نظرات حکیم، مبهم و عاری از معنای واقعی است - بین سیاست و دین حد فاصلی موجود نیست زیرا دین سیاست را برای رفاه عامه‌ی مردم رهبری می‌کند - این، یکی از گفته‌های وی به روزنامه‌ی انگلیسی زبان در ماه مارس ۲۰۰۳، یعنی پنج ماه قبل از ترور او است (۲۴). با این وصف ما باید بین عناصر تندرو که در صدد تحمیل دین بر مردم‌اند تمیز قائل شویم. ما در صددیم تا بروح دین تکیه کنیم و بر اخلاقیات صحه گذاریم. نمایندگان شورای انقلاب اسلامی عراق نیز بر حسب

ظاهر همان حرف‌ها را می‌زدند و دست‌آخراظ‌های بی‌معنی درباره‌ی سرسپردگی و الزام خود به رعایت اصول دموکراسی و حقوق بشر بر زبان جاری می‌نمودند.

حادثه‌ی ضمنی که به حقیقت بریدترین ترس‌های امریکا مهر تأیید زد و دامنه نفوذ ایران در جنبش‌های عراق را بر ملا ساخت، در بهار سال ۱۹۹۱ بود که تیپ بدر، به جنوب عراق وارد شد تا از اوضاع نابسامان عراق، یعنی در همان زمان که شیعیان عراق سربه‌شورش برداشته بودند، استفاده کند. به مجرد آنکه شورش خوابانده شد، در منطقه نصیریه، در روز دوم مارس، سروکله‌ی سرکردگان انقلاب اسلامی پیدا شد تا قراری را که در ماه دسامبر گذشته با ائتلاف سی‌و دو فرقه سیاسی عراق برای سرنگونی حکومت صدام حسین امضاء نموده بودند انکار کنند و عبارت دیگر دبه در آورند. اگرچه نمایندگان شورای انقلاب اسلامی فقط قول به سرنگونی صدام حسین داده بودند و نه آنکه حکومتی دینی در عراق برپا نمایند، با این وصف دخالت‌های مسلحانه‌ی بدر در عراق نه فقط تحت لوای سبز رنگ اسلام و تصاویر آیت‌الله خمینی صورت می‌گرفت بلکه دلالت بر نفوذ بی‌حد و حصر ایران در این ماجرا داشت (۲۶).

در بهار سال ۲۰۰۳، امریکا، به روشنی دلائل قانع‌کننده‌ی دردست‌داشت تا مشکوک شود استفاده از بدر، نفوذ ایران در عراق را تشدید می‌کند. با شنیدن گزارش‌های مبنی بر اینکه واحدهائی از گردان بدر (قبل از آنکه امریکا شروع به لشکرکشی به سمت عراق نماید) راهی قسمت‌های کردنشین شمالی عراق شده‌اند، باید تدبیری تازه می‌اندیشید. در دهکده بنی‌بی، که در فاصله ۴۰ میلی سلیمانیه قرار داشت، روزنامه‌نگاری به یکی از کمپ‌های انقلاب اسلامی عراق نزدیک شد (۲۷)، و اربابه‌ای زرهی و تعدادی راکت‌های کاتیوشا، نارنجک و تفنگ‌های صحرائی نظرش را جلب کرد که همه، تازه به کشور وارد شده بودند. در دهکده‌ی دیگر، بنام میدان، در پایگاه کوه‌زیمناکو، کمپ نظامی دیگری از بقایای جنگ ایران و عراق که تقریباً یازده مایل با مرز فاصله داشت به چشم می‌خورد و بطوری که گزارشگر رویتر گزارش داده بود در آن کمپ حداقل ۲۰۰ چریک بدر که همه یونیفورم‌های نظامی برتن داشتند تفنگ در دست، آماده بخدمت بودند. در این پایگاه در حدود ۱۲۰ چادر، افرشته شده بود و چنین می‌نمود که آماده برای پذیرش افراد بیشتری است. اگرچه نماینده‌ی محلی الحکیم در سلیمانیه، بنام ابو محمد خرسانی ادعا می‌نمود که حضور گردان بدر در شمال عراق کوچک و ناچیز و محدود به افراد کمی در میدان سرا، در سه مایلی بنی‌بی است (۲۸)، با این وجود، بزودی کشف شد که گردان بدر، با شروع حمله‌ی امریکا به صدام، از سرتاسر مرز ایران و عراق که کنترلی بر روی آن نیست استفاده می‌نماید.

هنگامی که جنگ امریکا با عراق آغاز شد روابط امریکا با شورای انقلاب اسلامی عراق تیره شد. امریکا به خود قبولانند که جنبش‌های بدر قابل اعتماد نیست. باید مواظب حکیم خشمگین و از جا در رفته، که هجوم امریکا به عراق را به باد انتقاد گرفته و به اتفاق گروه رادیکال شیعی مذهب عراق (حزب الدعوة الاسلامیه) اعلامیه‌ی مشترک در ذم این عمل صادر کرده است، باشد. اختلاف عقیده، در

سراسر بهار وجود داشت و شورای انقلاب اسلامی، اجتماع رهبران مخالفان حکومت، به رهبری امریکا در ناصریه را با یکوت و تحریم نمود و ادعا نمود که چنین کنفرانسی لازم نیست. در عوض، اعلام نمود که لازم است کنفرانسی ملی تشکیل شود که صدها نماینده‌ای که همه واجد صلاحیت برای رأی دادن باشند بر روی تشکیل حکومتی موقت در عراق صحنه گذارند و در عین حال از امریکا، بخاطر پیشنهادی که درباره یک شورای بیست و پنج، یاسی نفره برای اداره عراق داده بود سخت انتقاد نموده بود. با پیروزی نسبی که امریکا در عراق بدست آورد شک آن کشور نسبت به نفوذ ایران در امور عراق مورد تأیید قرار گرفت. در تاریخ ۱۰ مه، الحکیم، پس از بیست و سه سال اقامت در تبعید، فاتحانه به عراق بازگشت و مورد استقبال جمعیتی یکصد هزار نفری که در دو طرف خیابانی که به شهر مقدس نجف ختم می شد صف کشیده بودند قرار گرفت. با صحبتی که در بصره کرده بود مشکل بنظر می رسید که حالتی از تهدید بخود گرفته باشد. به شیعیان طرفدار خود وعده یک حکومت مدرن اسلامی را داده بود که در آن انتخابات آزاد است و آزاد منشی شیوه‌ی آن است. ولی شاه‌هدان عینی که در بازگشت آیت الله حضور داشتند سرسختانه نظر می دادند که شما باید منتظر باشید و ملاحظه کنید که ایران چه نقشی را به عهده‌ی وی محول کرده است. فرآیندی از سمبول‌ها، تشریفات مذهبی و شعارهایی را که طی این مدت در مکتب خامنه‌ای فرا گرفته و به صورت علامت تجارتی وی درآمده است (۲۹). ولی بعد، با تغییر روش، و درک واقعیات، موافقت نموده بود تا با امریکا و یارانش همکاری نماید و بر روی همین اصل به برادرش عبد العزیز، اجازه داده بود به شورای نمایندگان منتخب امریکا به پیوندد. در تاریخ ۲۹ اوت، یعنی تاریخی که الحکیم ترور شد، بصورت یکی از موافقان استراتژی امریکا در عراق درآمده بود تا عراقی نوآباد، مورد قبول جمعیت شیعی مسلک عراق، و دولت ایران بنا نهند.

سؤال‌های پاسخ داده نشده درباره خط مشی امریکا

در چارچوب حوادث سالهای اخیر، واضح است که واشنگتن دلایل قانع کننده‌ی در دست دارد تا شک نماید ایران در هر دو کشور عراق و افغانستان ذی نفوذ است. از طرف دیگر، ملاحظات دیگری وجود دارد که تأیید می نماید تنش‌هایی که از خط مشی سیاست امریکا با تهران در این باره حاصل شده است از بدتر شده است. این گفته یکی از بدیهیات و کاملاً صحیح است. زیرا اتهامات امریکا مبنی بر اینکه ایران در امور داخلی همسایگانش مداخله می کند به سهولت قابل درک ولی غیر منصفانه است. بر همین قیاس است اتهاماتی که ایران را بعنوان حامی تروریسم بین المللی معرفی می نماید و با این طرز فکر هوشیارانه، سهم مثبتی را که بوسیله دولت منتخب ایران بعمل آمده است نادیده می گیرد و بجای آن بر جنبه‌های منفی کارها تأکید می نماید. این درست مانند همان موضوعی است که چند هفته پس از آنکه امریکا جنگ با تروریسم را اعلام نموده بود، ایران نیز وارد عمل شد تا در این راه کمک کند و از میلیون‌ها مردم ایران خواسته بود در بازسازی افغانستان دست و آستین خود را بالا زنند. با این وصف، امریکا ایران را با وجود آنکه در راه مبارزه‌ی آن کشور

با تروریسم گام برداشته بود، شیطان خطاب کرده بود. در موارد مشابه نیز، دولت امریکا بعضی اوقات علاقه نشان داده است تا نفوذ بدخواهانه ی تندروهای ایران در عراق را شناسائی کند. با این وجود، به هنگام حمله های هوائی امریکا و متحدانش به عراق، تهران تجاوزات به حریم هوائی کشور توسط هواپیماهای امریکائی و موشک باران عراق را نادیده گرفت و حتی از این روش دفاع کرد. در ۲۳ مارس، که هواپیماهای جنگی امریکا اشتباهاً بر هدف های ایران در درون ایران آتش گشوده بودند ایران، موضوع رازیرسیلی در کرده بود. این نوع همکاری ها، حتی نغمه هائی را ساز کرده بود که زیر کاسه نیم کاسه ئی است و قراردادی پنهانی بین دو پایتخت به امضاء رسیده است.

با ترتیباتی که به آنها اشاره شد سیاست واشنگتن در قبال ایران بیش از پیش سؤال برانگیز می شود ولی اتهاماتی که به ایران می بندد، بدون دلیل و اثبات برجای می ماند. جای تعجب است که تا کنون بحث وجدلی درباره ی همکاری های ایران در نگرفته است. در عین حالی که امریکائیان چندان مشکلی برای اثبات حضور ایرانیان، یا نوچه های آنان در خاک عراق یا افغانستان ندارند با این وصف، مثلاً، هیچ وقت نشده است که شواهد، و یا حتی شرح مبسوطی از اتهامات خود علیه آن کشور را منتشر نمایند. گوا اینکه شبکه قدس، در افغانستان حقیقتاً وجود دارد، ولی به چه جهت باید نیروی مخرب و نفاق افکن آن بجای سازمان اطلاعاتی و جمع آوری اطلاعات که بیشتر دولت ها آن را در اختیار دارند، در آن کشور کارهای دیگر کند؟ بدون شک همان گونه که امریکا ادعا کرده است ایرانیان سپاه محمد در افغانستان را بکار گرفته اند و همان گونه که یکی از دیپلمات های غربی به آن اشاره نموده است - شاید مصلحت آن بوده است که اصولاً بعنوان تضمین یا وثیقه ئی برای ثبات ناحیه، این افراد باید در آن کشور حاضر باشند تا اگر ورق در افغانستان برگشت، یا اینکه بلائی بر امریکائیان نازل شد، خلأ، موجود نباشد (۳۰).

بر همین قیاس امریکا ادعا میکند که سرنخی از جنبش های ده دوازده نفره ی سپاه پاسداران را در دست داشته است که در آغاز تابستان ۲۰۰۳ از تهران به عراق رفته اند و بطوری که یک افسر اطلاعاتی سیا اعلام نموده است - ما صد درصد اطمینان داریم که ایرانیان در عراق به فعالیت مشغولند - (۳۱) ولی اگر این اطلاعات در پشت سرائیها و آمده به ایران که این کشور در امور داخلی عراق مداخله می نماید و «رامسفیلد»، و سایر گردانندگان سیاست خارجی امریکا (مانند خواندن سوره بقره در قنوت آنرا به دفعات تکرار کرده اند)، قرار گرفته باشد، آن وقت معلوم نیست که چرا حضور صرف عوامل تهران در عراق با دخالت های آن کشور در امور داخلی عراق مترادف شناخته شده است؟ به طوری که یکی از دیپلمات های غربی به روزنامه ی The Christian Science Monitor گفته بود: ایران هیچ علاقه ئی به ایجاد، یا ارتباط، با هیچ یک از مشکلاتی که امریکا در عراق با آن مواجه است ندارد. این جمله درست وصف حال و باز گو کننده ی نظرات بسیاری از تحلیل گرانی است که عقاید امریکا درباره ی ایران را رد می نمایند و به هیچ وجه معتقد نیستند که ایران در امور عراق اخلاص می کند، یا این که طالب صلح و ثبات در آن کشور

نیست (۳۲). در هر حال، این احتمال وجود دارد که نفوذ ایران در عراق، بر پایه ی همان محاسباتی قرار گرفته باشد که گفته می شد در امور داخلی افغانستان نیز دخالت می کرده است. و شاید بتوان گفت اگر سناریوی امریکا غلط از آب در می آمد، ایران به شرح اولی، در طلب حفظ منافع خود بوده است.

قَلّت اطلاعات دقیق درباره ی هردو کشور افغانستان و عراق این معنی را می دهد که اتهامات امریکا بازتاب بسیاری دیگر از پرسش ها درباره ی گزارش های اطلاعاتی است که از سازمان های مختلفی هردو کشور به بیرون درز کرده است. و این همان محلی است که شایعات به وجود می آید و پس از مدتی قلیل فروکش می کند و دوباره پراکنده می شود. در ناحیه ی نیمروز افغانستان به عنوان مثال، رئیس حفاظت ناحیه، محمد نعیم خان به روزنامه ی دیلی تلگراف در ماه سپتامبر ۲۰۰۲ میلادی گفته بود که وی به نیروهای امریکائی گزارش کرده است که چند نفر از سران کلیدی القاعده در صددند مقداری اسلحه و مهمات از دلالان داخلی خریداری نمایند و در نظر دارند عملیات تروریستی نامشخصی را از محل پایگاه هائی در ایران، در افغانستان به اجرا در آورند (۳۳) اگر چه این گزارش هیچ گاه دیده، یا منتشر نشده است. و در واشنگتن، مایکل لدین، سینه چاک می دهد و استدلال می کند که حسن رسولی، افسر سابق ارتش ایران و فرماندار خراسان، در حدی کاملاً محرمانه به خارج و داخل ایران در سفر است و اسلحه و پول در اختیار افراد قرار میدهد (۳۴). و گزارشش را هیچیک از مقامات سیا، یا فرد دیگری در دولت امریکا تأیید نمی کند. اتهامات دیگری وجود دارد که در مواقع و فرصت های ویژه سیاستمداران امریکا نگرانی خودشان را به مقامات ایران درباره ی امنیت ایران گوشزد کرده اند و از آنان خواسته اند تا به بعضی از مسائلی که واشنگتن آنان را نسبت به آنها متهم کرده است اهمیت بیشتری دهند. تأسیس و برقراری پایگاه نظامی امریکائی در زرنج افغانستان، در مرز دو کشور بلافاصله پس از شکست طالبان، سبب خشم فرماندهان ایران شد. و بهمین جهت اینان نیز عناصر گردان ۱۱۰ سپاه پاسداران را جمع و جور کردند و در برابر تاخت و تاز احتمالی امریکائیان، اینان نیز تأسیساتی در آن محل دائر نمودند (۳۵). شاید بازتاب مشابه دیگری که از طرف ایران بعمل آمد بتواند توضیح دهد که به چه دلیل نیروی قدس در درون خاک افغانستان حاضر و مجهز گردیده است و به آنان آموزش های لازم برای مقابله با نیروی امریکا، چنانچه واشنگتن قصد تجاوز به خاک ایران را داشته باشد، داده شده است. شاید اتفاقی نباشد که تمام این حوادث بلافاصله پس از سخنرانی بوش که ایران را محور شرارت نامیده بود اتفاق افتاده است. شایع شده بود که پس از افغانستان و عراق، نوبت ایران است.

علاوه بر دخالت های مخرب در افغانستان و عراق، اتهام بزرگ دیگری که امریکا علیه تهران ساز کرده است، کوشش های تهران برای دست یابی به سلاح هسته ای است. در فصل بعد، به تفصیل در این باره بحث خواهیم نمود.

یادداشت ها

۱- سخنرانی جورج دبلیو بوش در اداره اوقاف ملی برای دموکراسی، واشنگتن ۶

- نوامبر ۲۰۰۳.
- ۲- فاینانشیال تایم، ۷ مه ۲۰۰۳.
 - ۳- فاینانشیال تایم، ۱۰ جون ۲۰۰۳.
 - ۴- لحظه‌ی صداقت؟ ۳۰ ماه مه ۲۰۰۳.
 - ۵- سخنرانی در شورای امریکا-ایران، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
 - ۶- دفتر طرح‌های هیئت رئیسه هندوستان جلد ۲۱، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۴.
 - ۷- مجله تایم، ۴ اوت ۲۰۰۲.
 - ۸- آژانس فرانس پرس، ۱۲ اکتبر ۱۹۹۸.
 - ۹- اخبار بی بی سی، ۲۱ مه ۱۹۹۹.
 - ۱۰- مکاتبه نویسنده کتاب با آنتونی دیویس، جون ۲۰۰۳.
 - ۱۱- میدل ایست اینترناسیونال، ۲۸ جون ۲۰۰۲.
 - ۱۲- نیویورک تایمز، ۱۷ جون ۲۰۰۳.
 - ۱۳- سخنرانی خلیل زاد، در شورای امریکا-ایران ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
 - ۱۴- نیویورک تایمز، ۲۳ آوریل ۲۰۰۳.
 - ۱۵- اطلاعات واصله از منابع دیپلماتیک به نویسنده کتاب، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۳.
 - ۱۶- اطلاعات داده شده به نویسنده از طرف شاهدان عینی گرد. لندن، اکتبر ۲۰۰۳.
 - ۱۷- مصاحبه نویسنده با شاهدان عینی کرد، ۱۵ اوت ۲۰۰۳.
 - ۱۸- مصاحبه نویسنده کتاب با مقامات عالیرتبه کرد، سپتامبر ۲۰۰۳.
 - ۱۹- مصاحبه نویسنده کتاب با حزب دموکرات کردستان، لندن ۲۰ اکتبر ۲۰۰۳.
 - ۲۰- مصاحبه نویسنده کتاب با سفیر سابق غربی در ایران، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۳.
 - ۲۱- مصاحبه تلویزیونی - عراق آزاد، ۲۴ آوریل ۲۰۰۳.
 - ۲۲- واشنگتن تایمز، ۲۷ آوریل ۲۰۰۳.
 - ۲۳- دیلی تلگراف، ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۲.
 - ۲۴- گاردین، ۲۹ مارس ۲۰۰۳.
 - ۲۵- مصاحبه نویسنده کتاب با نماینده شورای عالی انقلاب عراق، لندن، ۳ جولای ۲۰۰۳.
 - ۲۶- Sanction and Beyyond صفحه ۱۰۱-۱۰۲.
 - ۲۷- دیلی تلگراف ۵ مارس ۲۰۰۳.
 - ۲۸- واشنگتن پست- ۷ مارس ۲۰۰۳.
 - ۲۹- مکاتبات نویسنده کتاب با ابزرور، جون ۲۰۰۳.
 - ۳۰- مصاحبه با نویسنده کتاب، تهران ۱۲ نوامبر ۲۰۰۳.
 - ۳۱- نیوزویک، ۲۸ آوریل ۲۰۰۳.
 - ۳۲- کریستین ساینس مانیتور، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳.
 - ۳۳- دیلی تلگراف، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲.
 - ۳۴- National Review on Line ۹ سپتامبر ۲۰۰۲.
 - ۳۵- دیلی تلگراف، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲.

فصل چهارم- بمبی ایرانی؟

اگر بین آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپا بر سر بعضی مسائل اختلاف است، حداقل بر سر یک موضوع با هم توافقی جدی دارند و آن، دورنمای کشوری اسلامی است که با گروه های تروریستی خاورمیانه در ارتباط است و می رود که کلاهک های اتمی تولید کند. و اگر در این کار توفیق یابد، قادر است تل اوپو، و حتی بعضی از پایتخت های کشورهای اروپائی را هدف قرار دهد. با این وجود ایرانی ها مجدانه مشغول گسترش و توسعه برنامه های صلح جویانه ی خود در راه استفاده از نیروگاه اتمی خود هستند که در لابلای آن شاید برنامه های نظامی نیز مخفیانه گنجانده شده باشد و در این روزها، بکار بستن این نوع سناریوها چندان دور از ذهن نیست.

سازمان های علاقمند اروپائی بدنبال تصمیم ایران مبنی بر همکاری کامل با سازمان انرژی اتمی و سایر سازمانهای جهانی که آن را در تاریخ ۱۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ اعلام نمود، کمی تسکین یافته و بر آن باورند که برنامه های اتمی ایران همان گونه که اعلام نموده است هدفهای صلح جویانه دارد. اگر چه ایران یکی از امضا کنندگان پیمان عدم استفاده از سلاح های اتمی سال ۱۹۶۸ است، تأیید مجدد ماه اکتبر، آن کشور را متعهد می نماید تا به این مقوله نامه اضافی که سایر اعضا نیز از سال ۱۹۹۷ به بعد آنرا امضا نموده اند گردن نهد. به این طریق به بازرسان بین المللی اختیار کامل داده می شود تا عنداللزوم به بازرسی های خود در کندوکاو، و رفت و روب، تأسیسات کشورهای امضا کننده پیمان ادامه دهند. در حال حاضر، بعنوان مثال، ایران ملزم است تا شرح کاملی از جایگاه های تحقیقات اتمی خود (که شامل مواد اتمی نمی شود) افشا نماید و به نمایندگان سازمان انرژی اتمی اجازه دهد تا اینان به هر یک از این تأسیسات که تمایل داشتند دسترسی داشته باشند و چنانچه لازم باشد نمونه برداری کنند. علاوه بر اینها ایران موافقت نموده است تا برنامه های فعلی خود برای غنی سازی اورانیوم را متوقف کند (اورانیوم غنی شده ماده ی اصلی برای ساختن کلاهک های اتمی است) و در عوض، اورانیوم غنی شده ی مورد نیاز خود را از سایر منابع مجاز بین المللی دریافت کند و پس از استفاده، دوباره فضولات آنرا به کشور اصلی باز پس فرستد تا به این طریق، از آن سوء استفاده نشود. سازمان انرژی اتمی در هر حال، اظهار اطمینان نموده است که مدارکی که توسط ایران ارائه شده است وافی، و کافی به مقصود است و شامل کلیه ی فعالیت های گذشته ی آن کشور است. ولی در آینده ای نزدیک، دلایل بسیاری وجود دارد که به چه جهت این قرارداد بگونه ئی غیر محتمل، میتواند ترس غرب را درباره ی برنامه های هسته ئی ایران از بین ببرد (۱). قرارداد مورد بحث معنی کاملی از «تعلیق» برنامه ی غنی سازی ایران بدست نمی دهد و در حالیکه مذاکره کنندگان ایرانی علاقمند به ادامه تحقیقات تجربی بوده اند، نمایندگان طرف مقابل غرب، در صدد تحریم کلی هر نوع عملیات بوده اند. عدم توافق بر روی این گونه تفسیرها احتمال الغاء یا فسخ رسمی این تعلیق از طرف ایران را بدنبال دارد که در هر حال، در متن قرارداد به عنوان اقدامات «موقت» از آن یاد شده است. از نقطه نظر حسن روحانی، رئیس گروه مذاکره کنندگان ایران، قرارداد می تواند ظرف یک روز، یا یک سال، خاتمه پذیرد و این،

کاملاً به نظر ما بستگی دارد.

حتی اگر مقامات تهران به صورت ظاهر موافق به احترام گذاردن به قرارداد باشند، هنوز هم می توانند بنحوی امکان پذیر، برنامه ئی تسلیحاتی وزیرزمینی برای خود ترتیب دهند و برهاس غرب مهر تأیید زنند و ادعا کنند که قرارداد منعقد «شیوه ئی بس زیر کانه» بوده است و در عین حالی که در ایران به عمل خود جنبه تبلیغاتی می دهند، به این طریق بین امریکا و اروپا تفرقه ایجاد نمایند (۲). این، میتواند شامل کوشش های ایران برای غنی سازی اورانیوم توسط خودش باشد یا، اینکه بگونه ای محرمانه از اورانیوم های استفاده شده - مصرف شده برای سوخت - در رآکتور بوشهر استفاده نماید و از این راه پلوتونیوم از درجه ی تسلیحاتی، که می توان با آن کلاهک های اتمی ساخت، تولید نماید.

این امکان نیز وجود دارد که بر سر این موضوع که کدام یک از محل هادرایران است که نمایندگان سازمان انرژی اتمی حق دارند هر زمان که اراده نمودند از تأسیسات آن بازدید نمایند بین دو طرف قرارداد اختلاف نظر حاصل شود. در دهه ۱۹۹۰، بازرسان سازمان ملل متحد در عراق جنگی طولانی با مقامات عراقی را آغاز کردند که آنان محق اند کاخهای ریاست جمهوری صدام حسین، را بازدید نمایند. ایرانیان نیز همان ادعا را ساز خواهند کرد که اجازه بازدید به این گروه، بطور درست، مغایر با حق حاکمیت، غرور ملی و امنیت کشور است. بعضی از روحانیون محافظه کار ایران پارا از این هم بالا تر نهاده اضافه نموده اند که هیچ گونه مصالحه ای در این مورد جایز نیست. نه به آن جهت که امنیت ملی را به خطر می اندازد، بل به آن سبب که مخالف با غرور ملی و شئونات کشور است.

هر یک از این جروبحث ها بدون شک جرقه ی بحران های بزرگ بین المللی با امریکا و متحدانش که دلائل قانع کننده ئی برای ترس خود از گسترش و تولید یک بمب هسته ئی ایران را دارند، بر می افروزد. واشنگتن از مدت ها قبل به این صرافت افتاده است که هر موقعیت جدیدی که ایران در دانش هسته ئی بدست آورد آن کشور را جسور می کند تا هدفهای خود را نسبت به سایر کشورهای خاور میانه اعمال کند و بگونه ئی که Gerecht ادعا نموده است نه تنها با استفاده از بمب، که به عنوان اهرمی مطمئن امنیت و حدود فعالیت نفوذش در خاور میانه را بالا ببرد (۳)، بلکه از طریق تشویق ستیز گرایانش در منطقه، تا آنان شدید تر از گذشته در برابر نیروی دفاعی اسرائیل قد علم کنند. علاوه بر این ها، چون ایران اولین دشمن اعلام شده علیه دولت یهودی مسلک و اولین کشوری است که امریکا آنرا حامی تروریست خوانده و می رود که به کلاهک های اتمی دست یابد، بنا بر این واشنگتن برای خود دلائلی دارد که بترسد و در این اندیشه مستغرق گردد که این رژیم می تواند کلاهک های اتمی را در اختیار شبکه تروریستی خاور میانه قرار دهد که همان گونه که رئیس جمهور بوش ادعا کرده است «تشنه ی بدست آوردن این سلاح اندومی تواند بدون اشاره و مراجعه به وجدان خویش از آن استفاده نمایند». یک بمب هسته ئی ایرانی این خطر را نیز دارد که بگونه ئی سهوی و غیر عمد در دست اشخاص ثالث ظاهر شود، همان گونه که در برنامه های اتمی کشورهای توسعه یافته بعثت فساد فراوان در

دستگاه‌های حکومتی و یا سازمان‌های امنیتی نالایق آنان اتفاق افتاد. ایران نیز میتواند آستان این نوع حوادث گردد. بعضی از این نکات در گزارش وزارت دفاع امریکا در سال ۱۹۹۷ آمده است:

«تهران در کوشش است تا رهبری جهان اسلام را بدست گیرد و در صدد است بعنوان دولتی مقتدر در خلیج فارس شناخته شود. هدف دوم، ایران را در مقام معارضة با ایالات متحده امریکا قرار خواهد داد. تهران علاقمند است که نفوذ سیاسی و نظامی امریکارا در منطقه کم کند. از طرف دیگر ایران نسبت به مذاکرات صلح خاور میانه روشی خصمانه در پیش گرفته و با آن مخالفت می ورزد و از همین رو است که سیاست ترور در خاور میانه را تشویق و حمایت می کند».

بمنظور جلوگیری از سناریوی کابوس گونه ئی که به حقیقتی خطرناک مبدل شود امریکا و متحدانش، چند نوع انتخاب بیشتر ندارند. شدید ترین آن استفاده از قوه قهریه برای انهدام تأسیسات شناخته شده اتمی ایران است. این، یکی از طرق انتخابی مصادرا مورد و واشنگتن بود که به کاخ سفید توصیه می نمودند آن زمان که پروژه اتمی ایران به مراحل نهائی خود نزدیک می شود آنها را نابود نماید. گزارش های در زپیدا کرده ئی دلالت بر آن دارد که شورای امنیت ملی اسرائیل در سبک و سنگین کردن نحوه ی برخورد با پیشرفت سریع رآکتور اصلی اتمی ایران در بوشهر، استفاده از نیروی قهریه بمنظور جلوگیری ایران از دستیابی به سلاح اتمی را شدیداً مطمح نظر قرار داده است تا دولت یهودی مسلک خود را از گزند های احتمالی حفظ نمایند (۴). در سال ۱۹۸۱، تل او یو همان شیوه و تاکتیک را برای تأسیسات اتمی عراق بکار برد و طی عملیات موسوم به بابل، هواپیماهای جنگی آن کشور را آکتورهای در دست ساختمان عراق را در ناحیه ی Osirak منهدم نمودند. عملی که رک و راست انجام شد و مناخیم بگین نخست وزیر وقت اسرائیل پس از اتمام حجت به عراق اظهار نمود به هیچیک از کشورهایی که با اسرائیل خصومت می ورزند اجازه داده نمی شود سلاح هسته ئی داشته باشند و اریل شارون که در آن هنگام وزیر کشاورزی بود استدلال نمود که توسعه و پیشرفت سلاح های هسته ئی توسط یک نیروی متخاصم، زمینه را برای جنگ آماده می نماید. در عین حالی که صداهائی در واشنگتن و یا تل او یو، به روشنی استدلال کرده بودند که توسل به انهدام تأسیسات بعنوان آخرین اقدام، لازم به نظر می رسد، با این وصف چنین استدلالاتی از نقطه نظر رئیس جمهور امریکا که گفته بود «کلیه روش های انتخاب» بر سر جای خود باقی است و اسرائیل نیز به صراحت اعلام نموده بود راه حل Osirak هنوز بر روی میز من است، موضوع انهدام تأسیسات را منتفی نمی کند (۵). در هر حال، بدون داشتن اطلاعات دقیق از تأسیسات کلیدی در هر گوشه از ایران و اینکه اطلاعاتی که در دسترس است آیا وافی به مقصود برای دولت های غربی است، میزان کار آئی این نظرات را سؤال برانگیز می نماید.

هم چنین، واشنگتن می تواند از امکانات نظامی استفاده نماید و مثلاً به عنوان

پرداخت تاوان برای خود سری هایش، گروه های های مخالف رژیم را میدان دهد بگونه ئی امکان پذیر جنگهای چریکی از درجه پائین را علیه رژیم آغاز کنند. بنظر میرسد که این انتخاب در تابستان سال ۲۰۰۳ میلادی در پنتاگون مورد بحث بوده و بعضی از اعضای ارشد آن عقیده داشته اند که باید از چریک های سازمان مجاهدین خلق حمایت کرد تا رژیم را از درون براندازند، یا اینکه به امریکا کمک کنند تا مبارزه مشروط خود علیه رژیم را آغاز کند تا مصالحه ئی در این باره صورت گیرد و ایران از خر شیطان پیاده شود (فصل هشتم کتاب). عده ئی نیز معتقد بودند که تنها چاره ی موجود برانداختن رژیم است تا اطمینان حاصل شود که ایران صاحب بمبی هسته ئی نخواهد شد. بنا بر گفته ی یکی از کارکنان دولتی که به کاخ سفید نزدیک بوده است به روزنامه ساندی تلگراف چنین گفته بود:

از طرف دیگر، چنانچه امریکا بخواهد از روشی صلح جویانه برای حل این مشکل استفاده کند، در این صورت چندین روش انتخابی دیگر نیز وجود دارد. بعنوان مثال، واشنگتن میتواند بازوی عضلانی مالی، اقتصادی خود را در مورد کمک های خارجی کمی نرم کند و یا بعبارت دیگر سر کیسه را شل کند، که در اینجا منظور روسیه است، و همانگونه که جان بولتون، قائم مقام وزیر امور خارجه امریکا در باره ی کنترل تسلیحات اظهار نظر کرده بود، باید از منطق برهان خلف استفاده کند، زیرا که این کار با قرارداد اکتبر که به ایران حق می دهد و اوراقیوم مورد لزوم خود را از منابع خارجی تأمین نماید مغایرت دارد. و همین جاست که امریکا می تواند بجای آن، انگیزه بسیار قوی به دولت ایران دهد تا برنامه های هسته ئی خود را متوقف کند و یا اینکه اصولاً وجود چنین برنامه هائی را انکار کند. انگیزه هائی مانند رفع تحریم اقتصادی، باز گرداندن دارائی های ایران که از تاریخ انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ در محاق توقیف درآمده است و اعطای کمک های اقتصادی مانند توسعه منابع انرژی به آن کشور که به نفع طرفین است. این انتخاب، بعنوان نمونه، مورد تأیید بعضی از سیاستمدان امریکائی از قبیل عضو کنگره سابق، لی هامیلتون، قرار گرفته بود که استدلال می کرد: مادام که لازم است مابه سیاست اجزاء متشکله تسلیحات هسته ئی خود مان محکم بچسبیم، در عین حال لازم است ایران را نیز متعهد نمائیم (۷). سرانجام چنانچه ایران مفاد قرارداد را رعایت ننمود، و گزارش شد که به مصوبه های سازمان ملل متحد بی اعتنا بوده است واشنگتن، تنها می تواند به تهدید های خود مبنی بر مجازات های اقتصادی علیه ایران ادامه دهد و راه را برای تحریم های بعدی علیه کشوری که قبلاً ضربه های اقتصادی عمده ئی بر پیکر آن وارد شده است هموار نماید.

بعد چه می شود؟ آیا ایجاد اینگونه تنش ها بین ایران و بیشتر کشورهای دنیای خارج کمکی به حل مشکل کرده است؟ و آیا اینها همه، ناشی از سیاست ها و رفتارهای خشن امریکا نبوده است؟

سناریوی کابوس غرب

تهران هیچ گاه چون و چرا نکرده است که برنامه های هسته ئی خود را دنبال می کند بلکه همواره بگونه ئی که رئیس جمهور خاتمی بیان داشته بود، ادا نموده

است که کاربرد این طرح بر روی مسائل غیر نظامی صرف نباشده است. یکی از وزرای ارشد کابینه اش اظهار داشته بود که داشتن کلاهک اتمی از نظر مابصلا حرام و غیر انسانی است. غیر اخلاقی است، غیر قانونی و بر ضد اصول و عقاید ماست (۸). دولت امریکا، هر از گاهی، ادعا نموده است که از این گفته هادرباره برنامه های هسته ئی ایران زیاد شنیده است ولی این گفته های امریکا و ادعاهایش در قالب یک قاعده ی کلی چندان دقیق نیست. در ماه فوریه سال ۲۰۰۳ میلادی به عنوان مثال، جارچیان و سخنگویان واشنگتن به متن مصاحبه ئی که در روزنامه ی محافظه کار «سیاست روز» با علی شمخانی وزیر دفاع بعمل آمده بود و طی آن شمخانی گفته بود «ساختار دفاعی ایران و آینده اش بر پایه ی استراتژی دفاع باز دارنده استوار است. با تکیه بر این اصل، دفاع از کشور و حفظ امنیت ملی باید در ساختن سلاح های جدیدی که قادر به تأمین این اهداف باشد گنجانیده شود».

ولی اینگونه اظهار نظرهای مبهم رانمی توان به عنوان اعتراف تلقی نمود. ایرانی ها، از مدت ها قبل ادعا می کنند که برنامه ی به ظاهر صلح جویانه ی آنان نمی تواند راستین گرایانه، سرپوشی برای هدفهای نظامی آنان باشد زیرا حفاظ و سر پناه آنان برای این امر، همان پیمان عدم ازدیاد ادوات هسته ئی است که اینان در سال ۱۹۶۸ آن را امضا نموده اند. حتی اینان در سال ۲۰۰۳ میلادی پروتکل اضافی دیگری را امضا نموده اند که آنچه را قبلا امضا نموده اند محترم می شمارند. پیمان سال ۱۹۶۸ به بازرسان آژانس بین المللی اجازه داده بود که هر موقع لازم باشد از تأسیسات هسته ئی ایران بازدید نمایند تا اطمینان حاصل نمایند این کشور از اجرای آنچه آنرا امضا نموده است عدول ننموده و در مقاصد صلح جویانه گام بر می دارد. به زبان رسمی یکی از اعضای سازمان انرژی اتمی ایران: ظاهرا اینطور که سازمان جهانی انرژی اتمی توقع دارد ما باید هر گونه فعالیت و مطالعات خودمان را با صوابدید آنها انجام دهیم که این، نقض غرض است. تمام تأسیسات ما برای مقاصد صلح جویانه است و آنها هر زمان که ایجاب نماید می توانند از آنها بازدید نمایند.

تهران، همچنین به بازدید های رسمی و غیر رسمی مأموران سازمان از محل های مشکوک اشاره می کند که به آنان اجازه داده شده بود آنها را سرکشی و بازدید نمایند. به عنوان مثال، دونوع از این بازدید های سرزده در سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ بعمل آمده بوده است و گویانکه آنان انکار نموده بوده اند که اجازه کامل برای این بازرسی ها به آنان داده شده بود، بازرسان، خود تأیید نموده بودند که این جایگاه ها برای مقاصد صلح جویانه بوده است. بازدید های از پیش تعیین شده و مشکوک دیگری نیز بوده است که پس از بازرسی از آنها نتیجه ئی که آنان بدنبال آن بوده اند حاصل نشده است. در فوریه سال ۱۹۹۲ بازرسان سازمان مشاهده نموده بودند که یکی از جایگاه های مشکوک از نقطه نظر آنان، کمی بزرگتر از یک سالن خطابه است و در گوشه ئی از آن یک رآکتور کوچک ساخت چین نصب شده است که به زحمت می تواند ایزوتوپ، حتی برای تحقیقات پزشکی تولید نماید. نماینده ی ایران که این اطلاعات را در اختیار من می گذاشت چنین ادامه داد: هیچ یک از بازرسان سازمان تا کنون افشا نکرده اند که ایران تعهدات خود را اجرا ننموده است. رضا آقازاده، پس از آنکه گزارش بازرسان سازمان در سال ۲۰۰۳ اعلام شده بود، خاطر نشان کرده بود

که در این گزارش هیچ کلمه‌ی که دلالت بر تخطی و تجاوز ایران از مفاد قرارداد باشد به چشم نمی‌خورد. گزارش، تنها به کلمه‌ی «قصور» اشاره نموده است که در تفسیر آن بین ما، اختلاف عقیده وجود دارد. و این، از موارد عادی تفسیر قرارداد هاست.

حتی قبل از پیمان سال ۲۰۰۳، مقامات ایران قویاً استدلال می‌نمودند که تقریباً در برنامه‌های هسته‌ی آنان محملی برای سوء استفاده وجود ندارد. ولی این نوع ادعاها هیچ گاه جلب اطمینان غرب را نکرده بود و ترس، همواره به جای محفوظ بودن، در دل آنان جای گرفته بود. همان گونه که در بالا به آن اشاره شد ایران هنوز قادر است بگونه‌ی امکان‌پذیر و پنهانی، مواد قابل انشقاق و شکافتنی مورد لزوم خود یعنی، پلوتونیوم، یا اورانیوم غنی شده را که در بطن هر نوع برنامه‌ی هسته‌ی است، یا در دستگاه‌های مخفی شده از نظر خود، تهیه نماید، یا آنکه از مواد سوخته شده در رآکتور اتمی بوشهر استفاده نموده و پلوتونیوم از درجه تسلیحاتی تولید نماید. فرقی نمی‌کند که حکومت تهران به چه طریق ممکن است به این دو ماده‌ی شکافتنی دسترسی پیدا کند، که در آن صورت می‌توان ترس و آشنگتن از این موضوع را احساس کرد. به فوریت، ایران از اجرای تعهدات خود طبق پیمان ۱۹۶۸ شانه خالی می‌کند، ۹۰ روز اخطار قبلی می‌دهد و عنوان می‌کند که چون اوضاع و احوال موجود مخالف و مغایر با تمامیت ارضی ایران است و امنیت کشور را تهدید می‌کند، ناگزیر است از پیمان کناره‌گیری کند. و در این مقطع زمانی می‌تواند کلیه مواد حساس و قابل انشقاق خود را قبل از آنکه نسبت به انهدام آنها تصمیم گرفته شود در محلی امن محافظت نماید و از صبح فردای آن روز، قانوناً خود را دارنده سلاح هسته‌ی به جهان معرفی نماید.

ایران چگونه برنامه‌ی هسته‌ی خود را به وجود آورده است؟

تنها امکان اشاعه چنان سناریویی می‌تواند توضیح دهد که به چه دلیل دولت امریکا کوشش نموده است تا با هر نوع توسعه و پیشرفت صلح جویانه‌ی اتمی ایران از سال ۱۹۷۹ بعد، یعنی از زمانی که شاه میراث بلند پروازانه خود را که جمع کل آن بیست بلیون دلار، و برای احداث دوازده رآکتور اتمی در نظر گرفته شده بود، مخالفت ورزد. ترس اولیه‌ی که این برنامه ممکن است به رژیم جدید ایران آن استطاعت را بدهد که به فوریت به بمبی هسته‌ی دسترسی پیدا نماید محققا بی‌مورد بوده است. ساختمان رآکتور اصلی اتمی ایران در سال ۱۹۷۴ در بوشهر آغاز شد و می‌شود گفت که سه سال از تاریخی که قرار بود تحویل داده شود عقب بوده است. علت، آن بود که پیمانکاران اصلی آن، که کارخانه زیمنس آلمان و پیمانکار دست دوم آن «کرافت وِرک» بودند آهسته و آرام بار و بندیل خود را بسته و از کشوری که در تب هرج و مرج سیاسی می‌سوخت خارج شدند. امیدهای بعدی که ممکن بود تهران کاری را که آلمان‌ها کرده بودند دنبال کند و در خاتمه بخشیدن آن بکوشد، با به صدا در آمدن ناقوس جنگ با صدام حسین عقیم ماند و در سال بعد، جت‌های جنگی عراق در شش حمله جداگانه، روز ۲۴ مارس ۱۹۸۴، ۱۲ فوریه ۱۹۸۵،

۵ مارس ۱۹۸۵، ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۶، و دو حمله ی جداگانه ی دیگر در نوامبر سال ۱۹۸۷ به نیروگاه حمله بردند. با وجود آنکه این حملات راکتورها را منهدم نموده بود، مقامات آلمان، متوجه شده بودند که به آن علت که هنوز هیچ یک از هسته های مرکزی دستگاه ها نصب نشده بوده و آلات و ادوات حیاتی دستگاه ها به نقاط دیگر حمل شده بوده است، بنا بر این پروژه ی اتمی ایران را نمی توان خاتمه یافته تلقی نمود (۹). پس از خاتمه جنگ بین ایران و عراق و جنگ سرد، موضوع راکتور اتمی دوباره مسئله ی روز شد. در معامله ئی که طی آن، یک چرخش جغرافیای اقتصادی فاحش، از طرف کشوری که در طول جنگ با ملاحا، به صدام حسین کمک کرده بود بعمل آمد، روسیه قرارداد بازرگانی جدیدی با ایران امضا نمود و رئیس جمهور رفسنجانی نیز در تاریخ ژوئن ۱۹۸۹ دیداری از مسکو بعمل آورد و بدنبال این دیدار قراردادها ی دفاعی برای فروش هواپیماهای جنگی، بویژه میگ ۲۹ و اس یو ۲۴، و سه زیردریائی از نوع کیلو- کلاس، با آن دولت به امضا رسید. سه سال بعد، طی قراردادی که واشنگتن را به شدت هشدار داد، روسیه توافق نمود تا راکتور اتمی بوشهر را بازسازی نماید تا ایران بتواند از آن استفاده های صلح جویانه نماید و به دنبال آن واحدهائی برای غنی سازی اورانیوم که مسکو با کمال میل حاضر به عرضه آن به ایران بود، در ایران تأسیس نماید.

تنها روسیه نبود که در این برهه از زمان تهران برای نقشه های اتمی خود از آن استفاده می کرد. دولت چین به گونه ئی محرمانه و اصولی موافقت نمود که دو راکتور اتمی برق به ایران بدهد و در سال ۱۹۹۱ تصویب نمود در حدود دو تن «هکسا فلوراید اورانیوم»، یعنی ماده ئی که برای غنی سازی اورانیوم حیاتی است و می تواند در ساختن مواد شکافتنی مفید واقع شود در اختیار ایران قرار دهد. به موازات این کارها، ایران با تنی چند از موافقان بالقوه در دولت پاکستان که مشغول ساختن بمب خود بودند مذاکراتی انجام داد و همان گونه که یکی از ناظران مراقب نوشته بود «کمک پاکستان در این مورد به ایران برای برنامه های اتمی اش بسیار حیاتی بوده است» (۱۰). بعد ها «سیا» ادعا کرده بود که نابغه ی اتمی پاکستان، عبدالقدیر خان، که سالیان دراز مشغول ابداع و اکتشاف برنامه های اتمی اسلام آباد بوده است حداقل یک مسافرت محرمانه به تهران داشته و در معامله ئی که با آن ها انجام داد، قول مساعد داده بوده است که در غنی سازی مقدار زیادی اورانیوم، به آنان کمک نماید. احتمالاً همین کمک های عبدالقدیر خان، که شدیداً در زیر ذره بین امریکا بوده و قبل از آن نیز سفری به کره ی شمالی داشته بوده است، سبب گردیده بود که بوسیله مأموران ایران خریداری شود. ژنرالی پاکستانی بنام «اسلام بگ» نیز در این معامله، بی بهره نمی ماند و مبلغ معتنا بهی درازاء حمایت هایش نصیب وی میگردد (۱۱). بدنبال این موضوع، دوباره فاش شد که طرح و نقشه ی دستگاه های تفکیک (centrifuge) های ایران، به دلائلی که هنوز فاش نشده است، از نوع پاکستانی است و این می رساند که در سالهای بعد، یعنی پس از آنکه اسلام آباد اولین آزمایش اتمی خود را شروع کرده بود، پاکستان در این راه با ایران همکاری داشته است (۱۲).

هر زمان که منبعی از مواد اتمی در گوشه ئی از جهان کشف می شد، سروکله ی

نمایندگان ایران پیدامی شد. گفته می شود که اینان در دهه ۱۹۸۰ با آفریقایی جنوبی - گوانی که این موضوع جروبحث های زیادی را بدنبال داشته است - و پس از آن با مقامات تاجیکستان که تأسیساتی نه برای غنی سازی اورانیوم، بلکه برای تبدیل « کیک زرد » به اکسید اورانیوم داشته بودند، تماس هایی برقرار نموده بودند. و بطوری که بعداً «سیا» گزارش کرده بود به هنگام فروپاشی شوروی سابق مقدار بسیار زیادی «ته مانده» در ازبکستان وجود داشته است که نصیب ایرانی ها شده بوده است (۱۳). نقشه تهران برای آنکه اورانیوم غنی شده و مورد احتیاج خود را خریداری کند به گونه ئی اتفاقی بوسیله ی گروهی امریکائی که از تأسیسات اتمی بازدید می کردند کشف شد. اینان، مشاهده نموده بودند که بسته هایی آماده برای حمل در گوشه ئی گذاشته شده و بر روی آنها جمله ی «برای ایران» نوشته شده بوده است (۱۴).

مقامات امریکا که با هشدار، نظاره گر این فعل و انفعالات بودند با تنبلی بسیار بر آن شدند تا با کمک های بین المللی، گوا اینکه سازمان انرژی اتمی مشغول اقدام بود، از این کار جلوگیری نمایند. در سال ۱۹۹۴ دولت کلینتون با پکن وارد مذاکره شد تا آنها قرارداد کمک های اتمی خود با ایران را خاتمه دهند. قراردادی که سه سال بعد جزئی از پیمان رسمی امریکا با چین شد و طی آن بحث از استفاده ی صلح جویانه از همکاری های اتمی به میان آمد. با مسکو، کار به آن آسانی نبود. واشنگتن، وظیفه بسیار مشکل تری داشت و نمی توانست وزیر سازمان انرژی اتمی روسیه، ویکتور میخائیلوف را قانع کند که در ژانویه سال ۱۹۹۵ یک قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری با ایران امضا ننماید. طبق این قرارداد قرار بود روسیه دوازده میلیارد دلار با در بوشهر برای ایران بسازد و به موازات آن کارگاه های مختلفی دیگری در محل احداث نماید. در هر حال، به خلاف فشارهای روزافزونی که امریکا بر روسیه وارد می آورد تا معامله را برهم زند، به ویژه در ملاقات سران دو کشور در مسکو (۱۵)، چهار ماه بعد از آن، وزیر مسکو اعلام نمود که مسکو متعهد شده است تا سوخت کلیدی دستگاه های بوشهر من جمله رآکتورهای پژوهشی آب سبک، و تسهیلات تولید سوخت و یک کارخانه ی تفکیک غنی نمودن اورانیوم در اختیار ایران قرار دهد.

مسکو، به نحوی قانع کننده ادعا میکرد که رآکتورهای ساخته شده در آن کشور قادر نیست تا پلوتونیوم از درجه ی جنگی تولید نماید. سخنگوی دولتی مسکو الکسی جورشکوف، بعداً استدلال کرده بود که ما در نظر نداریم به ایران کمک کنیم تا بمب هسته ئی بسازد. ما فقط درباره ی همکاری های صلح جویانه اقتصادی به تأسیسات نظامی ایران گفتگو می کنیم. ولی باید گفت که سرسختی و لجاجت مسکو در برابر امریکا از این نیز عمیق تر شد. در آن زمان شاید بتوان گفت که رگه هایی از جنگ سرد، و رقابتی، همراه با ازدست دادن اعتبار و مقام بین المللی روسیه بین این دو کشور وجود داشت که می شد آنرا از طرز رفتار و سلوک کمونیست دو آتشی سابق، پیونگی آدام اف، که به عنوان وزیر انرژی (میناتوم) انجام وظیفه میکرد در مارس ۱۹۹۸ احساس کرد. این شخص، اشاره

به تصویب ارتقاء روابط دو کشور، و همکاری با برنامه های هسته ای ایران نموده بود (۱۶). در هر حال، علت عمده راباید در نیازهای فوری و فوری روسیه به ارزش خارجی دانست. علاوه بر آن، کمبود حاد روسیه به وجه نقد آن معنی را می داد که هزاران نفر دانشمند عالی مقام و کار کشته ی روس بدون حقوق و دستمزد مانده و عنقریب، کشور آستن حوادثی اسف بار خواهد شد. یا باید دست نیاز به سوی کشورهای خارجی دراز کنند، یا آنکه مشغول سربریدن دسته ی جنایتکارانی می شدند که علاقه داشتند آلات و ادوات کهنه ی نظامی را قبل از آنکه آنها را به خریداران بین المللی بفروشند بهسازی نمایند، و به درجه ی بالا تری ارتقاء دهند. مسکو، معمولاً فاقد آن نوع منابعی بوده است که بتواند از این نوع بازرگانی های خلاف قانون و قاچاق، جلوگیری نماید و همانگونه که رئیس جمهور سابق گرجستان، «ادوارد شوارد ناتزه» گفته بود بعد ها مجبور شده بود اعتراف نماید که بعضی از دانشمندان جمهوری، منجمله فیزیک دانان هسته ای آن کشور و مهندسی هواپیما، همه در سازمان پیمانکاران خصوصی در ایران کار می کرده اند و گویانکه دولت وقت، این کار را اجازه نداده بود با این وجود نمی توانست آنها را مانع شود که در ایران کار نکنند (۱۷).

حمایت های روسیه از ایران تا کنون وسیله ساز، و سودمند بوده و به پیشرفت و توسعه نمایان و ملموس برنامه های صلح جویانه هسته ای ایران کمک نموده است. هنگامی که رئیس جمهور، ولادیمیر پوتین ریاست جمهوری را از بوریس یالسین در سال ۲۰۰۰ میلادی تحویل گرفت، به شدت از حقوق روسیه در تجهیز ایران با تأسیسات هسته ای و نصب رآکتورهای اتمی در آن کشور دفاع کرد. علت این امر کاملاً مشخص بود. روسیه احتیاج به پول داشت. با ادامه ی کار در بوشهر زیاد تر از یک میلیارد دلار نصیب روسیه شده است. از طرفی دیگر، در بازتاب، به وجود آنچه رئیس جمهور پوتین آن را «دنیای یک قطبی» نامید که تحت سرسپردگی و استیلای امریکا گرفتار آمده است انعقاد چنین قرارداد هائی از نقطه نظری لازم بنظر می رسد. در هر حال، چه انگیزه رئیس جمهور پوتین نیازهای مالی یا ژئواستراتژیک بوده باشد، ایران و روسیه فصلی تازه در روابط نظامی خود گشوده و آن را به صراحت اعلام نموده اند. در دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی وزیر دفاع روسیه، «ایگور سرگیف» که در کنار همکار ایرانی اش، دریا سالار علی شمخانی در تهران ایستاده بود مراتب فوق را اعلام نمود که در کنار برنامه های همکاری های دیگر اقتصادی، برنامه های جدید، از این پس در کمال حسن نیت به اجرا در خواهد آمد. یک ماه قبل از آن، مسکو قرارداد بین خود و امریکا، منعقد در سال ۱۹۹۵ را که طی آن اعلام نموده بود سلاح های سنتی در اختیار ایران نخواهد گذاشت ملغی الاثر اعلام نموده بود (۱۸)، و این، چشم پوشی و قطع علاقه ای بود که از آن زمان تا بحال به ایران اجازه داده است که ده در صد از بازار اسلحه ی روسیه را در اختیار خود بگیرد و پس از چین و هندوستان، بزرگترین مشتری تسلیحاتی روسیه گردد.

در طی سال ۲۰۰۲ میلادی روشن شد که این وعده و وعید ها ثمر بخش بوده است و شرح کاملی از رآکتور جدید آب سبک که با کمک روسیه ساخته شده بود در بهار

همان سال به اطلاع عموم رسید و به دنبال آن در ماه ژوئیه، مسکو بطور معمول اعلام کرد که پنج رآکتور دیگر در ایران ساخته خواهد شد که به این ترتیب، برعکس به امنیت غرب مهرباطل زد و ترس های بدون پایه ی آنان را از بین برد زیرا که کلیه ی این قرارداد ها و پیمان ها بر روی اصول اقتصادی و بازرگانی منعقد شده بوده است و هیچ گونه ارتباطی با مسائل نظامی نداشته است. این پروژه، که جزئی از برنامه های اقتصادی ده ساله بین دو کشور است شامل ساختمان سه رآکتور دیگر آب سبک در بوشهر، و دو نیروگاه دیگر در اهواز که در ۶۵ کیلومتری مرز عراق قرار دارد، می باشد.

پرسش های پاسخ داده نشده درباره برنامه های هسته ای ایران
دلواپسی امریکا نسبت به برنامه های هسته ای ایران تنها آن نیست که این منابعی که در اختیار ایران است و برای هدف های صلح جویانه اختصاص داده شده است، بالقوه تغییر جهت دهد و برای مقاصد نظامی بکار گرفته شود. مدتهاست که دلائل موجهی وجود دارد که ابروها در واشنگتن بالا کشیده شده است.

جزئی از این عدم اطمینان بر روی مکان هایی است که ایران مدعی است برنامه ی هسته ای شان بر روی آن بنا شده است. از مدتها قبل واشنگتن استدلال نموده است که ایران اصولاً به انرژی اتمی نیاز ندارد زیرا آنقدر این کشور منابع سوخت طبیعی از قبیل گاز و نفت در اختیار دارد که برای نیاز های آن کفایت می کند و از طرفی هزینه بهره برداری از آن منابع بسیار ارزان تمام می شود. سخنگوی کاخ سفید «اری فلیشر» گفته بود:

«این نوع دم و دستگاه ها را ایران برای احتیاجات برنامه ی اتمی خود نیاز ندارد و وجود آنها را نمی توان مجاز دانست. هنگامی که ما به ایران و برنامه های اتمی آن می نگریم درمی یابیم که چنین کشوری که از نقطه نظر گاز و نفت غنی است بسط و توسعه تأسیسات اتمی مقرون به صرفه های اقتصادی نیست. همه ساله ایران مقدار بسیار معتناهی از گاز را در هوا به عبث می سوزاند و این، معادل همان نیروئی است که امید دارد از منابع اتمی خود در آینده بدست آورد».

در عین حالی که این نظرات امریکا به وضوح حاکی از یک دستور جلسه ی تاریک و مخفیانه ی آنهاست، ایرانی ها متقابلاً جواب می دهند که یک برنامه ی انرژی اتمی قادر است بمقدار ۱۹۰ میلیون بشکه نفت خام آنان را که ارزش آن ۵ میلیارد دلار است همه ساله برای صادرات بیشتر به دنیای آزاد، آزاد کند. به گفته های سخنگوی اتحادیه ی اروپا اشاره می کنند (۱۹) که پس از شنیدن این ادعا اعلام کرده بود ایران تنها کشور تولید کننده ی نفت نیست که در صدد دست یابی به انرژی اتمی است. تهران، همچنین ادعا نموده است که مجموعه نظر های این کشوری که بار مورد توجه امریکا قرار گرفته و در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شاه را تشویق نموده بودند که در برنامه های هسته ای خودش درنگ رواندارد و این همان چیزی است که ما اکنون به دنبال آنیم. ایران برای اثبات مدعای خود به گزارش تهیه شده در سال ۱۹۷۲ از طرف دانشگاه استنفورد اشاره می کند که اظهار نموده بود «ساختن یک کارخانه اتمی که قادر باشد ۲۰۰۰۰ مگاوات نیروی اتمی تولید کند به نفع ایران است. و این حمایت

دانشگاه استنفورد بود که شاه را بر آن داشت قدم های اول را برای احداث این تأسیسات بردارد و در نظر داشته است که بیست و دو رآکتور اتمی برق که در نظر بوده است طی بیست سال آینده در ایران تأسیس شود سفارش دهد. امروز نظرات کارشناسی در این باره منقسم شده است و بهر حال، چه مطالعات و نظرات تخصصی، خرج نمودن بیلیون ها دلار در این راه را تجویز کند و چه غیر آن، اینان مصمم اند در راهی که گام نهاده اند به پیش روند.

یکی دیگر از مختصات برنامه ی هسته ای ایران که سخت و اشنگتن را بخود مشغول داشته است جنبه ی زیر جلی و مخفیانه ی موضوع است که بعضی اوقات وقتی که آنرا دنبال کرده اند متوجه شده اند با تعهدات ایران طبق پیمان ۱۹۶۸ مغایرت دارد. این حالت در دسامبر سال ۲۰۰۲ هنگامی که تهران وجود دو کارخانه ی اتمی که تابستان سال قبل آن بوسیله ی ماهواره امریکا ردیابی شده بود اعلام نمود و سازمان انرژی اتمی نیز قضیه را دنبال کرده و وجود آنها را تأیید نموده بود، ایجاد شده بود. چیزی که بازرسان بین المللی در بازدید های خود در تاریخ ۲۱-۲۲ فوریه سال ۲۰۰۳ یافتند سازمان انرژی اتمی و دنیای خارج را شگفت زده نموده بود. در محل اصلی کارخانه، در نزدیکی های نطنز، در ۴۰ کیلومتری جنوب کاشان، تأسیساتی وسیع و پیشرفته جای داده شده بود و در آن دستگاه های تفکیک کننده برای غنی سازی اورانیوم کار گذاشته شده بود که ۱۶۰ تنی آنها آماده برای بهره برداری و حاضر برای راه اندازی و آزمایش گاز هکسوفلورید اورانیوم که مواد خام لازم برای غنی سازی را تولید می کند بوده است. شاید بتوان گفت که محل، ظرفیت ۵۰۰۰۰ دستگاه های تفکیک کننده ی دیگر را نیز داشت و حداقل ۱۰۰۰ واحد ماشین های طرح ریزی شده و مخصوص این کار که بالقوه میتواند یک رآکتور ۱۰۰۰ مگاواتی را تغذیه کند در آن کار گذاشته شده بود.

وجود این محل ها که انتظار نمی رفت حداقل تا پایان تابستان ۲۰۰۳ مورد بهره برداری قرار گیرد از نقطه نظر فنی با شرایط پیمان سال ۱۹۶۸، یا متمم آن که در سال ۱۹۷۶ به امضا رسیده بود مغایرت نداشت. این توافق ها که تهران آنها را امضا نموده بود ایران را متعهد می نمود تا اطلاعات مربوط به طرح ریزی تأسیسات جدید را ۱۸۰ روز قبل از به کار گیری مواد در کارخانه به اطلاع بازرسان سازمان انرژی اتمی برساند. و این شرط، بسیار مساعد تر و غیر قابل کشش تر از پروتوکول اضافی و بعدی بود که هنوز به امضا نرسیده بود و دلالت بر آن داشت که ایران ملزم بود جزئیات طرح را به مجرد آنکه به مرحله ی اجرایی ساختمان رسید به اطلاع بازرسان برساند. علاوه بر اینها، ایرانیان جواب های قابل استماع و باور کردنی به اتهاماتی که به آنان نسبت داده شده بود داشتند. گفته شده بود که قرارداد امضا شده با روس ها، بی جهت تأکید نموده است که روس ها باید سوخت رآکتور اتمی بوشهر را تأمین نمایند. و ایرانی ها پاسخ می دادند که طرح های مربوط به توسعه و گسترش کارخانه طی دود دهه آینده، به آنان فرصت خواهد داد تا ظرفیتی معادل ۶۰۰۰ مگاوات داشته باشند که رقم مزبور پشتوانه ی اعتمادی برای آنان خواهد بود تا چنانچه حمایت های روسیه به خطر افتد، فارغ البالی آنان تأمین شده باشد. با این وجود، طرز رفتار ایران هنوز سئوال برانگیز بود. اگر این آن چیزی بود که آنان

حقیقتاً در پی آن بودند، چرا کلمه‌ی درباره‌ی احداث این دو کارخانه بر زبان نیاورده بودند؟ و هنگامی که امریکا به حق این سؤال را مطرح کرده بود که: آیا قبل از آنکه به وسیله ماهواره راز آنان برملا شود آیا آنان داوطلبانه این موضوع را به اطلاع سازمان انرژی اتمی می‌رسانند؟ سکوت تهران، این گمان را به وجود آورده بود که در پشت کاسه نیم کاسه‌ی است و چنان می‌نمود که نوعی عدم همکاری در این ماجرا نهفته است که رئیس سازمان انرژی اتمی Mohamed el Baradei ناچار شد از این عمل ایران انتقاد نماید. این احساس و گمان هنگامی قوی تر شد که ایران عنوان نمود که اینان هیچ گاه به غنی‌سازی اورانیوم نپرداخته‌اند. ادعائی که به زبان بازرسان سازمان قانع کننده نبود. زیرا، معمولاً پس از انجام آزمایشات و بسط و توسعه طرح‌های بهینه‌سازی دستگاه‌های تفکیک است که یک کشور به ساختن پیلوت کارخانه اقدام می‌کند. آنهم کارخانه‌ی مشابه و به وسعت کارخانه نطنز (۲۰).

بلافاصله پس از این آشکارسازی، تهران کارها را خراب تر کرد و وجود محل‌های دیگری را اعلام نمود ولی بگونه‌ی باور کردنی گفته بود که هدف از به وجود آوردن آن‌ها مقاصد صلح جویانه بوده است. در هر حال دنیای خارج از وجود این محل‌ها نیز بی‌اطلاع بوده است. در یک اعلامیه‌ی تلویزیونی رئیس جمهور خاتمی در تاریخ ۹ فوریه اعلام نمود که ته نشین‌های «کیک زرد» برای تهیه «هکسوفلوراید» در ناحیه ساوه که در ۲۰۰ کیلومتری شهر یزد است کشف شده است و نسبت به چال کردن آنها تصمیمات لازم قبلاً گرفته شده است. در اصفهان نیز یک کارخانه اکسید اورانیوم تأسیس نموده ایم تا برای ما، هکسوفلورید و اکسید، که از «کیک زردها» گرفته می‌شود تولید نماید.

این سؤال مطرح است که بچه جهت ایران این همه موارد را از چشم بازرسان سازمان مخفی نگاهد داشته بوده است. اگر این کارها مخالف با قرارداد نباشد حداقل مخالف با روح قراردادی است که جامعه بین‌المللی انتظار رعایت کردن آنرا دارد. در ماه ژوئن، سخنگوی شورای مقاومت ملی ایران که شاخه‌ی از سازمان مجاهدین خلق و در تبعید است ادعا کرد که دومرکز غنی‌سازی اورانیوم دیگر را در ناحیه هشتگرد نزدیک کرج، که در ۲۵ کیلومتری غرب تهران واقع است، کشف نموده است و از سال ۲۰۰۰ بعد، این دومرکز، در فعالیت است. و بطوری که ادعا شده بود هر دو محل کوچکتر از کارخانه نطنز بوده اند و ظاهراً هدف از ایجاد این دو کارخانه آن بوده است که اگر کارخانه نطنز مورد اصابت حملات هوایی قرار گرفت بعنوان علی‌البدل از اینها استفاده شود. گویا این ادعاها تا امروز بررسی نشده است ولی منبع گزارش ثابت کرده است که اطلاعات داده شده صحیح است (۲۱).

در همان حال شورای مقاومت ملی ایران نظر بازرسان بین‌المللی را به محل دیگری بنام «کالای الکتریک در تهران» جلب نموده است که در این محل دستگاه‌های تفکیک کننده‌ی سرهم بندی می‌شود که می‌تواند برای آزمایشات مربوط به هکسوفلوراید اورانیوم مورد استفاده قرار گیرد. اگر چه ایران ادعا نموده است که اجزاء این دستگاه‌های تفکیک کننده را در کارخانه تولید می‌کند، با این وجود سرهم کردن آنها یا استفاده از فرآورده‌های ساخته شده برای آزمایشات مربوط به اورانیوم را تکذیب می‌نماید و به بازرسان نیز اجازه نمی‌دهد تا این مورد را رسیدگی

نمایند. گوا اینکه این امتناع ایران از نقطه نظر فنی خلاف محسوب نمی شود و ناقض پیمان ۱۹۶۸ نیست با این وجود بازرسان سازمان مجازند به محل هایی که رسماً برای فعالیت های هسته ای در نظر گرفته شده است وارد شوند و آن محل ها را بازرسی نمایند. امتناع ایران از ورود اینان به محل کارخانه بار دیگر این شک را به ذهن متبادر می کند که غرض از این امتناع چیست و منظور از ذکر همکاری های لازم با بازرسان سازمان در پیمان چه بوده است؟ همان گونه که یکی از سیاسیون خارجی بطور مختصر و مفید گفته بود: این، به ادعای ایران مبنی بر آنکه خالصاً مخلصاً برنامه های هسته ای آن کشور، عریان در اختیار بازرسان سازمان است کمکی نمی کند (۲۲). این نوع سوء ظن ها، دوماه پس از آنکه به نمایندگان سازمان اجازه داده شده بود به نواحی مورد نظر خود وارد شوند شدید تر شده بود زیرا صورت ظاهر کارخانه حکایت از آن می نمود که گوئی کارخانه را برای از بین بردن اثرات قبلی، بازسازی کرده باشند.

«سیا» نیز ادعا نموده بود که چند محل دیگری نیز وجود دارد که مخفیانه، وابسته به برنامه های هسته ای ایران است. یکی از آنها دانشکده شریف در تهران است که از نقطه نظر سیا، مرکز پژوهشی مهمی برای مخفی نگاه داشتن برنامه های سلاح هسته ای است و همین دانشگاه بوده است که در مناقصه سال ۱۹۹۱ ایران برای واردات سیلندر های فلوراید که برای فرآیند مواد مربوط به غنی سازی اورانیوم، و مغناطیس های ویژه ئی که در دستگاه های تفکیک به کار گرفته می شود و منبع تولید آنها کارخانه سازنده Thyssen در آلمان غربی بوده، شرکت داشته است (۲۳).

پرسش های دیگری هم هست و به ویژه باید گفت، بسیار خوب! برنامه ی اتمی ایران بی درنگ باید اجرا شود ولی چه دلیلی وجود دارد که سخنگویان دستگاه جواب پرسش ها را نمی دهند؟ رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، غلامرضا آقازاده، اعتراف نموده بود که ایران فعلاً نه در طلب فلز اورانیوم است. ولی چرا تا کنون از اینکه توضیح دهد بچه علت ایران چنین مطلب مهمی را با ماده ئی که تنی چند از افراد غیر نظامی از آن استفاده می کنند مخلوط می کند و چرا اصولاً از دادن جواب شانه خالی می کند؟ این ماده، ماده ئی کلیدی، ضرور برای تولید سلاح های هسته ای است. و به عقیده ی بیشتر کارشناسان، شاخصی کلیدی برای برنامه سلاح های اتمی. مقدار بسیار کمی از سنگ فلز اورانیوم که بگونه ئی نامشروع و قاچاق در سال ۱۹۹۱ از چین به ایران حمل شده بود تبدیل به فلز اورانیوم شد. در سال ۲۰۰۳ بازرسان انرژی اتمی مدعی شده بودند که «نقش فلز اورانیوم در سیکل اعلام شده ی سوخت دستگاه ها محتاج به شناخته شدن و دانستن است و ما هنوز آن را نمی دانیم. علت آن بود که نه رآکتور های تولید آب سبک و نه رآکتور های تولید آب سنگین، برای سوخت خود به فلز اورانیوم، احتیاج ندارند» (۲۴). در همین مورد بود که مقامات ایران در سال ۱۹۹۱ در وظائف خود قصور ورزیده و به سازمان انرژی اتمی اطلاع نداده بودند که اینان از خارج از کشور سنگ وارد می کنند. قصوری که سازمان پس از اطلاع از آن اظهار نظر کرده بود که «این جور چیزها مورد علاقه ی ما است». ایرانیان همانگونه که خودشان ادعا کرده اند یک رآکتور ۴۰ مگاواتی در اراک

ساخته اند که «آب سنگین» مصرف می نماید - آب معمولی، غنی شده بوسیله ی دوتریوم، یعنی ایزوتوپ ثیدروژن - که معمولاً آن را در نوع ویژه یی از راکتورهای اتمی مصرف می نمایند. ولی اگر راکتور بوشهر و سایر راکتورهای شناخته شده ی ایران از آب سبک استفاده می کنند آیا چنین معنی نمی دهد که اینان مشغول ساختن یا طرح ریزی راکتوری که آب سنگین مصرف می نماید هستند؟ این، همان چیزی است که هنوز آنرا اعلام ننموده اند؟ در هر صورت، مصرف سوخت مصرف شده از راکتوری که با آب سنگین کار می کند، معمولاً برای استخراج پلوتونیوم از درجه ی تسلیحاتی مناسب است و این همان چیزی است که دولت کره شمالی در آن تجارب بسیار دارد و قبلاً ادعا نموده بود که چندین دستگاه اتمی از قبیل سوخت مصرف شده ی راکتور ۵ مگاواتی خود ساخته است.

برنامه ی موشکی ایران

زمان بسیار زیادی را که مقامات ایران صرف ساختن و پرداختن به موشک های دوربرد کرده اند، موجب شده است که پرسش های دیگری را در باره ی برنامه ی هسته یی آنان مطرح سازد. گوا اینکه تهران همواره انکار نموده است که غرض از دستیابی، یا ساخت این موشک ها این نبوده است که از آنها برای حمل کلاهک های اتمی استفاده شود، با این وصف این ادعای آنان از نقطه نظر بسیاری از کارشناسان نظامی با حقیقت تطبیق نمی کند زیرا اینان استدلال می کنند که تأمین هزینه های بسط و توسعه این موشک ها، اگر به آن منظور نباشد این بذل مال، عاقلانه بنظر نمی رسد. «مارتین ایندیک»، معاون وزیر امور خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، در تاریخ ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۹۸ در برابر کمیته روابط خارجی سنای امریکا ظاهر شده و گفته بود که برنامه ی موشکی ایران کاملاً با موضوع سلاح های اتمی در ارتباط است و این، نظری بود که از طرف کارشناسان مستقل از قبیل «گاری میل هولین» که یکی از مدیران پروژه ویسکونسنین است ابراز شده است. گاری، چنین استدلال می کند که «هیچ کشوری در دنیا یافت نمی شود که موشک دوربرد از نوع بالیستیک بسازد و در نظر نداشته باشد کلاهک اتمی بر روی آن سوار کند». این کار معنی نمی دهد! شما موشک های دوربرد نمی سازید مگر آنکه قصد داشته باشید کلاهک اتمی بر آن نهید (۲۵).

مدتهاست که ایران به ساختن این نوع موشک اعتراف نموده است. در ژوئیه سال ۲۰۰۳، بیش از آنکه یک سال از آزمایش مقدماتی این موشک در صحرای قم و قصر بهرام بگذرد، گزارش شد که آزمایش موشک، بنحومصیبت باری ناموفق بوده است (۲۶). بعداً، ارتش ایران بگونه یی رسمی شهاب ۳ را موفقانه آزمایش کرد. این موشک قادر است که یک کلاهک ۷۰۰ کیلوگرمی را تا شعاع ۱۳۰۰ کیلومتر پرواز دهد. اگرچه به اندازه ی کافی نیرومند نیست تا یک کلاهک اتمی را حمل کند، با این وجود آزمایش موشک موجی از شوک و هشدار، روانه اسرائیل کرد که برای اولین بار بگونه یی ناگهانی، خود را در تیررس رژیم یافت که همواره مخالف با بقای آن بر روی زمین بوده است. از زبان وزیر دفاع اسرائیل، «شائول مفاض»، مراسم رسمی شهاب «به شدت خطرناک» بود و بدون

شک، «تهدید و خطر»، هردو را، برای کشور ما بدنبال دارد. اگرچه ایرانیان مراسم پرتاب موشک شهاب ۳ را در بوق و کرنا نواختند و به آن افتخار کردند، طبق معمول، در این باره که چگونه توانسته اند تکنولوژی ساختن آنرا فرا گرفته باشند سکوت اختیار کردند. تنها ادعا شد که نیروی دفاعی ایران در حال حاضر قادر است هر نوع موشکی را که مقامات سیاسی کشور در نظر داشته باشند بسازد. ما، در حال حاضر صد درصد و صاحب این تکنولوژی می باشیم (۲۷). این چنین ادعاهائی را بزحمت می توان جدی تلقی کرد زیرا که این موشک، مخلوطی از تجارب دو کشور روسیه و کره شمالی است و شاخه ی خرید یا بدست آوری سپاه پاسداران، از اواسط دهه ۱۹۹۰ به شدت خود را در برنامه شهاب ۳ درگیر نموده است. برپایه ی اصلی موشک کره شمالی بنام NoDong، موشکی یک مرحله ئی یا یک اشکوبی، با سوخت مایع، یک موتور، که «پنوم یانگ» بر آن باور است مشخصات آن در سال ۱۹۹۴ به تهران درز پیدا کرده است، شهاب ۳، یا اس ۳، همچنین آنک پیرایش و اصلاح وسیعی از موشک های روسی را دارد. مثلاً راکت موتور آن برپایه ی موشک های روسی اس اس ۴ بنا شده است که ایران موفق شده بود تعدادی از آنها را در سال ۱۹۹۸ تملک نماید. منابع روسی نیز مقداری فولاد از نوع عالی آن همراه با فلزات گرانبها در اختیار تکنیسین های ایرانی قرار داده بودند تا بتوانند از آنها برای غلاف یا پوشش سیستم هدایت موشک استفاده نمایند. منابع ایرانیان مخالف رژیم ادعا کرده اند که تهران یک قرارداد ۷ میلیون دلاری با یک شرکت روسی امضا نموده است تا قطعات موشک اس اس ۴ را در اختیار آنان قرار دهد.

کوشش های بی حد و حصری از طرف مقامات ایرانی بکاربرده شد تا به فلز آلات و تخصص لازم برای بسط و توسعه موشک های اس ۳ (شهاب ۳)، دسترسی پیدا نمایند که این تلاش ها از چشم دستگاه های جاسوسی خارجی مخفی نماند. سیا و اسرائیلی ها، هردو، بعنوان مثال، سرخ تیم نظامی روس ها را که کنترل تسهیلات تولید موشک، و بدنبال آن حمل قطعات یدکی برای اس اس ۴ را «قطعه به قطعه» در اختیار خود گرفته بودند، در دست داشتند (۲۸). امریکائی ها، حتی نام تعدادی از شرکت های روسی که باور می شده به برنامه موشکی ایران کمک می کنند شناسائی کرده بودند و به مسکو فشار می آوردند تا به این موضوع رسیدگی نموده و به حمایت های آنان به ایران خاتمه دهند. از آغاز سال ۱۹۹۸، دولت روسیه، تحت فشارهای شدید امریکا، یک سلسله اقداماتی بعمل آورد تا سیستم صادرات خود را تحت کنترل در آورد و بعضی از قرارداد هائی را که بین شرکت های روسی و نمایندگان ایرانی آنها بسته شده بود باطل نماید. بدنبال این اصل، در تاریخ ژوئیه ۱۹۹۹ قانون تازه ئی برای کنترل صادرات خود وضع نمود که به دولت حق کنترل وسیع برای صادرات و حتی جریمه نمودن تخلفات را میداد. ولی هیچ یک از این اقدامات مانع از آن نشد که ایران، با وجود این قوانین شداد و غلاظ، خر خود را نراند و به سراغ افراد و بازرگانان خرده پائی که راه ورسم فرار از پیچ و خم های کاغذ پرانی و دیوان سالاری روسیه را ندانند، نرود.

در پیشنهاد مناقصه دو مرحله‌ای خود برای موشک‌های که فقط از سوخت مایع استفاده می‌کنند می‌توانند کاربرد موشک‌های دوربرد را ساده‌تر نماید، ایرانی‌ها، تماس‌هایی با شرکت‌های کره شمالی و چین نیز گرفتند. در تابستان سال ۲۰۰۳ میلادی پانزده شرکت چینی به علت اتهاماتی که بر آنها وارد شده بود ودالت بر آن داشت که «مواد خام برای تهیه سلاح‌های کشتار جمعی» به فروش می‌رسانند و این عمل آنها با لایحه ازدیاد، مصوب سال ۲۰۰۰ مغایرت داشت، در لیست تحریم‌های اقتصادی امریکا قرار گرفتند. بعضی از این شرکت‌ها مانند Taian Foreign Trade General Corporation of China ویا، Zibo Chemical Equipment Plant of China ویا the Liyang Yunlong Chemical Equipment Group of China and the China Precision Machinery Import/Export Corporation برای اولین بار بود که نامشان در این لیست قرار می‌گرفت. نام دیگری که در لیست بود نام، Norinco، China North Industries، شرکت مختلط چینی الاصل متعلق به دولت و یکی از خطا کاران بالفطره بود. این شرکت که در اوایل دهه ۱۹۸۰ از امور مربوط به خرید و فروش اسلحه کناره گرفته بود برای اولین بار در سال ۱۹۸۴، به وسیله مقامات امریکائی شناسائی شد که به عنوان شریک، در قرارداد مناقصه‌ای داخل شده است که قرار بوده است وسائل نظامی از درجه ممتاز را از چین به امریکا حمل نماید. و این در حالی بود که یکی دو سال دیرتر، یکی از شرکت‌های وابسته به آن بنام Rex International به این علت که مواد لازم برای تولید سلاح‌های شیمیائی به ایران فروخته است، فعالیتش توسط دولت انگلیس در هنگ کنگ متوقف شده بوده است. در ماه مه ۲۰۰۳، واشنگتن Norinco، یکی از پرنفوذترین شرکت دولتی در چین را متهم کرد که به ایران موشک‌های بالیستیک فروخته است و بدنبال آن، آن شرکت را از حمل کالا به امریکا که در یکی دو سال بعد بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار می‌شد منع نمود.

کوشش کره شمالی برای حمل وسائل یدکی موشک از طریق دریائی و کشور یمن در دسامبر سال ۲۰۰۲ میلادی عقیم ماند زیرا محموله‌ی آن کشتی بوسیله ماهواره‌های امریکائی کشف و ضبط شد. از آن تاریخ به بعد، اجزاء و قطعات ساخت کره شمالی به وسیله‌ی هواپیماهای باری Il-76 همراه با قطعات تفکیک شده موشک‌های «رودونگ» که برد آنها در حدود ۱۳۰۰ کیلومتر است به ایران حمل می‌شود (۲۹). یکی از شرکت‌های بازرگانی کره شمالی بنام Changgwang Sinyong Corporation نیز در ماه ژوئیه ۲۰۰۳ تحت همان اتهامی که به پانزده شرکت چینی وارد شده بود مورد تحریم امریکا قرار گرفته است.

از تاریخ شروع جنگ با عراق، مقامات امریکا ادعا کرده‌اند که بعضی از دانشمندان عراقی خانه و زندگی خود را در ایران بنا نهاده و تجارب خود را به برنامه‌های موشکی ایران فروخته‌اند. شاخص‌ترین چهره در میان اینان دکتر صدیق صبا تمیمی، تحصیل کرده چکوسلوواکی است که قبلاً مسئول برنامه‌های موشکی صدام حسین بنام الصمود در دهه ۱۹۹۰ بوده و چون پس از سرنگونی صدام بدون شغل می‌مانده است لذا به استخدام ایران درآمده است.

کوشش های پنهانی تهران بمنظور دستیابی به مواد هسته‌ای

فعالیت های نامشروع وقاچاق ایران در خرید مواد، به ویژه از طرف کمیسیون ویژه اتمی آن کشور که در سالهای اخیر به دنبال وسایل ید کی برای برنامه های اتمی و موشکی ایران بوده است شک و تردید های زیادی به دنبال داشته است. اگرچه این لوازم ید کی می تواند در برنامه های صلح جویانه به کار گرفته شود، بیشتر آنها به اصطلاح دوهدفه است و می تواند در امور نظامی و غیر نظامی، هر دو، مورد استفاده قرار گیرد. بعضی از اقلام این آلات و ادوات هستند که منحصر در لیست خرید شبکه اتمی جای داشته و تنها به درد هدف های مربوط به سلاح اتمی می خورد. همان گونه که کارشناس پیشین سلاح ها «دیوید آلبرایت» استدلال نموده است اگر شما تمام این چیز ها را پهلوی هم بگذارید همان وسیله ای می شود که شما آن را برای آزمایش یک سلاح هسته ای نیاز دارید یا آنکه مایلید سلاح اتمی بسازید (۳۰). گزارش دولت فرانسه که از آژانس خبری فرانس پرس در ماه اوت ۲۰۰۳ گرفته شده است بر آن دلالت دارد که «لیست کوششهای ایران برای خرید ملزومات از صنایع اتمی فرانسه و نیز تولید کنندگان فرآورده های دوهدفه، به روشنی دلالت بر توسعه و پیشرفت ظرفیت بسیار زیادی از فرآیند، و دوباره پردازی و پرتوافشانی سوخت اتمی ایران دارد» (۳۱).

کوشش های سازمان صنایع نظامی ایران، که شرکتی دولتی و در تهران فعالیت دارد به نمایندگی ارتش ایران عمل می نماید، مرکز مناقصه های دولتی رژیم و قطعات ید کی مورد نیاز برای برنامه های هسته ای و سایر پروژه های نظامی ایران است. برای آنکه از سد تحریم فروش سلاح که از طرف امریکا و اتحادیه ی اروپا وضع شده است بدون اشکال گذر نماید، سازمان صنایع نظامی ایران به استادی زبردست مبدل شده و در سراسر جهان و حتی لندن، شرکت هایی قلابی و ساختگی به وجود آورده است که هر یک از این شرکت ها شبکه های بسیار محکمی با اروپا و امریکا به وجود آورده و آنکه در لندن به ثبت رسیده از همه معتبر تر است.

با هدایت سپاه پاسداران و سازمان امنیت کشور، سازمان صنایع نظامی ایران سابقه تاریخی ممتدی از استفاده از این شرکت ها را برای سرپوش گذاردن بر روی کارهای خود دارد. محموله ای از تسلیحات که به صورت صادرات در ماه مارس ۱۹۹۶ در کشتی ایرانی بنام «کلاهدوز» حمل می شد بوسیله پلیس بلژیک در محلی بنام Antwerp بازرسی شد و کاشف بعمل آمد که کشتی در اصل برای شرکتی بنام صنایع غذایی جیرفت بارگیری شده است و این شرکت وابسته به سپاه پاسداران و رئیس آن نیز یکی از افراد سابق سپاه پاسداران بوده است. در این کشتی خمپاره هایی با کالبر زیاد را در کارخانه، قبل از آنکه آنها را به شرکت دریائی بنام «حمل واردات» برای حمل به مقصد تحویل دهند، در محموله های غذایی بسته بندی نموده بودند. این شرکت که دفتر مرکزی آن قبلا در تهران بوده است شعبات دیگری نیز در سایر نقاط کشور داشته است. پس از تحویل بار به این شرکت سرانجام محموله را قبل از آنکه برای صادرات مجوز کسب کند، تحت نام های مختلفی مانند شرکت

بازرگانی محمد خراسانی، و نساجی سعید به ثبت می‌رسانند.

از اوایل دهه ۱۹۹۰ این نوع کوشش‌ها متوجه برنامه‌های هسته‌ای و موشک شد. در سال ۱۹۹۳ مقامات ایتالیائی هشت دستگاه چگالش، بسته‌بندی شده و آماده برای صادرات به ایران را که می‌توانست در برنامه‌های اتمی ایران از آنها استفاده شود توقیف نمودند. سال بعد از آن، گزارش شد که ایرانی‌ها با تعدادی از مؤسسات آلمان و سوئیس تماس گرفته‌اند تا تعدادی دستگاه‌های توازن، تشخیص و آگاهی دهنده که نقشی کلیدی در دستگاه‌های تفکیک بازی می‌کنند خریداری نمایند. در این هنگام با شرکتی انگلیسی نیز تماس گرفته بودند تا از آن شرکت دستگاه‌های موسوم به samarium-cobalt magnetic equipment خریداری نمایند. (Samarium) عنصری است شیمیائی با علامت اختصاری sm- فلزی است نقره‌ئی رنگ و بسیار سخت و مقاوم که معمولاً از آن در ساختن دستگاه‌های تفکیک کننده استفاده می‌شود- مترجم) (۳۲). در نوامبر سال ۲۰۰۰، تهران بر آن شد تا تعداد ده دستگاه پنجره‌استحفاظی برای تشعشعات از درجه غلظت بالا از یکی از سازندگان فرانسوی خریداری نماید و در سال ۲۰۰۲ میلادی شرکتی ایرانی که مرکز آن در امارات متحده عربی بود به شرکت فرانسوی دیگری مراجعه نمود تا تعداد ۲۸ دستگاه remote manipulator که ظرفیت تولید موادی در سطح رادیواکتیو، و یا بالا تر از حد مجاز گروه تهیه کنندگان هسته‌ئی کشورهای که خود را متعهد به تحت کنترل در آوردن تکثیر مواد اتمی نموده‌اند دارد، خریداری نماید (۳۳). در سپتامبر سال ۲۰۰۳ نمایندگان دولت فدرال امریکا فردی ایرانی بنام «سرژیک آواسپیان» را به اتهام آن که کوشش در قاچاق اجزاء یک جنگنده‌های امریکائی به ارزش ۷۵۰۰۰۰ دلار داشته است به این علت که عمل وی با قانون کنترل صدور اسلحه مخالفت داشته است دستگیر نمودند (۳۴).

بسیاری از موارد دیگر مانند آنچه ذکر شد اتفاق افتاده است که تعداد بسیار کمی از آنها مورد توجه قرار گرفته است. در ژوئیه سال ۱۹۹۶ یک مورد بسیار خاص بوسیله M15 کشف شد. یکی از شعبات سازمان صنایع نظامی ایران که مقرر آن در شهر دوسلدورف آلمان بود بطور مرتب مبالغی به مرد بازرگانی بنام علی اصغر منظرپوری، پرداخت می‌نموده است تا نوع مخصوصی از فولاد مقاوم را که برای نوک موشک و کلاهک‌های اتمی، و نیز برای دستگاه‌های تفکیک کننده‌ئی که برای غنی‌سازی اورانیوم از آن استفاده می‌کنند، خریداری نماید. این مرد بازرگان برای سفارش این ماده از امریکا از نامی جعلی استفاده می‌کند و ترتیباتی می‌دهد که پس از آنکه اجناس به فرودگاه هیتروی لندن رسید با کامیون به اروپا حمل شود. قبل از آنکه برای بار دیگر عمل خود را تکرار کند، به جرم آنکه اجناسی را بدون داشتن مجوز حمل و نقل می‌نمود دستگیر شده بود. نامبرده ادعا می‌کرده است که مرتباً اجناسی را به تأسیسات نظامی ایران بنام «یا مهدی» و با اجازه اطاق بازرگانی و صنایع انگلستان حمل می‌نموده است.

عملیات مشابه دیگری بوسیله Multicore، شرکتی که مرکز آن در لندن و شناخته شده بنام صنایع AKS بوده است برای جنگنده‌های ایران لوازم یدکی

تهیه می نموده است. کارکنان Multicore مؤسسه ئی در Bakersfield، کالیفرنیا راه انداخته بودند و با دو و نیم میلیون دلاری که به حساب آن ها ریخته شده بود قطعات یدکی هواپیما و موشک خریداری می نمودند. سفارشات همیشه با تلفون یا فاکس انجام میشد و اجناس همواره از شرکت های مؤزع محموله های پستی از قبیل Federal Express و امثال آن تحویل می شد. در هشداری کامل به سر می بردند تا مبادا با شرکت های فروشنده تماس مستقیم داشته باشند و مورد سوء ظن قرار گیرند. تاکتیک آنان مؤثر واقع شده بود زیرا اینان نماینده شرکتی به اصطلاح به ثبت رسیده انگلیسی بودند که مرکز تجارتی آن لندن بود و نمایندگان ایرانی آن می توانستند اجناس زیادی (به اندازه ۱۶ پالت صنعتی آلات و ادوات هواپیما) که محرمانه آنها را انبار کرده بودند به ایران ارسال نمایند. قبل از آنکه سرانجام در سال ۲۰۰۲ میلادی پس از مراقبت های بسیاری که گمرک امریکا بعمل آورد و مع آن گیر افتاد، اینان پنجاه شرکت امریکائی را فریفته و محموله های آنها را در اختیار شرکت های جعلی و ساختگی بمنظور حمل آن اجناس به ایران قرارداد داده بوده اند (۳۵).

موارد بسیار زیاد دیگری نیز وجود داشته است که عاملان ایران کوشش های مشابهی برای بدست آوردن مواد مورد لزوم هسته ئی داشته اند. با شرکتی که مرکز آن در برمینگهام و نام آن Britannia Heath Transfer بوده است، در سال ۲۰۰۰ از طرف شرکتی صادراتی که مقر آن در لندن بوده است تماس حاصل می شود تا آن شرکت به میزان ۵۰۰ قطعه لوله آلات که بالاخص در دستگاه های سرد کننده بخار، و سایر سرد کننده ها بکار برده می شود، و در نظر بوده است که یاد پروژه های اتمی کشور پاکستان، و یا ایران بکار برده شود آماده نماید. هنگامی که بازرگانی که در ایران متولد شده و محل وی در گلاسکو بوده به چند شرکت از مجموعه شرکت های بریتانیائی مراجعه نموده و درخواست خرید تعداد بسیار زیادی «اسپکترومتر» که علاوه بر مصارف عادی می تواند در ساختن سلاح های اتمی مورد استفاده قرار گیرد مورد سوء ظن آن شرکت ها قرار می گیرد، اینان، با M15 تماس گرفته و مراتب را گزارش نموده بودند. علاوه بر لیستی که در گزارش های سالانه دولتی درباره ی صادرات استراتژیک تهیه می شود، در سال ۲۰۰۲ میلادی، یکی از تحقیقات بی.بی.سی. که پرده از این موضوع برداشته بود دلالت بر آن داشت که تکنولوژی موادی که «مصرف دو گانه» دارند منجمله لوازم مربوط به کوره ها، و سائلی که برای هدایت موشک بکار برده می شوند، و شاید فلز بریلیم (فولادی به رنگ خاکستری با علامت اختصاری Be)، بمنظور صدور به مقصد های نامعلومی به تصویب رسیده بوده است.

کارائی و موفقیت این شبکه، به وسیله Albright که گفته بود عوامل ایران در دیدار ها، تماس ها و یافتن نقاط ضعف در قوانین صادراتی ما استادند، خلاصه شده است. گفته بود «آنها ئی که سلاح هسته ئی می خواهند مردان نخبه ئی را انتخاب میکنند که به فوت و فن کنترل صادرات واردند و نقاط ضعف آن قوانین را می دانند». بعد اضافه می کند که «این افراد محدودیت های کنترل صادراتی را نیز بخوبی

بلدند و می دانند که اگر زیاد تراز حد مجازی که در قانون ذکر شده است جنس خریداری کنند، با کنترل صادرات مواجه خواهند شد. بنابراین، همواره رقمی کمتر از حد مجاز را انتخاب و با آن بازی می کنند. شاید که ردیابی وی از موضوع، بهترین قضاوت در این باره باشد که ایران، موفق شده است «برنامه های مربوط به تفکیک و کارخانه تولید آب سنگین خود را بدست آورد، ولی این کارها همه، در خمیره ی ذاتی ایران نبوده است (۳۶).

آیا سیاست خارجی امریکا این بحران را تشدید نکرده است؟ اگرچه تمام این پرسش های پاسخ داده نشده درباره برنامه های اتمی ایران به روشنی به دنیای خارج این احساس را قویاً دست میدهد که نسبت به آن علاقه نشان دهند ولی، پی بردن به بحرانی که اخیراً از مختصات روابط امریکا-ایران درباره این موضوع شده است نیز، دامن زده است.

یکی از این عکس العمل ها تمایلی است که بعضی از مقامات امریکائی دم از «اطمینان خود» از وجود برنامه های هسته ای ایران و سلاح اتمی می زنند و نه این که آنرا با قید «شاید» و «ممکن است» بیان نمایند. با بکار بردن این نوع اصطلاح ها برای تشریح خطرهای بدون شکی که آنان نسبت به ایران اتمی دارند، امریکا می تواند همان خطری را برای خود بخرد که نسبت به برنامه های تأیید نشده سلاح های تخریب جمعی عراق داشت و وانمود کند که در این مسیر به اتحاد و حمایت های بین المللی نیاز مند است تا بتواند فشارهای مؤثری بر ایران وارد آورد.

این گرایش امریکا به صحبت از «دلیل و مدرک» بجای «احتمال و همانندی» در اظهارات دونالد دامسفیلد، وزیر دفاع امریکا که بر آن اصرار می ورزد که «شواهد روشنی» وجود دارد که ایران سرگرم بسط و توسعه کلاهک های اتمی است (۳۷)، و نیز گزارش های سیا، که طی دهه گذشته «قانع شده است» تهران «مشتاقانه در طلب» همان برنامه است، به چشم می خورد (۳۸). Kenneth Brill، که نماینده امریکا در سازمان بین المللی انرژی اتمی در «وین» است به همان زبان صحبت نموده و ایران را متهم نموده است که «به شدت در طلب دست یابی به سلاح های اتمی است» ولی هیچیک از این اصطلاحات یا گفته ها مورد تأیید اتحادیه اروپا، یا سازمان انرژی اتمی که سخنگویان آن این چنین ادعاهای عریانی را درباره ایران نداشته اند، قرار نگرفته است. تنها گفته اند که برنامه های اتمی ایران چه صلح جویانه باشد و چه غیر آن، موضوعی است که مورد علاقه سازمان است (۳۹). این نظریه، در گزارش نوامبر سال ۲۰۰۳ سازمان انرژی اتمی که بحث از سوابق ایران در مورد رعایت نمودن از مفاد پیمان ۱۹۶۸ می کند نیز مورد تأکید قرار گرفته و می گوید که «سوابقی در دست نیست که ایران، قبلاً راجع به مواد اتمی و فعالیت های خود، موضوعی اعلام نکرده داشته باشد..... و یا اینکه کارهایی که انجام داده است ارتباط با برنامه تسلیحاتی اتمی داشته باشد». لحن محتاطانه آنان همچنین بوسیله کارشناسان مستقل مانند Hans Blix و David Albright که صحبت از «شواهد تصادفی یا مربوط به موقعیت از یک برنامه اتمی جاه طلبانه» دارد بدون آنکه

سؤال های زیادی را مطرح نمایند که چرا ایران به ندهای بین المللی پاسخ نمی دهد و با آنها روراست نیست بگوش میرسد (۴۰). George Perkovich از مؤسسه کارنگی در واشنگتن گفته است که «آنها که خارج از گود ایستاده اند نمی دانند که تصمیمات ایران درباره دست یابی به سلاح اتمی را دقیقاً چه کسی می گیرد و یا آنکه آن تصمیمات چیست؟» (۴۱). از این نوع اختلافات در سال ۱۹۹۵ هنگامی که Zalmay Khalilzad که این اواخر خدمت شورای امنیت سازمان ملل را ترک گفته بود، گزارش داده بود که ایران یک استراتژی ۱۰ میلیارد دلاری برای تحصیل سلاح های اتمی در نظر گرفته است. ادعائی بود که البته مورد بحث بیشتر کارشناسان بین المللی قرار گرفته بود (۴۲).

از همین نوع اختلاف در تأکیداتی که بر روی مسئله ایران می شود در پائیز سال ۲۰۰۳ میلادی هنگامی که گزارش جدید سازمان بین المللی انرژی اتمی اعلام نموده بود که بازرسان آن سازمان از تأسیسات نظرنمونه برداری کرده اند و «احتمال وجود اورانیوم غنی شده، یعنی ماده ئی که در سیاهه ملزومات اتمی ایران منظور نشده است» وجود دارد، نیز به چشم می خورد. گوا اینکه هیچکس موقعیت واشنگتن را مورد بحث قرار نداده بود که اگر چنین اقداماتی ایران انجام داده باشد و بدون اجازه سازمان بین المللی انرژی اتمی به غنی سازی اورانیوم پرداخته باشد تخلفی شدید از پیمان سال ۱۹۶۸ است، با این وجود سروکله مقامات امریکا فوراً پیدا شد تا ادعاهای ایران را نسبت به اینکه دستگاه ها و لوازم اتمی موجود در تأسیسات نظرنمونه برداری از آنکه یک دهه قبل به ایران حمل و در کارخانه نصب شوند آلوده بوده اند، رد نماید. و به محض آنکه سیاست مداران امریکائی کوشیدند تا از خود دفاع نمایند، موقعیت آنان تبعیض آمیز جلوه کرد زیرا سخنگوی سازمان بین المللی انرژی اتمی Melissa Fleming تأیید نموده بود که گزارش آنان چندان قطعی نبوده است و اضافه کرده بود که «سؤال های بسیار دیگری را بجای آنکه به این سؤال پاسخ داده شود برمی انگیزد» (۴۳). کشف نشانه ورد پای بیشتری از اورانیوم غنی شده در کارخانه Kalaye (مترجم کتاب از درک نام و محل این کارخانه عاجز است و با حدس زدن نیز کاری از پیش نمی برد) که در آن دستگاه های تفکیک آلوده با مواد، انبار شده بود بطور قطع و یقین موضوع را مشکل تر و شاید ادعای ایران را کینه توزانه تر نموده بود (۴۴).

آسیب پذیری ادعاهای امریکا در وارد آوردن این اتهامات و گزافه گوئی ها، از مذاکرات مربوط به تاریخ اختتام هریک از این کلاهک های اتمی ایران آشکار شد. بیشتر کارشناسان مستقل که در این باره حق اظهار نظر داشتند پیش بینی می کردند که «احتمالاً در نیمه دوم این دهه، ایرانی ها می توانند خود را از پیمان عدم استفاده از سلاح های اتمی به فوریت کنار بکشند» (۴۵) و حال آنکه دیگران بر آن باور بودند که حتی هنوز دولت ایران اجازه شروع به کار بر نامه سلاح های هسته ئی را صادر نکرده است (۴۶). بطوری که آلبرایت استدلال نموده است «پیش بینی اینکه چه موقع ایران ممکن است واجد خمیره ی ذاتی و قابلیت برای غنی سازی اورانیوم یا پلوتونیوم تفکیک شده باشد پُر از شک و ابهام است» (۴۷). اگر به مقایسه

پپردازیم، بعضی از انتقاداتی که از ایران آنهایی بوده است که با شنیدن آنها احساسی از گزافه گوئی، به مردم دست داده است. مثلاً گزافه گوئی در این باره که به سرعت این گفته ها به حقیقت بدل خواهد شد. دونالد رامسفیلد گفته است که ایران در ظرف مدت بسیار کوتاهی صاحب سلاح های هسته ای خواهد شد. و مایکل لِدین، در سپتامبر ۲۰۰۲ می نویسد که سران رژیم به دانشمندان و تکنیسین های خود گفته اند که آنان سخت علاقمندند تا به دنیانشان دهند که ایران تا پایان سال قابلیت ظرفیت اتمی خواهد داشت (۴۹). ۹ ماه بعد، لِدین، جدول ساعات کار خود را عقب زد و ادعا نمود که «بعضی از افرادی که کاملاً از اوضاع و احوال با خبرند بر آن باورند که رژیم امیدوار است در پایان تابستان (۵۰)، برنامه اتمی کشور در شرف اختتام باشد (۵۱).

از زاویه دیگری که به موضوع نگاه کنیم این گونه مجموعه اصطلاحاتی را که امریکا بعضاً بکار میگیرد فاقد آن ریزه کاری های ماهرانه ای است که در نیمه راه بین وجود داشتن یا نداشتن کامل یک برنامه سلاح هسته ای است. بعضی از «شواهد» چنین برنامه ای دال بر هیچ گونه قصدی از اینکه ایران کلا هک اتمی بسازد ندارد. برعکس، بجای آن به آن کشور اختیار میدهد که در آینده چنین برنامه هائی را بسط و توسعه دهد. این نوع طرز تفکر را بعضی از دیپلمات های غربی که برنامه های هسته ای ایران را دنبال کرده اند از خود نشان داده اند. «اگر شما به نحوه دست یابی ایران که کوشیده است مواد مورد نیاز خود را بدست آورد بنگرید، در هیچیک از الگوهای که ما سراغ داریم نمی گنجد و بطور کلی بی ربط و متناقض است. محتمل ترین توضیحی که می توان در این باره داد این است که اینان می خواهند به مرحله ای از پیشرفت برسند که اگر سران کشور تصمیم به ساختن این سلاح گرفتند بلافاصله شروع به تولید آن نمایند» (۵۲). با استفاده از هر نوع اصطلاحات زود گذر به منظور محکوم کردن ایران، میدان داران امریکائی نه تنها به اعتبار خود لطمه می زنند بلکه بدون علت، خام دستی و عدم مهارت خود را در وضع سیاست های ناشیانه بروز می دهند. مثلاً آن گونه که بعضی از مقامات امریکا پیشنهاد نموده بودند، دم از آن می زنند که تأسیسات اتمی بوشهر را کن فیکون می کنند (۵۳). یعنی، اعتراضی آشکارا به یک برنامه صلح جویمانه اتمی که زیر نظر سختگیرترین موشکافی ها و بررسی های بین المللی به وجود آمده است. به عنوان مثال، در سپتامبر سال ۲۰۰۳، انگلستان از امریکا گسست و با فرانسه و آلمان هم صدا شد و اعلام نمود که به ایران کمک می کند تا بتواند سوخت مورد لزوم برای کارخانه برق اتمی بوشهر را بدست آورد مشروط بر آنکه ایران کارخانه مستعد شده در نظر را پیاده کند و متعهد گردد با سازمان ملل متحد همکاری نماید.

با ایجاد این نوع تفرقه های بیمورد در بین کشورهای که می رفتند در یک موضوع خاص با هم هم صدا باشند، این نوع خام دستی ها گز کی به دست تند روها در ایران می دهد که نغمه ساز کنند و مدعی شوند که طبیعت واهی و بی بنیاد ادعاهای واشنگتن است که نشان می دهد در پشت ظاهری که بخود می گیرند چیزی نهفته دارند که ایرانیان همواره در برابر آنان جبهه می گیرند. با جعل ارتباط بین برنامه اتمی

ایران و سیاست فشار سیاسی، یا نظامی امریکا، این احتمال وجود دارد که تندرهای ایران علم شنگه دیگری به راه اندازند تا بتوانند در برابر فشارهای بین المللی مقاومت نمایند. در این خصوص، پوستر یک جنگجوی مهاجم و متخاصم امریکائی را بردیوارها نصب می کنند تا اتهامات را قوت بخشد و حالات بحرانی بین ایران و امریکا را در اذهان مردم تداعی کند.

در ژوئن ۲۰۰۳، بعنوان مثال، هنگامی که تنش بین المللی بر سر مسئله برنامه های هسته ای ایران به اوج رسیده بود، وزیر امور خارجه ایران کمال خرازی ادعا نمود که «امریکا علیه ایران، هدفهای سیاسی خاصی را دنبال می کند و لازم است که سازمان انرژی اتمی از آن دور بایستد». و دوماه بعد، هنگامی که ایران تحت فشار قرار گرفت تا مقوله نامه الحاقی سازمان انرژی اتمی را امضا نماید، محافظه کاران اسلامی، فی الفور هموطنان خود را هشدار دادند که امضای این پروتوکول چنین معنی می دهد که ما از استقلال و تمامیت ارضی کشور خود چشم پوشی کنیم و آن را دودسته تقدیم نقشه های خیانت آمیز غرب کنیم و این همان چیزی است که بازرسان بین المللی در نظر دارند به ما تحمیل نمایند و این کار را از طرف امریکا، اسرائیل، و اتحادیه اروپا که علاقمندند انگشت خودشان را در هر سوراخی که می خواهند داخل کنند انجام می دهند. تمام این نقشه ها و دسیسه های امریکا، همدستانش، و سازمان ملل متحد، همه بر علیه وجود جمهوری اسلامی ایران است. بعضی از رسانه های جمعی حتی پیشنهاد نموده بودند که ایران از عضویت در پیمان عدم استفاده از سلاح های اتمی خارج شود و حتی روزنامه محافظه کار «انتخاب» عنوان خاصی برای سرمقاله خود در صفحه اول روزنامه انتخاب نموده بود و دلالت بر آن داشت که «صدای اعتراض مردم برای امضای پروتوکول الحاقی بلند شده است» و رئیس قوه قضائیه، محمود هاشمی شاهرودی در روز ۴ اوت ادعا کرد که رهبر ایران، با حمایتی که مردم از وی نموده اند تسلیم زور و فشار نخواهد شد و نمایندگان، و دانشجویان در برابر هدفهای امریکا که میخواهد منویات خود را به زور بما تحمیل کند ایستادگی خواهند نمود. این روزنامه، همچنین ادعا می نمود که علاقه سازمان بین المللی انرژی اتمی این بوده است که با دسیسه و دوز و کلک جمهوری اسلامی ایران را سرنگون سازد. کیهان ادعا داشت که بوسیله قلدران و باج سبیل گیران بین المللی، و روزنامه جمهوری اسلامی مدعی بود که بوسیله نیروهای استیلا گر، می خواهند این کار را صورت دهند. سردبیر کیهان اضافه می کند که «حقیقت این است که تمام سازمان های بین المللی منجمله سازمان ملل متحد و سازمان انرژی اتمی، در بعضی جهات، متمایل به منافع نیروهای بزرگتر در جهان شده اند که حالا اتفاق افتاده است که این نیرو امریکا از آب درآمده است» (۵۴).

از این جالب تر این که سیاست مداری تندر و ازواشنگتن هوس می کند اتهامات خودش را بر زبان جاری کند و به شیوه ای که امریکا معمولاً ایران را متهم می کند، درباره ی دخالت های ایران در عراق و افغانستان سخن گوید. اینگونه رجز خوانی ها از طرف افراد غیر مسئول، بهانه به دست

ایران می‌دهد تا در برنامه‌های خود شتاب بخشد (به مقدمه مراجعه شود). این خطر، بوسیله کارشناسان مستقل اتمی مانند آلبرایت تشخیص داده شده است. آلبرایت استدلال می‌کند که اگر آمریکا ایران را تهدید کند، در آن صورت ممکن است ایران در برنامه‌ی هسته‌ای خود سرعت بخشد، به قدرت و لیاقت خود در کمترین زمان ممکن واقف گردد و آنوقت است که دود آن در چشم پیشنهاد کنندگان فرو خواهد رفت.

ترس ایران از انگیزه درجه دوم در پشت اتهامات آمریکا از یک برنامه پنهانی هسته‌ای، بوسیله تبعیضاتی که واشنگتن درباره ایران روا داشته، همواره تشدید گردیده است. به عنوان مثال، از سال ۱۹۹۴ به بعد مقامات تهران این سؤال را مطرح کرده‌اند که به چه جهت واشنگتن حتی مناقصه خود را برای بازسازی نیروگاه بوشهر محکوم کرده و با یک معامله ۶/۴ میلیون دلاری که ایران با کره شمالی که قرار است راکتورهای آب شیرین مورد احتیاج ایران را در ازای پیاده کردن دودستگاه از تأسیسات اتمی فعلی منعقد نموده، بخود ضرر زده است؟ در سرتاسر ایران، و در دنیای وسیع تر اسلام، بسیاری از مردم بوده‌اند که پرسیده‌اند به چه دلیل دولت آمریکا که ایران را بیاد محکومیت گرفته است درباره امکانات هسته‌ای اسرائیل سکوت گزیده است؟ چرا همان اعتراضات را متوجه اسرائیل نمی‌کند؟ این گفته را امیرمحبیان، که مشاور غیررسمی برای رهبر جمهوری اسلامی ایران است و خشمی مشابه با طیف سیاسی ایران دارد عنوان می‌نماید. بعنوان یکی از مدافعین اصلاحات سیاسی در ایران، مصطفی تاج زاده، در حالتی مخصوص استدلال می‌کند «از یک طرف اسرائیل عنوان می‌کند اگر من این را نداشته باشم، امنیت ندارم. و ما می‌گوئیم مادام که اسرائیل آن را دارد ما امنیت نداریم (۵۵). این اعتراضات در جلسه مخصوصی از اجتماع صاحب منصبان سوری و ایرانی به سبکی عمومی، در روز ۹ دسامبر سال ۲۰۰۲، هنگامی که کمال خرازی رئیس جمهور سوریه بشار اسد، برای یک اقدام فوری بین المللی علیه مسلح شدن اسرائیل اجتماع نموده بودند مطرح شده بود.

در حالی که به وسیله تعداد بی شماری از کشورهای متخاصم منطقه محصور شده است، اسرائیل ممکن است حق مشروع خود بداند (که از نیمه‌های دهه ۱۹۶۰ نقطه آغاز آن بوده است) که از امکانات هسته‌ای برخوردار باشد. ولی دولت آمریکا از این که تا امروز توضیح دهد به چه دلیل برنامه هسته‌ای یک کشور امضا کننده پیمان عدم استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، که در صدد است شاید بتواند از این امکانات برخوردار گردد برای ثبات منطقه مهم است، ولی همسایه دیگرش، نه فقط قبلاً چنین سلاح‌هایی را در اختیار خود دارد، بلکه هنوز پیمان ۱۹۶۸ را امضاء ننموده و از امضا کردن خودداری مینماید؟ سخنگویان مصر، سوریه و عربستان سعودی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر سال ۲۰۰۳، زبان به اعتراض گشودند و فریاد زدند که بعضی از قسمت‌های این کره خاکی هست که برای دیدن سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل دیده برهم نهاده و سلاح‌های مخرب جمعی، و عدم پذیرش از مفاد پیمان ۱۹۶۸ آن کشور را نادیده می‌گیرند (۵۷).

قضیه واشنگتن برای رسیدگی فوری و فوری علیه ایران نیز آن گونه که معلوم

است به وسیله این حقیقت که کوشش ایران برای پیاپی رساندن برنامه های هسته ئی خود برای مخفی کردن از چشم های دنیای خارج بسیار مشکل از آب درآمده، کمی تعدیل شده است. در چنین سناریویی، ایران باید سوخت مصرف شده رآکتور بوشهر را بگیرد و دوباره آنرا از صافی بگذراند و پلوتونیوم بدست آورد. و این وظیفه ئی است بسیار شاق، که نیاز به احداث آن رانمی توان پشت گوش انداخت و آن رانادیده گرفت. روش دیگر برای غنی سازی اورانیوم نیز مستلزم پیکربندی مجدد آزمایش دستگاه های تفکیک کننده است که بانبود تکنولوژی پیچیده و مشکلی که در سر راه است، پنهان نمودن آن از چشم های ماهواره های امریکا، و باز رسان بین المللی انرژی اتمی به همان اندازه مشکل است که بتوان چنین برنامه ئی را به اجرا در آورد و مواد شیمیائی لازم را در این کارخانه ها تجزیه نمود. اشکالات وسیع پنهان نمودن این چنین برنامه ها، و محفوظ نگاه داشتن آن از حملات احتمالی نظامی، این حقیقت را روشن می سازد که دنیای خارج (از زبان یکی از افراد عالیرتبه سازمان اتمی ایران) می داند که محل اصلی تولیدات ایران کجاست. نطنز، آنجائی است که در آن اورانیوم غنی شده تولید می شود و اراک، محلی است که در آن پلوتونیوم می سازند (۵۸).

واشنگتن تا کنون طفره رفته است تا توضیح دهد که چرا مقامات غیرمنتخب ایران را از قدرتی که در اختیار خود دارند و می توانند ضربه های اولیه فاجعه آفرینی را در برابر اسرائیل و امریکا به منصفه ظهور برسانند جلو گیری نمی کند. اجرای این عمل توسط ایران بسیار فوری و حجیم خواهد بود. به عنوان مثال، بعضی از سخنگویان امریکا پیشنهاد های غیر قانع کننده ئی را مطرح نموده و گفته اند که این نمایندگان غیرمنتخب را در مقام مقایسه با نمایندگان منتخب در سایر نقاط جهان، کمتر می توان احتمالاً ترسانند. خلیلزاد، نماینده امریکا استدلال می کند که «بویژه برای حکومت ایران آینده ی بسیار خطرناکی در بر دارد - از این که در برابر مردم ایران مسئولیت نداشته باشد و به تروریست ها کمک کند - که به سلاح اتمی مجهز گردد» (۵۹)، و اگر چه بعضی ها با نظر خلیلزاد موافق نیستند که این سلاح ها ممکن است در اختیار افراد ثالث قرار گیرد، با این وجود، جوابی به این سؤال داده نشده است که به چه دلیل حکمرانان غیرمنتخب مردم را کمتر می توان ترسانند و از عمل باز داشت تا افراد منتخب مردم. اگر صحنه های هیجان برانگیز و دیوانه وار بعضی از شهرهای هندوستان در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ را بیاد آوریم، جمعیت بسیار عظیمی فریاد اشتیاق سرداده بودند که باید به پاکستان حمله اتمی نمود و همین موضوع است که بیش از حد دامنه استدلال خلیلزاد را محدود می کند.

از طرف دیگر جنبه هائی اخلاقی وجود دارد که در آن ایران، اگر روزی بتواند کلاهکی اتمی داشته باشد، احتمالاً منشأ خطرات کمتری باشد تا کشورهای دیگری که قبلاً به آن دست یافته اند. به عنوان مثال، پاکستان، مدتهاست که با هندوستان خصومت و دشمنی دارد که در موقعیت های قبلی، بویژه در تابستان ۱۹۹۰ و ۲۰۰۲، انگشت دولت آن کشور تا نزدیکی های ماشه سلاح اتمی هم پیش رفت ولی چکانده نشد. و اگر چه رژیم فعلی ایران، مانند بیشتر کشورهای اسلامی، خصومت علنی خود را با اسرائیل اعلام نموده است ولی بحث حق حاکمیت با آن کشور در مقام مقایسه با کشمیر را که هندوستان و پاکستان از سال ۱۹۴۷ تا کنون بر سر آن دعوا دارند

ندارد. علاوه بر آن، هیچ یک از آن دو کشور جنوب شرقی آسیا امضا کننده پیمان عدم استفاده از سلاح های هسته ای نبوده اند و عناصر موجود در دولت پاکستان، به ویژه سازمان اینتلیجنت داخلی آن کشور با گروه تروریستی القاعده در ارتباط بوده است، همانگونه که بعضی از عناصر موجود در رژیم ایران نیز تحت الحمايه های خود را در خاور میانه دارند و با آن سازمان ها در ارتباط اند.

بطور کلی ایران سابقه جنگ های تجاوز کارانه مانند عراق را ندارد که امریکا و متحدانش دلائلی قوی در دست داشته باشند و به آن بهانه برنامه های هسته ای ایران را محکوم نمایند. بطوری که سخنگوی ایران، حسن مشهدی، اظهار نموده بود، ایران، نه تنها به همسایگان خود تجاوز ننموده بوده است بلکه قربانی تهاجم همسایگان خود نیز بوده است. از مواردی که باید به آنها اشاره کرد: تهاجم ۱۹۸۰ عراق و حمله متفقین در سال ۱۹۴۱ میلادی به ایران بوده است. ایران همواره حق حاکمیت خود بر آبراه شط العرب (اروند رود) که متنازع فیه با عراق بوده است و نیز جزایر تنگه هرمز را برای خود محفوظ نگاه خواهد داشت. سپس بنحوقانع کننده ای استدلال می کرد که تهران همواره به این مسئله از دریچه چشم حقوقی و دیپلوماتیک، و نه نظامی، نگاه می کند. ایران تنها کاری که کرده است و خواهد کرد ادعای حقوق طبیعی خود در منطقه است، ولی بعضی از کشورها در تلاشند تا این حقوق را منکر شوند. این نظریه، از طرف بعضی از سیاسیون غربی نیز تأیید شده است: تنها علتی که من از آن تفرد دارم که تهران دارای کلاهک های اتمی شود نه به آن سبب است که تهران در معرض تهدید قرار خواهد گرفت، بلکه به آن سبب است که به رژیم فعلی ایران اعتباری معنوی می بخشد و پرستیژ آن را بالا میبرد (۶۰).

برعکس، بعضی از ادعاهای واشنگتن درباره طرز رفتار مقامات ایران پس از بدست آوردن سلاح هسته ای مورد سؤال است. Zalmay Khalilzad، بعنوان نمونه، استدلال می کند که ایران، در گذشته اشارات تهدید آمیزی از بکار بردن بالقوه سلاح هسته ای به وسیله دول اسلامی علیه اسرائیل نموده است و میکائیل لدین گفته بود که رفسنجانی در ماه های قبل، ضمن صحبت هایش گفته بود در آن لحظه ای که ما صاحب بمب هسته ای شویم اسرائیل را با آن منهدم می کنیم (۶۱). ولی نظریه ای که در تاریخ ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱ در نماز جمعه تهران بوسیله رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بیان شد فرسنگ ها با این ادعا فاصله دارد. طبق این گفته سیاست کلی دولت ایران برعکس آنچه بوسیله لدین گفته شده است تصویر دقیقی از تعادل قدرت در آینده منطقه است. اگر روزی فرارسد که دنیای اسلام با سلاح هائی که اسرائیل در زرادخانه های خود ذخیره کرده است مجهز شود، در آن صورت استراتژی استعماری به بن بست می رسد زیرا که بکار گیری بمب هسته ای چیزی در اسرائیل باقی نمی گذارد و همان چیز در دنیای اسلام نیز اتفاق خواهد افتاد (که میتواند) هزینه های بیشتری برای استعمارگران جهانی داشته باشد.

چند هفته بعد، اظهارات دیگری که بوسیله رئیس جمهور سابق بعمل آمد تنها اشاره به استفاده از نیروی نظامی بطور کلی نموده بود و نه بالاخص به سلاح های هسته ای: پیشرفت هائی که در طی ماه های گذشته ما داشته ایم حقیقتاً امریکا را به وحشت انداخته است. این تاوانی است که باید بپردازد. تحت اوضاع و احوال

موجود این نوع هزینه ها ممکن است بوسیله مردمی که برای استیفای حقوق حقه خود ترس دارند، یا بوسیله مسلمانان جهان، به امپریالیست صدمه زند. یکی از سخنرانی هائی که توجه جهانیان را به آن جلب کرد و بعضی اوقات آن را بعنوان نمونه ئی از نیات بد تهران عنوان می کنند، بوسیله فرمانده سپاه پاسداران، یحیی رحیم صفوی در برابر افراد سپاه پاسداران در ماه آوریل ۱۹۹۸ در قم ایراد شده بود. صفوی پرسیده بود که آیا ما می توانیم تهدید های امریکا را همراه با رفتار سلطه جویانه و سیاست های به اصطلاح تشنج زدائی اش تحمل کنیم؟ و آیا می توانیم خطراتی را که از جانب امریکا در لفافه مذاکرات تمدن ها در انتظار ماست بپذیریم؟ آیا می توانیم جمهوری اسلامی را از گزند صهیونیسم بین الملل که در نظر دارد بردست یابی و تکثیر مواد شیمیائی و هسته ئی ما ماهر تحریم زند حمایت کنیم؟ گوا اینکه بعضی از مفسرین ادعا نموده بودند که این سخنرانی، حداقل، سؤال های مغشوش کننده ئی از تمایلات بعضی از تند روهای محافظه کار را مطرح نموده بود تا با تعهداتی که ایران برای کنترل تسلیحات بعهد گرفته است توافق داشته باشد (۶۲). پرواضح است که بیانات صفوی نظرات شخصی نامبرده بوده است زیرا نامبرده فردی است که در سیاست کلی و خارجی ایران محلی از اعراب ندارد ولی بهر حال گفته هایش می تواند مورد تفسیرهای گوناگون قرار گیرد. یکی از مفسران پرسیده بود که به چه جهت فرمانده سپاه باید علیه تصمیمات رئیس جمهور کشور سخن گوید؟ آنهم تصمیماتی که درباره تعهدات بین المللی ایران بوده و شورای امنیت ملی ایران نیز تصمیم گرفته بوده است که بر روی برنامه های تسلیحاتی هسته ئی سرپوش گذاشته شود؟ و اگر این نخبگان تند رو در درون رژیم حقا در موقعیتی هستند که دستور جلسه خودشان را اجرا کنند، همانگونه که امریکا آن را ادعا می کند، بچه دلیل صفوی نیاز به شکایت کردن را جایز دانسته بود؟ البته اگر بتوان آن گفته ها را شکایت دانست! (۶۳).

بیشتر کارشناسان مستقل تصور می کنند که چنین سناریوهای کابوس گونه، منجر به نادرست فهمیدن علل پنهان نگاهداشتن برنامه های هسته ئی خواهد شد. رهبران رژیم، بطوری که George Perkovich استدلال می کند، برعکس، در مغز خود عقاید دفاعی و سمبولیک بسیار زیادی دارند:

«آنها آنقدر هشیار و آگاهند که درک کنند یک بمب، تمام نیروهای خارجی، منجمله اسرائیل و امریکا را برمی انگیزد تا نظر خود را به ایران دیکته کنند یا اینکه آنرا مورد تاخت و تاز قرار دهند. قابلیت داشتن نیروی هسته ای نمایانگر استعداد و دلاوری فنی تمدن بزرگ ایرانی است. به ویژه، ایرانیان شیعه که احساس می کنند بمب، نشان دهنده اطمینان مجدد آنان در تفوقشان بر بیشتر عرب های سنی مذهب است. خلاصه آنکه، ملی گرایان ایران به بمب اتم به صورت مظهر، و تضمین کننده اطمینان به خود و استقلال و وزنه ئی در سطح جهانی می نگرند که آنان را در سطح تمدن ها و نیروهای بزرگ قرار خواهد داد» (۶۴).

همان گونه که صفوی در دسامبر سال ۲۰۰۰ ادعا نموده بود، موشک های ایران می تواند خسارت های جبران ناپذیری یا بر اسرائیل، یا برایالات متحده امریکا وارد آورد. با این حال، این موشک هنوز برای هدف های دفاعی است.

حداقل، یک ملاحظه و احترام وجود دارد که سیاست های آینده امریکا بتواند در حد شیاع، خطر بحران اتمی بین ایران و امریکا و سایر کشورهای جهان را تشدید کند. در اصطلاح های فوری و کوتاه مدت، هر نوع حمایت یا راهنمایی که از طرف امریکا بمنظور تغییر رژیم در ایران صورت گیرد، ریسک ایجاد خلأ قدرت را بدنبال خواهد داشت که در آن صورت تمام اموال دولتی بالقوه در اختیار و در کف قدرت فردی در خواهد آمد که چنین موقعیت و موفقیتی نصیبش گردد. صحنه های هرج و مرج در بغداد، در روز های پس از خارج شدن صدام حسین از صحنه در آوریل سال ۲۰۰۳ میلادی نمایانگر خطر وسیع تر و عمیق تری خواهد بود که می تواند بگونه ئی امکان پذیر، زرادخانه و انبار مهمات جنگی یک کشور را به موازات فروپاشی دستگاه های کشور در معرض خطر نابودی قرار دهد. به علاوه، تغییر رژیم در عراق، مانند شوروی سابق، بحران اقتصادی آفرید و سبب شد که دانشمندان ارزشمند سابق آن کشور آسیب پذیر گردند و کشورهای دیگر در صدد ابتیاع آنان بر آیند. از زمان سقوط صدام تا کنون، وزارت امور خارجه امریکا به همین علت مجبور شده است طرحی ۱۶ میلیون دلاری که مانع از خرید و فروش دانشمندان می شود تهیه نماید (۶۵).

در دراز مدت، خطر دیگری ممکن است در اثر تغییر رژیم در هر کشوری حاصل شود و در اثر اوضاع و احوال سیاسی زمان، آن کشور ها تجزیه شوند، گواهی که به دلائلی که ذیلاً به آنها اشاره خواهیم کرد این کار، به ویژه در مورد ایران بسیار غیر محتمل است (۶۶). در چنین نمایش نامه ئی، لازم است دنیای خارج باتنی چند از مقاماتی که این کلاهک ها را در دست دارند معامله کند که در آن صورت وظیفه تنظیم کارها، به اجراء آوردن و دید بانی قراردادهای بین المللی مشکل ترمی شود. مقایسه بهتری که برای این کار متصور است فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق است که چند جمهوری از آن کشور دارای تأسیسات اتمی بودند و بیشتر آنها تا کنون موافقت های بین المللی درباره صدور تسلیحات را ارج نهاده اند منتها تک و توکی از آنها، هراز گاهی، هوس داشته اند پاز گلیم خود دراز تر کنند.

در این باره، باید اضافه کرد که تناقضات و خلاف گوئی های درد کترین، یا اصول «بوش» نهفته است. به جز در مفرط ترین اوضاع و احوال، تغییر رژیم، محتملاً برای ایالات متحده امریکا خطر آفرین است و علت آن است که پر کردن خلأ قدرت به فوریت، و پاره پاره شدن اوضاع سیاسی آن کشور در دراز مدت، خطراتی در بر دارد که از بین بردن آنها می تواند برای امریکا تهدید آمیز باشد.

یادداشت ها

- ۱- به فصل اول مراجعه شود.
- ۲- واشنگتن پست، ۱۲۳ اکتبر ۲۰۰۳.
- ۳- ویکیلی استاندارد، ۹ فوریه ۲۰۰۲.
- ۴- ها آرتز، ۱۶ ژوئن ۲۰۰۲.
- ۵- تایم، ۸ مارس ۲۰۰۳.
- ۶- ساندی تلگراف، اول ژوئن ۲۰۰۳ - ۷- اخبار بی.بی.سی، ۱ اوت ۲۰۰۳.

- ۸- اظهارات قائم مقام وزارت امور خارجه در امور حقوقی بین المللی، ۹، آوریل ۲۰۰۳.
- ۹- مقاله Mark Hibbs در Nucleonics week تحت عنوان «بُن»، از مناقصه بوشهر برای احیا کردن طرح، امتناع خواهد نمود، ۲۶ نوامبر ۱۹۹۱.
- ۱۰- گزارش مرکز مطالعات استراتژیک و امور بین المللی، آوریل / مه ۲۰۰۳.
- ۱۱- نیویورکِر، ۳ دسامبر ۲۰۰۱.
- ۱۲- مقاله جورج پرگوییچ در سازمان اوقاف کارنگی برای صلح جهانی «سروکله زدن بارقابت های اتمی ایران»، ۲۸ آوریل ۲۰۰۳ صفحه ۵.
- ۱۳- نیویورکِر، ۳ دسامبر ۲۰۰۱.
- ۱۴- همان روزنامه.
- ۱۵- مقاله روبرت ج. این بورن، و گاری سامور «پایان کمک های روسیه به بمب اتمی ایران»، مجله بقا، جلد ۴۴ تابستان ۲۰۰۲.
- ۱۶- همان مجله صفحه ۵۱-۷۰.
- ۱۷- آسوشیتد پرس، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳.
- ۱۸- روزنامه میدل ایست اینترناسیونال نمره ۶۴۴، فوریه ۲۰۰۱.
- ۱۹- روزنامه ایرنا، ۱۹ فوریه ۲۰۰۳- استنباط ما بر آن است که ایران میخواهد راکتور اتمی برای نیروگاه برق خود بسازد. مقاله اما اودوین.
- ۲۰- گزارش مرکز مطالعات استراتژیک. «خدا حافظ سوخت» ماه مه / ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۱- به فصل ۸ مراجعه شود.
- ۲۲- تهران تایمز ۳ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۳- مقاله آنتونی کوردس من، ۲ ژوئیه ۲۰۰۰.
- ۲۴- گزارش رئیس سازمان بین المللی اتمی درباره نحوه اجرای پیمان عدم تکثیر سلاح های هسته ای، ۶ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۵- واشنگتن تایم، ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۸- رادیو بی.بی.سی. ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۲۶- آسوشیتد پرس، ۱۲۳ اکتبر ۲۰۰۲.
- ۲۷- اظهارات در یادار شمخانی. اخبار بی.بی.سی. ۲۶ مه ۲۰۰۲.
- ۲۸- نیویورکِر، ۳ دسامبر ۲۰۰۱.
- ۲۹- جونگانگ (کره جنوبی)، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۰- پرونده چهارم، ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۳۱- آژانس فرانس پرس، ۲۷ اوت ۲۰۰۳.
- ۳۲- واشنگتن تایم، ۲۴ فوریه ۱۹۹۷.
- ۳۳- آژانس فرانس پرس، ۲۷ اوت ۲۰۰۳.
- ۳۴- واشنگتن پست، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۳۵- آسوشیتد پرس، ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۳۶- مصاحبه تلفنی نویسنده کتاب با دیوید آلبرایت در ۷ اوت ۲۰۰۳ و پرونده چهارم، روز ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۳۷- اخبار بی.بی.سی. ۲۶ مه ۲۰۰۲.

- ۳۸- گزارش محرمانه سیاه به کنگره در سال ۲۰۰۲ درباره «دست یابی تکنولوژی سلاح های تخریب جمعی».
- ۳۹- گاردین، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، خلاصه گزارشی از وزارت امور خارجه.
- ۴۰- رویتر، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴۱- مصاحبه تلفنی آلبرایت با نویسنده کتاب ونیز، با پرکویچ درباره سروکله زدن با رقابت های هسته ای ایران.
- ۴۲- مجله بقا، جلد ۳۷، تابستان ۱۹۹۵-واشنگتن پست، ۱۷ مه ۱۹۹۵.
- ۴۳- گاردین، ۲۷ اوت ۲۰۰۳.
- ۴۴- گاردین، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۴۵- مصاحبه تلفنی نویسنده کتاب با دیوید البرایت در تاریخ ۷ اوت ۲۰۰۳.
- ۴۶- لوس آنجلس تایم، ۴ اوت ۲۰۰۳.
- ۴۷- یک بمب ایرانی نوشته دیوید آلبرایت، ژانویه ۱۹۹۵.
- ۴۸- رویتر ۱۱ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۴۹- ناسیونال ریویو بروی خط، ۹ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۵۰- لحظه حقیقت، ۳۰ مه ۲۰۰۳.
- ۵۱- مایکل لدین، ناسیونال ریویو بروی خط، ۳۰ آوریل ۲۰۰۳.
- ۵۲- مصاحبه نویسنده کتاب با سیاستمداران غربی، تهران، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۵۳- واشنگتن پست، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۵۴- مصاحبه با نویسنده کتاب، تهران ۲۴ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۵۵- واشنگتن پست، ۱۱ مارس ۲۰۰۳.
- ۵۶- برای نمونه به گزارش نیرو و اخبار مورد علاقه، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳ در سایت www.pinr.com مراجعه نمایید.
- ۵۷- اخبار بی.بی.سی. ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۵۸- مصاحبه تلفنی با آلبرایت.
- ۵۹- سخنرانی در شورای امریکا-ایران، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
- ۶۰- مصاحبه با نویسنده کتاب، تهران، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۶۱- نیویورک پست بروی خط، ۱۱ مارس ۲۰۰۳.
- ۶۲- میکائیل ایزن استادت «زندگی با ایران اتمی» مجله بقا، پائیز ۱۹۹۹.
- ۶۳- مقاله فریده فرهی تحت عنوان «داشته باشیم یا نداشته باشیم» را که در مجله «حق انتخاب برای داشتن سلاح اتمی ایران» در ژانویه ۲۰۰۱ نوشته شده است ملا حظه نمایید.
- ۶۴- سروکله زدن با رقابت های هسته ای ایران، نوشته پرکویچ صفحه ۴.
- ۶۵- آسوشیتد پرس، ۳ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۶۶- فصل هفتم را ملا حظه نمایید.

قسمت دوم
بحران های داخلی

فصل پنجم - تنش های سیاسی

انتقاد های امریکا از رژیم تهران نه تنها این کشور را متهم می کند که عناصر تندروی آن تهدیدی برای ثبات دنیای خارج اند، بلکه مسئول عدم دموکراسی در ایران و آزادی مردم آن کشور نیز می باشند. رئیس جمهور، دبلیو. بوش، در هر دو «سخنرانی اش تحت عنوان «تعهد من برای کمک به مردم کشورها برای دستیابی به دموکراسی»، و آرزوهایش برای «دموکراسی و اجرای قانون» ، که در آن کشورها، به ویژه در ایران، باید قوام یابد، بیان داشته است. فرستاده مخصوص وی به منطقه، زالمی خلیل زاد، تعهد و اشتیاقش را به ایران آینده، که آزاد، موفق و کامکار.... و دولت آن از قانون حمایت می کند و به حقوق بشر احترام می گذارد (۱)، به مردم آزادی و دموکراسی و فرصت هایی برای امور اقتصادی و فرهنگی می دهد، و افراد یکسان در آن زیست می کنند، مورد تأکید قرار داده است (۲). بر همین سیاق، کولین پاول، وزیر امور خارجه اش، اظهار نظر کرده است که «مردم ایران علاقمندند آزادی خود را دوباره به دست آورند.... تا از دست آنان که از جامه مقدس روحانیت به جبر و زور در فاضلاب سیاسی خود استفاده می کنند رهائی یابند (۳). ولی، در کنار برانگیختن و دامن زدن به انزجار از امریکا، سیستم سیاسی کشور، سازنده و به وجود آورنده بحران داخلی ایران نیز هست زیرا در سال های اخیر، آینده کشور سبعمانه در دست گروه ها و دسته هایی که به منظور در دست گرفتن قدرت سیاسی در تلاش بوده اند دست به دست گشته و در حال حاضر اینان به گونه ئی شایسته به جنگ و دعوی خود خاتمه داده اند و از تاریخی که فردا اصلاح طلب، رئیس جمهور خاتمی در سال ۱۹۹۷ انتخاب شده است، کارها روی غلطک افتاده است.

این جنگ و دعواهای داخلی که منعکس کننده تقلا و کوشش بین عناصر تندروی غیرمنتخب رژیم از یک طرف، و نمایندگان گانی که به گونه ئی دموکراتیک از طرف مردم و هواداران آنان انتخاب شده اند، از طرف دیگر، می تواند بالقوه، دیگ بحران داخلی کشور را حداقل به دو گونه مختلف به جوش آورد. در سطح مجلس، می تواند منجر به دفع الوقت گذراندن بین سیاسیون «اصلاح طلبان» و «محافظه کاران» گردد و به راهی ختم شود که در انتخابات ماه فوریه سال ۲۰۰۴ شد. در این انتخابات، شورای نگهبان برنامه ریزی بسیاری از اصلاح طلبان خط بطلان کشید. ولی این محروم سازی اصلاح طلبان، خود می تواند تهدید کننده برای حقانیت و قانونی بودن بحرانی دیگر باشد زیرا که کاندیداهای محروم و هواخواهان آنان از این که از طریق مجلس راه حلی برای مشکل خود نیافته و امیدهای خود را بر باد رفته تلقی می کنند، به خیابان ها هجوم می برند تا راه حل مشکل خود را در آنجا جستجو کنند. از دست دادن عمیق این نوع حقوق و منافع، در یک سیستم سیاسی، شارح این موضوع خواهد بود که به چه دلیل محافظه کاران، با اطمینان خاطر بر حامیان سرسختشان به پیروزی خود در انتخابات مجلس در فوریه ۲۰۰۴ مطمئن بوده اند، همان گونه که یک سال قبل از آن در انتخاب انجمن شهر، پیروزی به دست آورده بودند.

در این فصل از کتاب کوشش می شود تا شرح جامع تری داده شود که چه چیزی در پشت این حالت بحرانی داخلی نهفته است تا بتوان نتایج آن را بررسی کرد.

دموکراسی و قانون اساسی ایران

دریخ و بن این بحران بین دسته بندی های سیاسی، ضد و نقیض های عجیب و غریبی نیز در بطن قانون اساسی موجود ایران نهفته است. زیرا نیروی سیاسی معاصر ایران همواره با درجه ئی غیر معمول، چرخشی به سوی عناصر دینی غیر منتخب مردم، هم چنین سازمان های منتخب، که به گونه ئی تاریخی متکی به بقایای سلطنت که بر روی کاغذ هم که شده باشد دارای نیروی مستبدانه ئی بود ولی در عمل، متکی به رضایت یا موافقت توده های مردمی یا نمایندگان آنان داشت، می نماید. این دو گانگی سیاسی، نه تنها در بطن بحران سیاسی ایران نهفته است، بلکه میدان دید این روابط را به زیر سؤال می برد و بر روی همین اصل است که دولت امریکارژیم ایران را محکوم می نماید. زیرا، صرف نظر از میزان بدون چون و چرای سرکوبی در درون کشور، معلوم نیست که رژیم فعلی ایران بتواند خودش را بیش از این و به سهولت در حالی که «طرفدار استبداد» است، بی محابا دموکراتیک جابزند. قانون اساسی ایران، عناصری از هر دو مکتب، یعنی طرفدار استبداد، و دموکراسی را که در سال ۱۹۷۹ با هم مخلوط شده بودند تا تضاد های آن لحظه از تاریخ ایران را با هم آشتی دهند و از دامنه فشار های روز بکاهند به دور هم جمع نمود و حالت قانع کننده ئی به وجود آمد که می توان آنرا آش شله قلمکار ی از ایدئولوژی فصلی..... که شاید در تاریخ مشروطیت ها بدون سابقه باشد به وجود آورد (۴) و عملاً آنارشیسم، و هرج و مرج طلبی را به دنبال داشت (۵). جرح و تعدیل های بعدی آن قانون نیز که در تابستان سال ۱۹۸۹ به عمل آمد، این تباین ها را از بین نبرد.

نشان ویژه ئی از دموکراسی به روشنی و وضوح در اصل ۶ قانون اساسی که اعلام نموده است «امور کشور لازم است بر پایه عقاید و افکار مردم از طریق انتخابات.... یا مراجعه به آراء عمومی اداره شود» به چشم می خورد. اصل ۷ همان قانون ادامه می دهد «طبق دستورات قرآن- که تصریح کرده است «امورات خود را با مشورت یکدیگر حل و فصل نمایند» (۳۸:۴۲)، «در کارها با هم مشورت کنید» (۱۵۹:۳)- بدیهی است که منظور از شوراها و مشورت در اینجا، ارگان ها و سازمان هائی هستند که تصمیمات اداری کشور را اتخاذ می نمایند. در عمل، این اصول کلی که به آنها اشاره شد، اجازه می دهد که انتخاب رئیس جمهور، و نمایندگان مجلس، که «صرف نظر از محدودیت هائی که در اختیارات نهائی آنان وجود دارد..... نیروی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عظیمی را برای برقراری دولت، امور قضائی مستقل و مجزا، و به عبارت دیگر تفکیک قوا، به وجود آورد». رئیس جمهور خاتمی، در این خصوص اظهار نظر کرده است که «امام خمینی خود به ترکیب اصول اسلامی و صدای مردم معتقد بود» و اصول قانون اساسی که در سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۹ از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب مردم رسیده است نشان داده است که «مردم ما برای آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی حق انتقاد، که همه آنها جزو حقوق حق آنان است رأی داده اند».

ولی این نمایندگان منتخب، ناگزیرند با منابع دیگر قدرت در ایران که وکالتی حقیقی از طرف مردم ایران به آنان داده نشده است رقابت نمایند. مهمترین این منابع شخص رهبر جمهوری اسلامی است که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی قدرت دارد

سیاست کلی کشور را تعیین نماید و اعضای پیکره های سازمان هایی که مالا قدرت سیاسی کشور به آنها وابسته است تعیین نماید. این سازمان ها عبارتند از: دستگاه قضائی، نیروی انتظامی و امنیت کشور، و نگهبانان قانون اساسی کشور، یعنی شورای نگهبان را، نصب و عزل نماید. رهبر، هم چنین به عنوان آخرین ملجأ برای داوری و صدور حکم درباره اختلافات گره خورده ئی است که بین پارلمان منتخب مردم و شوراها به وجود آمده است. به عنوان مثال، در شانزدهم ژوئن ۲۰۰۱ میلادی خامنه ئی در اختلافی که بر سر اختیارات مجلس قانون گذاری که صلاحیت دارد در امور مالی مربوط به دولت، به طور کامل دخالت نماید و اورد دعوا شد و این، یکی از نمونه های اختلاف بود که بعداً تأیید نمود که مجلس در این امر ذیحق است. رهبر، هم چنین محق است نسبت به اجرای دقیق قوانین نظارت نماید و چنانچه تشخیص دهد قوانین بگونه ئی واقعی و مطلوب به اجرا در نمی آید در این کار دخالت نماید. همانگونه که در پرونده غلامحسین کرباسچی، یکی از اعضای عالیرتبه دولت، و شهردار سابق تهران، در ژوئیه سال ۱۹۹۸، که محکوم به اخذ رشوه شده بود دخالت نموده بود.

گوا اینکه انتخاب رهبر، نه به طریق مراجعه به آرای عمومی مردم، و نه از طریق انتخاب مانند نمایندگان مجلس صورت می گیرد، بنظر می رسد که حداقل بر روی کاغذ، ریشه ئی دموکراتیک دارد زیرا مجلس خبرگان که محل تشکیل و اجتماع نمایندگان آن که جمعاً ۸۶ نفر، و همه، از طرف مردم انتخاب می شوند در شهر قم است، لذا تصمیم نهائی درباره انتخاب رهبر طبق قانون اساسی کشور به این مجلس داده شده است. در عمل، از فهرست آخرین لیست کوتاه شده از اسامی نامزد های واجد شرایطی که برای این مقام در نظر گرفته شده اند و آن لیست را شورای نگهبان، یا به عبارت دیگر، محافظه کاران گردنکشی که نقش عمده ئی در قانون اساسی ایران و به طور کلی کشور به عهده دارند، تهیه نموده است، رهبر را انتخاب می نمایند.

دوازده نفر عضو شورای نگهبان که در حال حاضر زیر نظر آیت الله احمد جنتی رهبری می شوند به عنوان نگهبانان قانون اساسی بر انتخابات مجلس و موشکافی قوانین در مجلس به کارهای خود ادامه می دهند تا اطمینان حاصل نمایند قوانین مصوبه با معیارهای اسلامی و قانون اساسی کشور تطبیق می نماید. این نیروی های فوق العاده، از نقطه نظر تئوری و به گونه ئی آشکارا مورد علاقه و تمایلات مجلس منتخب نیز هست زیرا همین مجلس قانونگذاری است که به آن اختیار داده شده است تا ۶ نفر از اعضای این شورا را انتخاب نماید. ولی در عمل، این آزادی انتخاب به دلائلی که شباهت به محدود کردن اختیارات و آزادی مجلس خبرگان دارد به شدت کم، و مختصر است. باید این ۶ نفر نماینده را از بین فهرست کوتاهی از اعضای مجلس که از صافی دستگاه قضائی کشور گذشته اند با احتیاط انتخاب نماید. هنگامی که این انتخاب در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۱ میلادی به وسیله رئیس چیره دست و محافظه کار قوه قضائیه، محمد هاشمی شاهرودی تهیه شد، این فهرست، به گونه ئی مخصوص فقط حاوی نام تعداد افرادی قاضی نما، و دو نفر دیگر به نامهای غلامحسین الهام، که استاد حقوق دانشگاه است و دیگری، حسین میرمحمد

صادقی، سخنگوی دستگاه قضائیه را به عنوان برتر، و ماوراء محافظه کار، در لیست اضافه نموده بود. علت دیگری که چرانروی مجلس قانونگزاری برای انتخاب اعضای شورای نگهبان محدود است این است که ۶ نفر دیگر اعضای شورای نگهبان را منحصرأ شخص رهبرازین روحانیون کشور دست چین و منصوب می کند. بنابراین، تنها این روحانیون هستند که به آنان اجازه داده شده است نسبت به اعتبار اسلامی بودن قوانین و مصوبه ها اظهار نظر نمایند و حال آن که هر دوازده نفر از اعضای شورا باید نسبت به مصوبه ها رأی دهند. آشنائی سیاسی چنین روحانیانی، یعنی آیت الله علی جنتی (مترجم کتاب احتمال می دهد که این نام احمد باشد)، در تاریخ ۳۱ اوت ۲۰۰۱، یعنی هنگامی که با قربان علی نجف آبادی، که رئیس سابق یکی از دستگاه های امنیتی کشور بوده است، هر دو به اتفاق هم، از جنبش های طالبان در افغانستان به علت شعبیتی که در تنبیهات خود به خرج می دادند دفاع کرده بودند، کاملاً برای مردم روشن شده بوده است. روحانیانی که از طرف رهبر به این سمت منصوب می شوند بر شورای عالی امنیت ملی که عملیات آن طبق اصل ۱۷۶ قانون اساسی نگهبانی از منافع ملی، پاسداری انقلاب، و تمامیت ارضی کشور و حق حاکمیت ملی است تفوق دارند. نقش حیاتی که دوازده نفر عضو این شورا به عهده دارند به ویژه در اکتبر سال ۲۰۰۳ میلادی، هنگام مذاکره با سیاستیون جامعه مشترک اروپا بر روی برنامه های هسته ای ایران مشخص گردید. نمایندگی این شورا را حجة الاسلام حسن روحانی به عهده داشت. علاوه بر سمتی که به عنوان مشاور رئیس جمهور در شورای امنیت ملی و قائم مقام رئیس مجلس به عهده دارد، روحانی، از نیمه دهه ۱۹۹۰ در کسوت نماینده رژیم در اتحاد دفاعی و بازرگانی جدیدی که بین تهران و دهلی نو منعقد شده است، نیز شرکت می نماید.

استدلالات خمینی

به تعبیری، عناصر استبدادی موجود در ساختار و وضع طبیعی ایران، بازتابی از تأثیرات بنیان گذار انقلاب و رهبر روحانی ایران روح الله خمینی است که از اوائل دهه ۱۹۴۰ در نشریه کشف الاسرار استدلال می کرد که جهان بشری نباید به وسیله قوانین محصول دست بشر و تصمیمات آن اداره شود. بلکه لازم است که طبق دستورات خداوند که در قرآن آمده است اداره گردد. شروع اولیه عقاید خمینی همان است که در مغز هر مسلمان شیعه ئی نهفته شده است و چنین معنی می دهد که رهبری جهان اسلام پس از پیامبر، به امامان و گذار گردیده و گویا اینکه امام دوازدهم در سال ۸۷۴ غائب گردیده است، روزی می رسد که معجزه آسا باز گشت می نماید تا عصر تاریخی نوینی را که حقیقتی الهی دارد به وجود آورد. ولی خمینی با عقیده بیشتر علمای وقت شیعه منجمله آیت الله العظمی محمد حسین بروجردی و دیگران، که معتقد بودند طبق عرف و عادت معمول، دخالت در امور دنیوی مشکوک به نظر می رسد، مخالفت می ورزید. وفات بروجردی در سال ۱۹۶۱، ناگهان، به خمینی اجازه داد تا عقیده ی ثابت و قدیمی خود را عریان تر و بنیانی تر بیان کند و مصرحاً بر این نکته تأکید ورزد که تا ورود آخرین امام، جهان، میتواند در تحت رهبری ولایت فقیهی که از هر نقطه نظر واجد شرایط رهبری و معارف

اسلامی باشد طبق نص صریح قرآن اداره گردد. گرایش به رادیکالیسم، سیاست افراطی خمینی، در آنجا که اصرار می ورزید کلیه قوانین، در هر موضوعی که می خواهد باشد، باید از قرآن و سنت (رفتار و گفتار محمد)، گرفته شود. و این نظری بود که با عقاید و طرز تفکر سایر علمای شیعه از قبیل شریعتمداری که معتقد بود وقتی باید ولایت فقیه را پذیرفت که راه های چاره همه مسدود شده باشد، مغایرت داشت. نظرات خمینی که می گفت کلمات خداوند لازم است به وسیله یک عالم روحانی تعبیر و تفسیر گردد و نه از طرف فردی منصوب و محبوب، با دیگران اختلاف داشت. در هر حال، با تاریخ زمزمه های مشروطیت ایران که از اوایل دهه ۱۸۹۰ در ایران نضج گرفت، و همه به دنبال «مجلس» یا هیئت قانون گذاری ملی» که قابل مقایسه با مجالس قانون گذاری مغرب زمین باشد، بودند و برای اولین بار آنرا در روزنامه پرنفوذ «پرشین ژورنال» به چاپ رساندند، درخواست ها به اوج رسید تا اینکه در تاریخ ۵ اوت ۱۹۰۶ با تصویب شاهی که در حال مرگ بود، یعنی مظفرالدین شاه، پایه های مشروطیت و قانونی که نوشته شده باشد ریخته شد. این سند مکتوب و امضا شده از طرف شاه، که به آن قانون اساسی نام نهادند، مجلس شورای پرشیا (ایران) را به عنوان نماینده مردم به رسمیت شناخت و به اعضای آن اجازه داد تا هر سئوالی را که در نظر داشته باشند پرسند و هر نوع تصمیمی را که به نفع دولت و مردم باشد با وضع قوانین اتخاذ نمایند و بر کلیه قوانین، تصویب نامه ها، معاهدات، دیون دولتی و امثال آن نظارت تام داشته باشند. سند دیگری که به آن متمم قانون اساسی اطلاق شد ضمیمه قانون اولیه شد و در آن حکومت قانون، تفکیک قوا و بعضی از اصول آزادی بیان و عقیده و اجتماعات به مردم داده شده بود. اگرچه مجلس جدید در سال ۱۹۱۱ بسته شد، ولی همان ۵ سالی که به عنوان آزمایش مفتوح بود، بعضی از مظاهر دموکراسی را در ایران بنیان نهاد.

یکی از روحانیون بنامی که طرفدار اقدامات شاه در براندازی مشروطه نو بنیاد و مجلس ملی بود شیخ فضل الله نوری بود که بعد ها بر روی افکار خمینی جوان تأثیری فوق العاده برجای گذاشت. اگرچه با شروع آشنائی با فضل الله، خمینی در ابتدا، نسبت به فضائل و محاسن انقلاب مشروطیت نظر خوش نشان داد ولی بعداً علاقه خود را نسبت به شرکت کردن در جلسات قانون گذاری از دست داد و علت آن بود که در قضاوت خود نسبت به وضع قانون، بجای تفسیر نمودن احکام قرآن، اشتباه نموده بود. از نقطه نظری، نقش اساسی چنین مجلسی که درست کرده بودند، این بود که قوانین شریعت را که دقیقاً به وسیله یک دولت سلطنت مطلقه و استبدادی تنظیم شده بود، خودش آن قوانین را تفسیر کند، یا اینکه قوانین اسلامی وضع نماید. بنا بر این، این حکومت مطلقه شاه، کمتر از حکومت شیطان نبود (۹).

در هر حال، اگر از نقطه نظر دیگری به موضوع نگاه کنیم متوجه می شویم که در حال حاضر، حکومت مطلقه یک «اقلیت غیر منتخب مردم» که بیشتر قوانین ایران معاصر را تنظیم و تدوین می کند، به روشنی و وضوح، همان عرف و عادت شاهنشاهی گذشته را که حکومت مطلقه و دنیوی آن، گویا به مفهومی دیگر با استبداد دینی مغایرت داشت، ولی از نقطه نظر اصول، با نیروهای دموکراتیک، یا

حکومت مردم بر مردمی که در اواخر قرن نوزدهم میلادی در «پرشیا» شروع به ظاهر شدن کرده بود، مغایرت داشت، دنبال می کند.

ضد و نقیض های نیروی سیاسی ایران

بنابر این چگونه این دو گانگی موجود بین «حکومت مطلقه» و «حکومت مردم بر مردم» را باید توضیح داد؟ ریشه های مباحث این دوره از تاریخ درباره اینکه واقعا چه کسی بر ایران حکومت می کند، چیزی جز ضد و نقیض نیست. آن نیروی سیاسی تاریخی و قبلی به حکام و سلاطینی تعلق داشت که هم قادر مطلق و هم بی زور بودند. مدت های مدید «پرشیا» به وسیله پادشاهانی اداره می شد که تا شروع قرن بیستم میلادی به سبب لجام گسیختگی خود معروف، مشهور و نیرومند گشته بودند. ولی در عمل، به طور کلی فاقد دیوان سالاری مرکزی و قشون ثابتی که حتی قوانین خودشان را اعمال کند بودند. در نتیجه، نیروی سیاسی به درجه ئی نامتناسب بین ثنوری و عمل تقسیم گشته بود.

این تضادها و ضد و نقیض ها تا یک قرن قبل از انقلاب مشروطیت، یعنی در زمانی که «پرشیا» به وسیله پادشاهان قاجار، سلسله ئی که ریشه در قبایل نیمه چادر نشین آسیای مرکزی داشت و افراد آن در اواخر قرن هیجدهم میلادی به طرف ایران هجوم آورده بودند، اداره می شده است. در همین زمان بود که آغامحمد خان، حاکمی ایلپاتی تبار، موفق شد بر ایران حاکم گردد و تاج شاهی بر سر گذارد. در عین حالی که به خود به عنوان نمایندگی خداوند بر روی زمین، می نگریستند - ادعائی که برای برپائی شاهنشاهی خود، حداقل یک هزار سال به آن چسبیده بودند - حکمرانان قاجار، از این که برای خود عناوینی از قبیل شاه شاهان، عالی ترین داور روی زمین، ظل الله، قیم گروه، و یافاتح یزدانی بنامند، ابا نداشتند. باز دید کنندگان خارجی از دربار نیز، آنان را «یکی از نظام های پادشاهی بی نظیر در جهان توصیف می کردند» که فاقد هر نوع محدودیت قانونی و اساسی بوده اند (۱۰).

در هر حال، در عمل، این حکومت پادشاهی، بر پایه حسن نیت «کد خداها»، یعنی نمایندگان روستاهای محل، شهرها و قبایل، و نیز، رهبران اصلی مذهبی «مجتهدین» که بسیار مراقب و هشیار برای ادعاهای سلطنتی بودند داشت. معنی این کار این بود که قدرت شاه بعضی اوقات تابع اصل کلی «تفرقه بینداز و حکومت کن» قرار می گرفت. ایجاد حس رقابت بین مخالفان و کنار کشیدن از قضایا با احتیاط تا مواجعه ئی صورت نگیرد. برای افرادی که در کشور مسافرت می کردند این، امری طبیعی بود: یک ناظر انگلیسی که در اوایل قرن نوزدهم از ایران دیدن کرده بود به این موضوع که چگونه پادشاهان قاجار امنیت خود را در حد زیبایی حفظ می کنند، تعادل را ایجاد و حسادت ها را برمی انگیزند، اشاره می کند (۱۱). مثلاً در قسمت های مختلفه مملکت در بین قبایل کرد، ترکمن، و ایرانیان در شمال شرقی کشور بین شیخیه و سایر مسلک ها در تبریز به ایجاد اختلاف بین آنان دامن می زنند. در سال ۱۸۸۷، اولین نماینده امریکا در دربار پرشیا، بنام ساموئل بنجامین، نیز دریافت کرده بود که بسیاری از مجتهدان طراز اول کشور ادعای کرده اند که

آنان آن قدر مقتدراند که هر مقامی را که از اطاعت قوانین اسلامی سرپیچی کرد از مقام خود عزل می نمایند. ولی تعجب نباید کرد که سالها طول کشید و شاه تشخیص داده بود با روحانیون سرشاخ نشود (۱۲).

تضاد بین این دو نظر گاهی که رقیب یکدیگر بودند، یعنی «سلطنت استبدادی» و «حکومت مردم بر مردم» یا دموکراسی، در سراسر قرن بیستم، منجمله روزهای پرمهمه و آشوب ژوئیه ۱۹۵۲ (مرداد ۱۳۳۱)، هنگامی که محمد رضا شاه تصمیم گرفت ناگهان از حقوق قانونی خود که قانون اساسی کشور به وی داده بود استفاده کند، نخست وزیر وقت، دکتر محمد مصدق را وادار به استعفا نماید و دیگری را که مورد اعتماد وی و حاضر به اجرای منویات وی بود به این سمت منصوب نماید. (مترجم کتاب ناگزیر است این چند سطر از کتاب را که نویسنده در نوشتن آن مرتکب اشتباه شده و محمد رضا شاه را نخست وزیر ایران معرفی کرده است تصحیح نماید. در زیر نویس این صفحه متن انگلیسی این قسمت از کتاب را برای روشن شدن ذهن خوانندگان درج می نماید). در هر حال، در روز ۲۱ ژوئیه پس از ۵ روز اعتصابات و هرج و مرج در خیابان ها و تظاهرات، شاه ناگزیر شد بار دیگر فرمان نخست وزیری مصدق را صادر نماید. طی ماه های بعد، مصدق، اختیارات بسیاری از مجلس قانون گذاری کسب نمود به گونه ای که، ابتکارات سیاسی کشور، همه در اختیار نخست وزیر قرار گرفته بودند و نه شاه.

این دو گانگی سیاسی چنین معنی می دهد که از این سوبه آن سو کشیدن محکومیت رژیم ایران به عنوان یک «سرکوب گر» و «غیر مردمی» بالفاظی و سخنرانی های «مانوی گونه» به وسیله واشنگتن، بر پایه فرضیه ای بسیار گمراه کننده بنا نهاده شده است. و اگر رئیس جمهور امریکا و سخنگویانش ادعای نمایندگی که تنها «یک گروه غیرمنتخب کوچکی است که امید مردم ایران به آزادی را سرکوب می نماید»، در آن صورت هنوز این مسئله روشن نیست که چرا لازم است اصطلاح جارو کردن را در مورد تمام رژیم به کار برد. «فیل دیبل» که در وزارت امور خارجه امریکا سمتش معاونت اداره امور مربوط به خاور نزدیک است، به این موضوع اشاره نموده است که امریکا، «بین متعصبین و اصلاح طلبان تفاوتی قائل نشده است زیرا این کل دولت است که باید آن را مسئول کارهایی که انجام داده است دانست»، ولی اضافه نموده است که سیاست های امریکا درباره ایران در این مورد بخصوص به خلاف سایر کشورها بوده است. ولی از اینکه تشریح نماید که به چه دلیل ایران شایستگی این چنین رسیدگی های ویژه و متفاوت را دارد سکوت اختیار نموده است. این دو گانگی موجود در قانون اساسی ایران است که مسئول بحران های سیاسی

.....including the tumultuous days of July 1952, when Prime Minister Mohammed Reza Shah brought a longer-standing political crisis to a head by suddenly exercising his constitutional right as premier to nominate the cabinet war minister. Wanting this political privilege for himself, Reza Shah, had refused to recognize this new nomination, thereby prompting Mossadeq to resign so that someone could enjoys royal confidence, form a new government and implement His Majesty's policies. On 21 July, however, after five days of strikes and often violent street demonstrations, the Shah had stood down.....

آینده کشور نیز خواهد بود، زیرا نمایندگانی که در آینده به طریق دموکراتیک انتخاب می‌شوند در صدد خواهند بود که قدرت را از دست غیرمنتخبین خارج سازند و همین امر بحران آفرین است.

بحران سال ۱۳۸۱-۱۳۸۲ برسر قانون اساسی

در تابستان سال ۱۳۸۲ هجری شمسی برسر دولا یحه‌ئی که برای «پاسخ به خواسته های مردم» از طریق واگذار کردن قدرت های مهم سیاسی در دست نمایندگان مردم به قیمت از دست دادن افراد غیرمنتخب، به مجلس تقدیم شده بوده نظر می‌رسید که تضادها و اختلاف‌ها به اوج رسیده است. به هر حال، در زمان نوشتن این کتاب، اصلاح طلبان موقتاً، امید آنکه طرح آنان از تصویب بگذرد از دست داده بودند و به همین جهت در نظر گرفتند تنش سیاسی مهمی را که در اثر تهیه این طرح در اطراف خود به وجود آورده بودند، عقیم گذارند.

این، اولین طرحی بود که می‌توانست انتخابات آزاد را تضمین کند و دست شورای نگهبان که مجاز بود صلاحیت نامزد های انتخاباتی را رسیدگی نموده و چه بسا آنان را غیر صالح تشخیص دهد و به این طریق از فهرست نامزدها حذف کند کوتاه کند. در عوض، اختیار این کار را در دست وزارت کشور که از نقطه نظر آنان اصلاح طلب بود و به رئیس جمهور منتخب مردم گزارش می‌کرد قرار دهند. اتفاق افتاده است که شورای نگهبان در گذشته با تمام نیرو کوشیده بوده است تا میزان ۳۵ درصد صلاحیت نامزدهای نمایندگی مجلس در انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۵ را رد نماید و باز، در مهرماه سال ۱۳۷۷ هجری شمسی بر سینه ۲۲۹ نفر از نامزد های نمایندگی از بین ۳۹۶ نفر، برای احراز ۸۶ کرسی های خالی نمایندگی به دون آنکه دلیلی برای عمل خود اقامه نماید، دست رد گذارد. تا اردی بهشت ماه سال ۱۳۸۳، شورای نگهبان مقتدرانه از حق خود استفاده ننموده بود- تنها در حدود ۱۱ درصد از ۱۵۰۰ نفر نامزدهای انتخاباتی از اینکه حق داشته باشند در انتخابات بهمن ماه سال ۱۳۸۲ شرکت نمایند (۱۳) به دلائلی از قبیل اعتیاد به مواد مخدر، همکاری با رژیم گذشته و اینکه احتمالاً متعهد به اسلام نیستند، نامشان از فهرست انتخابات حذف شده بود- ولی این امتیاز هنوز هم بالقوه، به شورا اجازه می‌دهد که راه نامزدهای انتخاباتی را، به ویژه آنان که بین مردم محبوبیت دارند و نظرات، یا طرز رفتار آنان تهدیدی برای انقلاب تلقی می‌شود، مسدود نماید. به همین خاطر است که گروهی از افراد وابسته به رژیم از قبیل آیت الله محمد یزدی با طرح شدیداً مخالفت می‌ورزد و استدلال می‌کند که «نظارت بر این کار، از حقوق و وظایف شورای نگهبان است و اگر چنین نکنند به مثابه آن است که به قانون شکنان اجازه داده شود خود، انتخابات را برگزار کنند» (۱۴). یا فرد دیگری بنام غلامحسین الهام، که رئیس مرکز تحقیقات است و ادعا می‌نماید که اگر این طرح تصویب می‌شد اجازه می‌داد که «تمام کفار و بی‌ایمانان، مارکسیست های قبلی، و غیر ایرانیانی که تابعیت ایران را به دست آورده اند، وارد مجلس اسلامی ایران شوند» (۱۵). با این ترتیب طرح، به دلیل آنکه با قانون اساسی کشور، شریعت، و قوانین اسلامی مغایرت

داشت، رد شد.

پیشنهاد دیگری که به رئیس جمهور کشور قدرت بیشتری می بخشید تا بر قوه قضائیه و شورای نگهبان، هردو، مسلط شود اجازه می داد که از یک طرف رئیس جمهور، بتواند آراء آن ها را خنثی نماید - منجمله داوری ها و فتاوی که علیه اصلاحات صادر گردیده و محرک صدور آنها سیاسی بوده است - یا اینکه اینان از قدرت خود استفاده کنند و قضاة را از رفتنشان به سرکار خود منع نمایند و رویه ئی را در پیش گیرند که در پشت اطاق های در بسته بدون حضور هیئت منصفه یا وکیل دعاوی افراد را محاکمه کنند و رأی صادر نمایند. همان طرح در نظر داشت به نیروی مستبدانه شورای نگهبان که می توانست آراء صادره از طرف مجلس قانون گذاری را و توتو کند و از اثر بیندازد خاتمه دهد - در سال قبل از آن، شور از این حق استفاده نموده و در حدود ۵۰ لایحه ئی را که از مجلس گذشته بود «وتو» نموده و از اثر انداخته بود تا طبق میل شور دوباره رسیدگی گردد و برای تصویب نهائی به شور اعاده شود. از نقطه نظر تئوری، این وتوی شورای نگهبان به هیچ وجه به این نوع پیشنهاد های قانونی سرعت نمی بخشد و دعوا را خاتمه نمی دهد زیرا مجلس می تواند لایحه را به شورای مصلحت نظام ارجاع نماید که طبق اصل ۱۱۲ قادر است به عنوان حکم بین شورای نگهبان..... و دست آخر نظر دهد که آیا این لایحه با شریعت یا قانون اساسی تطابق دارد یا نه؟... ولی در عمل، غیر محتمل است که در صورت مسئله تغییری حاصل شود زیرا تمام اعضای شورای مصلحت نظام همه دست چین شده به وسیله رهبر اند و محققا همان رویه غیر قابل انعطاف را اتخاذ خواهند نمود. همانگونه که «علی شکوری راد»، قانونگذار اصلاح طلب، در سال ۱۳۸۲ گفته بود «ارجاع مسئله به این شورادر دی راد و انمی کند زیرا ترکیب این شورادست کمی از آن شوراندارد».

به تعبیری، می توان گفت که ریشه های این بحران اساسی را باید در نتیجه انتخابات مهیج و شورانگیز خرداد ماه سال ۱۳۷۶ جستجو کرد. به گونه ئی که آیت الله حسینعلی منتظری آن را بیان کرده بود: «این، دومین انقلاب بود». تنها ۲۵ درصد آراء به نامزد های محافظه کار دست راست تعلق گرفته بود. علی اکبر ناطق نوری، که در نظر گرفته شده بود صندلی علی اکبر هاشمی رفسنجانی را اشغال نماید شکست خورد و به جای وی حجة الاسلام محمد خاتمی، ۵۴ ساله، که به طور باز و علنی برنامه ئی اصلاح طلبانه داشت و ۶۹ درصد آراء را به خود اختصاص داده بود به عنوان رئیس جمهور، توسط مردم برگزیده شد.

رئیس جمهور جدید مطمئنا و مسلما برای اشغال این مقام واجد شرایط بود. وی تنها یک روحانی نبود. در رده دینی، از هردو نفر رقیب خود برتر بود. از دودانشگاه کشور، تهران و اصفهان، فارغ التحصیل شده بود، و زمانی را در خارج از کشور به سر برده بود تا زبان های انگلیسی و آلمانی بیاموزد. در زمان خمینی به مقام وزارت رسیده بود و در سال ۱۳۶۱ به عنوان وزیر ارشاد خدمت کرده بود ولی ده سال بعد، پس از آنکه متعصبین در مجلس از کارهایش انتقاد کردند از مقام خود کناره گیری کرده بود. از آن تاریخ به بعد، خاتمی خود را از جبهه سیاست کنار کشید و در سمت رئیس کتابخانه ملی ایران، قبل از آنکه اعضای میانه روی مجلس، خدمتگزاران سازندگی، باوی

تماس بگیرند و نظروی را درباره رئیس جمهور شدنش بپرسند، انجام وظیفه می نمود. سکوی انتخاباتی گزینش گری، که خاتمی در برابر آن ایستاده بود گواينکه بیانیه ئی که صادر نموده بود، مانند دیگران شرح مختصری در آن گنجانده شده بود، ولی بدون شک اصلاح طلبانه بود. به خلاف موقعیت رقیب خود، ناطق نوری، که تضمین نموده بود میراثی را که به وی میرسد کاملاً حفظ کند، خاتمی به گونه ئی علنی برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی کشور که ممکن است با حقوق انسان ها تعارض داشته باشد، و نیز، از حکومت قانون که مورد تجاوز افراد غیرمسئول قرار گرفته بود و لازم بود به تجاوزات آنان خاتمه داده شود گفتگو می کرد. این چنین برنامه ئی بود که وی بر آن تأکید می نمود و چون با میراث خمینی تعارضی نداشت و با کمال صداقت و خلوص نیت، به گونه ئی مؤثر پیام های وی را به اجرادرمی آورد مشکلی در سرراه وی وجود نداشت.

پارلمان یا مجلس ایران

انتخابات سال ۱۳۷۶ حالتی را به وجود آورد که تقلا های بعدی بین اصلاح طلبان و متعصبین را از آن تاریخ به بعد وارد مرحله ئی تازه نمود و بازیکنان جدیدی را وارد میدان کرد. برای ۲۹۰ نفر نماینده ئی که راهی مجلس ایران می شوند موضوع های سیاسی، قبلاً بین وابستگان آنچه که می توان آن را نمونه ئی از سادگی گمراه کننده ئی از «اصلاح طلب»، «میانه رو» و «متعصب» نامید، مورد بحث، مشاجره و مناظره قرار می گیرد.

این وابستگی ها نمایانگر نه تنها وفاداری و صداقت، بلکه حاکی از اثر متقابل بغرنج و پیچیده عقاید فردی آنان است که مشکل بتوان آنها را به نام خود آنان طبقه بندی و به ثبت رساند. بعضی از محافظه کاران مانند علی اکبر ناطق نوری، که رئیس فعلی مجلس ایران است (۴) نظرات اقتصادی ویژه ئی دارند که چون بر پایه اصول بازار آزاد بنا شده است، ترقی خواهانه تعبیر شده است. و حال آنکه بسیاری از اصلاح طلبان سیاسی، منجمله خاتمی، طرفدار نقش قوی تری برای کشورند. بقیه، بازمان بازی می کنند و از شاخه ئی به شاخه دیگری می پرند. مثلاً علی اکبر محتشمی پور، که سفير سابق ایران در سوریه، و یکی از متعصبین سرسخت حمایت از حزب الله لبنان بود، از سال ۱۳۷۶ به بعد، به صورت یکی از حامیان رک و راست سیاست های خاتمی درآمده است. وصله های مختلفی که به رئیس جمهوری قبلی هاشمی رفسنجانی چسبانده شده است و در این سالهای اخیر به عنوان متفکر، مصلحت گرا، و اصلاح طلب در زیر ذره بین مفسرین مختلف قرار گرفته است، نشان می دهد که تا چه حد وفاداری و بیعت در جو سیاسی ایران وجود دارد و به راستی چگونه است.

ولی هر چه توصیف و تشریح این وفاداری نامطمئن باشد، در عوض تعدادی دسته بندی های قابل احصا در مجلس ایران وجود دارد که بین آنها ئی که الزاماً از نیاز کشور به اصلاحات سیاسی دفاع می کنند، و آن دسته هائی که علم مخالفت با آن را برافراشته اند می توان فرق گذاشت. پس از ۲ خرداد سال ۱۳۷۶، یا ۲۳ مه ۱۹۹۷، و بعد از آنکه خاتمی اولین پیروزی را در انتخابات به دست آورد، جبهه دوم خردادی ها به صورت جریان اصلی اصلاحات پارلمانی درآمدند و به عنوان حرکتی چتری، برای

هجده دسته بندی سیاسی که دیدگاه آنان واحد ولی استراتژی منسجمی بر روی بسیاری از مسائل، به ویژه مسائل اقتصادی نداشتند، وارد گود شدند. این دسته بندی ها شامل جمعیت «روحانیون مبارز»، گروهی که تحت رهبری رئیس مجلس مهدی کروبی عمل می کرد، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، که سرکرده آن بهزادنبوی قائم مقام رئیس مجلس بود، و جمعیت چپ رؤی «مشارکت»، که برادر رئیس جمهور، محمد رضا خاتمی آن را رهبری می نمود. غلامحسین کرباسچی، شهردار پرحرف سابق تهران از «جمعیت کارگزاران» نیز به دوم خردادی ها پیوسته بود. این جمعیت، از قواعد و مقررات «تکنوکرات ها یا کارشناسان فنی» که به وسیله مردم انتخاب نشده بودند بلکه از طرف خبرگان اداری، به سبب دانشی که اندوخته بودند انتخاب شده بودند، دفاع می نمود.

سکوی سیاسی و مشترک دسته های مختلفه فوق، در اصطلاحاتی منفی و درست در نقطه مقابل و عکس طیف سیاسی مجلس ایران، توضیح و تفسیر شده است. گروه هایی که در این طرف طیف قرار گرفته بودند عبارت بودند از: انجمن روحانیون مبارز محافظه کار، و انجمن مؤتلفه اسلامی که اگر گفته نشود زیر نظر رهبر اداره می شوند حداقل میتوان گفت که مرکز ثقل آن ها، رهبر مملکت آیت الله خامنه ئی است و نظرات وی در روزنامه های کیهان و جمهوری اسلامی منعکس می شود. سرکردگان روحانیون ستیزه جو عبارتند از علی اکبر ناطق نوری و محمد مهدوی کنی، و حبیب الله عسکراولادی که رهبری مؤتلفین را به عهده دارد. قبل از انتخابات اسفند ماه ۱۳۸۲، محافظه کاران جمعا چهل و چهار کرسی از مجموع ۲۹۰ کرسی مجلس را در اختیار خود داشتند.

اختلافات بین اصلاح طلبان و محافظه کاران نه تنها مورد اعتراض دسته های مختلفه مجلس است، بلکه بین نمایندگان مجلس وقوه قضائیه کشور نیز که به گونه ئی حاد، به مزایای پارلمانی که آزادی های دموکراتیک به وضوح متکی به آن است و اینان به این امر اعتراض داشته اند، وجود دارد. آزادی برای نماینده منتخب مجلس که هر چه می خواهد در مجلس بگوید و از مجازات معاف باشد؟ این، روشی پوچ و بی معنی است!! از سال ۱۳۵۶ به این طرف بسیاری از نمایندگان مجلس یا به دادگاه های قضائی احضار شده، یا اینکه تحت تعقیب قرار گرفته اند. اتهام آنان معمولاً «محاربه با خدا» بوده است که طبق ماده ۱۹۰ قانون مجازات عمومی فعلی، متهم، می تواند به مرگ محکوم شود. کار دونه نمونه از این موارد، بالاخص، به رسوائی کشید. در بیست و دوم اوت سال ۲۰۰۱ میلادی، فاطمه حقیقت جو، به اتهام آنکه درباره زندانی شدن قهری خانم روزنامه نگاری که ظاهراً کلمات خمینی را به غلط ترجمه نموده و به اعضای شورای نگهبان توهین نموده بود، زندانی شده بود. ماه ها بعد، در ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱، حسین لقمانیان، نماینده مجلس، به اتهام آنکه به قوه قضائیه در مجلس حمله نموده بود توقیف گردیده بود. نمایندگان دیگری نیز بوده اند که به اتهام تقلب انتخاباتی، تحت تعقیب قرار گرفته اند. قائم مقام وزارت کشور و یکی دیگر از اصلاح طلبان کلیدی بنام مصطفی تاج زاده، در ۴ مارس سال ۲۰۰۱ هر دو نفرشان به وسیله دادگاه کارمندان رسمی دولت در تهران محکوم شناخته

شده بودند. و در نوامبر سال ۱۹۹۹ (آبان ۷۸) یکی از چهره های محبوب مردم، یعنی عبدالله نوری، وزیر سابق وزارت کشور به دلیل اختلاف عقیده سیاسی و دینی به پنج سال زندان محکوم گردیده بود. نوری یکی از هواداران رئیس جمهور بود و قرار بود در مجلس آینده به عنوان رئیس مجلس که یکی از مهمترین نقش ها را در سیاست ایران بازی می کند شرکت داشته باشد. محکومیت وی به زندان، یکی از اقدامات تندروها و متعصبین بود تا از رشد جنبش های اصلاح طلبانه در ایران جلوگیری شود. این پرسش که نماینده مجلس تا چه حد باید دستش در وظائف نمایندگی که به عهده وی سپرده شده است آزاد باشد را باید به هنگام شورش دانشجویان در ماه ژوئن سال ۲۰۰۳ (خرداد ۸۲) میلادی جستجو کرد. دادستان تهران اعلام نموده بود که داد گستری هر نماینده مجلسی را که در این شورش دخالت داشته باشد تحت تعقیب قرار خواهد داد. این، اعلامیه در پاسخ به اطلاعیه ئی بود که بعضی از نمایندگان مجلس از قبیل میثم سعیدی، فاطمه حقیقت جو، رضا یوسفیان، و علی اکبر موسوی خوئیانی اعمال پلیس علیه دانشجویان را محکوم نموده و تصمیم گرفته بودند که ۴۸ ساعت اعتصاب نشسته داشته باشند (۱۶). در عین حال، محافظه کاران، اتهامات یک دانشجوی زندانی بنام پیمان عارف را در روزنامه خود به چاپ رسانده بودند که اعتراف نموده بود بعضی از نمایندگان مجلس در این اعتراضات دخالت داشته اند (۱۷). نمایندگان مجلسی که چنین اعمال خلافی مرتکب شوند نه تنها تحت تعقیب قرار خواهند گرفت بلکه از شرکت در فعالیت های سیاسی نیز محروم خواهند شد. همانگونه که رهبر «نهیض آزادی» ابراهیم یزدی به آن سرنوشت دچار شد و نه تنها دفتر آن نهضت تعطیل شد بلکه منجر به توقیف یزدی در ماه مارس ۲۰۰۱ (فروردین ۸۰) نیز گردید.

چنانچه عناصر تندرو بر روی فردی انگشت بگذارند و تصمیم گرفته شود که آن فرد طبق قوانین جو و و اجور تحت تعقیب قرار گیرد، قاضی پرونده نیز از بین همان گروه، انتخاب و منصوب می شود تا سدا راه جلوگیری از اصلاحات گردند. مشهورترین افرادی که نامشان وحشت آفرین است و در رأس قوه قضائیه انجام وظیفه می کنند، آیت الله محمود هاشمی شاهرودی، و سعید مرتضوی دادستان تهران است. فرد دیگری نیز بنام غلامحسین محسنی اژه ئی وجود دارد که متهم است در پشت سر قتل های زنجیره که در سال های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ اتفاق افتاده، قرار داشته است.

آزار و اذیت های دستگاه های قضائی نسبت به مطبوعات و مخالفان رژیم

در جنبش های مربوط به اصلاح طلبی، فقط نمایندگان مجلس نیستند که هدف قرار گرفته اند، هواداران و حامیان آنان، به ویژه رسانه های جمعی نیز به همان سرنوشت دچار شده اند. در حدود ۸۰ روزنامه ظرف سه سال پس از آوریل ۲۰۰۰، یعنی هنگامی که مبارزه جدیدی علیه طرفداران اصلاحات که در انتخابات فوریه مجلس مواضع خود را از دست داده بودند آغاز شده بود، تعطیل شدند. در تاریخ ۲۰ آوریل، بلافاصله پس از آنکه قانونی جدید از تصویب گذشت و بار دیگر قانون اساسی را بیاد انتقاد گرفته بود رهبر عالی کشور، خامنه ای بگونه ئی عریان به روزنامه های اصلاح طلبان که وی ادعای نمود در انقلاب اسلامی خرابکاری می کند، حمله کرد: در حدود ده پانزده روزنامه هستند که معیارهای اصول اسلامی را دست

کم می گیرند، به مصادر امور مملکت توهین می کنند و ناسازگاری و اختلافات اجتماعی می آفرینند. متأسفانه بعضی از روزنامه هائی هستند که به صورت پایه، اساسی برای دشمن درآمده اند و همان وظائفی را دنبال می کنند که رادیوهای بی.بی.سی.، صدای امریکا، و سخن پراکنی های تلویزیون های انگلیسی، امریکائی و صهیونیسم، برعهده دارند.

از آن تاریخ به بعد قضات داد گستری مبارزه ئی را علیه روزنامه ها آغاز کرده اند که منتقدین آن را «بی قانونی دستگاه های قضائی» نامیده اند و این عمل آنان نه تنها به تعطیل روزنامه های اصلاح طلبان، که ناگزیر بعضی از آنها تحت نام و عنوان دیگری منتشر شده بودند، منجر شده است، بلکه به اذیت و آزار و زندانی شدن بسیاری از سردبیران و روزنامه نگاران انجامیده است. در یک کشمکش سرکوب گرانه که در پایان بهار ۲۰۰۲ در گرفت، یکی از روزنامه های هفتگی به نام «شمس تبریزی» در ۱۶ آوریل (۲۷ فروردین) به محاق توقیف کشیده شد و سردبیر آن که شخصی بنام علی حامد امام بود، به هشت ماه زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد. اتهام وی آن بود که به دین و پیامبر توهین نموده، کوشش داشته است تنش های اخلاقی ایجاد نماید، به رژیم و رهبران آن اسائه ادب نماید و مشتی دروغ چاپ نموده و آنها را به خورد مردم دهد. روز بعد از آن روزنامه نگار دیگری که طرفدار اصلاحات بود و نام وی احمد زید آبادی از روزنامه «همشهری» بوده به اتهام نشر اکاذیب و تبلیغات علیه رژیم اسلامی و مؤسسات آن تحت تعقیب قرار گرفت و دو هفته پس از آن، در تاریخ ۴ مه، یکی از روزنامه های معتبر اصلاح طلبان بنام «بنیان» به علت خلاف های مکرر مطبوعاتی تعطیل گردید. روزنامه روزانه «ایران» که به وسیله دولت کنترل می شد پس از چاپ مقاله ئی که در معیاری اسلامی اهانت آور تلقی شده بود، معلق شد. این جنبش ها به ویژه با صدور بخشنامه ئی که در تاریخ ۲۵ مه (۴ خرداد) به وسیله داد گستری تهران صادر شده بود و طی آن به روزنامه ها هشدار می داد که هر مقاله ئی که درباره ایجاد رابطه با امریکا و به نفع این ارتباط نوشته شود، جرم از درجه جنائی محسوب می شود، مصادف شد. در همان حال، رهبر مملکت، خامنه ای اظهار داشت که حتی گفتگو در این باره «اهانت به مردم ایران» است و به هیچ چیز جز خیانت و حماقت تعبیر نمی شود. روز بعد از آن، دادستان تهران ادعا نامه ئی رسمی علیه دو نفر اصلاح طلب که در این مورد اظهار نظر کرده بودند صادر نموده بود.

در کشمکش های سرکوب کننده دیگری که یکی دو ماه بعد توسط دستگاه های قضائی در گرفت، یکی از دادگاه ها در تاریخ ۱۱ ژانویه ۲۰۰۳ (۲۱ دیماه ۸۲) دستور توقیف روزنامه «بهار» را صادر کرد. اتهام این روزنامه این بود که به مقامات دولتی توهین نموده و عقاید مردم را علیه رژیم برانگیخته است. این روزنامه قبلاً یک بار در سال ۲۰۰۲ به اتهام «جعل داستان ها و دروغ های پسر و صدا» توقیف شده بود و حالا، به سبب درج مقاله ئی درباره معاملات ارزی که شرکت «الزهر» انجام داده بود و سهام داران آن شرکت رئیس جمهور سابق، هاشمی رفسنجانی، آیت الله یزدی، عضو سابق دستگاه قضائی، و آیت الله احمد جنتی، رئیس شورای نگهبان بودند، خشم و غضب دستگاه های قضائی را برانگیخته بود. مبارزه ادامه داشت و در روز

۲۴ ژانویه هنگامی که بزرگترین روزنامه ایران، «همشهری»، تعطیل شد و چند نفر از روزنامه نگاران آن، پس از آنکه از درج مقاله‌ئی که توسط علیرضا محبوب، رئیس اتحادیه کارمندان دولت در ردّ مقاله روزنامه همشهری که چند روز قبل در آن روز نامه چاپ شده بود خودداری کردند، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. روزنامه «همشهری» در عداد روزنامه‌هایی درآمد که قرار بود ظرف این پنج هفته توقیف شوند - بقیه روزنامه‌ها عبارت بودند از: حیات نو، و نوروز - طی یک تأدیب و سختگیری دولتی که ادامه داشت، در تاریخ ۳۰ بهمن، محمد محسن سازگارا، که متهم بود علناً از رهبر مملکت در «وب سایت» خود انتقاد کرده و گفته بود که توده مردم ایران به وسیله شش نفر روحانی متعصبی که در شورای نگهبان به دور هم جمع شده‌اند به گروگان گرفته شده‌اند، توقیف شد. ماه بعد، یکی از نویسندگان معتبر کشور بنام «مسعود بهنود»، به نوزده ماه زندان محکوم شد و اتهام وی طبق روال معمول نشرا کاذب و اهانت به اسلام بود.

با سرعت عملی که دادستان تهران سعید مرتضوی در این کارها به خرج می داد و وی را به نام «قصاب مطبوعات» لقب داده بودند، مبارزه علیه مطبوعات ادامه یافت. مرتضوی اظهار کرده بود که من چگونه می توانم در این بلبشوبازار به کار خودم ادامه دهم؟ یکی از سردبیران ناامید از سرنوشت خود، به یکی از روزنامه‌های غربی بنام EurasiaNet گفته بود «همواره در حیرتم که آیا مقاله بعدی که می نویسم مرا به زندان نخواهد انداخت؟». در تیر ماه ۱۳۸۲ بیست نفر روزنامه نگاران ایرانی در پشت میله‌های زندان قرار گرفته بودند (۱۸). این‌ها همه، موقعیت‌هایی بود که موجب شد رئیس مؤسسه جهانی روزنامه نگاران، سئوک هیون هنگ، و گلو ریا براون اندرسون، رئیس دیوان خانه جهانی سردبیران، نامه‌ئی به آیت الله شاهرودی، رئیس قوه قضائیه ایران بنویسند و نظرات خودشان را درباره رفتاری که با روزنامه نگاران در ایران می شود به نامبرده ابلاغ نمایند.

هنگامی که از سردبیران نسبت به مقاله‌ئی که در روزنامه درج شده است سؤال می شود، اینان معمولاً در برابر داد گاهی که ویژه امور مطبوعاتی است ظاهر می شوند. جلسات این داد گاه مانند داد گاه‌های عادی برای مقامات ارشد و وزرا، معمولاً در اطاق‌های در بسته و به گونه‌ئی مخفی در حضور یک هیئت ژوری که حداقل دو نفر قاضی در آن عضویت دارند، تشکیل می شود. ولی این رژیم، قدا ر است روزنامه نگاران را به عنوان موقت، توقیف (نه به حکم داد گاه، بل به دستور دادستان) کند و او را در اختیار خود داشته باشد. نویسنده کتاب با یکی از روزنامه نگاران اصلاح طلب مصاحبه داشته است. این شخص، بیش از یک هفته بوده است که در زندان موقت انفرادی به سر می برده است، گوا این که دیگرانی هم بوده‌اند که مدت بیشتری موقتاً در زندان به سر برده بوده‌اند.

از سال ۲۰۰۲، توقیف‌ها و اذیت و آزار روزنامه نگاران نه تنها به وسیله پلیس، بلکه به وسیله حراست (؟)، نیز به عمل آمده است. اگرچه این سازمان به منظور حفظ و حراست منافع ملی در یکی از سازمان‌های دولتی تأسیس گردیده است ولی در عمل از آن تاریخ به بعد، بسط و توسعه یافته است و به عنوان مجری دستورات مقامات

قضائی، علیه روزنامه‌ها عمل می‌نماید. در حال حاضر، بعضی‌ها معتقدند که این سازمان چندبرابر، بزرگ تر از وزارت اطلاعات و امنیت ملی که قبلاً همان مسئولیت‌ها را داشت، شده است (۱۹).

به موازات اقداماتی که مقامات قضائی برای تعطیل روزنامه‌های مربوط به اصلاح طلبان به عمل می‌آوردند، این بار آژانس‌هایی را که به آراء عمومی مردم مراجعه می‌کردند و نظر آنان را درباره جریان‌های سیاسی روز که معمولاً با گفتار و کردار مسئولان تطابق نداشت، و برای درج در نشریه‌های خود این پرسش‌ها را می‌نمودند، هدف قرار دادند. به عنوان مثال، در اکتبر سال ۲۰۰۲ (آبان ۱۳۸۱)، با حکم دادگاه، مؤسسه ملی افکار عمومی، مؤسسه‌ای که کار آن تحقیق و پرس و جواز مردم است، در سؤال و جواب‌های نهائی از مردم، ۷۵ درصد آنان موافق با برقراری مجدد روابط با ایالات متحده آمریکا بوده‌اند. دادستان دستور داده بود به‌روز گران پایه، مدیر مؤسسه را توقیف و زندانی نمایند. این مؤسسه تحقیقاتی و آمار، در اصل، به وسیله یکی از اصلاح طلبان بنام احمد برقانی که مسئول کمیته امور خارجی و امنیت ملی مجلس، بود پایه گذاری شده بود. برقانی نیز به اتهام نشر اکاذیب در افکار عمومی توقیف شده بود. دو ماه بعد از این تاریخ، محاکمه به‌روز گران پایه، حسینعلی قاضیان، و عباس عبدی که ناظران انتخابات بودند به اتهام اینکه با این تبلیغات سرویس، یا، اداره جاسوسی کشورهای خارجی در ارتباط اند به عمل آمد و از طرف دادستان تهران توقیف شدند. سردبیر روزنامه محافظه کاران اینان را «پایگاه نهائی جاسوسی آمریکا و مرکز عملیات ستون پنجم آن کشور» دانست.

یکی از رسوایترین پرونده‌های مربوط به آزار نشریه‌ها، بالاخص، در نوامبر سال ۲۰۰۲ (آذر ماه ۱۳۸۱)، هنگامی که قاضی پرونده، رضائی که یکی از قضات شعبه چهاردهم دادگاه همدان بوده است، حکم اعدام، همراه با ۷۴ ضربه شلاق و هشت سال زندان برای یکی از فعالان آزادیخواه ۴۵ ساله به نام هاشم آقاجری را صادر نموده بوده است. گو اینکه هیچکس در انتظار شنیدن چنین رایی نبود، ولی پرونده، بلافاصله، جنجال برانگیز، و نقل و نقل محافل در سراسر مملکت شد. کهنه سربازی که در جنگ هشت ساله با عراق هر دو پای خودش، و حیات برادرش را در نبرد‌ها از دست داده بود، و یکی از اعضای ارشد سازمان مجاهدین اسلامی بود که بدون شک موضوعی قوی در اسلام شناسی داشت و به ایران و اصول انقلاب اسلامی ایمان داشت، چنین شخصی نبود که بشود گفت آقاجری، با این سوابق، آن قدر از سیستم سیاسی رژیم بیزار گشته باشد که معاند از آب درآید. با این وجود، در ماه اوت گذشته در سخنرانی خودش برای دانشجویان در همدان، عمیقاً به اعضای ارشد محافظه کار توهین کرده و آنان را از خود رنجانده بود. بحث خود را درباره آن دسته از اصلاح طلبان مسلمان قبلی، از قبیل علی شریعتی آغاز نموده بود که گفته بود اسلام را به همان گونه که مسیحیت یک بار اصلاح شد، آن را نیز باید اصلاح کرد. به آخوند نباید اجازه داده شود که بین مردم و خدای خودشان سد ایجاد نماید. آقاجری ادعا نموده بود که مسلمانان خوب و شایسته نباید «کور کورانه از فرامین سرکردگان مذهبی مانند میمون تقلید و تبعیت نمایند».

به جای این کار بهتر است به «بازنپردازی» اسلام شیعه اقدام نمایند. ولی چون نظرات وی به وضوح، با اصول مرکزی تقلید شیعه، مبیانت داشت، آتش خشمشان زبانه کشید و طوفانی از ستیزه جوئی به راه افتاد.

اگر چه هیچ شکی برای کسی وجود نداشت که حکم اعدام این شخص قابل تغییر است، با این وجود پرونده آقاجری بلافاصله به صورت سمبولیک، یا نمادینی از تنازع بین اصلاح طلبان و متعصبین درآمد. علت آن، قسمتی مربوط به شدت مجازات این شخص می شد و قسمت دیگر آن، به آن جهت بود که محاکمه در پشت درهای بسته انجام شده بود و متهم، چندان دسترسی به وکیل مدافع خود نداشته بوده است. بلافاصله پس از صدور رأی، اعتراض دانشجویان بلند شد (به فصل هفتم مراجعه شود)، و موجب شد که رهبر مملکت، خامنه‌ئی شخصاً در روز ۱۷ نوامبر (۲۷ آبان)، وارد موضوع شود، در کار دخالت نماید و دستور دهد که بلافاصله به این امر رسیدگی شود. ولی بنظر می رسید که دادگاه در مقابل دخالت خامنه‌ئی مقاومت می کرد. این دست و آن دست می کرد تا در مسئله تأخیر ایجاد شود، یا اینکه از تصمیم وی سر باز زند و زمانی که رئیس قوه قضائیه، آیت الله هاشمی شاهرودی اعلام نمود که مسائل مهم سیاسی نباید در روند قضائی دخالت داشته باشد، موضعی را که وی اتخاذ نموده بود سبب شد نامه‌هائی حداقل از دوحاحیه کشور در حمایت از گفته‌های خود دریافت نماید. سرانجام، مقرر گردیده بود که حکم مرگ آقاجری به این علت که نقایصی در پرونده مشهود گشته است، نقض گردد و نامبرده، دوباره محاکمه شود.

حکومت قانون

اصلاح طلبانی که با قوه قضائیه در افتاده اند تنها به دنبال آن نیستند که افراد نادرست را از دادگاه‌ها خارج نمایند بلکه در نظر دارند که هیچ کس، منجمله آنانکه در دستگاه‌های دولتی به کار مشغول اند، یا وزراء، اجازه داشته باشد فراتر از قانون جای گیرد. همانگونه که خاتمی اشاره نموده است «آزادی اسلامی» چنین معنی می دهد که نه تنها «آزادی فکرواندیشه، آزادی اظهار بیان، و آزادی انتخاب باید باشد، بلکه باید ملت آزادی داشته باشد که بر تمام ارکان مملکت و دولت نظارت داشته باشد (۲۰). این گفته‌ها، خود بخود، سبب شد که این موضوع به وسیله «قتل‌های زنجیره‌ئی»، یعنی کشتن مخالفان سیاسی که در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۸۸، با قتل داریوش فروهر، رهبر ۷۰ ساله حزب ایران و همسر ۵۴ ساله اش، پروانه، که به وسیله دشنه در آپارتمان مسکونی خودشان در تهران به قتل رسیده بودند، به عنوان جلودار مسائل سیاسی روز ایران درآید. بلافاصله پس از این واقعه، در تاریخ ۹ دسامبر (۱۸ آذر)، پیکری جان محمد مختاری، شاعر مخالف رژیم، در مرده‌شوی خانه تهران و دو روز بعد جسد محمد پوینده را که احتمالاً وی را خفه کرده بودند در زیر پل راه آهن در حوالی تهران پیدا کرده بودند.

در اواسط ژانویه، یک کمیسیون دولتی از طرف رئیس جمهور اعلام نمود که عناصر موجود در وزارت اطلاعات، منجمله قائم مقام وزارت خانه، سعید امامی،

مسئول این کشت و کشتارها بوده اند و دستور توقیف وی، و سایر افرادی که در این کارها دست داشته اند صادر شده است. سرانجام، در تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۰۱ (۶ بهمن ۱۳۷۹) «مترجم کتاب لازم میدانند به اطلاع خوانندگان برسانند که چون دسترسی به سالنامه های ایرانی برای تبدیل تاریخ میلادی به هجری شمسی را در اختیار ندارد، لذا از فورمولی قدیمی که برای تبدیل تاریخ به یاد داشته، استفاده نموده است. ممکن است این تاریخ های یاد شده به وسیله مترجم کتاب، یک روز با تاریخی که نویسنده کتاب آنها را ذکر کرده است متفاوت باشد- مترجم»، احکام دادگاه، که شامل اعدام وزندان از درجات مختلف بود، درباره ۱۸ نفر مأثور اطلاعاتی که به گونه ئی رسمی درباره آنان حکم صادر شده و مسئول قتل ۴ نفر از افراد روشنفکر مخالف رژیم در سال ۱۹۹۸ شناخته شده بودند، (و این تعدادی بود که با رقم حقیقی کشته شدند گان بسیار فاصله داشت)، صادر شد. امامی، طبق روایات، هنگامی که در زندان بود برای فرار از محاکمه، دست به خودکشی زده بوده است.

توقیف، نگهداری، و محاکمه افرادی که در این ماجرا دخالت داشتند، بسیار سروصدا دار، بزرگ، سمبولیک، و مهم بود. زیرا اگرچه دخالت طرفداران جبهه خاتمی در این مسئله، پی آمدهای بعدی موضوع نسبت به محاکمات را که در ژانویه ۲۰۰۱ خاتمه پیدا کرد تقبیح می نمود، ولی روشنگر این موضوع بود که آنان، در این راه، به دست آوردهائی نائل شده اند و حکومت قانون را در کشوری که نخبگان آن لزومی نداشت به کسی حساب پس بدهند و هر کاری که مایل به انجام آن بودند انجام می دادند، پایه گذاری کرده اند. علاوه بر آن خاتمی توانست موافقت مجلس را جلب کند و وزیر اطلاعات جدیدی را به نام علی یونسی که می رفت جانشین تندروهای قبلی، منجمله رئیس خودش، قربانعلی نجف آبادی گردد به کار بگمارد. قرار بود یونسی دکان بسیاری از مشاغلی را که بگونه ئی نامشروع از قبل وزارت اطلاعات تغذیه می شدند تخته کند و همین موضوع ظاهراً سبب شده بود که خاتمی دل مجلس را در نصب وزیر جدید به دست آورد.

میزان پیروزی اصلاح طلبان برای یکی از روزنامه نگاران چنان روشن شده بود که اشاره نموده بود ایرانیان:

«عادت به اینگونه فرمانمائی ها درباره این چنین مسائل را نداشتند و فاش سازی آنان سبب گردیده است که همه بهت زده و سردرگم شوند. تا این اواخر، درباره وزارت اطلاعات، به گونه ئی زیربانی و با احتیاط در محافل خصوصی یا این گوشه و آن گوشه صحبت می شد. حال، روزنامه ها..... بر روی داستان ها مانند درنده ئی گرسنه، با چنگ و دندان مشغول جستجو و تغذیه شده اند. همه، وزارت اطلاعات را در گوشه ئی گیر آورده اند و با چنگال های تیز خود خبرها و توضیحات بیشتری می خواهند. وزیر سابق اطلاعات، علی فلاحیان، قبلاً به وسیله مطبوعات به زیر سؤال کشیده شده است» (۲۱).

با وجود به دست آوردن چنین پیروزی هائی که اصلاح طلبان در پایه گذاری حکومت قانون برای مردم به دست آورده بودند، هنوز هم راه بسیار درازی را در پیش رو داشتند تا زخم دردهائی را که در تنازع با مخالفان خود برتن داشتند التیام بخشند. در بررسی سالانه خود، برای سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲، «خانه آزادی» که منتسب به

سازمان حقوق بشر و مرکز آن در شهر نیویورک است گزارش داده بود که: «هنوز هم دولت از طریق ترور کنترل امور را در دست دارد. ادعا نموده بود که توقیف های اختیاری و مستبدانه، شکنجه، مفقودالاثر شدن، محاکمات فوری و اعدام، هنوز هم رایج است». این خطرات، در تابستان سال ۲۰۰۳ میلادی برای غرب روشن شد. و این، زمانی بود که زهرا کاظمی، روزنامه نگار عکاس کانادائی، ۴۵ ساله، که تباری ایرانی داشت در بیمارستان تهران در اثر جراحاتی که پلیس در زندان بر او وارد آورده بود در گذشته بود. کاظمی، که هم بخشگر مجله Recto Verso که دفتر مرکزی آن در مونتreal کانادا است، بود، هنگامی که در تاریخ ۲۳ ژوئن، مشغول عکس برداری از اعتراض اعضای یکی از خانواده های دانشجویان در خارج از زندان «اوین» بود دستگیر شده بود. سه روز بعد از دستگیری، بگونه ئی ناگهانی در حالی که سروصورتش زخمی و مجروح بوده است به بیمارستانی در شهر، منتقل می شود. با وجود کوششی که سخنگوی زندان به عمل می آورد تا به اثبات رساند زخم سر زهرا کاظمی در اثر اصابت با زمین بوده است، با این وصف، معاون رئیس جمهور، محمد علی ابطحی، که یک نفر اصلاح طلب بوده است، ناچار به اعتراف می شود که مرگ کاظمی در اثر ضرباتی بوده است که در زندان بر سرش وارد آمده بوده است. پس از اظهار نظر این شخص بوده است که رئیس جمهور دستور می دهد درباره مرگ این زن تحقیقات وسیع تری بعمل آید.

مباحثات روشن فکرانه

مباحثات بین محافظه کاران و عقاید اصلاح طلبان در ایران تنها محدود به نزاع های خیابانی، یا تغییرات پارلمانی نیست. این مباحثات، روشن فکرانه نیز هست. بسیاری از روحانیونی که بند بند نظرات محافظه کاران را تنظیم می کنند، به عنوان نمونه، در شهر مقدس قم، که مقامی والا دارد، متمرکز گشته اند. پس از سال ۱۹۷۹، زمانی که صدام حسین دستور اخراج یکی از روحانیون ارشد شیعه از شهر نجف را، که مرکز الهیات شیعه مسلکان بود، صادر کرد، شهر قم، مرکزیت یافت. در شروع سال ۲۰۰۳ میلادی، قم، نه تنها به صورت مأوی و مسکن بیش از ۴۰۰۰۰ نفر طلبه دینی و آخوند درآمد، بلکه ده نفر آیت الله العظمی (یا به تعبیری دیگر مراجع تقلید) نیز در آن شهر ساکن شدند. بسیاری از (ونه همه) روحانیون ارشد، منجمله آیت الله محمد تقی مصباح یزدی که بگونه ئی علنی از دستگاه های قضائی کشور خواسته است که حتی سخت تر از این با دانشجویان معترض رفتار نمایند، از وضع موجود حمایت می کنند. بقیه، منجمله آیت الله محمد امامی کاشانی، که یکی از امامان نماز جمعه است به گونه ئی علنی تظاهرات، علیه لوایح اصلاح طلبان را ترتیب داده بوده است. نظری آن بود که اینان در نظر دارند به اسلام صدمه زنند. در تاریخ ۳ اوت ۲۰۰۳، گروهی از آخوند ها در مدرسه علوم دینی فیضیه قم (مدرسه ئی که بسیار به خمینی وابسته بود) اجتماع نموده بودند و نسبت به اینکه در نظر بوده است یکی از پیمان نامه های سازمان ملل، مبنی بر عدم تبعیض نسبت به زنان را در قوانین ایران بگنجانند، اعتراض داشته اند.

روحانیون دیگری در شهر قم و سایر نقاط ایران وجود دارند که برعکس، مدافع

وحامی قضیه های مربوط به اصلاح طلبانند. در آنجا هائی که تندرورها بحث می کنند که قوانین اسلامی یک سلسله از دستورات تغییرناپذیر الهی است که همیشه در هر گوشه ئی از جهان قابل اجراست، میانه روها از نسبت گرائی دم می زنند، و بر آن باورند که باید اوضاع و احوال زمان را در نظر گرفت و آنچه مصلحت عامه است همان را برگزید. و این یکی از اصول کلیدی قانون گذاری است. آیت الله العظمی یوسف صانعی، به عنوان مثال، به وسیله تندرورها مورد انتقاد قرار گرفته است که چرا وی گفته است «پول خون» که به عنوان غرامت به خانواده مقتوله (زن) پرداخت می شود باید همان مقدار باشد که به خانواده یک مقتول (مرد) پرداخت می شود.

به مراتب، تأثیر روشنفکرانه به سزائی که بر روی جنبش اصلاحات در ایران به وجود آمده است، در اثر نظرات حسینعلی منتظری بوده است. منتظری، آیت اللهی است که در مسائل دینی حریف ندارد و به عنوان فردی روحانی که در کلیه مبارزات سیاسی خمینی از سال ۱۹۵۰ به بعد در کنار خمینی بوده است، یکی از چهره های ممتاز سیاسی نیز به شمار می رود. منتظری یکی از طراحان اصلی قانون اساسی سال ۱۹۷۹ ایران است و در سال ۱۹۸۵ میلادی (۱۳۶۴) میلادی به عنوان جانشین رهبر متوفای کشور برگزیده شده بود. انتصاب بعدی علی خامنه ای در سال ۱۹۸۹ میلادی (۱۳۶۸)، نمایانگر یکی از تغییرات ناگهانی در مغز خمینی و به آن علت بوده است که منتظری از کشتار زندانیان، و عدم آزادی بیان و عدم آزادی تشکیل احزاب انتقاد نموده بوده است (به فصل هفتم مراجعه کنید). بعدا خودش گفته بود که ظاهراً پشت پا به روحانیت زده بوده است. با این وجود، ارتباط بین روحانیت و جنبش های اصلاح طلبانه ادامه یافت تا اینکه، با پیروزی خاتمی در انتخابات رئیس جمهوری، به اوج رسید. با شایعات زیادی که در میان مردم پخش شده بود که رهبر مملکت خامنه ای کوشش دارد تا نفوذ خود را بر کابینه خاتمی گسترش دهد، منتظری را بر آن داشت تا سخنرانی شورانگیزی ایراد نماید و ادعا کند که وظیفه رهبر این نیست که در هر کاری دخالت نماید بلکه لازم است سرپرستی امور را بر عهده داشته باشد و بهر حال سخنانش چنین معنی می داد که خامنه ای رهبر مناسبی برای کشور و شاید مرجع تقلیدی برای مسلمانان نیست (۲۲).

از زمان رهائی اش از زندانی بودن در خانه خود در سال ۲۰۰۳ میلادی پس از ۵ سال زندانی بودن، منتظری به انتقاد نمودن خود از رژیم موجود ادامه داده است. منتظری می گوید که یک سیستم حکومتی نمی تواند، و نباید متمرکز در دستان فردی واحد باشد. قدرت منحصر به فرد یک آخوند، برای ایران بد است. کارها و نوشته هایش افرادی را که هنوز به اصول قانون اساسی سال ۱۹۷۹ وفادار مانده اند، الهام بخش است. ولی خودش بر آن عقیده است که ایده آل های آن قانون به فساد کشیده شده است. آیت الله صانعی که یکی از مراجع تقلید است بر آن عقیده است که شورای نگهبان زیاده از حد برای خود قدرت کسب نموده و این روزها احکام جور و واجور زیادی صادر میکند. از احکام جالب توجهش حقوق زنان و اقلیت های دینی در ایران است.

برای معرفی سایر سرکردگان اصلاح طلب، می توان از افرادی از قبیل محمد

مجتهد شبستری، محسن کدیور، و عبدالله نوری که وزیر کشور بازداشت شده خاتمی بودند نام برد. منتظری، اصول خدا سالاری انقلاب را برای جداسازی رسمی دین از سیاست به بحث نمی کشاند. منتظری، همیشه ادعا نموده است که وی از هر نوع اصولی که مربوط غربی ها است به دور است. به عقیده وی اگر قرار باشد دین از سیاست جدا نباشد، در آن صورت رهبر دینی که مجری دستورات الهی است بر روی کلیه مسائل که مربوط به زندگی روزمره مردم معمولی است دستور صادر می کند. فیلسوف غیرروحانی دیگری بنام دکتر عبدالکریم سروش، عقیده دیگری دارد. سروش، یکی از هم پیمانان خمینی بود که در دانشگاه های تهران و لندن تحصیل نموده است. در سال های اخیر، سروش، نظریه دیگری ابراز کرده است که بسیار اساسی تر از منتظری است و بیشتر بر جدائی دین از سیاست تأکید می گذارد. سخنرانی ها و نوشته های وی الهام بخش اصلاح طلبان بنیانی است و حداقل بر روی یکی از نشریه ها به نام «کیان» تأثیر فراوان داشته است. کیان در حال حاضر در محاق توقیف است. سایر صداهای بانفوذی که پیام های مشابهی را به گوش مردم می رساند صدای اکبر گنجی است که نقشی اساسی در مفصل بندی افراط گرایی و رادیکالیسم داشته است. گنجی، «بیانیه ئی برای جمهوری خواهان» اعلام کرده و استدلال نموده است که لازم است اسلام، «از سیاست و قلمروی حکومتی کناره گیری کند و حدود فعالیتی خصوصی داشته باشد» که در آن صورت این ناسازگاری ها و تضادها در ایران، همه مرتفع خواهد شد.

بحران معلق

سردرگمی و گره سیاسی در لابلای این تضادهای سیاسی بین دسته های مختلف در ایران، ممکن است نتایجی نیز به همراه داشته باشد. به عنوان مثال، تندر و های محافظه کار، ممکن است در برابر نیازهای مربوط به اصلاحات، چنانچه فشار برای مراجعه به آراء عمومی قوت گیرد، یا اینکه بین رهبران کشور در رده های بالا، علیه حفظ شرایط موجود اختلاف عقیده به وجود آید، سر تسلیم فرود آورند. به ویژه اگر یکی از کله گنده های رژیم کنترل اعصاب خود را از دست بدهد و علناً اعلام کند که از رده خارج شده است. انعکاس این خبر در اذهان عمومی رانمی توان نادیده گرفت. هنگامی که در تاریخ ۹ ژوئیه ۲۰۰۲ (۱۸ تیر ماه ۱۳۸۱) آیت الله ابوالقاسم طاهری، امام جمعه اصفهان که از طرف خمینی به هنگام تبعید در سال ۱۹۷۶ به این سمت انتخاب شده بود استعفا نامه خودش را به زبانی که از طرف چنین مقامی تا کنون سابقه نداشته است اعلام نموده بود، بدترین حالت هراس را در دل تندر و ها به وجود آورده بود. طاهری اعلام نموده بود که «هنگامی که من وعده هائی را که به مردم در اوائل انقلاب داده بودیم به یاد می آورم، مانند بید بر خود می لرزم. وزمانی که می بینم بعضی ها تصویر می کنند که اموال مسلمین به خودشان تعلق دارد و مملکت را از آن خود می پندارند، عرق شرم بر جبینم می نشیند. آیا این همان وعده هائی است که ما تعهد انجام آن را به زیر پالگد شدگان داده بودیم؟». در نامه اش از آنان که از پُل دین برای گذشتن و رسیدن به سرزمین های دنیوی تلاش

می کنند، دستجات کفن پوشی که دندان های خودشان را برای به دست آوردن قدرت تیز کرده و می خواهند با جادوگر پیرو کریم المنظر تخلفات دینی وصلت نمایند، انتقاد می کند. در این نامه حمله خودش را متوجه «بیشعوران و خام دستان اجتماعی، فاشیست ها، وافرادی که نادانی و دیوانگی را با هم دارند، کسانی که بند ناف آنان به مراکز قدرت بسته شده است، که حساب پس نمی دهند و لجام گسیخته اند و نه تا کنون به وسیله مجریان قضائی توبیخ شده و نه اینکه به وسیله قانون نکوهش شده اند، می تازد و آنان را نصیحت می کند که نه تنها قاضی کارهای خودشان باشند بلکه فیلسوف، کدخدا، حاکم، هیأت منصفه و رئیس دادگاه خود نیز باشند. با وجود سانسوری که بر روی این گفتار شورانگیز و مهیج به وسیله رسانه های دولتی به عمل آمد و فقط قسمتی از آن را چاپ کرده بودند، ولی متن کامل آن در نشریه های خصوصی به چاپ رسیده بود.

تأثیرات مداخلات امریکا

بازدهی، که برای اصلاح طلبان درجه اهمیت کمتری دارد آن است که احتمالا واشنگتن روش خصمانه بیشتری در برابر ایران اتخاذ کند که بدون جهت منجر به ایجاد تضاد عقیده های بسیاری خواهد شد. اگر چه بیشتر افراد عادی ایرانی افتتاح باب مذاکرات با امریکا را پس از سالها انزوای سیاسی و تحریم های اقتصادی استقبال می کنند، چند نفری از نظریه پردازان مستقل، معتقدند که اتخاذ سیاست تهاجمی امریکا در برابر ایران، عمل متقابل ایران را به دنبال دارد و ممکن است کارها به دست تندروها بیفتد. «لازم است که آهنگ، و نوای خود ستائی و تکبر امریکا تا حد ممکن ملایم تر گردد.... و به گونه ئی که عبدالعزیز ساجد نیا، استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه ویرجینیا (۲۳) اظهار نظر می کند: اگر عوض نشود (رفتار)، من چندان امید زیادی ندارم که سیاست امریکا درباره ایران موفقیت آمیز باشد. برای یک سیاست مدار خارجی در تهران، کله شقی امریکا بسیار نا پخته است و چه بسا ممکن است نتیجه معکوس دهد و منجر به اعمال رقابتی گردد. صادق زیبا کلام، که استاد رشته سیاسی در دانشگاه تهران است معتقد است که نغمه های تهدید امریکا علیه ایران، در حقیقت به نفع تندروها بوده است زیرا حالا، آنان دست به دامن میهن پرستان و ایرانیانی که عواطفی دینی دارند (۲۴) خواهند زد. یکی از نمایندگان اصلاح طلب مجلس بنام علی اصغر هادی زاده، حتی ادعا می کرد که با اتخاذ ژست و حالتی ضد امریکائی این آدم ها (تندروهای ایران) فکر می کنند که می توانند به یک حمله کوچک نظامی دامن زنند، جوی نظامی در داخل کشور ایجاد کنند، و به دنبال آن جنبش های اصلاح طلبانه مردم را مهار کنند و سرانجام خود، کنترل اوضاع را به دست گیرند.

گویانکه چنین درخواستی ممکن است همان پاسخی را که یک بار در برابر افکار عمومی که به شدت از افتتاح باب مذاکرات با غرب پشتیبانی می کرد دریافت نکرد و ولی به هر حال هنوز هم می تواند تار و پودی قوی بین مردمی که استقلال آنان هزاران سال به عقب کشیده شده، یا اینکه، به وسیله نیروی مهاجم و ویران گر همسایه

هایش درهم کوبیده شده، چاره ساز باشد. می توانیم کلیه این حوادث را از زمان حمله اسکندر کبیر که پیروانش با گاری و ارابه، ۳۳۴ سال قبل از میلاد مسیح به ایران تاخته بودند، قبایل عرب که منطقه را به تصرف خود درآورده و اسلام را ۶۳۸ سال پس از میلاد مسیح برای ایران سوغات آوردند، گروه بی شمار ترکان و مغولان که در قرن سیزدهم میلادی منطقه را درو کردند، لشکر عثمانی که قرن ها بر مرزهای غربی «پرشیا» برای بدست آوردن زمین بیشتر حمله می بردند و بالاخره نیروهای تزاری روس که از قرن هیجدهم میلادی مکرراً تهدید به عبور از مرزهای ایران بسوی جنوب را در سر داشته است، به صورت پرده سینما از جلوی چشمان خود عبور دهیم. این گونه ترس ها از مدت ها قبل، هم به تصویر کشیده شده است و هم اینکه از طرف بعضی از سیاسیون ایران کنونی، از قبیل رفسنجانی که واشنگتن را متهم میکند، به نمایش گذاشته شده است. رفسنجانی گفته بود که امریکا میکوشد همان خواب هائی را برای ایران ببیند که روسیه دیده بود و دلش می خواست از طریق شمال، به اقیانوس هند دسترسی پیدا کند. علاقمند شده است که به تقلید از تزار، پطر کبیر که در سال ۱۷۲۲ نیروی خود را به این امید به ایران فرستاد، تاراهی بازرگانی از طریق دریای خزر به هندوستان باز کند، وی نیز چیزی دست و پا کند. این نوع دلهره و هراس، در قانون اساسی ایران نیز به چشم می خورد. اصل ۴۳ (۸) قانون اساسی ایران سرسپردگی اقتصادی با خارجیان را محکوم می کند. در کشوری که قبلاً خاطره تلخی از این سرسپردگی ها دارد، و آن را تجربه و لمس کرده است گنجاندن این اصل در قانون اساسی کشور دور از ذهن نیست. در سال ۱۸۷۲ میلادی، پرشیا، در حقیقت به مرد بازرگانی به نام «بارون ژولیوس روتیر» فروخته شده بود و در سال ۱۸۹۱ میلادی ناصرالدین شاه انحصار تنباکوی کشور را در قبال دریافت ۱۵۰۰۰ لیره انگلیسی به شرکت تنباکوی پادشاهی انگلستان فروخت و این شرکت، انحصار خرید تنباکواز کشاورزان ایران و فروش فرآورده های تبعی آن در سراسر کشور را از آن خود ساخت.

بسیاری از این تعصبات ملی گرایی سبب گردید که ذهن ایرانیان را متوجه اکتشافات نفتی که در کشورشان در حال شکل گیری بود نماید و تجارب تلخ گذشته درک این موضوع را برای آنان به هنگام عقد قرارداد با شرکت نفت انگلیس و ایران آسان تر نمود. این شرکت در سال ۱۹۰۸ میلادی تأسیس شد تا اکتشاف و استخراج نفت ناحیه جدیدی در ایران را که نفت در آن کشف شده بود به عهده بگیرد. طبق قراردادی که با دولت ایران منعقد نموده بود مقرر گردیده بود که فقط معادل ۱۶ درصد از منافع حاصله را به ایران پرداخت نماید. در سال ۱۹۲۸، روشن شد که عملیات این شرکت، کم کم بر غرور ملی ایرانیان فشار وارد می آورد، و رنگ تعصب ملی آنان را به جوش می آورد. حکمران تازه ایران، رضا شاه به وزیرای خود دستور داده بود تا موضع قضائی شرکت را بررسی نمایند. کم و بیش این احساس و تعصب ملی، خون آنان را به جوش آورد به قسمی که در سال ۱۹۴۶ منجر به اعتصاب کارگران در پالایشگاه آبادان گردید. بلافاصله پس از آن مجلس ایران، دادن تخفیف به هر شرکت خارجی را ممنوع اعلام نمود و دستور داد قرارداد منعقد را بررسی نمایند و شرایط جدیدی که به نفع ایران باشد در قرارداد بگنجانند.

«مترجم کتاب لازم می‌داند از اشاره‌ئی که نویسنده کتاب به طور مجمل از ستم‌هایی که خارجی‌ان برای ایران روا داشته بوده‌اند، و یادی که وی از قرار دادن نفت منعقد با دارسی نموده است تشکر نماید. البته، این اشاره نویسنده کتاب ناقص و مجمل است. در اینجا اشاره شده است که رضا شاه به وزیرانش دستور داده بوده به موضوع رسیدگی نمایند ولی از نتیجه رسیدگی که تأثیرات بسیار زیادی در اقتصاد ایران داشته است سخنی به میان نیامده است. به عبارت دیگر، از قرارداد الحاقی سال ۱۹۳۳ که بعضی‌ها آن را ننگین می‌دانند و به نام قرارداد وثوق الدوله نامیده شده است ذکر می‌کنیم به میان نیامده است. بحث اینکه آیا این قرارداد در شرایط زمانی خود به نفع ایران بوده است یا نه؟ در این محل جای نیست فقط بطور مجمل اشاره می‌شود که اگر این کار نمی‌شد چه می‌شد؟ ما، در آن زمان به اندازه کافی نه شعور سیاسی داشتیم و نه اقتصادی و هر را از بر تمیز نمی‌دادیم. پس از رفتن آن لولوی سرخرمن در سال ۱۳۲۰ بود که رسانه‌ها و ملی‌گرایان آزادی پیدا کردند تا مردم را ارشاد نمایند و تا آنجا پیش رفتند که دهه بعد، نفت خود را ملی اعلام کنند. حوادث سال ۱۹۴۶ میلادی و اعتصابات آبادان ارتباطی به احقاق حق ایران از سهم نفت خودش نداشت. شورش بود که ایادی حزب توده به راه انداختند و کشته شدن فردی به نام حاج حسین گزی در احمدآباد آبادان پیراهن عثمان کردند و پس از چند روز آنها از آسیاب افتاد. مبارزه اصلی مردم ایران از زمانی شروع شد که لایحه ملی شدن صنعت نفت به مجلس برده شد، نخست وزیری، ترور شد و بقیه قضایا... و باز در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۴ میلادی، قرارداد دیگری با کنسرسیوم نفت به معیار پنجاه پنجاه به حکم زور بسته شد و ما به شرکت سابق نفت غراماتی سنگین بابت پالایشگاه کهنه آبادان (به جز دستگاه کت کراکر) و تأسیسات مناطق نفت خیز پرداختیم و باز بقیه قضایا که بحث آن در این مقال جای نیست و از حوصله خوانندگان خارج است».

بهترین تک داستان فرعی که در سال‌های اخیر که هم به صورت خلاصه درآمده، و هم کار را بدتر کرده و به هر حال ریشه در ترس ایرانیان از مداخلات خارجی‌ها دارد، موضوع دست به یکی کردن انگلیس و آمریکا در براندازی حکومت مصدق در سال ۱۹۵۳ میلادی بوده است. مصدق که سخت در تکیا پوی بود تا هم با ملی شدن نفت، اختیار اداره آن صنعت را از دست شرکت نفت انگلیس و ایران خارج سازد - که هدف اصلی انگلستان بود - و هم کوشش نماید که روس‌ها از موقعیت استفاده نکنند و قوزی بر بالای قوزش نگذارند و طنابی برگردنش. با تماس برقرار کردن با گروهی از افسران دلخوری که به شاه وفادار و مخالف با مصدق بودند، کمیته سری تشکیل شده برای نجات میهن، همراه با مأموران انگلیسی و آمریکائی، شروع به تخریب حکومت مصدق از زیر بنا نمودند. به کارکنان کلیدی حکومت، افسران روحانیون، رشوه‌های کلان پرداختند و در روستاها اسلحه پخش نمودند تا هواداران مصدق مانند سرتیپ محمود افشار طوس را، که یکی از طرفداران سرسخت مصدق بود، ترور کنند. عملیات موسوم به «آژاکس» که سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس آن را ترتیب داده بودند در ماه اوت ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲) به غایت

رسید و نماینده اصلی آن «کرمیت روزولت» به خانه مصدق یورش برد و نامبرده را وادار به استعفا نمود تا شاه جوان بتواند از تبعید موقت در ایتالیا به کشور باز گردد (۲۳).

چنین سابقه تاریخی همواره این شایعات را دامن می زند و خارجیان را متهم می کند که تا چه حد اینان در سیاست های ایران دخالت داشته اند. دعوای سیاسی بین خمینی و شاه، به عنوان مثال، از آن جا شروع شده بود که می گفت: آن طرف دیگر قضیه، با «خارجی» ها در ارتباط است و برضد منافع ملی ما توطئه می کنند. موقعی که اعتراضات وی درباره «انقلاب سفید شاه» در سال ۱۹۶۳ به اوج رسید خمینی حمله های خودش را متوجه «اسرائیل و نمایندگان گاش» کرد. در حالی که شاه و رئیس اداره اطلاعاتش سرلشگریا کروان مدعی بودند که به هریک از خیل هواداران آیت الله، از طرف منابع مرموز خارجی، ۲۵ ریال پرداخت شده است تا فریاد زنند «زننده باد فلان و فلان». چند روزی پس از صدور این گفته ها مقامات پلیس و انتظامی اعلام نمودند که به کشف یک شبکه عظیم جاسوسی نائل آمده اند و به روزنامه ها اطلاع دادند که فرد ناشناسی که نامش «عبد القیس جوجو» بوده است، به هنگام ورود به کشور از لبنان، در حالی که مقدار بسیار زیادی وجه نقد با خود حمل می نموده، و در نظر داشته است با آن پول ها حمایت خریداری نماید، توقیف شده است. موضع تهاجمی امریکا در زمان های مختلف به این سوء ظن های ریشه ئی و تاریخی دامن زد و سبب شد تا عقاید در کمپ اصلاح طلبان بطور قابل ملاحظه ئی تغییر یابد. در ۴ فوریه سال ۲۰۰۱ میلادی (۱۳ بهمن ۱۳۷۹)، بلافاصله پس از آنکه رئیس جمهور بوش، ایران را «محمور شرارت» نامید، گروه سایه بان اصلاح طلبان، یعنی دوم خردادی ها، روحیه اتحاد ملی جدیدی در مردم به وجود آوردند تا بر تهدیدات امریکا و هر «جنبش گستاخانه ئی که از طرف نیروهای آزمند خارجی» به عمل آید موضع گیرند. مفهوم تهدیدات خارجی به اندازه کافی روشن و دقیق نبود ولی بهر حال، برای آنکه راه، بین دسته ها و فرق مختلف هموار گردد و گفتارهای جبهه به غلط تعبیر و تفسیر نشود و موضع سخت و محکمی نیز در برابر عناصر تندروی موجود در رژیم گرفته شود، اعلام شده بود که ما در موقعیت بسیار حساس و خطرناک بین المللی قرار گرفته ایم که هر گونه رفتار و تمایلات خشن می تواند امنیت و منافع ملی ما را به خطر بیندازد و بهانه ئی به دست دلان جنگ که در کاخ سفید موضع گرفته اند بدهد و دوباره حملات تبلیغاتی خود را علیه جمهوری اسلامی ساز، و زمینه را برای یک جنگ و دعوا آماده نمایند.

نشانه های قوی تری از استراحت و امان، بین اصلاح طلبان و حداقل بعضی از عناصری که در کمپ محافظه کاران وجود داشتند، به چشم می خورد. چند هفته ئی بعد، ترس از اقدامات امریکا علیه ایران با فرآیند مباحثاتی که بر سر حاکمیت بر منافع منطقه ئی دریای خزر در جریان بود، زیاد تر شد. در جلسه ئی که با حضور نمایندگان ۵ کشور در تاریخ ۲۳-۲۴ آوریل ۲۰۰۲ (دوم اردی بهشت ماه ۱۳۸۱) تشکیل شده بود، ایران و ترکمنستان بر ادعاهای قبلی خود تأکید داشتند و بر آن عقیده اصرار می ورزیدند که دریای خزر باید بین ۵ کشور همسایه با دریا به نسبت مساوی تقسیم گردد. دولت های روسیه، آذربایجان و قزاقستان استدلال می کردند که نخیر!

باید بنا بر سهمی که خاک هریک از کشورها در خط ساحلی با دریا دارد تقسیم شود. به این علت که سهم ایران با اتخاذ رویه دوم تنها ۱۳ درصد از دریا می شد، بسیاری از ایرانیان بر آن باور بودند که این تضاد عقیده و اختلاف را دولت امریکا به وجود آورده است و چون خیالشان از مسئله طالبان فارغ شده است الم شنگه دیگری در گوشه ئی دیگر از جهان راه انداخته اند.

هنگامی که واشنگتن در نیمه دوم سال ۲۰۰۲ فتیله حرارتی علیه صدام را بالا کشید، به نظر می رسید که رئیس جمهور خاتمی، چندان رغبتی نسبت به افتتاح باب مذاکرات با امریکا ندارد و شاید اعتمادش نیز به مقاصد امریکا کمتر شده بود. به طوری که گزارش شده بود، در جلسه ئی که در شورای عالی امنیت ملی تشکیل شده بود، به هنگام گزارش کارها به شورا، نظریه غیر مثبتی را که درباره افتتاح مذاکرات با امریکا در جلسه ابراز نموده بود مساعد تر از نظر عناصر تندرو نبوده است. اینان، در نظر داشتند بارفتاری مثبت که محتملاً زائیده از تمایلی بوده است که آنان در فرونشاندن فشارهای امریکا داشته و در عوض آرزوی رسیدن به قدرت برای خود را داشته اند، با مسئله، جنبه مدارا، و نرم را اتخاذ نمایند (۲۶). در جلسه غیر متعهد ها که در فوریه سال ۲۰۰۳ در کوالا لامپور تشکیل شده بود، خاتمی از موضع واشنگتن به عنوان اینکه برادر بزرگتر باشد، شکایت کرده بود. حتی بدتر از این عنوان، واشنگتن را آقای خود گمارده جهان خوانده و از تمایل ذاتی اش برای احساس ارشدیت و تفوقی که برای خود قائل است، یاد نموده بود. در پایان، استنتاج نموده بود که امنیت بسیاری از کشورها جدا در معرض خطر است (۲۷). این گونه طرز تفکر با نظری که وی در اکتبر سال قبل آن داشت از زمین تا آسمان فرق می کرد. هنگامی که اعضای ارشد سیاسی متحدان رئیس جمهور از قبیل محسن میردامادی، رئیس کمیته گروه روابط خارجی مجلس درخواست «مذاکره» و «گفت و شنود» با امریکا را نموده بود، این دعوت بلافاصله با خشونت از طرف رهبران ایران به علت ملایم بودن طرز رفتار در برابر به اصطلاح، دموکراسی ئی که بر پایه دروغ و تبلیغات (۲۸) بنا شده است رد شد، و رئیس جمهور قبلی رفسنجانی نیز آن را به عنوان تعظیم و تکریم در برابر «نقشه ها و ائتلاف صهیونیسم - مسیحیت تلقی نمود که در صددند شکافی بین ایرانیان ایجاد نمایند و فکر جوانان ایران را از انقلاب منحرف نمایند».

نومیدی و یأس از فرآیندهای سیاسی

در هر حال، نتیجه ئی که محتملاً ممکن است از جنگ و دعوی موجود بین دسته های محافظه کار و اصلاح طلب به دست آید، سردرگمی و گره کوری است که سبب می شود مردم عادی برانگیخته شوند، و بجای رفتن به طرف صندوق های رأی گیری به خیابان ها بریزند، تا آنکه به طریقی نظرات خود را ابراز نمایند. جدی ترین تهدید برای سیستم سیاسی یک کشور، موقعیتی است که گردانندگان حکومتی آن نتوانند اعمال و رفتار خود با مردم را توجیه نمایند. خاتمی استدلال کرده است که اگر تقاضاهای عمومی برآورده نشود، اطمینان داشته باشید که آنان از سر آن نمی گذرند. اگر مأیوس شوند، آنان خودشان را به طریقی، به دنیای خارج از سیستم نشان خواهند داد. شاید رئیس جمهور می توانست در حمایت از گفته هایش اشاره به

انقلاب ۱۹۷۹ نماید و دریابد که از سال ۱۹۶۵ به بعد، پارلمان کشورش به وسیله گروهی عروسک های دست نشانده اشغال شده بود و باز در سال ۱۹۷۵ شاه کشور حکم نموده بود که حزبی واحد بنام «رستاخیز» در ایران عمل نماید.

از سال ۲۰۰۱ به بعد نشانه هائی از فسخ همکاری بین سیستم الکترال به وجود آمده است و رأی دهندگان آن قبلاً به صورت خطری حقیقی شناخته شده بوده اند. در عین حالی که ۹۱ درصد از ۳۳ میلیون افرادی که واجد صلاحیت برای رأی دادن بودند، در انتخابات ریاست جمهوری ماه مه ۱۹۹۷ (خرداد ۱۳۷۶) شرکت کرده بودند، در انتخابات مجلس ششم، در آوریل سال ۲۰۰۰ میلادی، ۸۳ درصد شرکت جسته بودند. این آمار نشان می دهد که سطح شرکت مردم در انتخابات، بگونه ئی اسف بار، از زمان انتخابات دوره بعدی برای ریاست جمهوری در ژوئن سال ۲۰۰۱ قوس نزولی طی کرده است. اگرچه خاتمی بیش از ۲۰ میلیون رأیی که در سال ۱۹۹۷ به دست آورده بود در این دوره رأی به دست آورد، ولی یک سوم آراء الکترال که در حدود ۱۴ میلیون رأی بالقوه دیگر بود، از گردونه خارج شده بود. از طرف دیگر سطح افرادی که رأی نداده بودند هنوز در انتخابات انجمن شهر که در ۲۸ فوریه سال ۲۰۰۳ به عمل آمد، کمتر بوده است. به جای سطح آراء سنتی که معمولاً در حدود ۷۰ درصد بود، این بار، کمتر از ۱۵ درصد مردم در بسیاری از نقاط کشور، منجمله تهران که به اصطلاح در مستحکم اصلاح طلبان آزاد می خواه بود، در این انتخابات شرکت کرده بودند. محافظه کاران، به این علت که به نحو مؤثری خود را تجهیز نموده بودند به میزان ۷-۸ درصد به نفع آنان تمام شده بود و موفق شده بودند که دست آورد های جالبی داشته باشند و چهارده کرسی از پانزده کرسی انجمن شهر را از آن خود سازند.

تنها، بی تفاوتی، یابی علاقگی نبود که در پشت سر این ماجرا قرار گرفته بود، زیرا سطح علاقه ملی در سیاست، به وسیله مراکز آمارگیری از قبیل «آینده» که در سال ۲۰۰۲ گزارش داده بود ۷۱ درصد مردم از ترمراجع به آراء عمومی حمایت کرده اند تا نوع جدیدی از حکومت را برای خود برگزینند و حال آنکه در حدود ۶۳ درصد آنان در طلب تغییرات بنیانی در کشور بوده اند، و این، قبلاً روشن شده بود. احتمال دیگر که به حقیقت نزدیک تر است این بوده است که افرادی که از صندوق ها به دور ایستاده و در رأی گیری شرکت نجسته بودند، با سیاست کلی مملکت موافق نداشته اند. با اعتبارات و فضائل اصلاح طلبان موافق و همراه بوده و با آن همدردی می کرده اند ولی، از این که در برابر سازمان های محافظه کاران سنگربندی نمایند، اوقاتشان تلخ بوده و آن رانمی پسندیده اند. به همین علت است که بررسی عقایدی که در ماه اوت ۲۰۰۲ به عمل آمد نتیجه اش آن بود که سطح حمایت مردم از خاتمی به ۴۳ درصد راه نزول پیموده است و این عدد، در برابر رقم ۷۵ درصد موفقیتی که در سال ۱۹۹۸ خاتمی از آن برخوردار گشته بود بسیار پائین تر بود و بر روی همین اصل بود که خاتمی اعتراف کرده بود «در جامعه مانوعی از ناامیدی و یأس موج می زند».

این احساس بیزاری از روند سیاسی در ایران غالباً به طور وضوح و عاطفی از طرف دانشجویان فعال بروز می کند. به عنوان نمونه، بعضی از معترضینی که در ماه ژوئن ۲۰۰۳ به خیابان ها ریخته و فریاد می زدند: خاتمی، خاتمی، استعفا، استعفا.

نامه‌ئی سرگشاده به رئیس جمهور نوشته بودند که یا از «شورش، قبل از آنکه دیر شود جلوگیری کند» یا آنکه «با کمال شجاعت از صحنه کنار رود و بیش از این سیاست سرکوب را ادامه ندهد» (۲۹). بلافاصله پس از این ماجرا، گروهی از دانشجویان طرفدار دموکراسی، یعنی «دفتر تحکیم وحدت» رسماً از جنبش برای دموکراسی گسست و به جای آن نامه سرگشاده‌ئی به «کوفی عنان» دبیر کل سازمان ملل متحد نوشت. پس از مذاکره با روزنامه نگاری بعد از تظاهرات، یکی از رهبران معترضین ماه ژوئن، دانشجوی سید رضا فقیه، علناً توضیح داد که در پس این درگیری چه نهفته بوده است. به دنبال پیروزی محافظه کاران در انتخابات فوریه قبلی، وی ادعا نمود که: تغییر قابل توجهی در طرز رفتار مردم به چشم می خورد. زیرابی علاقگی بین دانشجویان ظاهر شده است و دیگر باور نمی کنند که اصلاحات، یا انتخابات، بتواند تغییرات سیاسی مورد نظر را به وجود آورد. سالن انتظار اصلاح گریان در مجلس، دیگر مؤثر و کاری نیست و مجلس نیز قادر نیست تا طرح‌های اصلاحی خودش را به اجرا گذارد و بیشتر دانشجویان دیگر هیچ گونه ارتباطی با سازمان‌ها و گروه اصلاح طلبان ندارند (۳۰). ملاحظات بیشتری از این طرز تفکر و نارضایتی توده‌را، با سیستم الکترا، در فصل هفتم بررسی خواهیم کرد.

نتایج تأسف بار و بسیار دیگری از تنش‌های سیاسی ایران در دست است. یکی از آنها حالت بی‌نظمی و از هم گسیختگی اجتماعی و اقتصادی موجود، و یا نشان داده نشده، به وسیله سیاسیونی است که یا گرفتار رقیبان سیاسی خود شدند، و یا اینکه قدرت کافی ندارند تا پیشنهادات اصلاحی خودشان را به کرسی بنشانند. چنین سناریویی را در فصل بعد مطالعه خواهیم نمود.

یادداشت‌ها

- ۱- سخنرانی در شورای امریکا-ایران، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
- ۲- سخنرانی در انستیتیوی واشنگتن، ۲ اوت ۲۰۰۲.
- ۳- سخنرانی در سیتی کالج نیویورک، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴- «دانیل برام برگ»، اختراع مجدد خمینی: تنازع برای اصلاحات در ایران، نشریه دانشگاه شیکاگو، ۲۰۰۰.
- ۵- باقر معین، خمینی: زندگی آیت الله (لندن-۱۹۹۹).
- ۶- سیاست خاورمیانه. جلد هفتم، ۳ ژوئن ۲۰۰۰.
- ۷- اصغر شیرازی، قانون اساسی ایران (لندن ۱۹۹۷).
- ۸- مقاله ملکم خان، نامه‌ئی از قزوین. قانون، ژوئیه ۱۸۹۰.
- ۹- باقر معین. خمینی، صفحه ۱۹.
- ۱۰- تاریخ ایران، ملکم. جلد ۱۱ صفحه ۳۰۳، ۳۰۴.
- ۱۱- جان کینر، یادداشتی بر جغرافیای امپراطوری ایران (لندن-۱۸۱۳).
- ۱۲- ساموئل بنیامین، پرشیا و پرشیانی‌ها (بوستون ۱۸۸۷) صفحه ۴۴۱.
- ۱۳- میدل ایست اینترناسیونال، ۲۵ فوریه ۲۰۰۰.
- ۱۴- آسوشیتد پرس، ۲ فوریه ۲۰۰۳.
- ۱۵- اخبار بی.بی.سی، ۵ نوامبر، ۲۰۰۲.

- ۱۶- آفتاب یزد (ایران) ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۱۷- کیهان (ایران)، رسالت، ۳ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۱۸- شبکه اوروسیا، ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۱۹- اطلاعات واصله به نویسنده از نشریات اصلاح طلبان. تهران، نوامبر ۲۰۰۳.
- ۲۰- سخنرانی، ۳ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۱- میدل ایست اینترناسیونال- ۲ ژوئیه ۱۹۹۹.
- ۲۲- برای ملاحظه نسخه فارسی اعتراضات آیت الله منتظری به کتاب خاطرات آیت الله منتظری، فوریه ۲۰۰۱ مراجعه شود.
- ۲۳- رویتر، ۲۳ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۴- مقاله مایک تئودولو- نغمه های ناپخته امریکا می تواند موجب ترقی تندرورها در ایران شود. کریستین ساینس مونیتور، ۳۰ مه ۲۰۰۳.
- ۲۵- مقاله استیفن کینزر، مردان شاه، یک کودتای سیاسی امریکائی وریشه های ترورد ر خاورمیانه (چی چستر، وایلی، ۲۰۰۳).
- ۲۶- اکونومیست، ۳ مه ۲۰۰۳.
- ۲۷- آسوشیتد پرس، ۲۳ فوریه ۲۰۰۳.
- ۲۸- میدل ایست تایم- ۲۷ اکتبر ۲۰۰۲.
- ۲۹- سی.ان.ان.، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۳۰- مصاحبه با کاوه احسانی، میدل ایست راپورت، ۱۵، ژوئیه ۲۰۰۳.

ناراحتی های اجتماعی و اقتصادی

بانگهای اجمالی، ایران بگونه ئی غیرمحمتمل، شباهت به کشوری دارد که در آستانه بحران اقتصادی است. منابع عالی نفت و گاز آن که بسیاری از آنها دست نخورده باقی خواهد ماند، به ایجاد درآمد عظیمی برای کشور ادامه می دهد و سبب می شود بسیاری از کشورهای خارجی در آن سرمایه گذاری کنند و چرخ صنایع آن را با انرژی ارزان قیمتی به گردش در آورند. با موقعیتی که در تنگه هر مزد دارد، موضعی بسیار مستحکم برای صدور متاع خود به بقیه خاور میانه دارد و به سهولت می تواند به کشورهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سابق از قبیل آذربایجان و قرقیزستان که از مدت ها قبل با آنها ارتباط بازرگانی برقرار نموده است، مرتبط گردد. با جمعیتی در حدود ۷۲ میلیون نفر، ایران، نه تنها یک بازار قوی داخلی برای خود دارد، بلکه، دارای نیروی کاری با استعداد و آزموده ئی که بسیاری از آنان دانشگاه دیده هستند - در سال ۲۰۰۱ میلادی در حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر دانشجو در دانشگاه ها و مدارس عالی کشور مشغول تحصیل بوده اند - که با حقوقی اندک آماده کارند، آماده برپا ایستاده است. ایران، کشوری است که از نقطه نظریکی از گروه های بازرگانی غربی که در مقایسه کشورها با یکدیگر استدلال می کرد، تمام آن چیزهائی را که ترکیه ارائه می دهد و حتی بیشتر از آن، در خود دارد و این موضوع دلالت بر موقعیت های بازرگانی بسیار عظیمی برای سرمایه گذاران خارجی دارد (۱).

با وجود تمام این مزایا، ممکن است حالتی از بحران اقتصادی از بسیاری از گزارش هائی که از طرف سازمان های مستقل جهانی مانند صندوق بین المللی پول درباره این کشور گفته یا شنیده می شود مشهود گردد. از زمانی که حالت رکود و بحران اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۹۰ در ایران به چشم می خورد، صندوق بین المللی پول بعضی از گزارش های خوش بینانه ئی درباره وضعیت ایران تهیه کرده است و در ماه ژوئن سال ۲۰۰۳ میلادی به این نتیجه رسیده است که اقتصاد آن ظرف سه سال قبل از این تاریخ بالاترین رقم را در سراسر خاور میانه و منطقه شمالی افریقا کسب نموده بوده است. این گزارش صندوق، شارح آن است که موقعیت اقتصادی کشور بر روی هم، «نسبتاً خوش بینانه» است، زیرا درآمد خالص ملی آن در سال مالی قبل، در حدود ۸/۴ دهم رشد داشته است و این کمی کند تر از افزایش ۵ درصدی و ۸/۵ دهم درصدی دو سال قبل از آن بوده و آماده است که همان روند را ادامه دهد. گوا اینکه این رقم بسیار پائین تر از رشد اقتصادی در دهه قبل از انقلاب ۱۹۷۹ میلادی بوده است، یعنی هنگامی که درآمد خالص ملی ایران از بقیه کشورهای خاور میانه و منطقه شمال افریقا بیشتر بود (۲)، با این وصف این رقم، می تواند حد نصایی باشد که ندرتاً به نظر رسد سندی برای اعلام خطری جدی باشد.

بانک جهانی هم چنین جهتی را که مقامات ایران در حرکات و نشانه ئی از اصلاحات چندی در سال های اخیر بوده است، ستوده اند. این ستایش شامل نرخ برابری ارز در ۲۱ ماه مارس ۲۰۰۲ نیز بوده است و این اقدامی بود که در یک پارچه نمودن نرخ برابری ارزهای خارجی انجامیده بود و به جای آن که سه نوع مختلف قیمت برای یک ارز خارجی وجود داشته باشد همه آنها، یک کاسه شد و سهولتی

برای سرمایه گذاری های خارجی در ایران به وجود آورد. صندوق بین المللی پول هم چنین، ایجاد سه بانک خصوصی و کاهش وساده نمودن سه نوع مختلف مالیات برارز، قوانین تنظیمی، موانعی که در سرراه تعرفه های گمرکی و صدور جواز برای محصولات بود، همه راستود. بطور کلی، این چنین حرکت ها، که همه آن ها مورد قضاوت و در معرض دید افراد صاحب نظر قرار گرفت، زمینه ها را برای آزاد سازی اقتصاد و بالا بردن درآمدهای ملی آماده ساخت و اطمینان داد تا در سال ۲۰۰۲ میلادی سبب گردد ایران به بازارهای اقتصاد جهانی باز گردد و دولت نیز موفق گردد و وجه رایج اروپائی یعنی «اورو» را شناور کند.

نشانه های صوری دیگری به چشم می خورد که اقتصاد ایران راه سلامت می پوید. به عنوان مثال، ظرف دوازده ماهی که از تصویب قانون جدید در سال ۲۰۰۲ میلادی می گذرد سرمایه گذاری های خارجی از مرز ۴ میلیارد ریال گذشت، و این افزایشی در حدود ۷۰ درصدیش از سال قبل آن بوده است که طی آن شرکت ایتالیائی MCC SpA موافقت نموده بود مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار برای تأسیس کارخانه آلومینیوم سازی کنار بگذارد و یک شرکت تنباکوی انگلیسی / امریکائی تصمیم گرفته بود به میزان ۳۴ میلیون دلار در راه تولید سیگار در تهران، سرمایه گذاری نماید (۳). سرمایه گذاری عمده دیگری نیز از طرف شرکت های هندی به عمل آمده است که ظرف همان مدت ۵/۵ میلیون دلار به صورت یکجا سرمایه گذاری کرده اند و شرکت های آلمانی و ترکی نیز به آنها تأسی نموده اند.

این داوری های خوش بینانه و آمار و ارقام، پنهان کننده این حقیقت است که اقتصاد ایران اقتصادی است که به علت مشکلات ریشه ئی که گریبان گیر آن شده است عاجز و درمانده است. این موضوع آن قدر حاد و جدی است که حداقل بر روی کاغذ هم که شده باشد حالاتی از بحران را واجد است که گردانندگان رژیم را واهی دارد تا یا به گونه ئی جدی، برنامه ئی وسیع و گسترده برای اصلاحات در بازار آزاد، به هر قیمتی که برای آنان تمام خواهد شد تهیه و به مورد اجرا گذارند، یا اینکه در انتظار فرو ریختن اقتصاد خود باشند. ولی در عمل، ممکن، و یا حداقل محتمل است، که اقتصاد آنان بتواند لنگ لنگان به همان حالت غیر اصلاح شده، باتدا بایر فوری و موقتی که به وسیله رژیم اتخاذ می شود تاب تحمل داشته باشد تا سردمدارانش برای مدتی دیگر به قدرت چسبیده باشند. به جای آن، این احتمال وجود دارد که اگر اوضاع و احوال اقتصادی منتج به بحران گردد، این حالت می تواند اخگر اعتراضات از درجه کوچک را روشن سازد که مآلاً از کنترل به در خواهد رفت و منجر به مواجهه سیاسی از درجه بزرگ خواهد شد. ناراحتی عمومی در گوشه های مختلفی از ایران در زمستان سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴ میلادی به علت کمبود گاه و بیگاه مواد سوخت، با وجود اینکه ایران منابع طبیعی سوخت فراوان دارد، به چشم می خورد. و همین موضوع شاید بتواند نظری اجمالی به دست دهد که چگونه ممکن است در آینده منجر به هرج و مرج گردد (۴). اگر چه ممکن است که علل شکست های اقتصادی ایران پیچیده و بسیار ستیزه جویانه باشد، ولی در این فصل از کتاب کوشش می شود تا استدلال شود خمیرمایه این شکست ها چه بوده

است تا شاید بتوان راه حل هائی عقلانی برای این مشکلاتی که قسمت عمده آن بازتاب های موقعیت سیاسی آن است پیدا کرد. بدون آزادی بیان، ارائه نظرات مهمی که به وسیله آنها بتوان این موقعیت نامساعد و خطرناک را گوشزد نمود، و بدون آنکه موانع، از سر راه رسیدن به دموکراسی، از برداشته شوند، بعید بنظر می رسد که بتوان مشکلات را برطرف نمود.

بعضی از نشانه های دردهای اقتصادی

این حقیقت که اقتصاد کشور مواجه با بحران است، به طرق مختلف روشن شده است. به عنوان مثال، از طریق عملی، حالت وخیم آن در موارد مختلف به گونه ئی علنی خودش را از طریق حامیان پروپاقرص رژیم، به ما نشان داده است. همانگونه که در فصل قبل به آن اشاره شد، در نامه سرگشاده ئی که از طرف آیت الله جلال طاهری، یکی از روحانیون بسیار مورد اعتماد، از زمان انقلاب ببعده، به رئیس جمهور خاتمی در تاریخ ژوئیه ۲۰۰۲ نوشته شد، نامبرده به گونه ئی علنی ناامیدی مردم، بیکاری، تورم و گرانی قیمت ها، فاصله ئی جهنمی که بین فقرا و پول دارها وجود دارد، فاصله عمیق و بعیدی که همه روزه بین طبقات اجتماعی حاصل می شود، رکود و تنزل در آمد ملی، اقتصاد نا سالم، بوروکراسی و فساد در دستگاه ها، ضعف دستگاه های دولتی، معیوب بودن در حال رشد ساختار سیاسی کشور، همه را محکوم نموده بود. از این نوع محکومیت ها، سازمان های خصوصی دیگری نیز بوده اند که در گوشه و کنار مملکت برای دستگاه های دولتی بر شمرده اند.

ولی مهم ترین شهادت سر راست و پوست کنده ئی که برای بحران اقتصادی ایران میتوان ارائه داد، بدون شک، مهاجرت خیل عظیم جوانان این کشور است که همه ساله میهن خود را به منظور آینده ئی بهتر و مطمئن تر ترک می کنند. گویا اینکه این کوچ کردن جوانان به خارج از کشور رانمی توان به صورت شاهی برای اقتصاد نا سالم ایران و کمبود فرصت های شغلی تلقی کرد- بعضی ها استدلال می کنند که این موضوع ممکن است بازتابی از وار هائی از اغفال، به وسیله سیستم سیاسی ایران و اعتبارات آن نیز باشد- ولی هیچ فردی پیدا نمی شود که بگونه ئی جدی اعتراف و اذعان نداشته باشد که عدم وجود آینده ئی در افق فکری این جوانان، نقش عمده ئی در مهاجرت آنان از میهن آباء و اجدادی خود را نداشته باشد.

رقم دقیق جوانانی که هر سال از ایران به خارج از کشور مهاجرت می نمایند قابل احصا نیست- حدس بانک جهانی برای محاسبات خود بر این است که همه ساله در حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر از بین یک جمعیت ۷۲ میلیون نفری از کشور خارج می شوند- ولی میزان گزاف این مهاجرت مورد بحث نیست زیرا که این عدد را می توان از منابع دیگر نیز کسب نمود. وزیرای کابینه علاقه شدیدی خود را نسبت به آنچه رفسنجانی آن را «تلخ و ناخوشایند» تعریف کرده است، ابراز داشته اند زیرا حرکت این گروه به خارج، چیزی جز زهکشی استعداد ها که در حال حاضر برای ساختن ایران آینده به آن نیازی مبرم است ندارد. عزیمت اینان به خارج از کشور در شرایطی که ما خود محتاج آنیم اسف بار است. درباره از دست دادن این گروه از جوانان در گزارشی که در تاریخ ۲ مارس ۲۰۰۳ در روزنامه انگلیسی زبان «ایران نیوز» به چاپ

رسیده بود چنین میگوید: «۱۰۹ نفر از مجموع ۲۷۶ نفری که در مسابقات المپیادِ عجوبه ها، یا نخبگان فنی در ایران شرکت کرده بودند، کشور را ترک نموده اند تا تحصیلات خود را در خارج از کشور ادامه دهند». روزنامه اضافه می کند که نسل جوان، به ویژه آنان که باهوش تر و مرفه ترند، میهن خود را ترک می کنند. این روند هشدار دهنده که در حال ادامه است، برای سران کشور راه انتخاب دیگری جز اینکه اقداماتی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و جوسیاسی مناسبی در کشور به وجود آورند تا مشوقی برای نسل جوان کشور که در صدد فرار است باشد، راه دیگری باقی نمی گذارد. در تابستان ۲۰۰۳، مجلس به این مشکل پاسخی مثبت داد و رئیس کلی لایحه ئی را به تصویب رسانید که طی آن کوشش شده بود ایرانیانی را که به خارج از کشور مهاجرت کرده و تابعیت کشورهای بیگانه را پذیرفته اند، با اعطای تابعیت مجدد به آنان، بجای آنکه به گونه ئی خود کار و اتوماتیک آنان را از این حق محروم نماید، آنان را به این طریق به کشور اصلی خود بازگرداند. برای بازرگانان ایرانی، نگاهداری کارکنان زبده و ماهر از اینکه کشور را ترک نمایند، بسیار مشکل شده است. رئیس شبکه سرویس اینترنت ادعا کرده است که: به زحمت می توانم بهترین کارکنان خودم را قبل از آنکه تصمیم به مهاجرت بگیرند برای چند ماهی نگاه دارم. زیرا من فقط می توانم در حدود ۵۰۰ دلار در ماه به آنان پردازم. آنها با این پول چه می توانند بکنند؟ (۵).

البته بسیار ساده است که بتوان مهاجرت جوانان را با نبود فرصت ها، یا دست یافت هائی که در کشور وجود دارد با هم تلفیق نمود. همانگونه که یکی از اقتصادپون ایران استدلال می کند: در اقتصادی که به سرعت در حال رشد است فرصت های زیادی وجود دارد، ولی بسیاری از ایرانی ها نمی دانند که چگونه باید آنها را به دست آورند. به جای آن، بسیاری از آنان فقط شمائی از کشورهای غربی را در ذهن خود تصویر کرده اند که افراد آن همه چیز را در اختیار خود دارند (۶). در کشوری که در دهه های اخیر مذهب و یک جبهه قوی و پرزور، به قیمت از دست رفتن قریحه های ذاتی افراد شده است، و در محلی که به روشنی، فرض بر این شده است که دولت موظف است برای افراد کار «بیافریند»، با چنین نظر گاهی که ممکن است بدون پایه و اساس نیز نباشد، مهاجرت دسته جمعی افراد و مغزها بهر حال، دلالت بر بازتابی شوم و وخیم از اوضاع اقتصادی آن کشور دارد.

نشانه های دیگری برای ابراز میزان مشکلات نیز وجود دارد. برای هر بازدید کننده خارجی که از تهران دیدن می کند، نشانه بارز و ویژه ئی که به عنوان پیش درآمد مهاجرت می تواند تلقی نماید تعداد مدارس و کلاس های مختلفه زبان خارجی است. یکی از این مدارس به نام «قشم»، در تابستان سال ۲۰۰۱ با ۸۰ نفر داوطلب تأسیس شد، ولی ۱۲ ماه بعد، ۵۰۰ نفر در آن نام نویسی کرده بوده اند. گردانندگان این مدرسه در نظر داشته اند دو مدرسه زبان دیگر تأسیس نمایند تا دانش آموزان برای گذراندن تست، یا آزمایش های زبان انگلیسی که یکی از ضروریات برای آن دسته از افرادی است که قصد مهاجرت به کانادا یا آمریکا را دارند، از آن ها استفاده نمایند. عدم وجود چشم انداز هائی در ایران که مهاجرین ایرانی تشنه فرار از آنند، بازتاب

معادله‌ئی است که به سادگی بیان شده، ولی عللی بسیار پیچیده و درهم دارد- میزان رشد جمعیت در کشور، از میزان طبیعی که هراقتصادی باید به طور ایدیه آل و کمال مطلوب آن را در محاسبات خود برای دعوت افراد به کار در نظر بگیرد پیشی جسته است- تعداد بسیار زیادی از جمع یک میلیون و هشتصد هزار نفری که هر سال وارد درس هیجده سالگی می شوند، مشکلات بسیار زیادی برای یافتن کار در کشوری که رقم بیکاری افراد در آن طبق آمار سال ۲۰۰۲ میلادی ۱۶ درصد بوده است، ایجاد می نماید. در عمل، همه کس اعتراف می کند که رقم حقیقی بسیار بالاتر از این است. به ویژه، درباره جوانانی که سن آنان زیر سی سال است، باید گفت که میزان بیکاری بگونه‌ئی که در سال ۲۰۰۳ به وسیله قائم مقام سازمان برنامه، صادق بختیاری به آن اعتراف شده است نزدیک به ۳۰ درصد بوده است (۸). میزان ازدیاد سالانه مشاغل، رقمی معادل ۴۰۰۰۰۰ پست خالی است که بسیار با رقم ۵۰۰۰۰۰ نفر پیش بینی شده به وسیله معماران برنامه ۵ ساله سوم کشور، فاصله دارد. حتی با رقم ۶۰۰۰۰۰ نفری که سالیانه برای نیروی کار کشور محاسبه می کنند نیز مغایرت دارد (۹). باید اذعان کرد که هیچ اقتصادی، فرقی نمی کند که تا چه حد سالم و دقیق باشد، بتواند بگونه‌ئی مطلوب چنین رقم رشد قابل توجه و تماشائی را جذب کند.

این رشد جمعیت، بیان کننده «ازدیاد موقت در رقم تولد اسلامی» در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰ است که به نحوی از انحاء، فلسفه آن به وسیله جمهوری جدید التأسیس بیان شده بوده است تا رقم بالای تولد کودک را تشویق و ترغیب نماید. در دهه بعدی، رقم رشد سالانه جمعیت به ۲/۳ دهم، و ۹/۳ درصد قبل از آنکه بطور ناگهانی پائین بیفتد و در اوائل دهه ۱۹۹۰ به ۶/۱ دهم درصد برسد، رسیده بوده است. این رقم رشد غیر عادی جمعیت مسئول ازدیاد جمعیت کشور به میزان تقریبی ۵۰ درصد در دهه بعد از سال ۱۹۷۶ میلادی است و چنین معنی می دهد که در ایران معاصر، در حدود ۶۵ درصد جمعیت زیر سی سال است که نصف آنان بیست ساله اند. این، آماری است که پس از ورود هر خارجی به تهران برای وی قابل لمس است و میزان آن از دو میلیون در سال ۱۹۷۰، به حداقل ۱۰ میلیون، در امروز رسیده است.

آن گونه که صندوق بین المللی پول به آن اشاره نموده است، حال، چه چیزی است که از این پس می تواند مانع از این رشد شود و تعادلی اقتصادی به وجود آورد؟ محققان این پرسش ایجاد مشاغل را در ایران کند تر از سایر کشورهای موجود در منطقه می نمایند.

مشکلات اقتصادی

بعضی از کمبودهای مهم ایران شباهت به کمبودهای کشورهای در حال رشد را دارد. یکی از اجزاء حیاتی و مهمی که جزو دستور غذائی، یا منوی موفقیت های اقتصادی است کمبود اطلاعات و مفروضه های قابل اعتمادی است که هر سرمایه گذاری به آنها نیازمند است تا ریسک و خطرات سرمایه گذاری و بازدهی آن را

تقویم کند. در حالی که در سایر کشورهای جهان این کار به وسیله دولت و سازمان های بازرگانی و صنایع آن ها انجام می شود، در ایران چنین سازمان هائی که بتواند سرمایه گذاران را تغذیه نماید و کاملاً در جریان گذارد وجود ندارد. زیرا در ایران وجود چنین نقشی خارج از حیطه قدرت یک محدود بوروکراسی مشکل و درهم پیچیده آن است. بدون داشتن این اطلاعات، بگونه ئی که از طرف بازرگانان چند ملیتی غربی درباره آن اظهار نظر شده است، سرمایه گذار احتمالی در ایران نمی تواند به آن فوریتی که لازمه کار است فرصت های عظیمی را که در بازار ایران وجود دارد تقویم و درباره آنها اتخاذ تصمیم نماید (۱۰).

در عین حالی که فقدان این اطلاعات و ارقام مشخصه بسیاری از پیشرفت های اقتصادی است، اقتصاد ایران، واجد بیشترین کمبود های ویژه ئی است که بدیهی ترین آنها وابستگی به نفت است. این موضوع، به ویژه پس از سال ۱۹۸۴، که قیمت نفت در بازارهای جهانی به نحو قابل توجهی سقوط کرد و سبب شد که درآمد ایران از نفت، از مبلغ سالانه ئی در حدود ۲۱ میلیارد دلار، به فقط ۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ تنزل کند، کاملاً مشخص است. تقریباً دودهمه پس از این سال ایران، هنوز آبستن این تنزل قیمت ها بود. در سال مالی ۲۰۰۱-۲۰۰۲، به عنوان مثال، ۷/۵۹ دهم درصد هزینه های دولت از درآمد نفت تأمین می شد که در حدود ۷۵ میلیارد ریال بود (۱۱)، و به این ترتیب مازاد درآمدی به مبلغ ۴۷۸/۱ میلیون دلار در اولین شش ماه سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ به وجود می آورد و اجازه می داد که دولت بعضی از قروض خارجی خود را پرداخت نماید. با این وصف، با نفت تنها، که ۸۰ درصد از درآمد ارزی کشور را تأمین می نماید و دولت به آن چشم دوخته است، سبب می شود که ایران بار دیگر آبستن حوادثی از قبیل سقوط قیمت نفت شود و این، از آن نوع اعتمادهاست که یک بار به سران کشور هشدار خود را داده است. رئیس جمهور خاتمی یکبار اشاره نموده است که «که ایران با درآمد نفت خود زندگی می کند و مادام که نیازهای عمده ما از طریق فروش درآمد منابع طبیعی کشورمان تأمین می شود، مادر را می که خطرناک و بی فایده است گام برمی داریم (۱۲).

این وابستگی به قیمت نفت، قسمتی از آن مربوط به سیاستی است که رژیم بلافاصله پس از کسب قدرت اعمال نمود و برنامه ملی نمودن بیشتر واحدهای صنعتی کشور را که مآلاً صنایع کشور را در اختیار بخش خصوصی قرار می داد اعمال نمود. با این روش، کارخانه های بزرگ، منابع معدنی، بانکداری، بیمه، حمل و نقل، و ارتباطات، همه در اختیار شرکت های خصوصی قرار گرفت. به خلاف کوشش های اولیه برای آزادسازی اقتصاد کشور، باید گفت که تشکیلات اقتصادی دولتی هنوز در حدود ۷۰ درصد بخش صنعتی کشور را تشکیل می دهد. در گزارش ماه اوت سال ۲۰۰۲ بانک جهانی، نقش بخش عمومی در اقتصاد قابل ملاحظه است. هم از نظر مالکیت و سهام در فرآورده های خالص ملی (۶۰-۷۰ درصد) و هم اینکه بخش خصوصی بیشتر در عملیات کشاورزی، ساختمان و بعضی از سرویس ها دخالت داشته است (۲/۸ درصد).

این کمبود ها در ساختار اقتصادی کشور بدون شک با هشت سال جنگ با صدام

که در سال ۱۹۸۰ شروع شده بود، تشدید گردیده، و اهمیت آن زیاده از حد از زبان رژیم شنیده شده بوده است. در این مدت، رژیم کوشیده بود تا نیازهای جنگ، و نقش خود را با هم متناسب سازد و بر روی همین اصل، مدل و نمونه‌ئی از توزیع منابع را از طریق جیره بندی که از طرف خودش اداره می شد به وجود آورد. سوبسید ها و قیمت ها را تحت کنترل در آورد. علاوه بر اشتغال عمده ئی که بخش دولتی در کارها به عهده داشت، دولت، وارث میراثی بس دردناک از جنگ با عراق شد که حاصل آن در روز پایانی جنگ، یعنی دوازدهم ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۱ تیرماه ۱۳۷۶)، بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار قرض بوده است. قبلاً ایران می توانست بودجه جنگی خود را از درآمدهای ارزی صادراتی، و عملاً بدون نیاز به قرضه خارجی تأمین نماید. حتی پس از ۵ سال اولیه جنگ، میزان قرض ملی اش در حد مبلغ ناچیزی در حدود ۵۰۰ میلیون دلار بود ولی میزان قرض های کوتاه مدتش که از وام دهندگان خارجی گرفته بود، بالغ بر ۲ میلیارد دلار بوده است. در سال ۱۹۸۵ میلادی، پس از سالها اختصاص بودجه برای جنگ که می توان گفت همه به صورت وجه نقد به فروشنده ها بوده است، رژیم ناگزیر شده بود تا از وام دهندگان بین المللی وام بگیرد. در این مدت، تورم نیز قوس صعودی طی کرد و کسربودجه افزایش یافت و تمام فعالیت های اقتصادی بزرگ به علت متوقف شدن صادرات، بگونه ئی ناگهانی از پای درآمد. تولید و عرضه فرآورده های صنعتی صنایع، در حدود یک سوم سالهای بین ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸ راه نزول پیمود (۱۳).

هر چه زمان به پیش می رفت ایران از میزان تورم فوق العاده ئی که گرفتار آن شده بود و بنظر می رسید رقمی در حدود ۸/۱۵ درصد بین سالهای ۲۰۰۲-۲۰۰۳ میلادی باشد، رنج می بُرد. و این، رقمی بود که ایران را بگونه ئی بارز در صدر لیست جهانی که معدل تورم کشورها را ۱۰ درصد نشان می داد، قرار داده بود. چنانچه ایرانیان عادی، این رقم را در لیست تمرین روزانه خود قرار می دادند، در می یافتند که فی المثل قیمت مواد غذایی، معادل با رقمی، هفت برابر، بزرگتر از رقم سال ۱۹۷۹ میلادی است و این رقمی بود که توضیح می داد چرا باید مصرف عادی نان، برنج، گوشت، و چای، را برآورد کرده اند، تا در حدود ۳۰ درصد اضافه تر، در همان مدت باشد. در تابستان سال ۲۰۰۲ ناظران خارجی که برای بانک بین المللی پول کار می کردند متوجه شده بودند که چگونه قیمت مواد قابل مصرف روزانه ئی مانند میوه های فصل، و سبزیجات، در حد قابل ملاحظه ئی بالاتر از قیمت های همان مواد در سال قبل بوده است و این تفاوت قیمت، به بالاتر از ۱۴ درصد رسیده است. نتیجه نهائی این کار برای یک فرد ایرانی عادی این است که مدام باید در تلاش و کوشش باشد تا بتواند با بالا رفتن قیمت ها مبارزه کند. حتی بعضی اوقات سبب می شود که افراد کار کشته و ماهر نیز باید کار اضافی دیگری برای خود دست و پا کنند و ساعت های بیشتری کار کنند تا بتوانند بار هزینه ها را تحمل نمایند. گویانکه ایرانیان عادی به این نوع زندگی عادت کرده اند، ولی آمار و ارقام رسمی بر آن دلالت دارد که ۱۵ درصد از جمعیت کشور هنوز در زیر خط فقر به سر می برند. اگرچه بیشتر اقتصاد یون را عقیده بر آن است که این رقم از حقیقت به دور و بسیار بیشتر از

آن است. بیشترین مشکلات تورم، بازتابی از خرج کردن بسیار زیاد دولت است که لازم می‌گردد پول زیادتری را در اقتصاد کشور پمپاژ کند. طبق گزارش سازمان بین‌المللی پول، رشد پرداخت‌های دولتی می‌تواند تورم بیشتر را دامن زند و قیمت ارزهای خارجی را بالاتر برده و بر روی قیمت‌ها تأثیر گذارد. این سطح هزینه‌های گزاف دولت، در بعضی از اسناد اقتصادی منعکس گردیده است. در سال ۲۰۰۲ میلادی هزینه‌های دولتی به رقمی بالغ بر ۸۶/۱۲۸ میلیارد ریال رسیده بود و این رقمی است که به گونه‌ئی قابل ملاحظه، از درآمد‌های دولت که بالغ بر ۱۲۵ میلیارد ریال بوده است فزونی داشته و اقدامات احتیاطی (عرضه پول) نیز بسیار بیشتر از ۱۸ درصدی بوده است که در برنامه سوم پنج‌ساله، یعنی ۳۴ درصد و ۵/۳۰ درصد در پایان سال مالی ۲۰۰۰-۲۰۰۱ و ۱۹ درصد و ۲۶ درصد در پایان سال مالی ۲۰۰۱-۲۰۰۲ بوده است. علاوه بر اینها، برخلاف کوشش‌های فراوانی که به عمل آمده بود تا کنترل مجدد اوضاع در دست گرفته شود، با این وصف هزینه‌های دولتی به سهولت بیش از میزان تورم افزایش یافته بود و در سال مالی ۲۰۰۱-۲۰۰۲ به میزان ۸/۱۷ دهم درصد و ۳/۱۶ دهم درصد از سال مالی قبل رسیده بود.

علاوه بر این فشار تورم زائی که به وسیله دولت برای کمک مالی هزینه‌های دولتی بر اقتصاد کشور وارد می‌شد، تسلط و نفوذ سازمان‌های بازرگانی دولتی نیز نتایج ضربرباری برای اقتصاد کشور داشته است. بدون رقابت در بازار، صنایعی که با کمک مالی دولت اداره می‌شوند، دچار اشتباهات می‌شوند. اشتباهاتی نظیر آنچه در کارخانه غول پیکر فولاد کردستان اتفاق افتاده بود. در بادی امر تصور می‌رفت که این کارخانه، جمعاً ۱۰ میلیون دلار برای دولت تمام می‌شود و حال، پس از آنکه ده سال از شروع کار می‌گذرد، راه‌درازی تا اتمام کار باید پیموده شود. این چنین داستان‌ها، به زبانی که صندوق بین‌المللی پول آن را بیان داشته است، به روشنی، چنین معنی می‌دهد که عدم رقابت‌های صنعتی در بسیاری از بخش‌های دولتی ادامه دارد و این کار، مآلاً در باروری فرآورده‌های کارخانه تأثیر می‌گذارد. علت این کار، سلطه و نفوذ سازمان‌های بی‌کفایت دولتی در امور اقتصادی و نبود رقابت در بازارهای داخلی کشور است.

تأثیرات نامساعد دیگری که بر اقتصاد ایران فشار وارد می‌آورد اقدامات یکی از بخش‌های قوی دولتی به نام «بنیاد» است که بر ۱۵ درصد از اقتصاد ایران کنترل و نظارت دارد و منحصراً در برابر رهبر کشور مسئول است. اگرچه این سازمان به صورت ظاهر، بنیادی برای امور خیریه است، ولی در حقیقت به صورت کلوخه سنگی بازارگانی درآمده است که بگونه‌ئی جدی مانع از رشد و فعالیت‌های بخش خصوصی شده است تا آنجا که به آن «مافیای خصوصی» لقب داده‌اند. زیرا از مزایائی برخوردار است که می‌تواند به سهولت به پروانه‌ها و جوازهای لازم دسترسی پیدا کند، قرار داد ببندد، اعتبارهای ارزان به دست آورد، کارهائی انحصاری انجام دهد، که همه، بر رقابت‌های اقتصادی رجحان و برتری دارند. از همه مهمتر اینکه از پرداخت مالیات که یکی از منابع مهم درآمد دولت است معاف است. خاتمی، از سال ۱۹۹۷ تا کنون بسیار کوشیده است تا دامنه نفوذ این سازمان در اقتصاد کشور را محدود کند، ولی آنها به کار خود ادامه می‌دهند و این عمل، بر روی اقتصاد

کشور، تأثیرش نامطلوب است.

این بنیادهائی که در ایران معاصر کاملاً جا افتاده اند، همه، پس از انقلاب، به وسیله رژیم فعلی ایران به وجود آمد، تا ثروت هائی را که به طور «ناحق» به وسیله از دین برگشتگان و سرمایه داران زالو صفتی که پس از فروپاشی رژیم گذشته کشور را ترک نموده بودند، اندوخته شده و بر جای مانده بود، دوباره بین مستضعفان قسمت نمایند. در سال ۱۹۸۲، اموال ضبط شده از طرف دولت عبارت بود از: ۲۰۳ مؤسسه معادن و کارخانجات، ۴۷۲ مزرعه بازرگانی، ۱۰۱ مؤسسه ساختمانی، ۲۳۸ شرکت تجارتی و سرویس، و ۲۷۸۶ قطعه ملک، که بسیاری از آنها را به عنوان جایزه به افرادی که به انقلاب اسلامی کمک نموده بودند بخشیده اند.

در عداد آنانی که بیشترین قدرت اقتصادی کشور را در دست دارند، بنیاد امام رضا، بنیاد شهید، و بنیاد رسیدگی به امور پناهندگان است. بنیاد ۱۵ خرداد - که یادآور اعتراضات سال ۱۹۶۳ میلادی علیه شاه است - نیز یکی دیگر از این مؤسسات نوعی است که در تاریخ ۵ ژوئن سال ۱۹۸۱ میلادی به تحریک آیت الله خمینی و یکی از پیروانش، آیت الله حاج شیخ حسن صانعی تأسیس گردیده است. یکی دیگر از این مؤسسات، بنیاد رضوی است که سازمانی بسیار عریض و طویل و بگونه ئی صوری مسئول محافظت حرم امام رضا، هشتمین امام شیعیان در مشهد است. بیشتر املاک و موقوفه های امام رضا، به ویژه آنهائی که در مرز ایران با ترکمنستان واقع شده است، بعضی اقتصاديون به چالاکی آنها را در حدود ۱۵ میلیارد دلار تقویم نموده اند. شاید بتوان گفت که ثروتمندترین این بنیادها، بنیاد مستضعفان و جانبازان است که پس از شرکت ملی نفت ایران، بزرگترین سازمان اقتصادی در کشور است. سالهاست که محسن رفیق دوست که زمانی فرمانده سپاه پاسداران بود، این سازمان را رهبری میکند. سازمان، در حدود ۴۰۰۰ نفر عضو دارد و حجم معاملات سالانه آن شاید به سقف ۱۰ میلیون دلار برسد. در حدود ۳۵۰ شرکت وابسته دارد که هتل های سابق هایات (آزادی) و هیلتون (استقلال) تهران جزو آنهاست. کارخانه نوشابه سازی زمزم، یک خط کشتیرانی بین المللی و چندین کارخانه دیگر که به ساختن سیمان و فرآورده های روغنی تولید می کنند نیز تابع این بنیاداند.

رژیم اسلامی، همچنین، به عنوان جایزه از پیروان خود، حمایت و پشتیبانی می کند. مثلاً از سیستم بانکی دولتی بگونه ئی نافذ و خود کامه به نفع کارکنانش حداکثر استفاده را می نماید و فرصت های سودمند و پرمفعتی را که طبق ضوابط و استانداردهای معمول رسوائی برانگیزاست به کار می بندد - کارمندان بانک، در سال ۲۰۰۱، بیست و شش درصد اضافه حقوق دریافت نموده بوده اند - این موضوع درباره هرشش بانک که تابع دولت است، از قبیل بانک های صادرات، ملی، تجارت، ملت، رفاه، و سپه و سه بانک اختصاصی دیگر به نام کشاورزی، مسکن، و صنعت و معدن صادق بوده است. به علاوه، افراد مورد نظر سیاسی، در مقام مقایسه با افراد عادی، معمولاً می توانند به سرعت، و با بهره کمتر وام بگیرند. بعضی اوقات به این اشخاص اجازه می دهند که پرداخت ماهانه وامشان نکول، و مجدداً برنامه ریزی شود. وقتی که این تحریف های بازار توضیح می دهد که چرا بانک جهانی به مقامات ایران اصرار ورزیده است تا بانک های کشور را

خصوصی اعلام نمایند، تنها بانکی که به ندای این بانک جواب مثبت داده بود بانک «کارآفرین بوده است و دو بانک دیگر به نام های سامان و اقتصاد نوین که به صورت نیمه خصوصی درآمده اند». هیچ یک از این بانک ها قادر نیستند با بانک ملی ایران، و یا با بانک صادرات که تقریباً ۴۲ درصد کلیه بانک های ایران را می چرخانند رقابت نمایند. زیرا این دو بانک به بازار پول مسلط اند و همین امر سبب می شود که با تمام وجود، در برابر سایر بانک ها ایستادگی و رقابت نمایند.

فقدان یک وفاق سیاسی

در ایران، منابع نفوذ بسیار زیادی وجود دارد که مانع از اصلاحات اقتصادی می گردد و به تعبیر بانک بین المللی پول «پاسخی که به خط مشی داده شده بسیار محتاطانه» بوده است. این امر، کشور را بر سر یک دوراهی قرار می دهد که باید بین یک استراتژی که منحصراً بر روی کمک های دولتی بنا نهاده شده و دولت مجاز است در کارها دخالت نماید تا دست آورد هائی در استخدام افراد مناسب نصیب گردد.... و دیگر آن که، هدفش آن باشد که تحمل رشد، در دراز مدت را داشته باشد، و به دنبال ایجاد مشاغل از طریق کار آئی افراد و راندمان بیشتر باشد. و به هر حال، هدف نهائی از این کار، توسعه و گسترش اقتصاد بخش خصوصی باشد.

در درجه اول بین این مسائل، فقدان رضایت و وفاق عمومی به چشم می خورد که این، برای ترسیم کردن و اجرای هر گونه برنامه قوی و مؤثر اصلاحات اقتصادی لازم است. اگر چه رئیس جمهور خاتمی، به علل لیبرالیسم، یا اصول آزاد سازی اقتصادی واقف است، ولی تلاش های شخصی اش برای اصلاحات اقتصادی، همواره به سبب اعتماد سیاسی وی به عوامل سوسیالیستی ائتلاف پارلمانی گذشته اش که به بازارهای آزاد کمتر سرسپردگی یا گرایش داشت، خنثی شده است. به همین علت است که خاتمی مجبور شده بود تا هر نوع طرح های اقتصادی که در سر می پروراند تا پائیز سال ۱۹۹۸، که تقریباً هیجده ماه پس از انتخابش به ریاست جمهوری بود، (و این همان زمانی بود که نامبرده در نظر داشت بودجه سال ۱۹۹۹ را قبل از آنکه به مجلس تقدیم کند بزرگ نماید)، به عهده تعویق بیندازد. علاوه بر این ها، خاتمی، کوشید تا یاران خودش را با گرو گذاشتن تعهداتش به تقسیم عادلانه ثروت و گماردن فردی در رأس وزارت اقتصاد و دارائی که طرفدار دخالت های دولت در امور اقتصادی و ناظر بر سوسپسید های دولتی و کنترل قیمت ها باشد، همراه نماید و جوشش آنان را کمی تسکین بخشد. این نبود توافق عمومی، امکان دارد امروز، کمتر از سالهای قبل، حقیقت داشته باشد زیرا هنگام تصدی خاتمی در مقام ریاست جمهوری نیاز به بازارهای گوناگون آزاد بسیار بیشتر از گذشته اعلام شده بود. گویا اینکه تفاوت های فاحشی در این باره که نیاز های اصلاحات چیست و چگونه باید این کار انجام شود، هنوز پا بر جا بود (۱۴).

قسمتی از طبیعت پیشنهاد های بسیار ستیزه جویانه برای آزاد سازی بازار، شارح ریشه های عمیق دخالت های اقتصادی دولت در ایران است. بعضی ها استدلال می کنند که این سرسپردگی در حیات ایرانیان به قرون وسطی ختم می شود (۱۵). محققا باید گفت که ریشه آن قبل از انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی بوده است. به ویژه، در دوره

آخرین دوران قدرت شاهنشاهی که ما شاهد گسترش بی حد و حساب بوروکراسی که هزینه های آن از درآمد نفت تأمین می شد و دولت به خود اجازه می داد در امور داخلی تقریباً کلیه افراد جامعه دخالت داشته باشد بوده ایم. در عین حالی که در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲) در دوازده وزارت خانه دولتی ۱۵۰۰۰۰ نفر کارمند مشغول کار بودند، در سال ۱۹۷۷، رقم وزارت خانه ها به نوزده و تعداد کارمندان آن به رقمی بالغ بر ۳۰۴۰۰۰ نفر رسیده بود. در شامگاه انقلاب، تقریباً نصف جمعیت کارکن کشور در هر یک از شهرهای ایران کارکنان دولت بودند که برای اولین بار در تاریخ کشور، بگونه ئی مؤثر و جدی از نقش اداری خود، و یا خان، و کد خدا بودن، به درآمدند و انواع و اقسام وظائف از قبیل تثبیت قیمت ها، توزیع مواد غذایی و آب، به کارکنان مشغول در ساختمان ها و جاده ها و قطار های راه آهن پرداختند.

ولی نیرو و قدرت بخش دولتی در ایران معاصربه گونه ئی که اسلام گرائی، با سوسیالیسم یا جامعه گرائی درهم آمیخته شده است در سال هائی که منجر به انقلاب گردید، باز سازی شده است. اگرچه اسلام معمولاً به عنوان مکتبی شناخته شده است که نه سرمایه داری، و نه سوسیالیسم را تأیید می کند، با این وجود، با قبول اصول عقاید این هر دو مکتب، خمینی و پیروانش به روشنی، گرایش ساز خود به چپ را مترنم ساختند. قسمتی از گرایش آنان خارج از اعتقاد آنان به این هر دو، و قسمت دیگر خارج از فرصت طلبی آنان برای جلب حمایت توده هائی از مردم بود که به سبب فاصله زیادی که بین فقرا و گروه ثروتمند و متنعم به وجود آمده بود حالتی دو قطبی پیدا کرده بود. خمینی استدلال می کرد که ما «با این سرمایه دارانی که معلوم نیست این ثروت های باد آورده را از کجا به دست آورده اند دست و پنجه نرم خواهیم کرد» (۱۶). و حتی اگر فرض کنیم که از طریق صحیح صاحب مال و منال شده است، حاکم شرع، یا ولی فقیه، تشخیص خواهد داد که فردی که تا این حد در رفاه به سر می برد، این رفاه و آسایش وی تأثیری نامناسب بر روی ما دارد و ما می توانیم از وی سلب مالکیت کنیم (۱۷). در همین زمینه فکری بود که در شامگاه انقلاب ایران بعضی از اقدامات ریشه ئی ولی نامناسب گرفته شد و مثلاً بورس تهران به دلیل آنکه این سازمان، غیر اسلامی است بساطش برچیده شد (۱۸).

یکی از عناصر مؤثر و صاحب نفوذ در دهه قبل از انقلاب علی شریعتی بود. شریعتی روحانی برجسته ئی بود که پس از جنگ دوم در دهه های ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به صورت استادی ممتاز و قابل ستایش و سخنران و نویسنده ئی قابل احترام که کتاب هایش دست به دست می گشت، درآمد. در کتاب اصلی خود بنام «اسلام شناسی»، شریعتی، انجمنی را که مکتب مساوات بشرین اسلام و سوسیالیست بود جعل نمود و بر ادعاهای قبلی خود که در سال ۱۹۵۰ آن را بیان نموده بود، مهر تأیید زد. می گوید: اصول سوسیالیسم در ابتدا به وسیله ابوذر که یکی از صحابه امام علی بود پایه گذاری شده است. ابوذر به شدت از زندگی مرفهی که خلیفه اول برای خود درست کرده بود انتقاد می کرده است. در زمانی که شاه، مرکز سخنرانی شریعتی در حسینیه ارشاد در تهران را در سال ۱۹۷۲ بست، شریعتی بدون شک از

محبوبیت خاصی در بین توده مردم برخوردار بود و توانسته بود نقشی بسیار اساسی بین اصول اسلام و سوسیالیسم بازی کند.

پایه های سوسیالیسم، یا جامعه گرایی، که حمایت توده ها برای انقلاب بر روی آن بنا شده بود، تنها با وعده های خمینی که برای زمین، کار، و موفقیت در آینده بود شکل نگرفته بود. بلکه، به علت جبهه چپ موجود در ایران بنام حزب توده بود که نقش اساسی را در انقلاب بازی کرده بود. پس از آنکه رهبری آن حزب به وسیله یک سلسله توقیف های دولتی بین سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۸ درهم کوبیده شد، پیروان آن حزب که قسمت عمده ئی از جوانان کشور را تشکیل می دادند، در ابتدا متوجه خمینی شدند. بعداً، در سالهای نزدیک به انقلاب، پیروان خمینی نیز سکوی تبلیغاتی خودشان را، که مهم ترین آن راه پیمائی روز عاشورا در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۷۸ بود که صدها هزار نفر در آن شرکت نموده بودند و مخالفان شاه آن را یکی از برنامه های اقتصادی و بدون چون و چرای ترمینولوژی، یا اصطلاح علمی مارکسیست خوانده بودند، با سران حزب توده مشترک ساختند. در اعلامیه ئی که صادر نموده بودند اظهار نموده بودند که باید «تضمینی» برای حقوق کارگران و دهقانان از فرآورده های که با دست خود تولید می کنند وجود داشته باشد. این کار به استثمار فرد بر فردی دیگر خاتمه می بخشد و به استثمار کشیدن استفاده چیان، و سرسپردگی اقتصادی منجر به ثروت اندوزی در دست یک نفر و محرومیت و فقر برای دیگران است. با درخواست استقلال اقتصادی..... خود کفائی و رهائی از متکی بودن به عوامل استعمار خارجی، رهائی خواهیم یافت. این زبان مارکسیستی، با سوء ظن های ملی از دخالت های خارجی بگونه ئی که در فصل قبل به آن اشاره شد بایکدیگر ممزوج شد و انقلاب را تحکیم بخشید.

در سالهای بلافاصله پس از انقلاب، حزب توده به ویژه از طرف رهبران نورالدین کیانوری، نفوذ فوق العاده ئی بر روی رژیم داشت. در سال ۱۹۷۹، کیانوری بر روی آیت الله بهشتی در نوشتن پیش نویس قانون اساسی جدید نفوذ کرد و هم بود که نیروی محرکی در وارد کردن اصل چهل و چهارم در قانون اساسی ایران که اعلام می کند: بخش دولتی موظف است که کلیه صنایع بزرگ، بازرگانی خارجی، منابع بزرگ زیرزمینی، بانک داری، بیمه، نیروگاه ها و سد ها، سرویس های تلگراف و تلفن، هواپیمائی، کشتیرانی، جاده ها، راه آهن، و امثال آنها را زیر نظر داشته باشد، بوده است. این احتمال نیز وجود دارد که به تحریک کیانوری اصل چهل و نهم قانون اساسی که منابع غیرقانونی کسب ثروت از قبیل ربا خواری، رشوه، دزدی، و غصب و سوء استفاده از وقف را که همه آنها می توانند از طرف دادگاه ها تعمیم داده شوند، بر شمرده است.

نتیجه این ارتباطات اولیه بین سوسیالیسم و نهضت انقلاب اسلام می این بوده است که بسیاری از رهبران رژیم، قبلاً تمایلی غریزی نسبت به آنچه به آن «استاتیسم - پاپولیسم» و یا «قدرت اقتصادی - کسب حمایت توده» گفته می شود، داشته اند. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۴، اقتصاد آزاد محکوم شد. زیرا که بر روی مردم عادی کوچه و خیابان تأثیری مخرب داشت، و در ایران معاصر، همان طرز تفکر در عدم تمایل رژیم به تجدید نظر در قانون کار کشور که محدودیتی بسیار دارد به چشم

می خورد. از تاریخ تصویب این قانون در سال ۱۹۹۰، قانون کار، محدودیت های بسیاری در آزادی کارفرمایان کشور ایجاد نموده است. زیرا اینان، چه در بخش دولتی باشند و چه در بخش خصوصی قادر نیستند کارکنان خود را که جدیداً استخدام نموده اند پس از سه ماه دوره آزمایشی در کار اخراج نمایند و بر این تقدیر به اقتصاد کشور اجازه نمی دهد آن قابلیت انعطافی را که همه اقتصادیان بر آن معترف اند و یکی از لوازم کار است، داشته باشد و آن را به هنگام ضرورت اعمال کند. ولی اصلاح قانون، و یا از بین بردن محدودیت های آن در کشوری که بیکاری در آن عمومیت دارد مسئله بسیار حساسی است. زیرا که ممکن است دولت را متهم کنند که به عمد و فعالانه مشاغل افراد را از بین می برد. و به همان علت، فشارهای بسیاری بر مقامات ایران وارد آورند که برای افراد فرصت هایی برای استخدام در دستگاه های دولتی فراهم آورد. فشاری که دولت را در گذشته مجبور نموده بوده است این اقدامات احتیاطی را که بعضی از آنها پرهزینه و سوددهی آنها قابل پرسش بوده است، اتخاذ کرده باشد. این کارهای دولت، شامل دادن سوبسید یا کمک، به سازمان های اقتصادی کوچک، و ایجاد مراکز آموزشی برای ایجاد حرف و صنایعی که به آنها نیاز داشته است، و یا معافیت پرداخت مالیات بر حقوق کارمندان جدید، بوده است. حتی سخت ترین مدافعان بازار اقتصاد ناچار به اعترافند که هزینه های فوری، یا کوتاه مدت اصلاحات، تا زمان سوددهی واقعی به زمان نیازمند است و تجاری در دناک برای بعضی از دولت ها داشته است. و این همان موضوعی است که در آزادسازی اقتصاد روسیه در اوایل دهه ۱۹۹۰ به نمایش درآمده است.

این نوع هراس ها محتملاً در آزادسازی اقتصاد ایران در اواسط دهه ۱۹۹۰، زمانی که قسمتی از برنامه اصلاحاتی جدیدی به وسیله رئیس جمهور رفسنجانی به اجرا گذاشته شد مشهود گردیده بوده است. خواسته بودند که از بالا رفتن ناگهانی قیمت نفت که به طور معدل در نیمه اول دهه، هر سال ۱۶ میلیارد دلار نصیب ایران می کرد استفاده کنند. به همین جهت، رفسنجانی بازار شناسی برای نرخ ارز در نظر گرفت، سوبسید برای مصرف کنندگان را به دور ریخت، و بعضی از سازمان های دولتی را خصوصی اعلام نمود. ولی با آنکه دلایل حقیقی بسیار پیچیده و درهم بود، ولی همه، چنین درک کرده بودند که مشکلات اجرای طرح وی، بلافاصله میزان تورم را بالا برد و مبلغ ۳۰ میلیارد دلار قرض خارجی که دولت را ناگزیر ساخته بود ریاضت پیشه سازد و یکصد و هشتاد درجه به عقب بازگشت نماید، بگونه ئی ناگهانی در ماه مه ۱۹۹۵ سیستم کنترل ارز خارجی را دوباره برقرار نمود. این گونه تجارب، خاطرات بسیار تلخی را در ذهن عامه مردم از اصلاحات اقتصادی برجای گذاشته است. به ویژه هنگامی که در سال ۱۹۹۴، پس از آنکه کنترل قیمت ها برداشته شد و دولت به دنبال آن، قیمت بعضی از اجناس و خدمات را به آن منظور که تقاضاها را محدود و صادرات را تشویق کند، نرخ تورم موقتاً به ۶/۵۹ درصد رسید.

فقدان دموکراسی

بی میلی و اکراه دولت در اجرای این نوع اصلاحات به شیوه ئی دیر پا و پرمعنی، حقیقتاً نشانه ئی از یک استخوان بندی سیاسی بزرگتری است که اقتصاد کشور

جزئی از آن است. این، به آن علت است که هنگامی که دولتی به حقانیت خود واقف و از آن بهرمند می شود، بدیهی است که موقعیت بهتری برای برآوردن ناراحتی، یا آشفتگی های کوتاه مدت، یا فوری عمومی را که در اثر سیاست هایش به وجود می آید داشته باشد. ولی چون رژیم ایران، به طور کلی - جز رئیس جمهور خاتمی که بارأی مردم انتخاب شده است - به روشنی فاقد مشروعیت قانونی است، از وسوسه، یا آزمایش اینکه از دست زدن به اصلاحات بزرگی که ممکن است هزینه آنها چشم گیر و بزرگ باشد اجتناب می ورزد.

شاید مهمترین حقیقت باشد که آزادی نسبی بیان که مرکزیت اصلی هر دموکراسی حقیقی در جهان است احتمالش از فوریت به یک توافق عمومی و وفاق که بتواند ضرورت چنین اصلاحاتی را تشخیص دهد، ضروری تر باشد، و فرقی نمی کند که تا چه حد این اصلاحات مورد قبول عامه در بخش های مختلف باشد. علی رشیدی که یکی از طرفداران آزادسازی بیشتر در اقتصاد است معتقد است که در ایران، عقیده ثابتی در اینکه بازار آزاد چیست و ارزش و اعتبار چنین بازاری کدام است؟ وجود ندارد (۱۹). ولی بدون داشتن دموکراسی کامل، حکمرانان ایران معاصر قادرند مذاکرات کلی درباره امور اقتصادی را که بر روی این عقیده بنا شده است منع نمایند.

در هر حال علل مختلفی وجود دارد که ما بدانیم چرا اینان از این که در این باره گفتگو شود اکراه دارند. از این مهمترین که اجرای کامل بازار آزاد بگونه ئی دقیق و مؤثر چنین معنی می دهد که اینان با دستان خود قدرت سیاسی را به افرادی دیگر تفویض نموده اند. به عنوان مثال، در هر اقتصاد موفق و آزادی بدون شک گروه کوچک و موافقی از پیش کسوتان در امر تأسیس سازمان های اقتصادی ظاهر می شوند که کنترل بازوی مالی شرکت یا مؤسسه، وجه بسا، پرستیژ و اعتبار آن را در بین مردم به خود می خرند، تا آنکه به عنوان علی البدلی برای برای منابع قدرت های پرنفوذ در آیند. هم چنین واحد های عمده ئی از بخش دولتی، به رژیم اجازه می دهد تا درجه وفاداری افرادی را که به استخدام خود در می آورد به سنج و آزمایش کند. بسیاری از افرادی که در راه پیمائی هائی که از طرف دولت ترتیب داده می شود شرکت می کنند به همین منظور است والا، با خطر اخراج از کار مواجه خواهند بود.

این نوع ترس و اضطراب ها مانع از آن می شود که سرمایه گذاران بین المللی، و مؤسسات داخلی، و از همه مهمترین طرح پارلمانی که منظور از مطرح نمودن آن تأمین محیطی سالم و بدون درد سر برای سرمایه گذاران خارجی بوده است، مبین آن باشد که تا چه حد، بیم و هراس سرمایه گذار، می تواند در تحت این شرایط مانع از حرکت های اقتصادی گردد. طرح مزبور به این جهت از طرف شورای نگهبان رد شده بود که تهدیدی برای استقلال و تمامیت ارضی کشور تلقی شده بود و می توانست منجر به نفوذ خارجی در امور کشور و سرسپردگی اقتصادی آن گردد. با این کار، شورای نگهبان تأیید نموده بود که ترس، که به عللی که در فصل قبل به آن اشاره شد، ریشه در ارکان این کشور دارد و بعضاً می تواند احساسات وطن پرستانه را تحریک نماید (۲۰).

دلیل دیگری که برای این کار موجود است، علاقه ئی است که اینان برای حفظ و حراست این همه منافع که در اختیار دارند به خرج می دهند و ممکن است با اجرای اصلاحات اقتصادی آن ها را از دست بدهند. در آن جایی که یک دولت دموکراتیک و منتخب از طرف مردم مشروعیت خود را از اظهار نظرهای مستقیم و سازمان یافته توده مردم به دست می آورد، دولت غیرمنتخب، معمولاً در انتظار همکاری ها و حمایت برگزیدگانی است که وفاداری آنان به رژیم مستلزم پاداش های مادی است. به همین دلیل است که رهبر خامنه ای، همواره بحث عمومی درباره بنیادها را که زیر نظر رؤسای قدرتمندی اداره می شود قدغن اعلام نموده است، و این که چرا خاتمی در دوره ریاست جمهوری اش نتوانسته است توفیقی در براندازی این امپراطوری عظیم نصیبش گردد.

بنا بر این، به دون داشتن یک دموکراسی کارآ، بسیاری از تأسیساتی که از طرف دولت اداره می شوند، قادرند در برابر هر نوع فشار، برای فرانمائی مالی که اجازه می دهد شخصیت های مستقل (مالی و حقوقی) به امور آنها رسیدگی نماید ایستادگی می نمایند. به عنوان نمونه، سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، در سپتامبر سال ۲۰۰۲ میلادی برای بازرسی پارلمانی از طرف نمایندگان مجلس قرار گرفت و بلافاصله معلوم شد که بین درآمد حقیقی و درآمد اعلام شده از طرف رادیو تلویزیون اختلافی فاحش وجود دارد که همه آنها به وسیله دولت مرکزی پرداخت شده است. این فشار، هم چنین، کمک می کند تا قصور مقامات ایران در معرفی و ارائه اصلاحات حقیقی در بازار، و نه اعداد غیر حقیقی، مجازی، و نمایشی، برای مردم معلوم و مشخص گردد. به طوری که بانک بین المللی پول در گزارش سال ۲۰۰۲ خود اعلام نموده است: «در بخش مالی، پیشرفت در اجرای اصلاحات تقریباً کند بوده است.... و پیشرفت در خصوصی نمودن، محدود به ساده کردن، مؤثر و روشن نمودن قوانین و محیط تنظیمی برای خصوصی اعلام نمودن دستگاه ها و تأسیسات دولتی بوده است، و حال آنکه عملیات حقیقی این خصوصی سازی بیشتر، مشعر بر بی بهره نمودن سهام دولتی بوده است.

رسانه های جمعی نیز به گونه ئی غیر رسمی، ولی بسیار مؤثر و مؤکد از بحث نمودن درباره معاملات مالی علی رفسنجانی (برای مترجم کتاب معلوم نیست که علی رفسنجانی چه کسی است؟ و تعبیر و تفسیر آن را نیز جایز نمی داند) که خانواده اش از زمان انقلاب سال ۱۹۷۹ تا کنون به دست آورد های مالی بسیاری نائل گشته است منع شده اند (۲۱). از این خانواده وسیع و پهناور وی که به حد شیاع در بهره برداری از رژیم موجود شهرت یافته اند، دوتن از برادران وی هستند که عظیم ترین معدن مس سرچشمه، و تلویزیون دولتی ایران (؟- مترجم) را در اختیار خود گرفته اند. یکی از داماد های وی که به سمت فرمانداری کرمان برگزیده شده بود، و پسر عمیش که شرکتی خارجی با سرمایه ۴۰۰ میلیون دلار را می گرداند. جوان ترین فرزند رفسنجانی نیز مالک مزرعه ئی برای تربیت اسب است که بالغ بر ۳۰ جریب فرنگی (هر جریب معادل ۴۰۴۷ متر مربع- مترجم) و در یکی از نواحی شیک و سرسبز شمال تهران واقع است. گفته می شود که خانواده رفسنجانی منافع سرشاری در شرکت های مهندسی نفت، و کارخانه عظیمی که اتوموبیل های مارک «دایوو» را سرهم

بندی می کنند دارند. یک خط هوایی خصوصی نیز، یکی دیگر از ابواب جمعی های این خانواده است (۲۲).

حداقل، علت دیگری نیز وجود دارد که چرا یک حکومت استبدادی و مطلقه، مانع از اصلاحات و تشکیل بازار آزاد، در مقام مقایسه با دولتی دموکراتیک، می گردد. حتی اگر به گونه ئی فرضی، یک اقتصاد آزاد تهدیدی سیاسی برای نظام فعلی نباشد، مجلسیان ایران و کارکنان کلیدی رژیم، باز هم احتمالاً بگونه ئی دست چین شده یا ارتقاء داده شده، مصدر کار می شوند. زیرا وفاداری آنان به وضعیت موجود و نه تجاری که لازمه مشاغل آنان است، برای رژیم و اقتصاد کشور قابل اهمیت است. البته مواردی نیز بوده است که افرادی که واجد شرایط نبوده اند به عنوان نمایندگان سیاسی بگونه ئی دموکراتیک برگزیده شده باشند - همان گونه که وقایع پاییز سال ۲۰۰۳ کالیفرنیا شاهد آن است - وفاداری به رژیم، به روشنی، برای هر رژیم غیرمنتخب، دارای بالاترین اهمیت هاست. نمونه ئی از این مدعا، داستان علی رشیدی، اقتصاددان ایرانی است که دوبار خود را نامزد نمایندگی مجلس نموده بود و امیدوار بود که در انتخابات سال ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) از تهران و در سال ۲۰۰۰ (۱۳۷۹) از گرگان، انتخاب شود و به مجلس راه یابد. با اینکه در گذشته دور، رئیس بورس تهران و رئیس هیئت مدیره بسیاری از مؤسسات اقتصادی بوده است، نامزدی وی برای شرکت در انتخابات مجلس، در هر دو مورد، از طرف شورای نگهبان مردود اعلام شده بود و افراد دیگری که از نقطه نظر درجات علمی با رشیدی قابل مقایسه نبودند به مجلس راه یافته بوده اند. وی خود را نامزد نمایندگی مجلس نموده بود، ولی به هیچ وجه نمی شد استنباط کرد که اگر این شخص به مجلس راه یابد در صدد است به اصلاحات اقتصادی دست زند. تنها فاکتوری که وی با خود حمل نمی کرد، وفاداری و سرسپردگی به رژیم بود که شرط لازم و کافی برای نمایندگی بود.

تحریم های اقتصادی امریکا

تمام این مشکلات دیرینه اقتصادی به گونه ئی بارز و مشخص با تحریم های اقتصادی دولت امریکا بر ایران که در این چند سال اخیر به اجرا گذاشته شده، بر ایران تحمیل شده است. گویا اینکه هنوز ایران می تواند با سایر فروشندگان و عرضه کنندگان بین المللی کالا معامله نماید.

تحریم های اقتصادی جدید امریکا علیه ایران، در ابتدا، در سال ۱۹۹۴، هنگامی که رئیس جمهور کلینتون، بنحوی بارز، تحریم قبلی که رئیس جمهور ریگان در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۸۷ (۸ آبان ۱۳۶۶) در مورد ایران اعمال نموده بود، قوت بخشید. فرمان کلینتون در روز ۶ مارس ۱۹۹۵ با تحمیل دستور اجرائی ۱۲۹۵۷ به شرکت های امریکائی مبنی بر عدم خرید نفت خام از ایران که ارزش آن در سال مالی قبل از فرمان در حدود ۴ میلیارد دلار بوده است آغاز شده بود. این دستور، در تاریخ ۶ مه ۱۹۹۵ هنگامی که رئیس جمهور امریکا رسماً حالتی فوق العاده و ملی، بین امریکا و ایران به این کار داد و ادعا نمود که «خطری فوق العاده که امنیت ملی، سیاست خارجی، و اقتصاد امریکا را که در اثر فعالیت ها و سیاست های دولت ایران

شکل گرفته است مارا تهدید می کند»، تمدید شد. دستور اجرائی بعدی به شماره ۱۲۹۵۹ که بعداً در ۱۹ اوت ۱۹۹۷، قبل از آنکه رئیس جمهور بوش در ۱۴ مارس ۲۰۰۳ کار همکاران قبلی خود را ادامه دهد، تثبیت و تقویت شد.

این تدابیر، مکمل تصویب نامه تحریم اقتصادی ایران - لیبی مورخ سال ۱۹۹۶ (۲۳) شد که به رئیس جمهور امریکا اجازه می داد بنا بر تشخیص خود از بین شش تحریم مصوبه دو نوع آنرا درباره هریک از شرکت های غربی که زیاد تر از ۴۰ میلیون دلار در معاملات خود درباره انرژی، با کشورهای ایران و لیبی سرمایه گذاری نمایند اعمال نماید. این شش نوع تحریم مصوبه که شرکتی می توانست بالقوه مشمول آن ها قرار گیرد، شامل: - واردات اجناس، یا خدمات به داخل امریکا یعنی، تحریمی که از طرف دولت فدرال بر اجناس و خدمات گذاشته شده بود، تحمیل دیونی که سقف آن ها تا میزان ۱۰ میلیون دلار و به وسیله مؤسسات مالی امریکائی پرداخت شده بود، ممنوع معامله شدن سازمان امریکائی مشمول تحمیل از خرید و فروش سهام دولتی، محرومیت از کمک های مربوط به صادرات و واردات، و نفی پروانه هائی که مجوز صدور تکنولوژی های کنترل شده توسط شرکت ها بود، بوده است. اگرچه تحریم ایران - لیبی در ماه اوت ۲۰۰۱ به وسیله رئیس جمهور بوش تجدید شد، ولی باید گفت که تنها یک بار اعمال گردیده بود. و آن در سپتامبر سال ۱۹۹۷ بود که رئیس جمهور کلینتون، نام یک کنسرسیوم نفتی فرانسوی (Total SA) را پس از آن که نماینده اش یک قرارداد ۲ میلیارد دلاری با رژیم ایران امضا نمود، در لیست سیاه وارد کرد. ولی حتی در آن مورد نمونه نیز، رئیس جمهور ناگزیر شد پس از ۸ ماه پس از جروبختی که اتحادیه اروپا با وی داشت از تصمیم خود عدول کند.

راه های هشیارانه دیگری نیز بوده است که طی آن سیاست امریکائی تأثیرات نامساعدی بر روی اقتصاد ایران داشته است. شرایطی بسیار حیاتی که دولت امریکا در سال های اخیر به کار برده است تا چهره ئی زشت و منفی از ایران ترسیم کند و از آن طریق، سرمایه گذاران خارجی را از شروع سرمایه گذاری در ایران دلسرد سازد. آن گونه که یکی از صاحب نظران اقتصادی انگلیس اظهار نظر کرده است شک نیست که ایران، با آن لباس منفی که رسانه های گروهی غرب از یک طرف، و دسته های سیاسی واشنگتن از طرف دیگر بر آن پوشانده و آن را به تصویر کشیده اند بتواند امتیازهای تجاری که استحقاق آن را دارد به دست آورد (۲۴). به ویژه، تمایل دولت بوش بر آن قرار گرفته بود که مستقیماً با «مردم» ایران، و نه با دسته های اصلاح طلب سیاسی آن در تماس باشد، وحشت ناآرامی های سیاسی در ایران را که ترس و وحشت در دل هر سرمایه گذار ایجاد می کند، برجای گذاشت. این ادراک، مشکلات بازرگانانی غربی را که در کشور سرمایه گذاری می کنند دوچندان کرده است زیرا همان گونه که یکی از شرکت های انگلیسی به آن اشاره نموده و نماینده اش گاه و بیگاه از ایران دیدن می کند «ما غالباً بر ایمان مشکل است که از کارکنان انگلیسی خود بخواهیم بگونه ئی منظم به ایران مسافرت نمایند زیرا بیشتر آنان اطمینان ندارند که در آن محیط امنیت جانی آنان تضمین است» (۲۳).

احساس دیگری نیز وجود دارد که سیاسیون امریکا بر رژیم فشار وارد می آورند و همین امر سبب ازدیاد بحران می گردد. زیرا با تغذیه ترس بر ایران که امریکا آماده برای بهره برداری از آن است، هرگونه ضعف و سستی که در درون رژیم مشاهده شود، واشنگتن آن را برجسته و اگر اندیسمان می کند و رژیم را از اینکه یک برنامه اصلاحی برای اقتصاد آزاد طرح نماید می ترساند و به این ترتیب نارضایتی عمومی را دامن می زند. هر نوع تظاهرات مردمی علیه اوضاع نا بسامان اقتصادی که رهبران ایران بر روی آن محاسبه کنند احتمالاً به وسیله دشمنان امریکائی آنان درهم پیچیده می شود و به عنوان ستم کاری و نامحبوب بودن رژیم بسط، و گسترش می یابد. ولی تفاوتی که این موضوع جدأ به وجود می آورد وقتی که آن را با مشکلاتی بزرگتر از آن که هسته اصلی از ساختار اقتصادی ایران است مقایسه نمائیم، بسیار ناچیز است. واضح است که رابطه نزدیکی بین سرنوشت اقتصاد ایران و نظام سیاسی آن موجود است. در حالی که غیر ممکن است بتوان پیش بینی نمود که چگونه ممکن است بحران های آینده آشکار شود، با این وصف، در دو فصل آینده از کتاب به بعضی از راه حل های فرضی آن مسئله می پردازیم تا بتوان از راه های مختلفی که به وسیله آنها بشود به نقطه عطفی رسید، بهره گیری شود.

یادداشت ها

- ۱- میکائیل توماس، مدیر مؤسسه خاور میانه، مصاحبه با نویسنده کتاب، ۲۷ اوت ۲۰۰۳.
- ۲- جدول های «پن وُزلد»، فصلی که مربوط به حسن حکیمیان و مسعود کار شناس است مطالعه شود. معمای غیر قابل حل و چشم انداز های اصلاحات اقتصادی و بازسازی در ایران، پروین علیزاده، در اقتصاد ایران (لندن، توریس ۲۰۰۰).
- ۳- ایرنا، ۱۱۳ اکتبر ۲۰۰۳.
- ۴- به ویکیلی پرس دایجست، ۸ نوامبر ۲۰۰۳، جلد ۱۶، شماره ۴۶. اشاره به سایت «بازتاب».
- ۵- سان فرانسیسکو کرونیکل، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۶- مصاحبه با نویسنده کتاب، تهران ۸ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۷- اخبار بی.بی.سی. ۲۹ مه ۲۰۰۳.
- ۸- ایرنا اول ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۹- گزارش بانک بین المللی پول، اوت ۲۰۰۲.
- ۱۰- مصاحبه با نویسنده کتاب، تهران ۱۲ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۱۱- در زمان نوشتن کتاب، نرخ دلار برابر با ۸۳۰۰ ریال بود.
- ۱۲- ایرنا، ۲ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۱۳- فصل مربوط به سهراب بهداد، از توده گرائی به آزادی خواهی. در فصل مربوط به علی زاده و اقتصاد ایران.

- ۱۴- به مقاله سهراب بهداد در «میدل ایست بر روی خط» مراجعه شود. ۲۱ ماه مه ۲۰۰۱.
- ۱۵- م. کارشناس، «نفت، کشور، صنعتی شدن ایران» (کمبریچ ۱۹۹۰).
- ۱۶- روح الله خمینی، پیام انقلاب (تهران: پیام آزادی)، ۱۹۸۲، صفحه ۱۲۶.
- ۱۷- همان کتاب، یادداشت ۷.
- ۱۸- مصاحبه نویسنده کتاب با مدیر پیشین TSE، تهران، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۱۹- مصاحبه با نویسنده، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۲۰- مصاحبه نویسنده کتاب با دکتر عزیزی، قائم مقام رئیس بانک ملی ایران، ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۲۱- به فصل ۵ مراجعه شود.
- ۲۲- به مقاله «پال کلیکوف، ملایان میلیونر، مجله فوربز، ژوئیه ۲۰۰۳» مراجعه شود.
- ۲۳- دستورات اجرائی شماره ۱۲۹۵۷، ۱۲۹۵۹، ۱۳۰۵۹، ملاحظه شود.
- ۲۴- مصاحبه با میکائیل توماس، ۲۷ اوت ۲۰۰۳.
- ۲۵- مصاحبه نویسنده کتاب با وسترن بیزینس من، لندن ۱۲۴ اکتبر ۲۰۰۳.

قسمت سوم
نتیجه

فصل هفتم - قیام مردمی

راه های مختلفی وجود دارد که واشنگتن قادر است تغییراتی سیاسی در ایران طرح ریزی نماید. یکی از آنها تحریم از طریق سازمان ملل متحد است که منجر به انهدام اقتصاد ایران خواهد شد و بر این تقدیر، رژیم، خونبھائی بس گزاف خواهد پرداخت. در مقابل، رژیم می تواند آشکارا به این امر کمک کند، و گرنه، بعضی جنبش های عناصر چریکی و مسلحی که تربیت نموده است در موقعیتی قرار خواهند گرفت که برای رژیم قیافه بگیرند و مثلاً هدف هائی را مورد سوء قصد قرار دهند، یا اینکه قیامی مسلحانه در پیش گیرند، یا کودتائی به راه اندازند که آنهائی را که بر مملکت حکمرانی می نمایند به خطر بیندازد، یا حتی به گردن زدن آنان بیانجامد. درباره این راه انتخاب در فصل هشتم اشاره خواهیم کرد.

ولی انتقادهای امریکا از رژیم قادر است تا چیزی از این خود انگیزتر، ولی بالقوه نیرومند تر را تشویق نماید: تظاهرات خیابانی مردم عادی کوچه و بازار که اگر چه احتمالاً صلح آمیز است ولی می تواند رژیم را با همان نیروی اهریمنی و همان سرعتی که دولت های کمونیست اروپای شرقی را در سال ۱۹۸۹ به زانو درآورد، از پای درآورد. صرف نظر از وفاداری سفت و سخت سپاه پاسداران به سران رژیم که افراد آن موظفند طبق اصل ۱۵۰ قانون اساسی ایران محافظ انقلاب و دست آوردهای آن باشند (۱)، و طبق اصل دوم منشور آن، مانع «آن هائی گردند که در صدد دند انقلاب جمهوری اسلامی» را نابود سازند، این سؤال که چند نفر از این گروه، و یا چند نفر غیر نظامی آن آمادگی را دارند که طبق این ضوابط در مواقع حساس از جمهوری اسلامی طبق اصول فوق دفاع نمایند، خود مورد سؤال است. شاه، این موضوع را خودش در روز ۲۱ ژوئیه سال ۱۹۵۲ (اول مرداد ۱۳۳۱)، هنگامی که افسران ارتش به وی گزارش می دادند و دم از شورش مردم می زدند که سربازان تحت نظر آنان تفنگ های خود را بر زمین گذاشته و در برابر معترضی که مشغول برگزاری تظاهرات بودند حمایت خود را از نخست وزیر معزول قبلی، محمد مصدق، ابراز نموده و ساکت ایستاده بوده اند، درک کرده بود. و باز در دسامبر سال ۱۹۷۸ (دیماه ۱۳۵۷) این موضوع تکرار گردیده بود. و آن، هنگامی بود که افراد گارد شاهنشاهی از گشودن آتش به روی تظاهر کنندگان امتناع نموده بودند، و حتی در بعضی نقاط به تظاهر کنندگان پیوسته بودند (۲). اخیراً نیز در ماه اوت ۱۹۹۴ سران سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی هنگامی که افراد خود را برای فرونشاندن شورش به قزوین اعزام نموده بودند و این شورش سی نفر کشته و ۴۰۰ نفر مجروح برجای گذاشته بود، با همین مسئله مواجه شده بودند و سربازان از اجرای دستور مافوق سرباز زده بودند. در گزارشی که به سران سیاسی خود فرستاده بودند، ژنرال های سپاه پاسداران «خطرات استفاده از نیروی نظامی برای فرونشاندن ناراحتی ها و درگیری های داخلی را گوشزد نموده بودند» (۳).

این فصل از کتاب چندین سؤال درباره یک چنین سیاست خارجی برمی انگیزاند. آیا امکان دارد که این چنین اعتراضات وسیعی در آینده رخ دهد؟ و اگر چنین باشد آیا این اعتراضات منجر به درگیری مستقیم با سران رژیم نخواهد بود؟ و آیا این چنین احتمالی، از هر نوع آن که باشد، آن اعتبار لازم را نمی بخشد که امریکا فعلاً نه

سیاست جدیدی اتخاذ نماید و به ناراحتی ها و اعتراضات دامن زند؟

واشنگتن و اعتراضات مردمی

از تابستان سال ۲۰۰۲ میلادی واشنگتن تماس آشکار خود با تظاهرات مردمی علیه رژیم را به قیمت دسترسی و معاضدت به اصلاح طلبان آغاز کرده است. در ۱۲ ژوئیه رئیس جمهور امریکا بر حمایت خود تأکید کرد و به جوانان ایران اصرار ورزید تا «برای آزادی بیشتر فعالیت کنند» و اضافه نمود که امریکا به مردم ایران که در طلب همان آزادی ها، حقوق بشرو فرصت هائی که سایر مردم در گوشه و کنار جهان دارند، کمک خواهد نمود تا اینان نیز به آن ها دسترسی پیدا کنند و به دولت آنان گوشزد نمود به ندای آرزوها و آمال آنان گوش فرادهد. از آن زمان به بعد، همان درخواست ها به وسیله «زالمای خلیل زاد» که استدلال می کند لازم است امریکا این کمک و حمایتی را که وعده می دهد، به مردم ایران نشان دهد (۴) تکرار شده است. وزیر امور خارجه امریکا، کولین پاول، نیز که به دفاع از ایرانیان و خطاب به آنان اظهار داشته بود که دنیای بهتری نیز وجود دارد..... و باید بروی رهبران سیاسی و روحانی کشور خود فشار وارد آورد (۵)، و به طریقی به سران اینان تذکره دهد که بدانند ما با شما هستیم (۶). و از دفتر خبرگان واشنگتن، که در امور سیاسی اظهار نظر می نمایند، مایکل لدین اشاره به آراء انتخاباتی نموده و گفته است ۷۰ درصد جوانان ایران علاقمندند تا موانع را از سر راه بردارند و با دنیای خارج ارتباط داشته باشند. و استدلال می کند که «زورمندترین سلاح و تفنگ های ما مردم سوریه و ایرانند که پُر کرده خدائی، آماده برای آتش کردن اند..... لازم است که مابندهائی را که به پای انقلاب های دموکراتیک بسته شده است بروی سروران ترور در تهران (۷) باز کنیم. وی، هم چنین ادعا نموده است که:

حمایت محسوس به جوانان غیوری که دعوت به اعتصابات عمومی نموده اند. زمانی فرا خواهد رسید که می توانند بروی دریافت پول، و سائل ارتباطی، و حمایت های اخلاقی از طرف اتحادیه های بازرگانی غربی، خیرخواهان بشر، و جمعیت های پراکنده خودشان، حساب کنند. متأسفانه هیچ یک از این سازمان هائی که نام برده شد، با کمال شرمندگی، آماده برای پیوستن به موضوع نبوده اند. ولی اگر صورت مسئله به نحو کامل و روشنی از طرف سران دولت امریکا برای آنان توضیح داده شده بود، در آن صورت امکان وقوع معجزه میسر بود (۸).

البته بسیاری از صداهائی که از واشنگتن شنیده می شد در همان مسیر اصلی سیاسیون دور می زد. در سال ۲۰۰۲ میلادی، همانگونه که رئیس جمهور بوش قبلاً ایران را محور شرارت نامیده بود، هوچی ها و سردمداران واشنگتن به دنبال حرف خودشان بودند و مرتباً استدلال می کردند که هرگونه مذاکرات بانمایندگان ایران، حتی با رئیس جمهور خاتمی اصلاح طلب، بی فایده است. دولت بوش استدلال می کرد که Reuel Marc Gerecht نباید به هیچ وجه با ملامت های «معتدل» و «واقع بین»، به ضرر مردم ایران، در تماس باشد (۹). و میکائیل روبین، که یک مشاور هوچی دولتی است، نیز بروی نحوه تماس اصرار می ورزید و اشاره می

کرد که «تصادفی نبوده است که در اکتبر سال گذشته، ۲۰۰۱ میلادی، در بزرگترین اعتراضات علیه رژیم از تاریخ انقلاب اسلامی به این طرف، دانشجویان، زنان، کارکنان دولت، روزنامه نگاران، و حتی سربازان به خیابان‌ها ریخته و فریاد می‌زده‌اند «مرگ بر خاتمی» و «ما آمریکا را دوست داریم» (زیرا) مردم ایران اشتیاق به اصلاحات دارند (۱۰).

اعلامیه ۱۲ ژوئیه بوش، مشعر بر این بود که این گونه نظرات می‌تواند نوسان‌هایی قوی بر روی رئیس‌جمهور که به نحو بارزی به اتخاذ سیاستی جنگجویانه تر علیه صدام حسین دست زده است، به وجود آورد (۱۱).

آسیب‌پذیری تاریخی ایران نسبت به نیروی خیابانی
استدلال‌های امریکا از این سیاست که می‌انگارند مردم ایران، حداقل بیش از سایر کشورهای منطقه، از نقطه نظر تاریخی، تمایلی طبیعی برای ایجاد هرج و مرج‌های ناگهانی و فوری خیابانی دارند که متعاقباً، تهدید هائی جدی بر ثبات سیاسی کشور بوده است، بدون شک صحیح است. بنابراین استدلال وچیدن صغری و کبری، که کشوری که با این سوابق توانسته است با طغیان مردمش از جا بجنبند و به لرزه درآید، در آینده نیز می‌تواند، و یا امکان دارد که با فشارهائی فروریزد، به نظر قانع کننده است.

این رغبت و گرایش، بدون شک ریشه‌هایی عمیق دارد. آئین زردشتی، که تقریباً هزار سال در «پرشای» باستان قبل از آنکه در سال ۶۳۸ بعد از میلاد مسیح به وسیله اعرابی که با تاخت و تاز خود در منطقه و منقرض نمودن دولت وقت، دین اسلام را برای مردم به ارمغان آوردند، مورد احترام و پرستش بود. طبق ضوابط و معتقدات این آئین، مردم، حکمرانان سیاسی کشور را نماینده خداوند در روی زمین می‌شناختند. در عین حال، این حق را برای خود محفوظ می‌داشتند که چنانچه هر یک از این حکمرانان از مقام خود به ضرر مردم سوء استفاده نمود وی را از آن سمت خلع نمایند. این عقیده، عمیقاً در فکر و ذکر هر ایرانی به دودلیل نقش بست. اول اینکه مرسوم بود، و دیگر آن که از طرف رهبر وقت ایران، کورش، که در سال ۵۵۹ قبل از میلاد رهبری این قوم را به عهده گرفت، حمایت می‌شد. این طرز تفکر مشخص و متمایز، در برابر مقامات عالی رتبه، بعدها، با مسلک شیعه عجین شد. مسلمانان شیعه، که در حال حاضر ۱۰ درصد از مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، بر آن باورند که رهبر حقیقی دنیای اسلام حضرت محمد، به هنگام مرگ خود در سال ۶۳۲ میلادی، کسی را به عنوان جانشین برای خود تعیین ننمود. ان‌ها یه علی، پسر عم آن حضرت، که نامش از قلم افتاده بود و خود را صالح تر و با تقوا تر از دیگران می‌دانست، به اتفاق پسرش حسین، طرفدارانی پیدا کردند که آنان را بیش از رقبای سنی مسلکشان واجد شرایط برای جانشینی پیغمبر می‌دانستند، لذا آنان را محق برای طغیان و تمرد علیه دستگاه خلافت شناختند.

چنین طرز تفکری بود که بعدها، کمک نموده بود که شاه، گوا اینکه در مظان اعتراض عمومی بود، بر مردم حکومت نماید. همانگونه که قبلاً به آن اشاره

شد، چون سلطنت ایران از نیروی محدودی برای به اجرا درآوردن نیروهای گسترده و فرضی خود برخوردار بود، لذا نیروی حقیقی پادشاهی که طبق عرف و عادت با این مقام حمل می شد، درجائی دیگر نهفته شده بود. گواينکه، در یک نظر، این نیرو به سازمان های منتخب مردم تعلق داشت، ولی این شخصیت ها (حقوقی یا حقیقی)، اگر هم وجود داشتند، آنها نیز به نیروی توده متکی بودند تا به آن وزن و اعتبار دهد. حتی در پرشیای زمان قاجاریه، حکمرانان آنان، علناً جار می زدند و نیروی مستبدانه خود را با آب و تاب بسیار و به گونه ئی قابل تصور بزرگ جلوه می دادند. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، حقیقت سیاسی که واقعاً چه کسی است که بر شاهنشاهی آنان حکمرانی می کند، غیر قابل اشتباه بود. دو حادثه ویژه در سال های ۱۸۸۶ اتفاق افتاد: مجتهدی محلی در کاشان موفق شده بود که فرماندار شهر را به فوریت عوض کند. تنها کاری که این مجتهد کرده بود این بود که تهدید کرده بود اگر فرماندار کنار نرود مردم شهر را به خیابان ها خواهد ریخت. باز دید کننده خارجی دیگری در شهر شیراز به ثبت رسانده است که چگونه ممکن است حضور جمعیتی که تحریک شده بود در خیابان های شیراز تقریباً به فوریت مقامات شهر را مجبور کرد تا قیمت حبوبات را پائین بیاورند (۱۲). در ماه اوت سال ۱۹۰۶، به هنگام انقلاب مشروطیت، اعتراضات خیابانی سبب شد که کنترل قدرت از دست برود و اعتصابی عمومی در تهران، مظفرالدین شاه را مجبور کند از مقام خود به نفع تشکیل مجلس شورای ملی کناره گیری کند. بلافاصله پس از آن، مظفرالدین شاه، که به وسیله یک جمعیت ۱۰۰۰۰۰ نفری، ولی صلح جو، کاملاً تکان خورده بود، و اینان بی درنگ از وی خواسته بودند در موضوع و تصمیمش تجدید نظر کند، این بار، نقش پارلمان و حکومت قانون را با امضای نمودن اصول قانونی که نغمه های آن قبلاً از طرف متعصبین رادیکال، یعنی گروه افرادی که به رژیم سلطنتی تمایل داشتند، همراه با روحانیون محافظه کار دوآتشه ئی که دسیسه نموده بودند قانون اساسی جدید را از طریق علم کردن یک کودتا و امثال آن در سال بعد، از زیر خراب کنندولی با تظاهراتی که مردم در حمایت از ترتیبات مجدد به راه انداخته بودند اینان دل سرد و مأیوس شده بودند، بالاخره حکومت قانون در کشور پایه گذاری شد.

ربع قرن بعد، ناراحتی های عمومی، که بیشتر توده ها در آن مشارکت داشتند رژیم محمد رضا شاه پهلوی را واژگون کرد. اگرچه تظاهرات خیابانی، غالباً قابل ملاحظه و در نوع خود باخسونت بود با این وصف ایران قبل از انقلاب را تکان داد. از پائیز سال ۱۹۷۷ شروع به، به دست آوردن فرصت هایی خطرناک، و در تابستان بعدی، یعنی در زمانی که تعداد تظاهرات و دموستراسیون ها با شرکت توده های دهقانان ده و روستا در هم آمیخت، نمودند. در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۸ اعتراضات پی گیر در سراسر کشور شاه را مجبور کرد تا تخفیف های بیشتری به انتقاد کنندگان سیاسی خود دهد و به دنبال آن اعلام کند که از این پس در این کشور دموکراسی مورد درخواست به شیوه غرب حکم فرماست، و کلیه احزاب، منجمله حزب رادیکال و ریشه ئی توده آزادند فعالیت های گذشته خود را از سر گیرند. سفر نهائی اش، به دنبال تظاهرات خسونت بار در تاریخ ۱۶ ژانویه سال ۱۹۷۹

صورت گرفت - تشخیص داده اند که در حدود دو میلیون نفر در سی شهر ایران سه روز قبل از آن تاریخ رژه رفته اند - واعتصاباتی عمومی که قوانین خودش را نیز غیر قابل دفاع ساخته بود.

رژیم کنونی ایران هنوز با اعتراض های جمعی توده ئی وجدی از نوع آن هائی که شاه پهلوی با آن ها مواجه بود و حیات وی را تهدید می کرد، روبرو نشده است. چه در سال های پرهممه قبل از انقلاب، و چه در ماه ژوئن ۱۹۶۳، هنگامی که دولت آن با تظاهرات قاهرانه خیابانی که خمینی آن ها را به راه انداخته بود و سرسختانه به وسیله سربازان رژیم مورد تاخت و تاز قرار گرفته و صد ها نفر از آنان جان باخته بودند. ولی در هر حال، مواردی بوده است که بعضی تظاهرات توده ئی بگونه ئی ناگهانی ثبات رژیم را مورد تهدید قرار داده بوده است.

بعضی از این تظاهرات خشونت بار در باره مقررات دولتی بوده است که نا عا دلانه بار های اقتصادی، یا مالی، بردوش مردم تحمیل کرده است. سه روز شورش در شیراز، شوشتر، وارا ک در سال ۱۹۹۳ که دولت تازه منتخب رفسنجانی را تکان داد و شش نفر کشته برجای گذاشت، بیشتر معترضینی بودند که علیه ترقی قیمت ها در کشوری که بعدها از تورم رنج می برد، ترتیب داده شده بود. در دسامبر سال ۲۰۰۲ میلادی (آذر ماه ۱۳۸۱)، کاسب کاران اهواز از محدودیت های بازرگانی که به طور ناگهانی توسط دولت بر آنان تحمیل شده بود خشمگین گشته بودند. منافع اقتصادی نیز مسئول شورش هائی که در ماه اکتبر سال ۲۰۰۱ در اصفهان به وجود آمده بود و ۱۰۰۰۰ کارگر کارخانه های نساجی در آن شهر علیه طرح پارلمانی که موجب می شد کارخانه های نساجی دولتی تعطیل گردند، بوده است. در سمیرم، ۶ نفر در ماه اوت ۲۰۰۳ (شهریور ۱۳۸۲) ضمن درگیری های اعتراضاتی در اتحاد و پیوستگی با بروز شورش های عمومی که به دنبال شکست تیم فوتبال ایران برای کسب امتیاز در بازی های سال ۲۰۰۱ میلادی در جام جهانی اتفاق افتاده بود، کشته شده بودند که بعداً منجر به دستگیری حداقل ۱۰۰۰ نفر پس از سه روز شورش در تهران بوده است. حوادث مشابه دیگری از این درگیری ها در معیارهائی کوچکتر بوده است که به طور معمول در ایران اتفاق افتاده است.

اعتراض دانشجویان، در ماه ژوئیه ۱۹۹۹ (مرداد ۱۳۷۸)

بمراتب، درگیری های سخت توده ئی با رژیم فعلی در ایران، در اواسط تابستان سال ۱۹۹۹ میلادی بوده است. به مدت شش روز و شش شب، هرج و مرج و آشفتگی برقست هائی از، نه تنها پایتخت ایران، بلکه ۲۲ شهر دیگر ایران، سایه افکنده بود و تقریباً ۵۰۰۰ نفر افراد معترض، که بیشتر آنان دانشجوی بودند، به خیابان ها ریخته بودند تا اعتراض های خشونت بار علیه دولت ترتیب دهند که البته این شورش، به وسیله قوای انتظامی درهم شکسته شد. گوا اینکه میزان و شدت این اعتراضات مشابه با وقایع سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲)، و به شرح اولی ۱۹۷۸-۷۹ نبود، با این وصف، شکی نیست، که مقامات ایران را تکان داده است.

چیزی که به فوریت ماشه بروز این حادثه را چکانده بود دستور مقامات تندروری رژیم مبنی بر تعطیل روزنامه اصلاح طلب «سلام» بود که بعضی از کوشش های

مخفیانه وزارت اطلاعات به سرکردگی سعید امامی، یکی از اعضای ارشد وزارت اطلاعات رژیم که بانی درهم کوبیدن نشریه های اصلاح طلب بوده است، فاش نموده بود. اگرچه ممکن است چند تن از دانشجویانی که به دنبال این افشاگری بوده اند هرگز این روزنامه را نخوانده بوده باشند، ولی تعطیل روزنامه بسیار سمبولیک و نمونه بود و فراخوانی و تنظیم ادعا نامه علیه فریدون وردی نژاد مدیر اصلاح طلب روزنامه دولتی «ایرنا» و آزار دهنده وزارت ارشاد، آیت الله مهاجرانی (۹)، که در به اجرا در آوردن بعضی از طرح های خاتمی به نامبرده کمک نموده بود و به هر حال، کوتاه فکرانه از این هراس داشت که به اتهام «زیر پا گذاردن شعائر اسلامی» به دادگاه احضار شود، نیز، خالی از لطف نبوده است.

بعضی از دانشجویان در محوطه دانشگاه تهران به محض این که خبر توقیف روزنامه را شنیده بودند، در ابتدا ترتیب تظاهراتی کوچک را داده بودند. ولی بلافاصله پس از آن، در شب ۸ ژوئیه تندروهای رژیم سبعمانه به آنان حمله ور شده بودند و با استفاده از پلیس و هوشیارانه، به خوابگاه دانشجویان حمله برده بودند و افرادی را که در درون خوابگاه ها بودند مورد ضرب و جرح قرار داده بودند. شرح این ماجرا و شدت برخورد مأموران و حمله به دانشجویان بلافاصله در سرتاسر ایران و دنیای خارج پخش شد- و بگونه ئی جالب توجه تصویر مهیجی از یکی از دانشجویان فعال، احمد باطنی، که پیراهن خونی خودش را در برابر دوربین گرفته بود- و پس از آنکه احساسی از طغیان عمومی در سراسر کشور به جوش آمد، دانشجویان معترض دست بالا را گرفتند و تقاضای اخراج رئیس پلیس تندرو، سرتیپ هدایت لطفیان را نمودند و به دنبال آن ادعا داشتند که ضابطین امور انتظامی باید منحصراً زیر نظر وزارت کشور انجام وظیفه نمایند. اولین موج نفرت ملی، رژیم را بر آن داشت تا از حالت آماده باش به درآید: رئیس جمهور اعلام نمود که هیأتی مستقل را مأمور رسیدگی به قضیه نموده است، دو نفر عضو ارشد پلیس از کاربر کنار شده و تحت تعقیب قرار گرفته اند، و حتی رهبر نیز اعلامیه ئی صادر کرد و نسبت به آنچه اتفاق افتاده بود اظهار دلسوزی نمود.

صرف نظر از این یادداشت مصالحه که منجر به رام کردن دانشجویان شده بود، اعتراضات، به گونه ئی ناگهانی، به عنوان دشمنان رژیم، نیروی حرکتی آنی و تازه یافت - که بسیاری از آنها ممکن است ارتباطی با دانشگاه های تهران نداشته باشد - و در همین پیروزی اولیه، دانشجویان شروع به از یاد درخواست های بیشتری منجمله برداشتن و توقیف از سایر روزنامه های اصلاح طلب و محاکمه علنی افرادی که متهم به دخالت در قتل های زنچیره ئی شده بودند نمودند (۱۳). ولی در همین نقطه بود که بسیاری از توده های مردم نسبت به قضیه دانشجویی بیزار شدند. هرچه انبوه مردم در خیابان ها بیشتر می شد، مغازه داران را مجبور می کرد برای اولین بار پس از انقلاب اسلامی، تابه وعده های خود علیه آجروپاره سنگ و بمب های بنزینی که تظاهر کنندگان آنها را در مبارزه و رویارویی با پلیس به کار می بردند عمل کنند و از ماجرا دور بایستند. آنچه در بادی امر به نظر، یک پیروزی اخلاقی و سیاسی برای دانشجویانی که افکاری را دیکال و متعصبانه داشتند شده بود، بناگاه از چنگ آنان به

دررفت. توده مردم، که از بی قانونی و بی نظمی درهراس بود، علاقه و دلسوزی خود نسبت به تظاهر کنندگان را از دست داد و در این برهه از زمان بود که به پلیس و مأموران انتظامی اجازه داده شد به هر طریق که لازم است نظم و امنیت را برقرار نمایند. تصور می رود که ۵ نفر از تظاهر کنندگان کشته و در حدود ۱۲۰۰ نفر به توقیف، و صدها نفر به زندان افتاده بودند.

رغبت و گرایش دانشجویان ایران در ایجاد نا راحتی و آشوب مدت ها است که شناخته شده است. در سال ۱۹۶۰، هنگامی که جبهه ملی دوم ترتیب یک تظاهرات توده ئی علیه سیاست های اقتصادی و سیاسی شاه و اینکه دستور داده بود مقامات کشور دانشگاه را تعطیل نمایند، دانشگاه تهران، به صورت قانون مرکزی جنبش و آشوب در آمد. در اعتراضات و اعتصابات سالهای ۱۹۷۸-۷۹ نیز دانشگاه های کشور در کنار خمینی قرار گرفته بودند. نیروی بالقوه آنان در نوامبر سال ۲۰۰۲ میلادی، به عنوان یک نقطه اشتعال علیه رژیم اسلامی، هنگامی که حکم اعدام درباره استاد اصلاح طلب، حسن آقا جری به اتهام کفر گوئی صادر کرده بودند و دانشجویان ترتیب تظاهراتی را علیه این حکم داده بودند (فصل پنجم) روشن شد. این اعتراضات، مشتاقانه و با حرارت بسیار در روز ۹ نوامبر، چند ساعتی پس از آن که مردم از حکم دادگاه اطلاع پیدا نمودند، شنیده می شد. زیاد تر از ۵۰۰ نفر دانشجوی در محوطه خارجی دانشگاه آتش افروخته بودند و تقاضای عزل رئیس قوه قضائیه محمود شاهرودی را داشتند و فریاد سر داده بودند که «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و «مشکل ما با دستگاه های قضائی است»، از حلقوم دانشجویان به گوش می رسید. سه روز بعد، گروه معترضین، نه تنها از نقطه نظر تعداد رشد نموده و به رقمی در حدود ۳۰۰۰ نفر رسیده بود، بلکه به کلیه شهرهای ایران، به ویژه تبریز، اصفهان، ارومیه، و همدان، نیز سرایت نموده بود. دانشجویان همه، کلاس های خود را ترک نموده بودند تا به سخنان دانشجویانی که صف آرائی نموده بودند گوش کنند و «منشوری» را امضا کنند که دعوت برای آزادی های بیشتری می نمود. ولی قبل از آنکه اعتراضات درهم شکسته و نظم برقرار گردد، دانشجویان موفق شده بودند تا خاتمی را وادار نمایند بگونه ئی علنی علیه این حکم سخن گوید و آن را حکمی «ناموجه» که نباید صادر می شد (۱۴) بخواند و پیشنهاد دهد که رهبر، فرمان بررسی مجدد دهد.

موضوعی که بالاخص مقامات دولتی را هشدار داد همکاری فوق العاده ئی بود که بین معترضین سراسر کشور مشاهده می شد. با تلفنی به رادیوی آزاد اروپا در تاریخ ۱۶ نوامبر، عبدالله مؤمنی، یکی از رهبران ملی سازمان دانشجویان تحکیم وحدت درباره این هماهنگی و موزونی رفتار دانشجویان سخن گفته بود: «در این روزهای اخیر، اتحاد دانشجویان، آگاهی و همکاری شان در اعتراض به این تفتیش عقاید دینی علیه آزادی بیان، و این جو رویدادی که بر طبقه روشن فکر وارد می کنند بسیار عالی و جالب بوده است. اطلاع پیدا کرده ایم که دانشجویان سراسر کشور مشتاقانه در این اقدامات مشارکت نموده اند».

۶ ماه بعد، در تاریخ ۱۰ ژوئن، دوباره پس از اعتراضات دانشجویان در رد طرحی که برای خصوصی نمودن بعضی از دانشگاه تهیه شده بود، نا آرامی از سر گرفته شد و به

فوریت به گلوله برفی حجیمی درآمد و به چند هزار نفر رسید که همه، انحلال مؤسسات تند روهارا درخواست می نمودند. این اعتراضات اخیر نیز زمینه را برای علل دیگر آماده نموده بود. شاهدان عینی گزارش داده بودند که قبلاً اهانت به مقامات غیرقابل تصور بود ولی در این اجتماعات اخیر بعضی از تظاهر کنندگان حتی فریادهای فتنه جویانه و توهین آمیزی مانند اینکه «خاتمی خائن است و باید به دار آویخته شود» (۱۵) سر داده بودند. این اعتراضات نیز با توقیف های دسته جمعی افرادی که متهم به شرکت در این اجتماعات بودند، و یا افرادی که به این آتش دامن زده بودند و بعضی ها مشکوک بودند که قسمتی از این شورش برای آن به وجود آمده بوده است تا افراد را شناسائی نمایند و در دستریشان در دانشگاه هارابه احصاء آورند و به هر حال رقم آنان شاید به ۴۰۰۰ نفر بالغ می شد، فرونشاند شد.

نفوذ و برتری های جدید

این ظهور و شیوع درگیری های فوری و ناگهانی ممکن است از نقطه نظر بحث و انتقاد، بازگو کننده نشانه های ویژه ئی از خصیصه های ذاتی و ملی ایرانیان باشد که از نقطه نظر تاریخی به عنوان یک منشور در قاموس دولتی و توده ئی ایران به ثبت رسیده باشد. به عنوان مثال، موج اعدام های رسوا کننده ئی است که در ماه ژوئن ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) دولت مرتکب شده بود و رقم آن ها به ۲۵۰۰ نفر می رسید و زمانی به مرحله اجرا درآمده بود که بمبی در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی منفجر شده بود. دوباره در پائیز سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) پس از حمله مجاهدین خلق به ایران که مقر آنان در عراق بود، ترس از شورش عمومی و قیام مردمی فزونی یافته بود. هزاران نفر به جوخه مرگ فرستاده شدند و این کارها همه باستان به خون آلوده اسدالله لاجوردی «قصاب اوین» که شقاوت های وی زمانی به برکناری اش انجامید، به مرحله اجرا درآمد، ولی سپس دوباره به کار گمارده شد (۱۷).

در هر حال، باید گفت که در دوره معاصر، نفوذ، و فشار های بسیار زیادی بر روی مردم ایران وجود دارد که می تواند آن خصیصه ذاتی که در بالا به آن اشاره شد به هیجان و جوشش درآورد. شاید بتوان گفت که یکی از این موارد استفاده از «اینترنت» است که اخیراً در بین مردم محبوبیت یافته و از ژانویه سال ۱۹۹۳ استفاده از آن بین طبقات مختلفه اجتماعی رایج و معمول گشته است. با شروع سال ۲۰۰۳ میلادی در حدود سه میلیون نفر - ۴ درصد از مردم ایران - که در طبقه سنی که از نقطه نظر سیاسی نیز بسیار فعال اند، حدس زده می شد به اینترنت دسترسی داشته اند. در سال ۲۰۰۱ میلادی، در تهران حداقل ۱۵۰۰ منبع، یا به اصطلاح، کافه اینترنت وجود داشت (رقم بسیار بالائی است نسبت به جمعیت پایتخت های سایر کشورها در خاور میانه) وجود داشت که علاقمندان از آنها استفاده می نمودند.

این رشد محبوبیت، با وجود تمام محدودیت هائی که مقامات ایران بر روی مطبوعات و اینترنت وارد می آورند استفاده کنندگان از آن به کار خود ادامه می دهند. در ماه مه ۲۰۰۱، رژیم با جدیت هر چه تمام تر به قلع و قمع بیش از ۴۵۰ مرکز سرویس اینترنتی پرداخت و در سال ۲۰۰۲ میلادی شورای عالی انقلاب

فرهنگی، اعلام نمود «هر گونه مبحث غیراسلامی که بر روی «وب سایت» مراکز سرویس ایرانی اینترنت دیده شود، غیرقابل تحمل است». در ژانویه سال بعد، مبارزه جدیدی به نام «جنگ علیه بد اخلاقی ها» آغاز شد که منجر به وجود آمدن کمیسیونی شد تا فهرست کامل و آخرالساعه ئی از سایت هائی که در نظر بود آنها را غیرقانونی اعلام نمایند تهیه کند و به وزارت خانه های پست و مخابرات تسلیم نماید. فرمانداری تهران نیز تضمین نمود که متصدیان بعضی از سازمان های سرویس دهنده، منجمله محمود محسنی سازگار، سردیر سایت فتنه گری را که متهم به این کار شده بود، توقیف نماید. گفته شده بود که در حدود ۱۲۰۰۰۰ سایت فردی، که بیشتر آنها ریشه ئی خارجی داشتند، بعضی از سایت های صورقیحه، و بعضی از وب سایت هائی که اطلاعات رایگان در اختیار افراد قرار می دادند و به سهولت می توانست حقایق ناراحت کننده درباره رژیم را منتشر نماید توقیف شده بود. در سال های اخیر، اتفاق افتاده است که در یک زمان در حدود ۲۰۰۰۰ «وب لاگ» فعال بر روی اینترنت، (که یکی از آنها تحت نام حسین درخشان فعالیت می نمود و به ویژه از طرف مقامات ایران به آن سبب که به آنان توهین می نمود، بدنام و رسوا کننده شناخته شده بود و سرانجام نیز سایت وی مسدود شده بود) مشغول فعالیت اند.

حاصل تمام این فعالیت های دولت علیه اینترنت صفر بوده است و مقامات دولت ایران مانند همکارانشان در غرب از این که بتوانند جلوی بسط و اشاعه اینترنت را سد نمایند ناتوان و عاجزند. طبق گفته یک سخنگوی «پارس اون لاین» که یکی از سرویس دهنده ها، از دوازده سرویس دهنده مجاز است، اینترنت در ایران هنوز به نظم کشیده نشده و کوشش های دولت برای مسدود نمودن سایت ها، فضولانه نبوده است (۱۸). مشکل عمده کنترل اینترنت در ایران این است که رژیم هم خود را مصروف بر مسدود نمودن «وب سایت» های مخالفین خود یا سرویس های جدید مانند «رادیو فردا» که بودجه آن از طرف امریکا پرداخت می شود نموده است.

تأثیر اینترنت بر طرز رفتارهای سیاسی مهمل نماست. از طرفی حواس بسیاری از مردم را از این که به امور سیاسی بپردازند و در آن ها شرکت نمایند و اجازه دهد تا آنان راه ساده ئی برای فرار از حقایق تلخ دنیای خارج به دست آورند، پرت می کند (۱۹). برای آنان که از قبل خود را در امور سیاسی داخل نموده اند حداقل دو جنبه مورد احترام وجود دارد که میتواند نقشی اساسی در زندگی آنان بازی کند. بدیهی ترین و بهترین وسیله ارتباطی عصر جدید که از همه گمنام تراست اینترنت است که در مقام مقایسه با تلفن و فاکس، که هر مقام دولتی می تواند به سهولت آن را کنترل نماید، اینترنت، خواص منفی آن دستگاه ها را ندارد و افراد، و سازمان ها می توانند به سهولت اخبار مورد علاقه خود را رد و بدل نمایند و یا آن را منتشر نمایند. به همین جهت ارتباطات از طریق «ئی - میل» برای هر سازمان غیرقانونی و مطرود در سراسر جهان، محبوب و مورد علاقه شناخته شده است. سرشناس ترین این سازمان ها در این روزها سازمان «القاعده»، یا سازمان ایرانی «مجاهدین خلق» است.

صرف نظر از گمنام و خصوصی بودنش، اینترنت ارتباطی فوری بین افراد برقرار می

کند و اجازه می دهد مخالفان سیاسی مکنونات قلبی و پیام های خود را به مردم خود و یا مردم دنیا برسانند، تصویرها و یا صحنه هایی از موضوع های مورد نظر را همراه نمایند و از کوشش هایی که رژیم در مسدود نمودن راه ارتباطی آنان برقرار می نماید پرهیز نمایند. برای این تقدیراگر در آینده پلیس بکوشد تا از تظاهرات آنان جلوگیری نماید، یا اینکه به ضرب و زور آنان را متفرق نماید، در آن صورت شواهدی از این کار که به تصویر کشیده شده است، از طریق اینترنت به دنیای خارج درز پیدا خواهد کرد و مردم دنیا از آن مطلع خواهند شد که در آن صورت کمال مطلوب است و نظر مساعدت مردم کره زمین نسبت به آن جلب شده است. هنگامی که در روز ۱۸ نوامبر ۲۰۰۲ (۲۷ آبان ۱۳۸۱) پلیس ضد شورش، محیط اطراف دانشگاه تهران را قرق کرد و با پارک کردن اتوبوس های بیشمار سد نمود و مانع از آن شد که فعالیت های دانشجویان از خارج دیده شود، دانشجویان نیز عکس هایی را که با دوربین های خود گرفته بودند از طریق اینترنت به دنیا مخابره کردند (۲۰). و به دنبال تظاهرات و اعتراضات دیگری که ماه ژوئن جوانه زد، محسن ساز گارا، که روزنامه نگاری جوان و رادیکال بود در «وب سایت» خودش تصاویری از حملات پلیس و دستگاه های انتظامی بر دانشجویان را در حالی که در خواب ناز فرو رفته بوده اند به ثبت رساند که به فوریت مردم سایر نقاط دنیا از آن مطلع شدند. دقت های تنظیم نشده و فوری مردم به موضوع، خود شارح این موضوع است که به چه دلیل اینترنت بیش از سایر رسانه ها مورد توجه دانشجویان ایران قرار گرفته است. در دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی (آبان ۱۳۷۹) آیت الله منتظری، خاطرات ۶۰۰ صفحه ئی خود را بر روی صفحه اینترنت منتشر نمود و با این عمل جسورانه، خشم رژیم را دامن زد. به تبعیت از وی اکبر گنجی، یکی از روزنامه نگارانی که طرفدار اصلاحات بود، و سید ابراهیم نبوی، که یکی از فعالان مخالف رژیم بود، خاطرات خودشان را از طریق الکترونیک منتشر کردند و در برابر مقامات دولتی که قصد توقیف آنان را داشتند مقاومت می ورزیدند. در سال ۲۰۰۲، فعال سیاسی دیگری بنام ساز گارا، بالحنی تند، نامه سرگشاده ئی بنام رهبر، در سائیتی در اینترنت که طرفداران بسیار زیادی در ایران داشت فرستاد که نه تنها نظرات بسیاری را بخود جلب نمود، بلکه بلافاصله مورد اقبال روزنامه آسوشیتد پرس نیز قرار گرفت.

البته راه های دیگری نیز وجود دارد که می توان از طریق آنها شورش های سیاسی را الهام بخشید و شاید رسانه های دیگری نیز وجود داشته اند که تأثیرات مشابهی بر روی موضوع داشته اند. پیام های رادیویی و تصاویر تلویزیون، بعنوان مثال، و همانگونه که «آلستولی»، عضو شورای سیاست خارجی امریکا که مقرر آن درواشنگتن است اظهار نظر نموده است، در سهم خود، ظرفیت مخصوص به خود را در مطلع ساختن مردمی که هریک از آنان سبک زندگی خاص خود را دارند داشته است. همین موضوع است که توضیح می دهد چگونه شورش دانشجویان در ماه ژوئن ۲۰۰۳ شاید «توسط دانشجویانی به حرکت درآمده بود که با دنیای خارج ارتباط داشتند و می دانستند که کارهای دیگری نیز می توان کرد که با آنچه آنان در گذشته انجام می داده اند متفاوت باشد» (۲۱). برای ایرانیان، این آشکار شدن موضوع، بیشتر،

از طریق تلویزیون های ماهواره‌ای و کانال های رادیویی که امواج آنها در سال های اخیر به درون ایران در زپیدامی کرد و سبب شده بود که رهبر عالی قدر، خمینی در ماه اوت ۱۹۹۲ که به تعبیری که خود آن را بیان نموده بود: «بمباردمان موضع اسلامی ما با فرهنگ منحن غرب»، بیش از سایر رسانه ها مفید واقع شده بوده است. جمله تحقیر آمیز دیگری که این روزها زیاد آن را به کار برده اند «غرب زدگی» بوده است که در اصل، در دوره پس از جنگ دوم به وسیله نویسندگان از قبیل جلال آل احمد و احمد فردید، به کار گرفته شده بود و فعلاً محافظه کاران زیاد آن را بکار می برند.

بیشتر این غرب زدگی، به وسیله تبلیغاتی است که از طرف رادیو صدای امریکا که مرکز پخش آن واشنگتن، و بر روی موج کوتاه پخش می شود، و نیز تلویزیون آن، که از طریق تله استار ۱۲ و ماهواره اوتل، و ماهواره هات برد ۳، پخش می شود، انجام می شود. در هر حال، صدای امریکا، جزئی از شبکه مخابراتی بسیار وسیع تری است که بوسیله سخن پراکنی دولتی امریکا اداره می شود و این سازمان که با بودجه دولت اداره می شود هدفش آن است که اخبار حقیقی روز را، که متعادل گردیده و دارای اهداف خاص خود هستند به مردم دنیا مخابره نماید. علاوه بر آن از طریق رادیوی آزادی و رادیو فردا که هر دو ی آنها بیست و چهار ساعته و بیشتر، برای جوانان پخش می شود، پیام های خود را به گوش علاقمندان می رساند. در ماه ژوئیه ۲۰۰۳، به سبب اهمیتی که مقامات تهران به این ایستگاه های مخابراتی می دادند با مقامات دولت کوبا تماس برقرار نموده بودند تا در پخش تله استار ۱۲ اختلال نمایند و آنان نیز از راه «عمد و بداندیشی» با درخواست تهران موافقت نموده بودند و با پخش پارازیت، بر روی برنامه های - اخبار و نظرات، فصل بعدی، و برنامه میز گرد - که تهران گله نموده بود این رادیو ها در چند هفته قبل دانشجویان را تحریک کرده بوده است، دل تهران را به دست آورده بودند.

از اواخر دهه ۱۹۹۰ رادیوی صدای امریکا و کانال های تلویزیون برای فرستادن امواج به ایران از تکنولوژی ماهواره استفاده می کنند. برنامه های تنظیم شده آنان بیشتر شامل حال جوانان می شود ولی بالا قوه، مورد علاقه سایر شنوندگان که تخمین زده می شود در اواسط سال ۲۰۰۳ در حدود ۷ میلیون نفر بوده اند که از دیسک های ماهواره‌ای استفاده می نموده اند، نیز بوده است. یکی از اولین این فرستنده ها، یعنی صدای ایران که فرستنده آن در کالیفرنیا است، در سال ۱۹۹۹ شروع به پخش برنامه به طور مستقیم به ایران کرد و سه سال به طول انجامید تا منابع کافی و تکنولوژی به دست آورد تا برنامه های اولیه خود را که ۲ ساعت در روز بود به بیست و چهار ساعت افزایش دهد. تلویزیون ملی ایران در ماه مارس ۲۰۰۰ شروع به کار کرد و ظرف ۱۲ ماه، طرفداران بسیاری بین ایرانیان عادی که به اخبار و برنامه گفتگو، و شب های شنبه به طور زنده گوش می دادند پیدا کرد. در تابستان سال ۲۰۰۳، در این کار، افراط شد و همکاران دیگری برای این فرستنده به نام های آزادی، پارس، کانال یک، و طپش پیدا شد. تقریباً کلیه این فرستنده ها در دره سانقرانسکو قرار گرفته اند و میتوان گفت که هزینه ماهانه آن ها از طرف ۶۰۰۰۰۰ نفر ایرانیان پراکنده‌ای که

در اطراف لوس آنجلس زندگی می کنند تأمین می شود (۲۲).

نیروی تصویرهای تلویزیون و امواج رادیویی که مخالفان رژیم فعلی ایران از آن ها استفاده می نمایند قابل وصف نیست و الا دلیلی نداشت که رژیم آن قدر تقلا کند تا در پخش آن ها اختلال نماید. تماس های به عمل آمده با مردم برای عدم استفاده از این دستگاه ها به وسیله افراد با نفوذ رژیم از قبیل علی اکبرهاشمی رفسنجانی که در ماه ژوئن ۲۰۰۳ میلادی (تیرماه ۱۳۸۲) به مردم عجز و التماس کرد «مواظب خود باشند و در دام این تلویزیون های شیطانی که امریکا آنها را راه راه انداخته است (۲۳)، نیفتند». رژیم، هم چنین بر مالکیت دستگاه های ماهواره ئی، جریمه های سنگین (۱-۵ میلیون ریال، ۱۲۰-۶۰۰ دلار) وضع نمود، و با وجود آنکه تصویب نامه ئی در ماه دسامبر ۲۰۰۳ از مجلس در این باره گذشته است - که بعد از طرف شورای نگهبان و توشده بود - و مشعر بر آن بوده است که بهتر است این ممنوعیت را با محدودیت هائی که تماشا کنندگان اجازه تماشا ی آن را دارند معاوضه نمایند، با این وجود دولت هنوز از خر شیطان پیاده نشده است. علت گذراندن این تصویب نامه آن بوده است که بگونه ئی مؤثر نمی توان این منع را به اجرا در آورد زیرا استفاده کنندگان از آن به طرق مختلف دستگاه های خود را مخفی می نمایند، و مقامات دولتی نیز با تمام کشتش و کوششی که تا بحال به خرج داده اند در راه مسدود کردن امواج بر روی آنتن استفاده کنندگان توفیقی به دست نیاورده اند. کوشش هائی که در تابستان ۲۰۰۳ صدای امریکا را مجبور کرد از پخش امواج از طریق فرستنده های رادیویی منصرف گردد و به پخش آنها از طریق ماهواره درواشنگتن به پردازد (۲۴).

بیشتر جازنندگان سیاست امریکا نیز معتقدند که رسانه های جمعی بهترین وسیله برای رساندن پیام های آنان به درون ایران است. فصل اول از لایحه سناتور «براون بک»، مشعر بر آن بود که مبلغ ۵۰ میلیون دلار به رادیو و تلویزیون ها به دلیل آن که این رسانه ها می توانند دموکراسی را در ایران تعمیم دهند پرداخت شود. و حال آن که «برادر شرم»، مدافع لایحه مشابهی در مجلس نمایندگان استدلال نموده بود که «روشن است آن تظاهرات ها می توانند اطلاعات خود را از موج های کوتاه رادیو و ماهواره های تلویزیون دریافت نمایند و به همین علت ما، از اخبار این تظاهرات آگاهیم (۲۵). در همان حال، خبر رسید که دولت امریکا طرح هائی را در دست تهیه دارد که از طریق آنها مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار به «وب سایت های طرفدار دموکراسی» که به زبان فارسی برای مردم ایران در فعالیت اند کمک نماید. در حالی که هنوز معلوم نیست که آیا هیچ یک از این پیشنهادات از قوه به فعل در خواهد آمد یا نه؟ سیاست هوچی بازان امریکا در «تمسک به مردم ایران» به قیمت عناصر اصلاح طلبی که در بطن اصلی دولت اند، پرسش های بدون جوابی را مطرح می سازد.

بعضی از مشکلات تماس از طرف امریکا

بنیاد و اساس صغری و کبری قیاس واشنگتن برای تماس با «مردم ایران» - که اعتراضات مردمی، از قوه به فعل در آوردن آن را برای به وجود آوردن تغییرات سیاسی در ایران تقویت می نماید - در این زمینه، بهترین است. در هر حال، علل چندی وجود دارد که چرا و به چه دلیل این کار نمی تواند به سیاست امریکا اعتبار بخشد

واصلاح طلبانی را که در جریان اصلی سیاسی ایران هستند از معرکه خارج نماید. قسمتی از این امر به آن علت است که دریای وسیع و روشنی بین اعتراض کنندگان خیابانی از توده مردم، و معترضین از پیش سازمان یافته در هر رژیمی که می خواهد باشد وجود دارد. همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد (مقدمه) بدون داشتن حداقل، رهبری مناسب، و میزانی از اتحاد و برنامه‌ی سیاسی که بوئی از بهم پیوستگی برده باشد، بسیار سؤال برانگیز است که این چنین تظاهرات توده‌ی، حتی اگر جمعیت آن به ظاهر از تظاهرات ژوئیه ۱۹۹۹ بیشتر باشد بتواند تهدیدی جدی برای رژیم تلقی گردد. تقریباً می توان گفت هر رژیمی که از طریق نیروی تظاهرات خیابانی توده‌ی ساقط شده است، رهبری قوی و مناسب، مانند روح الله خمینی، لُخ و السّا، و مهاجمان گاندی داشته است. در ایران کنونی، چنین چهره‌های استثنائی وجود ندارد و عناصر حیاتی یک بحران قریب الوقوع و حتمی توده‌ی نیز به چشم نمی خورد. حتی اگر چنین رهبری سر و کله اش در ایران پیدا شود، در آن صورت، باز هم موارد اعتراض بسیار نیرومندی در سیاست امریکا نسبت به مسئله ممکن است وجود خارجی پیدا کند. بدیهی است که هر فرآیندی برای «مردم ایران» ظاهری مانوی پیدا خواهد نمود که به گونه‌ی گمراه کننده پدیده پیچیده و سردرگمی را در یک موقعیت مناسب به وجود خواهد آورد. البته «مردم ایران» دیگر آن علاقه به یک پارچگی گروهی با «آرزوهای» ذاتی و «تمایلاتی» که هم ردیفان آنان در سایر نقاط جهان به دنبال آنند ندارند و به وسیله تظاهرات خیابانی از نوعی که در غرب بین توده مردم رایج است نیز، برانگیخته نشده اند. پاسخ محکمی که توسط وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۲ ماه ژوئیه به سخنان رئیس جمهور امریکا داده شده بود که چند نفری را که به دور هم جمع شده بودند «صدای توده مردم ایران» خوانده بود، در این مورد خاص، بسیار قانع کننده بوده است.

حتی اگر چنین خط مشی هائی منجر به تغییراتی سیاسی که سیاست مداران امریکا مدت هاست به دنبال آنند گردد، باز هم معلوم نیست که به چه دلیل تحریک مردم به شورش و یا غیگری و خطرات جانی و مالی که برای آنان در بر خواهد داشت، از یک سیاست تدریجی و عاقلانه که اجازه می دهد سیاست مداران و مقامات ایران موقتاً هم که شده باشند نظم و قانون را محترم شمارند و در قالب جدیدی از دولت که مطابق با میل مردمشان باشد فرو روند ارزشش کمتر باشد. حال، اگر بجای این کار، خط مشی و سیاست متعصبانه دیگری در پیش گرفته شود، به روشنی چنین معنی می دهد که افرادی که در هر نوع اعتراضی که می خواهد باشد شرکت می نمایند بدون شک باید تاوان سختی برای عمل خود بپردازند. زیرا اعتراضات توده‌ی که ثبات هر رژیمی را که باشد تهدید می کند، محتملاً به جای اعمال قانون، تلافی جو یانه خواهد شد و در این مسیر، همان خواهد شد که گلوله‌های سربازان شاه در هرج و مرج سالهای ۱۹۷۸-۷۹ سینه افرادی از تظاهر کنندگان را شکافت: در یکی از این شورش ها به ویژه، روزی که بنام جمعه سیاه معروفیت یافته و رسوا کننده رژیم سابق بوده است (۷ سپتامبر ۱۹۷۸) عده بی شماری از مردم که رقم آن به صدها نفر می رسید در میدان

ژاله هدف آماج تیرهای تانک و هلی کوپترهای شاه قرار گرفته بودند. در گذشته نیز «تندروها»، پارتیزان‌ها و متعصبان مذهبی را در برابر تظاهرات دانشجویان قرار داده بودند که نتیجه کار آنان اسف بار بوده است. «هانی مگالی»، که مدیر اجرایی خاور میانه‌ئی مراقبت‌های حقوق بشر است می‌گوید (۲۶): هنگامی که می‌دیدم که چگونه این گروه، سبعانه و وحشیانه، با باتوم، زنجیر، و چاقو به دانشجویان حمله می‌کردند و با موتورسیکلت‌های خود به درون جمعیت می‌رانند و آنان را زخمی و مجروح می‌نمودند.... و سپس آنان را در مخفی‌گاه‌های خود می‌ریختند (۲۷) «فصل هشتم» بر خود می‌لرزیدم...

این اعتراض نیرومند تر شد زیرا که تمایل به چنین شورش‌ها، صرف نظر از اینکه نتیجه آنها چه خواهد بود، به شورش و ناآرامی‌های بیشتری دامن خواهد زد. هنگامی که صد‌ها معترض به وسیله نیروهای شاه در سال ۱۹۳۵، در مشهد کشته شدند، کنسول انگلیس که نظاره گر آن صحنه‌ها بود، گفته بود که این کشتار، واقعه‌ئی نبود که به این زودی‌ها فراموش شود و وقتی که همه این ناخشنودی‌ها بدون شک به زیرزمین برده شود، پس از مدتی چند، و در زمانی مساعد ممکن است جوانه زند و شکوفا گردد (۲۸). امکان دارد که نظری صحیح بوده باشد زیرا یک دهه بعد، هرج و مرج دیگری در بعضی شهرهای دیگر منجمله مشهد و آبادان به وقوع پیوست و تظاهرکنندگان بیشتری جان باختند. بعضی‌ها استدلال می‌کنند که سرکوبی قیام‌های مردمی سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۷۰ هجری شمسی) و ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ هجری شمسی)، تنها کاری که کرده بود این بود که احساس توده مردم را برانگیخته بود تا بعداً در سال‌های بین ۱۹۰۵-۱۹۰۹ به نام انقلاب مشروطیت، و بعداً در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به نام انقلاب اسلامی متبلور گردد. هنگامی که یکی از تظاهرکنندگان در سال ۱۹۶۳ با گلوله یکی از افراد گارد شاهنشاهی از پا درآمده بود، خمینی، نو میدان‌ه ولی پیامبر گونه، گفته بود که: پسر رضا خان خودش را رسوای می‌نماید و دارد بادست خود گور خودش را می‌کند (۲۹). شکی نیست که با کشته شدن شش نفر از اعتراض کنندگان قم، در تاریخ ۷ ژانویه سال ۱۹۸۷، شماره معکوس انقلاب اسلامی ایران شروع شده بود. در این روز، طبق عرف و عادات معمول، تعدادی از تظاهرکنندگان در قم به خیابان‌ها ریخته بودند تا برای افرادی که کشته شده بودند عزاداری نمایند.

نه تنها سیاست گام به گام صلح آمیز است، بلکه اجازه می‌دهد تا زمان، برای ترسیم راه حل سیاسی جدیدی مساعد گردد و نظم و قانون را به وجود آورد. مصداق این امر سیاست کاخ سفید درباره عراق است که انتقادهای متوجه خود نموده است. گفته می‌شود که واشنگتن بازیرکی، براستراتژی جنگی خود علیه صدام پافشاری می‌کند ولی هنوز در این مسئله درمانده است که چگونه بر عراق جدید حکومت کند. حال، به «مردم» ایران متمسک می‌شود که حکومت خود را به زیر کشند ولی مشکلاتی را که بدنبال این بزیر کشیدن سر راه مردم ایران قرار می‌گیرد، نادیده می‌انگارد و معلوم نیست که آینده ایران به چه صورتی درخواهد آمد. برعکس، با انتخاب علی البدلی برای این کار، حتی از بین اصلاح طلبان موجود

در رژیم همان گونه که رئیس جمهور کلینتون در فکر آن بود، میتوان تصویری از آنچه باید مآلاً به وجود آید، متدرجاً ترسیم کرد. به علاوه هرج و مرج، پس از صدام در عراق نشان داده است که نه تنها رفاه و امنیت مردم عادی عراق در معرض خطر و نابودی قرار خواهد گرفت بلکه، شهرت و اعتبار نیروهای خارجی - در مورد عراق، ایالات متحده امریکا و بریتانیا - که نغمه های تغییر رژیم رابه زور، ساز کرده بودند نیز لکه دار می شود.

از زاویه دیگری اگر به مسئله نگاه کنیم، تمسک امریکا به «مردم» نیز بگونه ئی خطرناک منحرف کننده است و سبب تحریک مردم و ایجاد هرج و مرج و آشوب می شود. و این، به آن علت است که تفاوتی مادی بین نافرمانی مدنی و هرج و مرج از یک طرف، و اعتراضات قبلی از طرف دیگر، گواينکه از اول صلح آمیز بوده و بعداً به تدریج به هرج و مرج کشانیده شده بوده اند، وجود ندارد. از نقطه نظر تئوری، این خط مشی و سیاست، بسیار بدیهی است: تمسک جستن به افراد برای آنکه قانون را علیه نظم ثابتی که بر جامعه حکمفرماست به دلائلی که در بالا به آنها اشاره شد در دست خود گیرند، به نظر قابل سؤال است! ولی با این وصف، در سطحی عملی تر، هر نوع بی نظمی و عدول از قانون، محتملاً مانع از علت اصلاحات می شود و به تندروها اجازه می دهد تا معترضین را شناسائی نمایند که این امر با اصطلاحات علمی «آزادی»، «استقلال»، و «حقوق بشر»ی که واشنگتن عادت کرده است درباره آنها سخن برانند منافات دارد. با درخواست، یا تزریق چنین ترسی بین مردم ایران به طور کلی (ترسی که بدون شک از نقطه نظر جهانی در کشوری که خاطرات انقلاب هنوز در آن زنده است) محافظه کاران بر آن می شوند تا اصلاح طلبانی را که در مسیر اصلی قرار گرفته اند وادار نمایند تا شورش و بی نظمی در کشور را محکوم نمایند و در عوض جانب تندروها را که به وضع کنونی قانع اند بگیرند و با مجریان قانون، هم کاری نمایند.

به همین علت بود که در ماه ژوئیه ۱۹۹۹ (تیرماه ۱۳۷۸) که اعتراضات دانشجویان خشن تر، و به خیابان ها کشانده شد، آیت الله خامنه ای تأکید کرد که عمل اینان نه تنها تهدید به انقلاب و دست آورد های آن است بلکه مخالف نظم و قانون نیز می باشد. در سخنانی که در تاریخ ۱۳ ژوئیه (۲۲ تیرماه ۱۳۷۸) ایراد نمود «رفتارهای آشوبگرانه» افرادی را که هدفشان وارد آوردن خسارت به اموال عمومی، ایجاد شورش و بلوا، و ناراحتی در جامعه است تقبیح کرد و به جای آن که از نگهبانان انقلاب تقاضا کنند در برابر آنان بایستند، از نیروهای گران قدری که محافظ نظم و اجرای قانون اند درخواست نمود به وظائف خود عمل نمایند. موضع دفاعی محکمی که وی را بر آن داشته بود پس از واقعه ۹ ژوئیه، در مورد خوابگاه دانشجویان اتخاذ نماید نیز از بین رفت زیرا به سخنان خود این چنین ادامه داد: اعضای دولت به ویژه آنان که مسئول امنیت عمومی کشورند، دستور یافته اند که عناصر فاسد و جنگجو را با کمال قدرت تعقیب کنند و بدون شک آنهایی که به عملیات شرارت آمیز دل خوش کرده بودند از این امر ناراحت و دلگیر خواهند شد.

حمایت های خارجی

تمسک دیگری که تندروها اتخاذ نمودند تا عقیده وافکار عمومی را به خود جلب نمایند، اتهام همیشگی و آشنای «دخالت های خارجی» در تظاهرات بود. در تاریخ ۱۴ ژوئیه خامنه ای، به مردم ایران التماس کرد «اجازه ندهند تا راهزنان و ضدانقلاب، دوباره سلطه و تفوق امریکای جنایتکار را بر ایران تحمیل نمایند». و محافظه کارانی از قبیل رئیس مجلس، و دبیر شورای امنیت ملی، حسن روحانی، نیز با حرارت زیاد به خطرات «دخالت های خارجی» اشاره نموده و به مردم هشدار داده بودند. در یکی از کنایه های آشکاری که نخست وزیر وقت ترکیه «بلند اجویت» در تاریخ ۱۳ ژوئیه زده و حمایت خودش را از معترضین اعلام نموده بود، روحانی نیز اظهار نظر کرده و گفته بود «ما، از امریکا و رژیم صهیونیستی (اسرائیل) انتظار عکس العمل داشتیم ولی دیگر نمی دانستیم که کشورهای دیگری نیز وجود دارند که همان اشتباهات را ممکن است مرتکب شوند و از هرج و مرج طلبان ایران حمایت نمایند».

این پناه بری های نیرومند نشانگر آن است که چگونه خط بوش، خطر به تأخیر انداختن اصلاحات را با اجازه دادن به محافظه کاران برای قیراندود کردن معترضین با داستان های «دخالت خارجی»، تشدید نموده اند. همان تاکتیک و رزم آرائی دوباره در ماه ژوئن ۲۰۰۳ با شواهد بیشتری به کار برده شد و به محض آن که رهبر، کشور امریکا را متهم به موزون کردن نغمه های مخالف از طریق ترتیب دادن تظاهرات کرد و تظاهر کنندگان را فرستادگان، و مأموران سری دشمن «خواند و اضافه نمود که دشمن بگونه ئی علنی از این ماجراجویان حمایت می کند.... و بنا بر این کلیه مردم، به ویژه جوانان و مأموران انتظامی باید بسیار هوشیار باشند، دوباره تیردانشجویان به سنگ خورد (۳۰)، و فسنجانی نیز به زبانی دیگر شورش را محکوم کرد و ادعا نمود که «قصور و عدم موفقیت در ناراحتی های اخیر ایران رسوائی و ننگ دیگری برای امریکا است» (۳۱). و رئیس پلیس تهران، سرلشکر مرتضی طلائی، نیز اضافه کرده بود که این مشکلات به وسیله «آنانیکه یک بار به صدام حسین و امریکا خدمت کرده بودند..... و هنوز هم به فکر اغوا نمودن مردم ایران از طریق تلویزیون هائی که بودجه آنها از طرف امریکا پرداخت می شود هستند....» (۳۲).

در مصاحبه با «مجله گزارش خاورمیانه»، یکی از رهبران دانشجویان در اعتراضات ماه ژوئن نیز این خطر را تأکید می کند:

مواضع اخیر امریکا موقعیت جنبش های اصلاحات در ایران را به شدت آشفته و درهم نموده است. بعضی از اصلاح طلبانی که به موضوع تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور بسیار حساسیت به خرج می دهند.... عکس العمل های بسیار شدیدی در برابر نیروهای لیبرال و ملی گرایان مذهبی و حمله نظامی امریکا علیه تمامیت ارضی کشور به خرج می دهند. مسلماً این کار ها بازتابی ملی به بار خواهد آورد و ایرانیان آن را فراموش نخواهند نمود (۳۳).

خصوصت های امریکا به تند روهای ایران «اجازه می دهد تا استدلال کنند تهدیدی

خارجی وجود دارد که لازم است آنان به گونه‌ئی که کاوه احسانی سردبیر اصلاح طلب روزنامه «گفتگو» استدلال نموده است، به نام اتحاد ملی آن را در نقطه خفه کنند و درهم شکنند» (۳۴). بنظر می‌رسد که بیان چنین عباراتی پس از هجوم بدون مقدمه به مراکز نشر و توقیف روزنامه نگاران اصلاح طلب در سبیده دم اعتراضات دانشجویی ماه ژوئن بوده باشد. و به مجرد اینکه رئیس جمهور بوش حمایت خود را از معترضین اعلام نمود رهبرایران و سایر محافظه کاران زمان زیادی منتظر نماندند و بلافاصله انتقاد خود را از این حمایت علنی رئیس جمهور بیان نمودند. خامنه‌ای که در برابر جمعیتی چند هزار نفری در ورامین سخن می‌گفت، گفت: امریکا می‌کوشید تا اشخاص بدون علاقه و بی‌میل را در گروه مأموران سری خود وارد نماید و وزیر اطلاعات کشور علی یونسی، استدلال می‌کرد که «معترضین به وسیله افراط گرایان خارج از کشور تحریک شده‌اند». چنین عواطف و احساسات، در لابلای صفحات روزنامه‌های داخل کشور دیده می‌شد که همه به وسیله بعضی از سیاستمداران اروپائی در تهران تأیید و تأکید شده بود. همانگونه که یکی از این دیپلمات‌ها گفته بود: واشنگتن، به جای آنکه کارها را مشکل تر کند و از اعتراض کنندگان حمایت نماید، می‌توانست با سکوت خود در این اعتراضات، کارهای بسیار بهتری انجام دهد و اجازه دهد کارها مسیر طبیعی خود را طی کند.

بدداوری‌های جنبش آگاهی‌های ملی آذربایجان جنوبی در اعتبار و نفوذ خود

موضوع مشابه دیگری که با علامت سؤال باید مشخص شود و اثر باقی مانده و مورد قبولی از برهم زدن اعتراضات مردمی در داخل ایران است - احتمال همکاری بین واشنگتن و سازمانی که مدعی نمایندگی مردم شرق و غرب آذربایجان است می‌باشد که در آن رگه‌هایی از گرایش‌ها و احساسات ناحیه‌ئی ممکن است به چشم خورد - پس از آن که فشارهای امریکا بر ایران پس از ماه مه ۲۰۰۳ فزونی یافت، نورافکن‌های توجه جهانی ناگهان متوجه جنبش آگاهی‌های ملی آذربایجان جنوبی (SANAM) شد (۳۶) که رهبر آن «دکتر محمود علی چهرگانی»، به گونه‌ئی که گزارش شده بود با مقامات «پنتاگون» ملاقات نموده بود تا درباره امکان برانگیختن شورش مردمی بر ضد رژیم و اینکه پس از آن چه کارهایی باید صورت گیرد مذاکره نماید (۳۷). ولی اعتراض حقیقی در حمایت از جنبش این نیست که هدف اصلی اش، و روشی را که در نظر بوده است اتخاذ نماید غیر روشن، و یا قابل سؤال بوده است. بلکه، هر نوع حمایتی از این قبیل، به جنبش، آن نیروئی رامی‌بخشد که مستحق و شایسته آن نیست.

این موضوع بازتابی است از عدم توافق بین نفوذی که جنبش مزبور، مانند سازمان مجاهدین خلق (فصل هشتم) در واشنگتن به دست آورده ولی پیروان اصلی آن در ایرانند. از طرف دیگر، چهرگانی، بعضی موقعیت‌های بین‌المللی کسب نموده و در بین مستمعین خود به ویژه در کنگره امریکا که طی یازده ماه در سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۳ پنجاه ملاقات با آنها داشته، وجهه‌ئی کسب نموده است. به زبان «پاتریک لونگ» یکی از رؤسای قبلی پنتاگون، از نظر بسیاری از سردمداران

واشنگتن، به ویژه «سناتور براون بک» (۳۸) که نامبرده را یک قهرمان خوانده است چهره‌ئی جذاب و خوش آیند دارد. برعکس، این جنبش در ایران ناشناخته است و نشانه‌ئی نیز در دست نیست که دستوراتی را که چهرگانی صادر می‌کند در ایران قابل اجرا باشد. گوا اینکه در سال ۱۹۹۵ به عنوان نماینده‌ئی مستقل خود را نامزد نمایندگی مجلس از تبریز نموده و از علائق «آذری‌ها» سخن گفته بود، ولی گفته‌هایش بیشتر لفاظی است و علاقه‌وی بیشتر متوجه فرهنگ آمریکائی و سیاست مداران آن است و نه افرادی که با آنان در تماس است.

این عدم توافق در نظر اول بدیهی به نظر می‌رسد زیرا چهرگانی در منقبت و مکنونات قلبی و علائق خود نسبت به «حقوق بشر، مساوات و عدالت» سخن گفته است. از طرف دیگر برای حقوق آذری‌ها کوشیده و استدلال نموده است که رژیم ایران، که مشتاق حمایت و دفاع از این موضوع بوده است که «ملت شریف، که برای یکپارچگی بر روی فاکتور هائی که ممکن است منجر به تقسیم و تجزیه آن گردد حق تقدم قائل است»، (۳۹) سبب شده باشد که استفاده از زبان آذری در مدارس ممنوع گردد، از تغییر نام محل‌ها و شهرها احتراز جسته شود، بناهای ملی گذشته - منجمله آمفی‌تاتری باستانی که مربوط به شیرو خورشید بوده است - دست نخورده باقی بماند و رقم آذری‌های مسکون در کشور به جای ۳۵ میلیون نفر که نامبرده تشخیص می‌دهد صحیح است، تعدا و به غلط، ۱۴ میلیون نفر گزارش شود. چهرگانی و هواداران‌ش، هم چنین، به اذیت و آزار، و زندانی نمودن فعالان سیاسی آذری اشاره می‌کنند که استدلال نموده‌اند: برای اجرای اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی ایران که اجازه می‌دهد «استفاده از زبان‌های محلی در روزنامه، و رسانه‌های جمعی، و آموختن آن زبان‌ها در مدارس، برای «کلیه مردم ایران» از هر دسته و مرامی که به آن تعلق دارند آزاد باشد و باید از حقوق برابر استفاده نمایند»، غلط و غیر قانونی است و اینان فقط از حقوق قانونی خود دفاع نموده‌اند. بر همین قیاس، امکان دارد هنوز هم شک و شبهه‌هائی وجود داشته باشد که این عدم اعتماد آذری‌ها و دلخوری‌هائی که آنان دارند، در اثر تبعیض‌هائی باشد که از طرف تهران اعمال می‌شود. شاید این موضوع بگونه‌ئی که «جنبش آگاهی‌های ملی آذربایجان جنوبی» ادعا می‌کند بر ازدحام جمعیتی که در هر اجتماعی از مردم به علل مختلف به وجود می‌آید تا گرامی داشت تاریخ آذری و حوادث مربوط به آن را به نمایش در آورند و به عنوان مثال آذری‌ها بر آن شوند که بادی دین قلعه نظامی بابک، در شرق آذربایجان، یادی از «بابک خرم دین» که سمبولی از پارسیان باستان و گذشته قوم آذری حکایت می‌کند داشته باشند، دلالت کند. مهمترین که دعوت‌هائی از طرف این قوم به عمل آمده است تا تهران عنایت بیشتری به علائق ذاتی آذربایجان داشته باشد و بیشتر به آن برسد. در نامه سرگشاده‌ئی که ادبا و وکلای مجلس آذربایجان نوشته بودند، طی آن شکایت نموده بودند که «غباری بر حقوق مدنی ما نشسته شده»، و زبان آذری ما منکوب و موقوف گردیده و به مردم آذربایجان آن فرصت لازم داده نمی‌شود تا حضور لازم در مجلس را داشته باشند. شکایت‌های چندی نیز در روزنامه‌های تبریز در این باره تا کنون به چاپ رسیده است و به عنوان مثال، سرمقاله‌ئی بوده است که در روزنامه پیمان شماره ۹ و ۱۰ ژوئن ۲۰۰۰ (۱۸ و ۱۹ خرداد ۱۳۷۹) به چاپ رسیده بود که شکایت شده بود از سه

نفر وزیر آذری که در کابینه خاتمی هستند، تنها وزیر صنایع، غلامرضا شافعی برای آنان مفید بوده است (۴۰).

در هر حال این چنین عواطفی که به آن اشاره شد از جمع درخواست هائی که چهارگانی و هوادارانش برای بنیان گذاری یک استان غیر روحانی آذری در درون سیستم فدرال ایران داشته اند، حذف شده است. انتخاب مرجع وی، آن گونه که خودش اظهار می کند این است که دولت فدرالی که شباهت به ایالات متحده امریکا داشته باشد، و آذری ها بتوانند پرچم و مجلس قانون گذاری خودشان را داشته باشند، ایده آل است (۴). جمهوری فدرال و فشرده ئی در درون ایران که حقوق ترک های آذری را به رسمیت شناسد. گواهی که وی اضافه نموده است که «ما از تمامیت ارضی ایران دفاع خواهیم کرد و در نظر نداریم که با آذربایجان و ترکیه به صورت دولتی متحد در آئیم، ولی از سایر اظهاراتش چنین مستفاد می شود که رهبر جنبش، در نظر دارد در «تغییراتی بنیادین» که به راهی خطرناک و سرگردان کننده منتهی می شود گام گذارد که مآلاً منجر به جدائی آشکارا از ایران است. «هدف ما این است که در سرزمین خود بنیادی از دموکراسی که به خود مختاری آذربایجان بیانجامد به وجود آوریم. می خواهیم تبریز، پایتخت این خود مختاری باشد که دولت، مجلس، و سپاه مخصوص به خود را داشته باشد (۴۲).

چهارگانی، و نواب وی ناگزیرند اعتراف کنند که تأسیس این چیزی که شباهت به دولت آذربایجان مستقل دارد می تواند بگونه ئی امکان پذیر، به صندوق پاندورائی (فرآیندی که هرگاه جان بگیرد مشکلات غیر قابل کنترل کننده ئی را به وجود خواهد آورد. در اساطیر یونان باستان، صندوقی است که از آن بیماری و مرض از نوع بشر به وسیله پاندورا، اولین زن فنا پذیر، به خارج درز پیدا می کند. خدایان واله ها، هر دو در خلقت پاندورا سهم داشته اند - مترجم) در داخل ایران تبدیل شود. رهبر جنبش اعتراف کرده است که «من نمی توانم پیش بینی کنم که چه پیش خواهد آمد؟ زمانی که آذربایجان جنوبی سرانجام بیدار شود، و چنانچه مواعی از طرف اروپا و امریکا بر سر راه قرار نگیرد، در آن صورت ایران، متدرجاً به قطعات مستقلی تقسیم خواهد شد و آذربایجان نیز راه خود را در پیش خواهد گرفت. همانگونه که بلوچ ها، اعراب، و ترکمن ها آن راه را دنبال خواهند نمود (۴۳).

اگر شواهدی در دست نباشد که در این نوع عواطف و احساسات حتی تعداد قابل ملاحظه ئی از ایرانیان آذربایجانی مشارکت نداشته باشند، در آن صورت، دلایل کمتری وجود دارد که آنان از شورش هائی که در دفاع از این نظریه برپا می شود و احتمالاً آن را به حقیقت نزدیک می کند دفاع نمایند. در هر حال، چهارگانی، در تاکتیکی که جنبش می تواند در نظر گیرد مد می مزاج و دو جنبه ئی برجای مانده است. فقط از نیات خودش صحبت می کند و در آن فکر است که هوادارانش را بر ضد رژیم تهران تحریک کند. از اینکه شورش و طغیان را فراموش کند و دور آن را خط بکشد، سرباز زده است و ادعا می کند که «صبر و شکیبائی ممکن است یکی دو سال دوام بیاورد ولی ممکن است ناچار شویم دست به شورش زنیم (۴۴) و اضافه می کند:

ما به اعتراضات مسالمت آمیز حق تقدم می دهیم. اگر از آن طریق کاری از پیش نبریم،

به تظاهرات، اعتصاب و نافرمانی های مدنی دست می زنیم. تقلا و تنازع ما مسلحانه نیست ولی اگر رژیم تهران شروع به خونریزی کند، ما نیز تهییج می شویم و ناگزیریم از هر روشی که برای مقابله به مثل در اختیار داریم استفاده کنیم (۴۵).

رسوم سنتی و ریشه ئی آذربایجان ایران

نمی شود گفت که فرض قبلی هر نوع حمایتی که امریکا به جنبش چهرگانی وعده آن راداده است، نادرست است. زیرا عقاید ریشه ئی و سازمان دهی هائی که از انقلاب مشروطیت به بعد در ایران نضج گرفته است، بیشتر آنها در آذربایجان ایران بوده است. بنابراین، دلائل تاریخی بسیاری وجود دارد که تجزیه واز هم پاشیدگی رژیم کنونی نیز از همان سرزمین نشأت گیرد.

قسمتی از این رسوم و آداب، ارتباط با تفاوت های زبانی این سرزمین با جمعیت فارسی زبان ایران دارد و این تفاوتی است که از زمان حمله و هجوم مغول به ایران سبب شده است استفاده از زبان فارسی در این منطقه منسوخ و به جای آن از زبان آذری که ریشه ئی ترکی دارد و ارتباط با ریشه های ملی آنها دارد استفاده نمایند. گوا این که این تفاوت های زبانی غالباً تفاوت های دیگری از قبیل تفاوت های مربوط به طرز تفکر و وفاداری را تغذیه نموده است، با این وجود نمی تواند رسوم و آداب ریشه ئی آذری ها را شرح دهد: نواحی دیگری نیز در ایران وجود دارد که از نقطه نظر قومیت و زبان، روح را دیکالیم، که قابل مقایسه با آذری ها باشد در آن ریشه دوانیده باشد. مثلاً تقریباً ۳۵/۱ میلیون نفرتر کمین در نزدیکی های خراسان و گلستان متمرکز اند که از نظر تاریخی وضع مشابهی با آذری ها دارند. بجای آن، علل قانع کننده دیگری از نفوذ خارجی که از طریق آذربایجان شمالی به جنوب سرایت کرده است به چشم می خورد. اگر چه رسماً طبق قرارداد گلستان (۱۸۱۳ میلادی - ۱۱۹۲ هجری خورشیدی) و ترکمانچای در سال (۱۸۲۸ میلادی - ۱۲۰۷ هجری خورشیدی) از آذربایجان ایران جدا گردیده است، با این وجود یک مرز باز، و استفاده از یک زبان آذری واحد اجازه داده است که مردم این سرزمین ایده ها، و روابط بازرگانی با یکدیگر را حفظ نمایند. به عنوان مثال، در جنگ دوم بین المللی، آذربایجان ایران کاملاً در میدان بُردِ رادیوی روس ها در با کوبود که پیام های آتش افروز و فتنه جویانه ئی را علیه «تعصب در میهن پرستی ایرانیان» و «حکومت شاه» پخش می کرد.

تفاوت بزرگ دیگری در درجه بسیار زیاد، از اسکان شهری در این نقطه از سرزمین ایران با سایر نقاط کشور به چشم می خورد: در سال ۱۹۴۵، این سرزمین از دوازده شهر و شهرستان تشکیل شده بود که هریک از آنها (در مقام مقایسه با شهرستان اصفهان که از ۵ شهرستان تشکیل شده بود)، حداقل ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت. این توده های جمعیت آذری در ناحیه، که رشد جمعیت بیشتری را در مقام مقایسه با سایر شهرستان های ایران را داشتند، همواره، و به ویژه، مستعد پذیرش پیام های ذاتی برای تمسک جستن به منافع مادی خود بوده اند.

تمایلات ریشه ئی در بعضی از عناصر و عوامل توده های آذری در بحبوحه قیام های مشروطه در سال ۱۹۰۶ میلادی شکل گرفت زیرا که ده ها هزار نفر معترض کننده علیه سربچی شاه از امضای قانون اساسی پیشنهادی که می رفت نقش یک مجلس

ملی وقانونگذاری ، و برابری در برابر قانون را نوید دهد، با یکدیگر هم صدا و هم آواز شده بودند. به ویژه آنکه در تبریز، پایتخت ناحیه، جمعیتی ۲۰۰۰۰ نفری، پیمان بسته بودند که در اعتصاب باقی بمانند و تهدید نموده بودند که اگر درخواست آنان اجابت نشود، آذربایجان را از کشور جدا خواهند ساخت مگر آنکه قانون پیشنهادی به امضای شاه برسد و دو سال بعد، در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ اولین اعتراض ها علیه ضد کودتائی که طرفداران سلطنت در تهران به راه انداخته بودند تا قانون اساسی جدید را ملغی نمایند، شروع شده بود.

نیم قرن بعد، در اکتبر سال ۱۹۴۵، گروه کوچکی از ملی گرایان ملی و متعصب آذربایجان، قیامی مسلحانه به راه انداختند که منجر به تأسیس دولتی مستقل به نام «جمهوری مردم آذربایجان»، با هویت ملی و غریزی خود شد و سربازان شوروی سابق نیز خود را تجهیز نمودند تا چنانچه دولت مرکزی ایران وارد گود شود و در نظر داشته باشد قیام آنان را خنثی نماید از آنان حمایت نمایند. زمانی نیاید که جمهوری جدید التأسیس از هم پاشید و رهبران آن در دسامبر سال ۱۹۴۶ به عنوان برهم زدن صلح ناحیه تحت تعقیب قرار گرفتند و نیروی مرکزی ایران نیز ناحیه را اشغال نمود. روس ها دوباره در صدد برآمدن دولتی کمونیستی در ناحیه به وجود آورند که دولت مرکزی ایران، تحت فشارهای زیاده از حد امریکا متوسل به سازمان ملل متحد که در آن زمان مقرر آن در لاهه بود شد و سرانجام شوروی را وادار کردند تا نیروی خود را از آذربایجان خارج سازد.

در پائیز سال ۱۹۷۹، بلافاصله پس از انقلاب اسلامی، حوادث مهیج دیگری به دنبال این رسوم و آداب ریشه ئی دینی به وقوع پیوست و آیت الله کاظم شریعتمداری، رهبر حزب جمهوری خواه، با اصول ولایت فقیه و اعتبار رفراندومی که در جلوی مردم ایران گذاشته بودند تابه آن رأی دهند، مخالفت ورزید که موجب رنجش خمینی شد. برای آن که حمایت خود را از این اعتراض به ثبوت رسانند، بعضی از پیروان آذری شریعتمداری که نامبرده را مرجع تقلید خود می دانستند، یکی از ایستگاه های رادیوئی تبریز را تصرف کردند و بقیه طرفداران آیت الله در مرکز شهر تظاهراتی را ترتیب دادند. ولی در آن زمان که صدها هزار نفر از مردم تبریز در خیابان ها اجتماع نموده و از شریعتمداری می خواستند که حکم جهاد صادر نماید، تا علیه خمینی وارد عمل شوند، آیت الله شریعتمداری کنترل اعصاب خود را از دست داد، نظر خود را پس گرفت، و افراد سپاه پاسداران نیز شورش را سرکوب نمودند.

جدائی گرائی در درون ایران؟

با وجود این عادات و رسوم ریشه ئی، عقاید چهارگانی هنوز هم عجیب و غریب به نظر می رسد زیرا بیشتر ایرانیان هویتی قوی با کشور خود شان، و نه با منطقه ئی که در آن زندگی می کنند، دارند. در سطحی قابل قبول، از نقطه نظر تمامیت ملی، ایران، ریشه های تاریخی عمیق تری در مقام مقایسه با همسایگان عرب خود مانند عراق، واردن دارد. با جلوس سلسله صفوی به سلطنت ایران در قرن شانزدهم میلادی پرشیا، به صورت کشوری متحد و یک پارچه درآمد که نه تنها به وسیله یک حکمران

اداره می شد، بلکه دارای یک زبان واحد، و دینی به نام شیعه نیز بود که از طرف سلسله پادشاهی صفویه در سال ۱۵۰۱ میلادی (۸۸۰ هجری شمسی) بنیان نهاده شد. از آن زمان تا کنون، کشور، گوناگونی قومی بسیاری را پشت سر گذاشته است که شامل کردها، در غرب و بلوچ ها در شرق کشور، قشقایی ها در جنوب، ترکمن ها در شمال شرقی و عرب ها در جنوب غرب کشور در ناحیه خوزستان مأوی گرفته اند. در دونا حیه دیگری که عواطف و احساسات ناحیه ئی قوی تر است، یعنی کردستان ایران، و ناحیه جنوب شرقی، به نام سیستان و بلوچستان، شواهدی در دست نیست که اینان اشتیائی برای تجزیه طلبی داشته باشند. گویا که بسیاری از کردها گاه و بیگاه از اختلافات طبقاتی و تبعیض، شکایت کرده اند (۴۶)، ولی شاید این امر به علت عقاید سنی گرائی آنان بوده باشد که اکثر کردها تابع آنند. منطقه ئی نمودن کردها که زمانی قبل از دهه ۱۹۸۰ ایده آل بود این روزها چندان طرفدار ندارد. در انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۹۹۷ که حزب دموکراتیک کردستان (ک.دی.پی.آی) از کردها دعوت نمود تا در انتخابات شرکت نمایند، درخواست آنان مورد توجه قرار نگرفت، و حتی تعداد بسیاری از آنان به خاتمی رأی داده بودند. این عدم توجه به خودنمائی آنان، حزب دموکراتیک را بر آن داشت تا تا کتیک خود را در مورد انتخابات فوریه ۲۰۰۰ میلادی مجلس تغییر دهد و به جای آن از کردها بخواهد در روند دموکراسی «بی تفاوت نمایند»، و ادعا نموده بود که «جنبش های آزادسازی جمعیت» ایجاب می نماید از مسابقه عقب بنایم. و پس از سالها سرگردانی و ناآرامی که نغمه خوانی آن توسط این حزب به عمل آمده بود، کردستان ایران، از سال ۱۹۹۹ به بعد، از طرف تهران «منطقه ئی امن» و مصون از هر نوع خطر جدی که ممکن است به وسیله تجزیه طلبان مورد تهدید قرار گیرد، اعلام شده است.

علاوه بر شل کردن مهار امنیتی و استراحت دادن به نیروهای خود در منطقه، مقامات تهران اجازه داده اند که جمعیت کرد کشور بیش از پیش آزاد باشد. روحانیونی که مشکوک به داشتن تمایلات تجزیه طلبی بودند مورد اذیت و آزار قرار نمی گیرند و اجازه داده شده است که اینان از موسیقی و آوازهای مخصوص به خود استفاده نمایند. از تاریخ انقلاب به بعد زبان کردی بیش از هر موقع دیگری مورد استفاده قرار گرفته و روزنامه های چندی نیز به زبان کردی چاپ و حتی بین دانش آموزان مدارس نیز تقسیم می شود. حضور در حدود ۳۰ نماینده کرد در بین ۲۹۰ نماینده مجلس کمک کرده است تا موضوع های مربوط به تبعیض، از میان برداشته شود. وفاداری کردها نسبت به رژیم را محتملاً می توان از اظهارات نمایندگان کرد مجلس در تهران که ذیلاً به قسمتی از آن ها اشاره می شود شنید:

«هر کردی را که ملاحظه کنید علاقمند است خودش را با سایر برادرانش در کردستانی مستقل ببیند. ولی این رؤیائی بیش نیست. در عمل، استقلال یافتن از ایران می تواند آخرین دست آویز برای جامعه ما باشد اگر نتوانیم به بازارهای آزاد دسترسی داشته باشیم، یا اینکه مانند هر فرد دیگری قادر به سرمایه گذاری های اقتصادی در آن بازارها نباشیم. اگر اینها را داشته باشیم

محققان ایرانیانی وفادار به رژیم باقی خواهیم ماند» (۴۷).

هنگامی که از دریچه یک دورنمای بین المللی به این موضوع بنگریم، احتمال هر نوع غوغا و سروصدای توده ئی که اصرار بر کردستانی مستقل داشته باشد، بسیار از ذهن به دور است. در چنین حالتی، یک حکومت مرکزی در تهران چنان تحت فشارهای سیاسی و چه بسا نظامی از طرف همسایگان خود در ناحیه قرار خواهد گرفت که ناگزیر حاضر به استماع نغمه های میهن پرستانه و ملی نخواهد بود. همان گونه که یکی از سیاستمداران سابق غربی اظهار داشته است «نه تنها ایرانیان با چنین جنبه موضوع مخالفت خواهند ورزید، بلکه ترک ها نیز با آن مخالف خواهند بود و اجتماعات بین المللی نیز حالت هشدار به خود خواهند گرفت» (۴۸). یک طغیان، یا بازخیزگری ملی گرائی کرد، می تواند به عنوان تحریکی احتمالی برای دخالت های نظامی از طرف دولت ترکیه که همواره از جدائی طلبی کرد ها در خاک خود در هراس بوده است بیانجامد و در این حال، به فوریت از طرف تهران بر آن مهر باطل زده خواهد شد.

احتمالاً عواطف و احساسات منطقه ئی در کردستان بسیار کمتر از دورترین ناحیه جنوب شرقی ایران، بلوچستان است که حتی سُنی گرایان دو آتشه ئی که در آن منطقه زندگی می کنند مدت ها است که دم از تبعیضاتی که از طرف رژیم شیعی مسلک تهران بر آنان وارد می شود می زنند. در ناحیه ئی که شاید بتوان گفت فقیرترین، در ایران است، اتهام این که بلوچ ها از مزایای استخدام دولتی و فرصت های فرهنگی به عنوان ایرانی محروم مانده اند، معمولاً ضربه ئی قوی و رساست. علاوه بر این، چنین ادعاهائی به ندرت می تواند فاقد اعتبار و بدون پایه باشد. زیرا که عده بسیار قلیلی در رده های بالای اداری کشور، و نیروهای انتظامی وجود دارند که ریشه ئی بلوچی داشته و خود بر این امور واقف اند.

این نوع عواطف و احساسات آن قدر قوی بوده اند که بتوانند مشکلات نظم و قانون را در ناحیه به وجود آورند. در فوریه سال ۱۹۹۴ میلادی در بین گروهی از اهالی محلی شورش هائی به وجود آمد و طرح های تهران را که می توانست تعادل قومی بین شهرهای عمده بلوچ نشین از قبیل زاهدان، ایران شهر، چابهار، و خاش، که نیروی انتظامی کشور بعضی از مردم آن محل ها را جابه جانی نموده بود تا برای بیگانگان جافراهم نماید، برهم زد. اگرچه مقامات تهران نیز گاه و بیگاه ادعا کرده اند که مشکلات محلی در ناحیه به وسیله بزه کاران محلی صورت می گیرد، با این وصف اشارات آنها به «تمرد و شورش»، که به گونه ئی خودمانی گوشزد شده است بعضاً، جدی تلقی گردیده است. در اکتبر سال ۲۰۰۰ سر لشکر عبدالمحمد رئوفی نژاد، یکی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران در زاهدان ادعا نموده بود که «دشمن جبهه تازه ئی در برابر جمهوری اسلامی گشوده است و بارهبری خود شورش ها و تمرد هائی را در ناحیه به وجود می آورد. و در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۳ گزارش ها حاکی از شورش بود که در مرز ایران و پاکستان با شلیک گلوله ئی به طرف یک سپریچه ده ساله به وقوع پیوسته بوده است ولی مقامات ایران هیچ گاه رسماً این

واقعۀ راتأیید ننموده بوده اند (۴۹). وزارت اطلاعات رژیم نیز از خطاریه‌ئی صادر کرده بود مبنی بر این که سازمان ترتیب یافته‌ئی در محل وجود دارد که شیعه و سنی را در برابر هم قرار داده است (۵۰). در هر حال، در این منطقه جغرافیائی، هیچ گونه فشاری که دلالت بر خود مختاری باشد دیده نشده است و احتمال آن نیز نمی‌رود. و حتی در سال ۱۹۷۰ میلادی نیز که تمرد هائی در ناحیه علیه رژیم شاه به وجود آمده بود، در عمل بسیار ناچیز بوده است.

به جای آن که کوشش در به هم ریختن اوضاع، و ایجاد شورش در منطقه شود، راه مناسب دیگری که برای سیاست‌مداران امریکا وجود دارد این است که سازمانی مسلح را رهبری نماید و زیر بال خود بگیرد تا به گونه‌ئی امکان پذیر و با هدف هائی از پیش تعیین شده با رژیم تهران دست و پنجه نرم کند. یکی از نمونه‌این گروه‌ها سازمان فدائیان خلق است که در فصل بعد درباره آنها گفتگو خواهیم کرد.

یادداشت‌ها

۱- در ۱۴ ژوئیه سال ۲۰۰۳ میلادی، به دنبال اعتراضات دانشجویی، سخنگوی سپاه پاسداران سرلشگر مسعود جزایری تأیید نمود که «سپاه پاسداران به دفاع از ارزش‌های ارجمند جمهوری اسلامی که در زمینه‌های نظامی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کسب نموده است دفاع خواهد کرد».

۲- واشنگتن پست، ۱۹ دسامبر ۱۹۷۸ گزارش نموده بود که در چند سال اخیر سربازان از اینکه بر روی تظاهر کنندگان در قم آتش گشایند امتناع ورزیده اند و در تبریز بیش از ۵۰۰ نفر آنان به نیروی مخالف پیوسته اند.

۳- میدل ایست اینترناسیونال، ۹ سپتامبر ۱۹۹۴

۴- سخنرانی در مؤسسه واشنگتن، ۲ اوت ۲۰۰۲.

۵- سی.ان.ان. ۸. ژوئن ۲۰۰۳.

۶- واشنگتن پست، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۳.

۷- اسپکتاتور، ۱۲ آوریل ۲۰۰۳

۸- لحظه حقیقت، ۳۰ مه ۲۰۰۳.

۹- ویکلی استاندارد، ۱۸ فوریه ۲۰۰۲.

۱۰- دیلی تلگراف، ۹ آوریل ۲۰۰۲.

۱۱- نیویورکر، مارس ۲۰۰۳.

۱۲- حمید الگر، دین و دولت در ایران، ۱۷۸۵-۱۹۰۶. نقش علمادردوره قاجاریه. صفحه ۵۷.

۱۳- به فصل پنجم مراجعه شود.

۱۴- رادیوی آزاد اروپا، ۱۴ نوامبر ۲۰۰۲.

۱۵- دعوت اعتراض کنندگان برای اعدام خمینی، گاردین، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۳.

۱۶- این اتهامات در نوامبر سال ۲۰۰۳ به وسیله تعدادی از روزنامه نگاران تهران به نویسنده کتاب داده شد.

۱۷- عفو عمومی بین المللی به ثبت رسانده است که در حدود ۳۰۰ نفر قربانی این

- حادثه بوده اند، گواينکه رقم حقيقي از اين بيشتري بوده است.
- ۱۸- سي.ان.ان.۱۸ ژوئيه ۲۰۰۳.
- ۱۹- سانفرانسیسکو کرونیکل، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۲۰- رويتر، ۱۸ نوامبر ۲۰۰۲.
- ۲۱- بي.بي.سي.، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۲.
- ۲۲- واشنگتن پست، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۳- نماز جمعه تهران، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۴- واشنگتن پست، ۳ ژوئيه سال ۲۰۰۳.
- ۲۵- لوس آنجلس تايم، ۱۸ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۶- www.hrw.org ۲۲ نوامبر ۲۰۰۲.
- ۲۷- نامه مدافعان حقوق بشر به خامنه ئی، ۱۹ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۸- وزارت امور خارجه ۳۷۱ / پرشيا ۱۹۳۵ / ۳۴ - ۱۸۹۹۷.
- ۲۹- حميد روحانی زیارتی - نهضت امام خمینی (تهران) جلد اول صفحه ۳۷۷ ذکر شده در کتاب باقر معین، خمینی، صفحه ۹۵.
- ۳۰- جمهوری اسلامی (ایران) ۱۴ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۱- کیهان، (ایران) ۲ ژوئيه ۲۰۰۳.
- ۳۲- جمهوری اسلامی، ۲۱ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۳- ميدل ایست راپورت، ۱۵ ژوئيه ۲۰۰۳.
- ۳۴- واشنگتن پست، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۵- مصاحبه با نویسنده، ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳. تهران.
- ۳۶- سَرنام GAMOH (Guney Azerbaijan Milli Oyan Herekaty).
- ۳۷- پاسيفیک نیوز سرویس، ۶ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۸- ديلي تلگراف، ۲۳ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۹- رهبر خامنه ای، نماز جمعه ۷ دانشگاه تهران، ۱۷ دسامبر ۱۹۹۹.
- ۴۰- به مطالعات مقایسه ئی جنوب آسیا، افریقا، و خاور میانه جلد ۲۰ شماره ۱ و ۲ (۲۰۰۰) مراجعه شود.
- ۴۱- سخنرانی در دانشگاه ژان هاپکینز ۹ آوریل ۲۰۰۳.
- ۴۲- باکو اکو، ۳ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۴۳- مصاحبه تلفنی با نویسنده ۱ اوت ۲۰۰۳.
- ۴۴- سخنرانی در مرکز مطالعات بین المللی استراتژی، ۲ ژوئيه سال ۲۰۰۰.
- ۴۵- مصاحبه تلفنی با نویسنده، ۱ اوت ۲۰۰۳.
- ۴۶- گالف نیوز، ۲۲ نوامبر ۲۰۰۲. مصاحبه نویسنده با نماینده کردها، تهران ۲۲ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴۷- مصاحبه نویسنده با نماینده کردها. تهران، ۲۲ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴۸- مصاحبه با نویسنده کتاب، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۴۹- ایرنا، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۰.
- ۵۰- حجة الاسلام علی یونسی، سخنرانی در ایرانشهر، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۰.

فصل هشتم- مخالفین رژیم

همان گونه که تنش بین ایران- امریکا در تابستان ۲۰۰۳، بالا می گرفت، هیچ کس به گونه ئی جدی از یک حمله تمام عیار نظامی علیه ایران به وسیله زرادخانه امریکا که به تازگی از عراق فارغ شده بود، دفاع نمی کرد. حتی، حمله به هدف های ویژه در ایران از قبیل راکتور اتمی بوشهر، یا مرکز ستاد عملیات نظامی که ادا شده بود «تروریست» های عراقی در آن آموزش می بینند، همواره به عنوان آخرین اقدام تلقی شده بوده است (۱). در عوض، نوعی استراتژی که خطرات سیاسی و نظامی کمتری داشته باشد و به هنگام ضرورت، بتوان از یکی از سازمان های مخالف رژیم ایران که مسلح نیز باشد حمایت و دفاع نمود، تا با رژیم بجنگد و ثبات و موقعیت آن را مورد سؤال قرار دهد، به صواب نزدیک تر است.

چنین سازمانی می تواند با نظام سیاسی جا افتاده یک کشور به طرق مختلف مبارزه نماید. می تواند اعتماد و اطمینان را در آن کشور از طریق ترور های سیاسی و قتل افراد مؤثر آن رژیم، همانگونه که در زمان خمینی، در روز ۲۸ ژوئن ۱۹۸۱ (۸ تیر ماه ۱۳۶۰ هجری خورشیدی) اتفاق افتاد و بمبی قوی رئیس حزب وی آیت الله بهشتی، چند وزیر کابینه، و یا حکومت شاه، که در ژانویه ۱۹۶۵، تکان خورد و منصور، نخست وزیر کشور در حالی که روانه مجلس بود از طرف یکی از متعصبین جمعیت مؤتلفه اسلامی مورد سوء قصد قرار گرفت، مقاصد خود را عملی نمایند.

هم چنین، یک گروه مجاهد و چریکی می تواند قدرت شلیک خود را با قیام های توده ئی که تأثیر به سزائی در کارهای آنان دارد، و شاید بتواند آن را از طریق استفاده از تاکتیک های چریکی به منظور خشمگین نمودن نیروی پلیس کشور زیاد تر کند، تقویت بخشد. قیام توده ئی و دوروزه تبریز در فوریه سال ۱۹۷۸، به عنوان مثال، هنگامی که جمعیت زیادی از مردم شهر تبریز قبل از آنکه هلی کوپترها و تانک های شاه آنان را درهم بکوبد شهر تبریز را مورد تاخت و تاز خود قرار داده بودند. تمام این کارها از آنجا آغاز شده بود که پلیس شهر، تیری به طرف نوجوانی شلیک کرده بود که منجر به قتل آن نوجوان شده بود. هم چنین یک گروه مجاهد، می تواند از سلاح های خود استفاده نماید و در دور حامی اعتراض کنندگان خیابانی، و نیز پلیس های مأمور اجرای نظم و برهم زدن تظاهرات مردم باشد و هر زمان که اقتضا کند وارد گود شود. همانگونه که در روز ۲۰ ژوئن ۱۹۸۱ چریک های سازمان مجاهدین خلق، در خیابان های مرکزی تهران، جنگ خود با افراد سپاه را آغاز نموده بودند و یک جمعیت ۵۰۰۰۰ نفری در آن روز اعتراضات خود علیه رژیم خمینی را سر داده بودند. حرکات نمایشی و تماشائی خشونت که هر از گاهی با کمال مهارت و دقت علیه هدف ها طرح ریزی می شود نیز جالب است و مانند حمله های «بزن و فرار کن» چریک های فدائی خلق که در اواسط دهه ۱۹۷۰ از آن روش استفاده می کردند و ضربه های نیرومندی بر پیکر اذیکال های مذهبی که آن روزها در حال رشد بود، وارد آورده بودند از نظر نباید دور داشت.

موضوع حمایت از جنبش های چریکی مسلح که بتواند با رژیم سرشاخ شود پس از پیشنهادی قانونی که «سنا تور براون بک» درباره تغییر رژیم در ایران داده بود شدیداً

مطمح نظر قرار گرفته بود. زیرا اگر چه لایحه دموکراسی در ایران می‌تواند به عنوان پشتوانه‌ی برای مخالفان تبعیدی رژیم صلح جویانه معنی دهد، ولی طرفی که آن را تضمین می‌کند بگونه‌ی خودمانی اظهار نموده است که شرایطش می‌تواند مورد جرح و تعدیل قرار گیرد تا بودجه لازم برای عملیات نظامی سر بسته و محرمانه علیه تهران را در برداشته باشد (۲). در این فصل از کتاب، کوشش می‌کنیم استدلال کنیم که چگونه، دولتی در امریکا قادر است که با موفقیت چنین آموزه‌ی رادنبال و به اجرا درآورد. قسمتی از آن به آن علت که تنها گروه چریکی که در ایران می‌تواند وارد عمل شود گروه فدائیان خلق است که به شدت برای این کار نامناسب است، و قسمت دیگر آن که، نیروی دستگاه‌های حفاظتی ایران قادر است در دسرهای بسیاری برای مجاهدین، و یا هر سازمان برآینده جدیدی که در این راه قدم گذارد ایجاد نماید. چنانچه واشنگتن بر آن شود که قرارداد ی با هر گروه، یا دسته نامناسب دیگری به امضا برساند، در آن صورت، خطرات و ریسک منحرف شدن حمایت بیشتر از طرف غمخواران و جانبدارانی که با توجیه و دلیل آوری، سؤال می‌کنند که آیا چنین سازمان‌هایی می‌توانند به ایران و دنیای خارج، آینده بهتری عطا نمایند، چه جواب خواهند داد؟ به علاوه، چنین تکفل و ضمانتی، به سهولت، بهانه، یا اتوئی به دست حکام ایران می‌دهد تا انگشت خود را به سوی امریکا نشانه روند و از قواعد سخت گیرانه و تبعیض آمیز دولت امریکا که از یک طرف سنگ دموکراسی و حقوق بشر را به سینه می‌زند ولی در عین حال گروهی را حمایت می‌کند تا علم طغیان علیه آنان برانگیزد سخن گویند. در هر حال، امکان این که امریکا، به این گروه چریکی نا شایست و مطرود که ناگهان در غروب روزی که رژیم صدام در بهار سال ۲۰۰۳ میلادی در عراق ساقط شد و سپاهیان ملل متفق در حین عبور از بیابان‌های عراق نظرشان به چند هزار نفر آواره، و مسلحی بنام مجاهدین خلق، جلب شد، نظر داشته و حمایت خود را معطوف به آنان نماید. این امر، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

واشنگتن و مجاهدین خلق (۳)

پس از سقوط صدام حسین، دولت امریکا با انتخاب بسیار سختی مواجه گردید. می‌توانست پایگاه، و سازمان، را که سالها از نزدیک با صدام همکاری داشت و وابسته به رژیم وی که از طرف وزارت خارجه امریکا در روز ۱۸ اکتبر ۱۹۹۷ در لیست سیاه قرار گرفته بود، هر دو را منحل نماید. از طرف دیگر، می‌توانست بالقوه آن سازمان را زیر پر و بال خود گیرد و از آن به عنوان منبعی برای فشارهای سیاسی بر ملاها از طریق تحمیل جنگ‌های چریکی علیه آنان برای خود نگاه دارد.

بعضی از سیاسیون امریکا بگونه‌ی علنی از این راه حل دوم جانبداری نموده اند. دانیل پاییز، و پاتریک کلاسون، به عنوان مثال، در روزنامه نیویورک پست نوشته و ادعا نموده بودند که «ملایان ایران بگونه‌ی غیر عقلانی از مجاهدین خلق که در کمپی جداگانه در عراق موضع گرفته و از اهرم قدرت برخوردارند در هراس اند». برای ترساند ملاها از این که اقدامات خصمانه‌ی علیه امریکا

اتخاذ نمایند کافی است که جلساتی را که امریکا با مجاهدین خلق دارد، یا کمک‌هائی را که به این سازمان می‌نماید، تنها برای استفاده تبلیغاتی که از آنها گرفته می‌شود به اطلاع رژیم تهران برسانیم (۴). چندی پس از ۶ ژوئن، مجله «نیویورک ویکلی»، مقاله‌ئی به چاپ رسانید که یکی از واسطه‌های قبلی «سیا»، وماً موری از وزارت کشور امریکا به نام لاری جانسون، گفته بودند که در داخل پنتاگون، در دفتر «طرح‌های ویژه بحث برای این بوده است که می‌خواهند به طریقی به مجاهدین خلق دسترسی پیدا کنند و از آنها به عنوان محور، یا جانشینی برای فشار وارد آوردن به ایران استفاده نمایند».

در حقیقت، باید گفت که نشانه‌هائی از علائق جدیدی در سازمان دولتی امریکا از بعضی از دسته‌ها درواشنگتن قبل از شروع مبارزه نظامی علیه عراق دیده شده است. در خلاصه مذاکرات ۱۰ مارس سال ۲۰۰۳ میلادی سخنگوی ریاست جمهوری امریکا، آری فلچر، از اعترافات قبلی دولت ایران سخن گفته بود که بعد از تمام این حرف‌ها ایران به دنبال برنامه غنی‌سازی اورانیوم خودش است. فلچر، برخلاف رویه معمولی خود، این اقدام این سازمان تروریستی جهان را که نامش در لیست سیاه واشنگتن وارد شده است ستوده بود و گفته بود که تهران «پس از آنکه راه انتخاب دیگری نداشته است به داشتن چنین تأسیساتی اعتراف نموده است. زیرا که وجود آن تأسیسات به وسیله یک دسته مخالف سیاسی تأیید شده بود».

هر سوءظنی را که این اعترافات به وجود آورده بود، هنگامی که نیروهای دول متفق وارد عراق شده بود، تقویت شده بود. برای آنکه وعده‌های قبلی خود را جامه عمل بپوشانند، و موضعی در اختیار سازمان مجاهدین قرار نداده باشند، هواپیماهای جنگی امریکائی شروع به بمباران مواضع آنها نمودند و دو کمپ آنان را در روزهای ۱۰ و ۱۱ آوریل در حملاتی که گروه ادعا نموده بود منجر به کشته شدن ۱۸ نفر و زخمی شدن ۴۳ نفر از آنان شده بود، بمباران نموده بودند. با این وجود باید گفت که این هجوم امریکا به مواضع سازمان صوری و سرسری بود. زیرا منابع معتبر انگلیسی خاطر نشان بودند که این حملات در حقیقت، منجر به کشته شدن تعداد کمی از مجاهدین شده بود زیرا هدف آن بوده است که کمپ‌های مختلف و دور افتاده مجاهدین را که در آن زمان نقش مهمی را در جنگ صدام به عهده داشته بودند و مسئولیت‌های ویژه‌ئی را در دفاع ضد هوائی در شهرهای مختلفه عراق به عهده گرفته بودند (۵) که منجر به درگیری و دخالت‌های افراد نظامی امریکا شده بوده است، همه را بمباران و منهدم نمایند.

تنها هنگامی که جنگ وارد در مراحل نهائی خود شد، این سوءظن‌های قبلی تأیید شد. در روز ۱۷ آوریل، ژنرال دو ستاره امریکائی «وینسنت بروکز» از مقر فرماندهی خود در قطر، اعلام نمود که «در عین حالی که از مدت‌ها قبل سازمان مجاهدین خلق مورد هدف قرار گرفته بود، نیروی متفق، بر آن بود که نوعی توافق دست و پا کند که در این باره تسلیمی به عمل آید و آتش بسی اعلام شود. ۵ روز بعد، در تاریخ ۲۲ آوریل، هر دو طرف هنوز هم مشغول مذاکره درباره «مذاکرات» و «آتش بس»، و «عملیاتی که باید صورت گیرد» بودند تا معلوم کنند شرایط چه

باشد و چگونه باید آن را به مرحله اجرا درآورند. در هر حال، ژنرال نامبرده از این که فاش سازد که آتش بس قبلاً در تاریخ ۱۵ آوریل صورت گرفته بود و به چریک ها هم اجازه داده شده بوده است که سلاح خود را در اختیار داشته باشند، خودداری ورزیده بوده است.

اینکه چه چیزی در پس این ماجرا نهفته بوده است، روشن نیست. فرمانده عملیات مشترک، در این زمینه ممکن است استدلال کرده باشد که خلع سلاح کردن هزاران نفر سرباز بسیار کم اهمیت تر از تباه کردن وقت و معطوف نمودن دقت به کارهایی زاید و خارج از برنامه بوده است و در آن زمان بخصوص اینان باید به امور مهمه دیگری می پرداختند که بالاتر از همه، اجرای نظم و اعمال قانون در آن بلیشوبازار بوده است. از طرفی ممکن است که آنان در این صدد بوده اند که از نقش چریک های سازمان در بعضی از موارد حفظ صلح استفاده نمایند ولی بعد ها بر آنان معلوم شده بود که این وظیفه ئی بسیار شاق حتی برای نیروهای خودشان است. ولی باید بگوئیم که دلیل این کار هر چه می خواهد باشد، باشد. چنین تصمیم گیری، مگر آنکه از طرف مقام مهمی در پنتاگون گرفته شده باشد، یعنی همان افرادی که از کینه و عداوت خلقی هانست به تهران آگاهی داشتند و در آن لحظات بخصوص حساسیت موضوع از نظر آنان پنهان نبوده است و با علم به آنکه این گروه نیز سازمانی تروریستی بوده است دلیل دیگری نمی تواند داشته باشد. و شاید هم در نظر بوده است که در آینده به عنوان متفق از آنان استفاده شود.

اعلام آتش محققاً چنین معنی نمی دهد که هر نوع تصمیم رسمی درباره جنبش های این سازمان در آینده نیز گرفته شده است. این تنها بازتابی بوده است. بحث و مناظره بین افرادی بوده است که در ادارات دولتی امریکا، یعنی بین آنانی که قابلیت تصمیم گیری درباره نقش آینده سازمان مجاهدین داشته اند، یعنی، از نوع همان تصمیم گیری هایی که درباره طالبان در سال ۲۰۰۱ در افغانستان گرفته شده بود و اینکه آیا این جنبش مناسب برای انجام کارهایی که آنان در نظر گرفته اند هست یا نه! گرفته شده بوده است. از طریق رسمی، البته، پیشنهاد دیگری که در درجه دوم اهمیت برای اقدامات بعدی باشد وجود نداشته است و «دو گلاس ج. فیت» قام مقام وزارت دفاع امریکا در برنامه ریزی ها، بلافاصله پس از آن گفته بوده است که اتهامات در این باره «توضیح صفات اختصاصی موضوع بوده که چندان دقیق نیز نبوده است». و اضافه نموده بود که موضع پنتاگون در این قضیه آن است که این گروه «سازمانی تروریستی است» (۶). ولی گزارش های مربوط به اختلافات عقیده هنوز هم در حال ظاهر شدن است. یکی از مقامات امریکا به روزنامه ئی انگلیسی گفته بود «افرادی هستند که بر آن باورند سرنگون کردن رژیم تهران به عنوان تنها راه باقی مانده برای مبارزه با خطر داشتن بمب هسته ئی آن است که این کشور از درون متلاشی شود (۷).

چه به آن علت باشد که عناصر صلح گرا در دولت امریکا فاتح مباحثات شده باشند و چه به علت نورافکنی باشد که دقت نظربین المللی پس از آتش بس، بر روی مسئله انداخته باشد، کاخ سفید، بلافاصله پس از ۱۵ آوریل، رد گم کرد، و سه هفته

بعد در تاریخ ۸ مه، اعلام نمود که مذاکرات بعدی بین فرماندهان سازمان مجاهدین خلق و ژنرال امریکائی «رؤی اوڈی یرنو» منتج به این شده است که باید در شرایط آتش بس اصلی تجدید نظر شود. از این گروه، به هر حال، خواسته می شود که خلع سلاح شوند، سلاح خود را به ارتش امریکا تحویل دهند و تحت نظر و نظارت امریکا به مرکز اصلی خود در اشرف، که در ۱۲۰ کیلومتری بغداد است بازگشت نمایند. چند هفته بعد، در تاریخ ۱۵ اوت، مأ موران امریکا، طبق دستور وزارت امور خارجه خودشان وارد عمل شدند، و دفاتر سیاسی امریکا را که مربوط به جناح سیاسی آنها بود بستند.

با این وجود، این قرارداد تجدید نظر شده نیز هنوز پایان سرنوشت سازمان مجاهدین خلق را اعلام نکرده است. در ابتدا، چریک های سازمان اجازه داشتند سلاح های سبک خود را در اختیار داشته باشند و اوضاع و احوال دقیق آنان که ممکن است به آنان اجازه داده شود بار دیگر به سلاح های سنگین خود دسترسی پیدا کنند، مبهم برجای مانده بود. ۴ ماه پس از خلع سلاح، مأ موران وزارت امور خارجه گله نموده بودند که پنتاگون، نه تنها به اعضای سازمان اجازه داده است که سلاح های خود را نگاه دارند، بلکه به آنان آن آزادی را داده است که از کمپ های خود استفاده نموده و عملیات نظامی خود علیه تهران را از سر گیرند. در عین حال، یکی از سران نظامی در عراق، ژنرال سرتیپ «ریکاردو اسناچز»، نیز به این موضوع اشاره نموده بود که این گروه خلع سلاح نشده بوده اند و طبق میل خود می توانند به هر نقطه حرکت نمایند (۸). و حال آنکه در امریکا، گزارش شده بود که سربازان هوا برده شتاد دوم، حفاظت بعضی از جنبش های چریکی را که بعضی از امریکائیان به آنان میهن پرستان خطاب می کردند، به عهده دارند (۹). علاوه بر این ها، حتی در بدترین سناریوها، جنبش، هنوز هم با مارک تروریست در رفت و آمد باشد هنوز هم در موقعیتی قرار دارد که دوباره خود را از نو بسازد، نامش را تغییر دهد، سران و شعارهای خود را مانند انسان های متلون المزاج تغییر دهد تا موقعیتی جدید و طرفدارانی تازه نماید. سردمداران پنتاگون، باز، در موقعیتی هستند که نه تنها می توانند سازمان را بگونه ئی یک کاسه سرپرستی نمایند بلکه، افرادی را نیز که در رده های مختلفه قرار دارند و صاحب نفوذ هستند هدایت نمایند.

به همین علت است که در روز ۱۰ دسامبر ۲۰۰۳ تصمیمی که از طرف شورای حکومتی عراق برای اخراج سازمان مجاهدین از پایگاه خود در عراق گرفته شده بود، به عنوان تهدیدی برای مرگ جنبش تلقی نشده بود. اعلام نمودن این موضوع، هم چنین از اینکه شرح جزئیات کار را دهد و توضیح دهد که چگونه چریک های مجاهدین منحل و متفرق می شوند، یا اینکه آنها از حمایت امریکا برخوردار خواهند بود یا نه! که در این صورت بر روی جنگجویان نظارت می داشتند، سخنی به میان نیاورده بود. به طوری که یک دیپلمات غربی به روزنامه نیویورک تایمز گفته بود، این طرح یا نقشه، اصولاً غیر حقیقی بود و تنها برای آن طرح شده بود که «جلب رضایت ایران را بکند و سبب خصومت سران آن کشور با ائتلافیون در عراق نگردد» (۱۰).

کارآئی نظامی

درخواست اساسی جنبش به بعضی از چهره های واشنگتن بر روی این حقیقت استوار بوده است که هیچ نیروی مخالف و مسلح دیگری وجود ندارد که بگونه ئی جدی بتواند در برابر رژیم موجود در تهران ایستادگی کند. برای امریکا که بیش از ممالک اروپائی دم از اهمیت یک برخورد نظامی می زند و بارها بران تأکید نموده است، و آنرا از کوشش های دیپلوماتیک مؤثرتر می داند (۱۱)، از زبان «باب تورچلی» سازمان مجاهدین خلق به عنوان یکی از حامیان آنان در کنگره محسوب خواهد شد که تنها بازی موجود در شهر است» (۱۲).

به میزانی محدود، این عامل مؤثر، بازتاب کننده منابع سازمان مجاهدین است که قبلاً در شش کمپ مختلفه در عراق به فعالیت مشغول بوده است. گوا اینکه نیرو و قدرت حقیقی جنبش هیچگاه روشن نشده است، نه به آن علت که تشخیص بین جنگجویان و غیر جنگجویان ذاتاً مشکل است، زیرا قبل از سال ۲۰۰۳، سه هزار نفر چریکی که در آن سازمان جمع شده بودند، هزاران قبضه تفنگ، تانک، موشک، حتی هلی کوپترهای «ام ۸» ساخت روسیه را در اختیار داشتند که طبق گزارشات واصله از موقعیت مناسبی برخوردار نبوده و از بقایای بجای مانده جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ بوده و به هر حال تاریخ خدمت آنها گذشته بوده است. چیزی که برای مجاهدین مهم تر است شبکه هواخواهان و جانبداران آنان در ایران است که در سال های اخیر در ایران، و به ویژه در تهران جان گرفته است. اگر چه این شبکه شامل معدودی از افراد است با این وصف، توانسته بود جایگاه های امنی در اختیار چریک های مجاهدین قرار دهد تا آنان بتوانند عملیات نظامی خود را ادامه دهند، سلاح های خود را که جنبش موفقانه آنها را در مرز عراق جابجا نموده است در محل های امن انبار نمایند. یکی از گذرهای مورد علاقه و محبوب، بین کرمانشاه و ایلام بوده است که در یکی از تعویض های نوعی، که در روز ۸ ژانویه صورت گرفته بوده است، سه نفر از اعضای مجاهدین خلق به داخل ایران نفوذ کرده و در عین حالی که اجناسی را در مرز حمل می نموده اند تا به تهران ببرند، به وسیله سربازان ایران به قتل می رسند (۱۳). این شبکه به سازمان اجازه داده است که بعضاً عملیات حیرت انگیزی از نافرمانی و خشونت را علیه رژیم که در عراق و پاریس پیاده شده و به رمز رادیوئی به تهران مخابره شده بوده است به اجرا در آورد. در سال های اخیر، آنان برنامه ترور لاجوردی، رئیس سابق زندان اوین در سال ۱۹۹۸، و سرتیپ علی صیادی شیرازی را که معاون فرمانده سپاه پاسداران بوده است در ۱۰ آوریل سال بعد به اجرا در می آورند. این نوع تاکتیک و فن آوری هاست که می توان به بعضی از افراد در پنتاگون که سایر چریک هائی از این نوع در آن جا برای خود دوستانی دست و پا کرده اند متوسل شد زیرا قابلیت آنان برای ضربه وارد آوردن های فوری و کاری بر حریف، در یک لحظه مشخص و معین، و این قابلیت جذب، خود شارح این موضوع است که به چه دلیل جنبش، یا بقایای آن - افراد مشخص یا سلول هائی که اخیراً جذب آن شده اند - می توانند در آینده به گونه ئی امکان پذیر، هم دردی و موافقت واشنگتن را حتی اگر سازمان حقیقی آنها به وضعیت غیر قانونی خود ادامه دهد، جلب نمایند (۱۵).

این قدرت نظامی بالقوه چنین معنی می دهد که سازمان مجاهدین خلق ایران، یا

هر سازمان دیگری که ظاهر گشته و جانشین آن گردد ممکن است روزی، چه بگونه ئی پنهان و چه آشکارا، چنانچه آینده ئی سیاسی داشته و به شدت مورد احتیاج باشد، از حمایت های امریکا برخوردار گردد. ولی این امر، نه به نفع و مورد علاقه ایران و نه ایالات متحده امریکاست و چه بسا با قرب احتمال هر نوع کوشش امریکا برای لجام زدن به رهبران و یا درهم ریختن ثبات سیاسی جمهوری اسلامی اعتبار جلوه کند.

چه اشکالاتی در سر راه حمایت امریکا از مجاهدین خلق وجود دارد؟

یکی از مشکلات مرکزی پشتیبانی امریکا از سازمان مجاهدین این است که واشنگتن را متهم به کوتاه بینی میکند. زیرا از گروهی حمایت می کند که تنها هدفش از زیر خراب کردن رژیم کنونی ایران است و با این کونا نگر، اصولاً به آینده نگر، های دراز مدت و نتایجی که ممکن است از آن بگیرد غافل است. در لافاه تجاری که امریکا در عراق معاصر پیدا کرده است و طی آن حکومت صدام بگونه ئی ناگهانی و قبل از آنکه تدبیری برای نظم و اداره آن کشور اتخاذ شود، پایان پذیرفت، چنین اتهاماتی به حقیقت، و به روشنی جایز است.

این کوتاه نگر غیر قابل اشتباه است. زیرا که لنگرگاه اعتبارات و ارزشهای سازمان و طرز تفکر های آن به ندرت می تواند با ارزش های قلمداد شده حامیان امریکائی اش قابل مقایسه باشد. سازمان، با مارکسیسم وصلت نموده است و به عنوان مثال، از لحظه شروع به کارش در سال ۱۹۶۵، و هنوز هم، جای پا و اثراتی روشن از آنچه هست با خود حمل می کند: اساسنامه شورای ملی مقاومت که در سال ۱۹۹۵ در «دورت موند» ترسیم شد، اشارات مبهمی به «حمایت از کارگران، دهقانان، و جمعیت کثیرتوده های زحمتکش می کند و دم از انقلابی نمودن قوانین موجود ایران می زند که از طریق آن بتوان به مالکان حقیقی میوه های کارگری خود کمک نمود می زند». جناح چپ بنیادین آن نیز از نوشته های «چه گوارا» و پارتیزان های امریکای مرکزی و جنوبی در تاکتیک های نظامی که این اواخر علیه رژیم شاه و ملاها از آن استفاده می شدند شأت می گرفت. به گفته یکی از رؤسای ک. جی. بی. در تهران، «ولا دیمیر کوزیچکین»، که با مراجعه به خاطرات خود در مغزش، سخن می گفت، اشاره می نمود که جنبش، هم چنین به عنوان یک مرکز اطلاعاتی برای مسکو عمل می نموده است. تنها عقیده به برابری زن و مرد است که می تواند به آنچه سازمان اعلام نموده است جامه عمل ببوشاند و همین موضوع است که می تواند بگونه ئی امکان پذیر بگوش شنوندگان غربی آشنا باشد. طرفداری از زنانی که بدون هیچ گونه دلیلی پس از ازدواج رجوی با مریم عضدان لو، در سال ۱۹۸۵ صورت گرفت که انتخابش به عنوان لیدر مشترک و باهم، در بوق و کرنا زده شد و به حساب دست آوردی برای سازمان تلقی گردید - انقلابی ایده نو لوژیک - برای زنان ایرانی.

گو اینکه میثاق ۱۹۹۵ به انتخابات عمومی و حق رأی و شرکت در انتخابات تأکید می کرد و از «حقوق برابر سیاسی و اجتماعی» سخن می گفت و در نظر داشت به

تبعیضات از هر نوع آن که باشد خاتمه دهد، باین وصف، تعهد گروه به اعتبارات و ارزشهای امریکائی، یعنی «آزادی» و «دموکراسی» از مدت ها قبل به وسیله آن دسته افرادی که به فقدان دموکراسی حقیقی در بین سازمان مجاهدین و جناح های سیاسی آن، هم چنین به غیرقانونی اعلام نمودن شورای مقاومت ایران اشاره می کنند و آن را به رخ گردانند گان سازمان می کشند، مرد سؤال قرار گرفته است. موضوع هائی که به آن ها اشاره شد، اگر وجود نداشته باشد، گروه، ناپاک و ملعون شناخته می شود و همان تناقض گوئی ها و اختلافاتی را پیش می آورد که جنبش «یونیتا» در آنگولا با آن مواجه شد و داستان چنان بوده است که پس از قریب سی سال تضادی که جنبش با دولت، در «لوواندا» داشت، همواره دم از دموکراسی می زد. ولی در حقیقت همه دعواها بر سر هوس و جنون رهبران «جُناَس ساویمبی»، و از سرگیری جنگ های مدنی پس از شکست وی در انتخابات ۱۹۹۲ بود که نشان داده بود حزب سیاسی کشور نمی تواند ادعای ارزش و اعتبار برای برقراری دموکراسی در کشور نماید مگر آن که خود راه دموکراسی را در پیش گیرد و اقدامانش با آن سازگار باشد. بعلاوه، جلوگیری از روند دموکراسی در هر جنبش سیاسی به روشنی متضمن آن است که از حقوق بشر تخطی شود- مانند اذیت و آزار اعضائی که در خط حزب گام بر نمی دارند- که سبب می شود هر دولت غربی در کمک رسانی خود به دستگاه مشکوک گردد.

اتهاماتی که به طرز تفکر و شخصیت رهبران جنبش، مسعود و مریم رجوی، به بهای ازدست رفتن دموکراسی زده می شوند نه تنها به علت وجودی این هر دو است بلکه روزنامه نگاران محترمی که از کمپ نظامی آنان در عراق دیدن کرده اند و شاهد شست و شوی مغزی و دست اول اعضای جنبش بوده اند- مورد تأیید قرار گرفته است: به ویژه یکی از گزارشگران «وال استریت ژورنال» که از کمپ سازمان در سال ۱۹۹۴ دیدن نموده بود و درباره تعالیم حزبی اجباری مقاله ئی نوشته بود، می گوید که «کودکان، مانند گروگان، از پدر و مادر خود، و نیز خشونت های تکان دهنده» به دورند. از همان روزهای اولیه انقلاب، «پیتر وادمن» نوشته بود که سازمان مجاهدین خلق به صورت شخصیتی مقتدر و مکتب تفکر درآمده است که تنها معدودی از افرادند که می توانند در آن سازمان سؤال کنند. «کالدمن» می نویسد که بعضی از پیروانی که لغزش نا پذیری رهبر «یا بگونه ئی» که رجوی خود می گوید راهنما» را مورد سؤال قرار داده بوده اند، به سختی مضروب و زندانی شده اند.... و بعضی از اعضائی که درخواست ترک عراق را داشته اند.... ماه ها در زندان مجرد بسر برده اند (۱۶).

«والدمن» به ادعاهای یک عضو گذشته سازمان، و کهنه کاری که در شانزده سال گذشته با سازمان محصور بوده و به یکی از خاطرات وی اشاره می کند که گفته بود: شبی از شب ها سران سازمان دستور داده بودند که تمام جنگجویان متأهل از همسران خود جدا شوند. رجوی، فردی که از شاخه ئی به شاخه ی دیگر پریده بود، اظهار داشته بود که ما باید همه کس را فراموش کنیم و تنها وی را دوست داشته باشیم. سومین ازدواج رجوی، در این نوشته های رسمی شباهت به ازدواج های

شخصی حضرت محمد داشته است که در قرآن به آنها اشاره شده است و به عنوان «نوری از جانب خداوند» ستوده شده، و عطیه ئی الهی برای بشریت، تلقی شده است. این نوع ادعاها و بعضی دیگر از آنها، از مدت‌ها قبل به وسیله رؤسای پلیس فرانسه تأکید گردیده و این گروه را «مکتبی فلسفی» خوانده است. از طرف دیگر می‌شنویم که دیده بانان مستقل و نگهبانان حقوق بشر که شهادت و گواهی اعضای سازمان را منتشر نموده اند گزارش نموده اند که آن عده از اعضای سازمان که قصد ترک سازمان را داشته اند مجبور بوده اند که قبل از ترک، در نواری اعتراف نمایند که اینان جاسوس ایران بوده اند (۱۷).

علاوه بر تحمل ناپذیری انتقادهای داخلی، سازمان، بدنامی دیگری برای نیز کسب کرده است و آن اینکه تحمل شنیدن انتقادهای خارجی را نیز از دست داده است. رهبران یک سازمان هلندی برای ایرانیان در تبعید «گروه پیوند»، ادعا نموده اند که در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۹۸ و ۲۸ مارس ۱۹۹۹ به دفاتر آنان در «آرنهام» دستبرد زده شده و آثار تاریخی معروفی که در آن بوده است به وسیله اعضای سازمان مجاهدین خلق که از مدت‌ها قبل «پیوند» از کارهای آنان انتقاد می‌کرد، به یغما برده شده است. و در ژانویه سال ۱۹۹۹ در یکی از شهرهای آلمان بنام «برمن»، اعضای آن به قصد کشتن یک نویسنده ایرانی بنام دکتر علی نوری زاده که اغلب از رهبری رجوی انتقاد کرده بود، وارد آن شهر شده بودند. نوری زاده نوشته بود:

من در کشورهای اروپا دور می‌زدم و درباره قتل‌های زنجیره ئی که در ایران صورت می‌گرفت سخنرانی می‌کردم که در این اثنا دعوت نامه ئی به دستم رسید تا یک سخنرانی نیز در «مؤسسه ایرانیان در تبعید واقع در شهر برمن داشته باشم». نام این مؤسسه را قبلاً نشنیده بودم ولی با صحبت در آن مخالفتی نکردم. دقایقی پس از آنکه سخنان من شروع شد، در حدود ده پانزده نفر از حاضرین در جلسه که همه در یک ردیف از صندلی‌ها نشسته بودند ناگهان شروع به استفاده از لغات رکیک نمودند و به گونه ئی تهدید آمیز به طرف من هجوم آوردند. قبل از آنکه من فرصتی برای عکس العمل داشته باشم آنها چیزی به صورت من پرتاب کردند و شروع به زدن من نمودند.... پلیس، بعداً به من گفت که آنها بالن‌هائی را با رنگ انباشته و آن‌ها را به طرف من پرت نموده بودند و همه آماده بودند تا به محض آنکه من به زمین افتادم بالگرد بر سر من بکوبند. تنها مداخله یک همدست، یا شریک جرم بود که آنان را دفع کرد و به پلیس اجازه داد در صحنه حاضر شود، حمله را خنثی سازد و جان مرا نجات دهد. پس از این ماجرا کاشف به عمل آمد که آن گروه همه گل میخ‌هائی قه ئی از فلز در نوک کفش‌های خود تعبیه نموده بودند تا به مجرد آنکه من به زمین بیفتم بالگرد زدن‌های خود مرا از پای در آورند. رهبر گروه که پلیس کاملاً وی را می‌شناخت یکی از آدم‌کشان بغداد بود. مؤسسه ئی نیز که از من دعوت به عمل آورده بود که در آنجا سخنرانی کنم نیز کاملاً ساختگی بود تا مرا فریب دهد و در دام بیاندازد (۱۸).

بهتر از این نمی‌شود علاقه سازمان خلق به دموکراسی و حقوق بشر را که سابقه اش به رژیم صدام حسین گره خورده بود تعریف کرد. آن قدر به صدام نزدیک بوده است که هر نوع اتحادی با واشنگتن، تنها برای این موضوع بخصوص هم که شده باشد، انتقاد سریع و قابل توجیهی را که امریکا دارد با آبروی خود بازی می‌کند

و تمام آنچه را که دارد در طبق اخلاص گذاشته و می خواهد اصول و قواعدی را که به آن پای بند بوده است همه را فدا کند تا به هدف های فوری خود دست یابد. اگر چه طرفداران سازمان استدلال مرده اند که وابستگی بین صدام و سازمان مجاهدین خلق فقط برای سهولت کارها بوده است - مانند روابط امریکا و عراق در دهه ۱۹۸۰ - با این وجود این موضوع گمراه کننده خواهد بود زیرا که روابط این دو با هم، عمیق و پایدار، بوده است. رجوی، برای اولین بار در سال ۱۹۸۲ با صدام ارتباط برقرار کرد. از خانه خود در پاریس، پس از فرار از دست خمینی در سال قبل از آن به بغداد رفت. و از سال ۱۹۸۶، هنگامی که ناگزیر شد پاریس را به علت عصبانیت جدی دولت فرانسوا میتران ترک نموده و به جای آن به عراق رود، چریک های سازمان، به عنوان جناحی از سپاهیان صدام درآمدند و به دستور بغداد، در سال های آخر جنگ، حملات خود علیه نیروهای جمهوری اسلامی را در تابستان ۱۹۸۸ و بعد از آن، دوش به دوش گارد جمهوری عراق بویژه در حملات مربوط به چریک های کرد در سال های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ ادامه دادند (۱۹). طبق اظهارات چندین نفر از پناهندگان معتبر، مانند نوروز علی رضوانی که قبلاً قائم مقام رهبر بوده است، سازمان این اواخر کوشش نموده بود تا باز رسان سازمان ملل را با مخفی نمودن سلاح های عراقی در کمپ اصلی که در شمال شرقی بغداد قرار داشت بفریبد و در کار تیم بازرسی سازمان اخلاص ایجاد کند. در ژانویه سال ۲۰۰۳، این نوع گزارش ها بعداً تیمی بسیار قوی، مرکب از ۳۳ نفر از افراد سازمان ملل متحد را برانگیخت تا به یکی از پایگاه های مجاهدین در «ابو غریب»، در ۴۰ کیلومتری جنوب بغداد حمله بر نند اگر چه در این حمله چیزی به دست نیاورده بودند (۲۰).

جای تعجب نیست که صدام سازمان مجاهدین را جزو لشکریان خود به حساب نیاورد و سبق اظهار نظریکی از اعضای دولت کلینتون، که در سال ۱۹۹۴ با روزنامه «وال استریت» صحبت می نموده است، حتی، به مجاهدین به دیده ثنی وفادار تر از لشکریان عاقی خودش می نگریسته است و از درآمدی که سازمان ملل متحد به عنوان «نفت برای تغذیه» در اختیارش قرار می داد، رهبر عراق از اینکه مبلغ معتنا بهی از آن را اسراف گونه در راه ایجاد پایگاهی جدید برای جنبش در «فلوجه» که در ۴۰ کیلومتری غرب بغداد است و محوطه ثنی به مساحت ۲/۶ مایل مربع را در بر می گرفت و ۳۰۰۰ نفر عضو در آن محل ساکن بودند خرج نماید، دریغ نداشت.

در هر حال، خونین ترین، و ننگین ترین فصل در داستان طولانی عملیات مجاهدین خلق با صدام حسین، در سال ۱۹۹۱، به هنگام قیام شیعیان در عراق به وقوع پیوست. و آن زمانی بود که تانک ها و نفرات مجاهدین بدون هیچگونه شک و شبهه ثنی به لشکریان عراق کمک نمودند تا شورش شیعه فرو نشیند و انتقامی تلافی جویانه علیه هزاران افراد بیگناه غیر نظامی در وحشی ترین حد قابل تصور بشری از آنان گرفته شود. نقش مجاهدین در این نمایشنامه، به وسیله سازمان بی طرفی از قبیل عفوبین المللی و روزنامه نگاران محترمی که حمام های خون اولیه را در بیابانها مشاهده نموده بودند، برای اطلاع مردم جهان مخابره شده بود.

تروریسم

چون نقش مجاهدین خلق در فرونشاندن قیام سال ۱۹۹۱ شیعیان عراق به طور وضوح نشان داد که رهبران سازمان هیچ گونه شک و تردیدی در برابر غیرنظامیان بی گناه به خود راه نمی دهد، لذا حوادث خونین آن واقعه، و قرائن بیشتر، از عنوانی که امریکا در سال ۱۹۹۷، و اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۲، به آن جنبش به عنوان «تروریست» اعطا نمود، چندان دور از ذهن نبوده است. به هر دلیل غیرروشنی که می خواهد باشد، هرگاه، یک جنگجوی غیرنظامی، یا مجاهد، خون بیگناهی را بر زمین بریزد، چه وی را از روی سوء قصد هدف قرار دهد یا اینکه پهلوی پهلوی ضربه زند، بسیار مشکل است که بتوان از عمل وی در برابر اتهامی که به عنوان «تروریست» بر وی وارد می شود دفاع نمود.

سردمداران، و جارجیان امریکا، مشتاق، بر چشم پوشی از موضع تروریست های «خلقی»، خشونت سال ۱۹۹۱ مجاهدین را تا آنجا که توانسته بودند کم اهمیت جلوه داده بودند. دانیل پائیز، و پاتریک کلاؤسن، به عنوان مثال، استدلال کرده بودند که اینها ۱۵ سال قبل تروریست بودند.... ولی، در ۱۵ سال گذشته، به صورت یک لشکر سازمان یافته درآمده اند که حملات تهاجمی شان تنها متوجه رژیم ایران بوده است. به خلاف حزب الله، سازمان مجاهدین خلق، تنها به رژیم های خاصی حمله می برد. و باز برخلاف سازمان آزادی بخش فلسطین،..... سازمان مجاهدین حقیقتاً جامه بربریت را از تن به دور کرده است (۲۲). این گفته ها، باز تاب کننده خط رسمی گروه شد تا آنجا که محمد محدثین، سخنگوی سازمان ادعا نمود که عملیات فعالانه آنها فقط متوجه هدف های نظامی است و اینان با هدف های غیرنظامی و مردم عادی کاری ندارند. لذا حقان باید درباره این گروه لفظ «تروریست» را به کار برد.

ولی سابقه تاریخی سازمان مجاهدین خلق در داخل تهران حکایت از عدم اطمینان نسبت به این گفته های سخنگو دارد و دلالت بر تلفاتی دارد که در اثر حملات این گروه به ساختمان ها و مؤسسات وارد آمده و بیشتر آنها در کناره مرز ایران و عراق و یا در درون پایتخت بوده است. در اثر یک بمب گذاری ناگهانی زیادی که در سال ۲۰۰۰ در تهران، به عنوان مثال، به وقوع پیوست، تعداد زیادی از افراد عادی غیرنظامی کشته و مجروح شده بودند. در روز ۴ فوریه، حمله ئی به دفتر رئیس جمهور خاتمی به عمل آوردند و هدف از این کار این بود که در مراسم بیست و پنجمین سال استقرار جمهوری اسلامی اخلاص ایجاد نمایند. این حمله یک نفر کشته به جای گذاشت. در ۱۳ مارس همان سال، طی یک سلسله انفجارهای کشنده در یکی از نقاط مسکونی نزدیک به دفتر مرکزی سپاه پاسداران در شمال تهران، ۴ نفر مجروح شدند ولی معلوم نشده بود که اینان، غیرنظامی بوده باشند. در ۸ ماه مه، ۶ نفر دیگر در اثر حریق کشنده ئی که در اثر بمب گذاری در حوالی ستاد پلیس تهران رخ داد از بین رفته بودند، و در روز ۱۷ ژوئیه سال ۲۰۰۰ میلادی در حدود ۲۰ بمب کشنده در ناحیه سید خندان تهران، که نزدیک به دفاتر وزارت اطلاعات بوده است، منفجر شده بود که ظاهراً دلالت بر عملیات انتقام جویانه ئی داشته است که در هفته قبل آن مأموران دولتی برای دانشجویان مزاحمت ایجاد نموده بودند. در روز ۱۲ اکتبر، حمله دیگری با خمپاره در خیابان سئول تهران به عمل آمد که رادیو

تلویزیون دولتی آن را «حمله تبعیضی» به ورزشگاه تهران در نزدیکی های پادگان نیروی انتظامی خوانده بود. در ۱۲۴ کتبر، انفجار عظیمی در یکی از مراکز مهمات مشهد در حوالی لشکر ۷۷ ارتش ایران به وقوع پیوست که پس از انجام، سازمان مجاهدین خلق مسئولیت آن را گواينکه هيچوقت فاش نشد که چه خرابی هائی به بار آورده بود، به عهده گرفته بود.

حتی اگر سازمان مجاهدین لاف زند، ومباهات کند که سابقه صاف وبی آلايشی در ایران دارد، بیشتر احتمال دارد که این لاف زنی ها، در اثر اعتراضات اصولی، برای ضربه زنی از نوع «خسارت وارد آوردن پهلو به پهلو» باشد. که تها می توانست تأثیری بسیار ناچیز، از اجزاء بسیار کوچکی از سازمان باشد که در درون ایران به فعالیت مشغولند و پلیس ایران ظالمانه به دنبال آنان است (به گفته زیر توجه شود).

هر نوع تردید، یا درنگی که بر روی صلاحیت سازمان به عنوان «جنبش تروریستی» به عمل آید ظاهراً پس از ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ بوده است که مقامات فرانسوی، طبق دستورات قاضی فرانسوی «ژین لوئیس برژوئییر» عمل می نموده اند. هزاران نفر پلیس مسلح، همراه با وسائل نقلیه جنگی وهلی کوپترهای توپ دار را تجهیز نموده بودند تا حملات خود علیه دفاتر سازمان مجاهدین خلق در پاریس را که در مرحله «اوورز-سور-اوواز»، وبعضی محل های دیگر در شمال وجنوب پایتخت قرار داشت آغاز نمایند. پس از حمله، آژانس ضد جاسوسی فرانسه اعلام نمود که سازمان در نظر داشته است به سفارتخانه های ایران در اروپا حمله برد و پاریس را به عنوان دفتر کزی عملیات خود انتخاب نماید. روزنامه ئی غیر مجاز به نام «مجاهد» به راه انداخته بوده است که تهدیدی برای نظم عمومی بوده است زیرا که این روزنامه خوانندگان را تحریک می کرده است تا رهبران اصلی ایران را که در نظر بوده است از پاریس دیدن نمایند، به قتل برسانند. رئیس پلیس فرانسه همچنین ادعا می نموده است که گروه، در نظر داشته است با حذف فیزیکی اعضای سابق جنبش که بعداً به رژیم ایران پیوسته وبامقامات امنیتی آن دست به یکی کرده بودند پیرا زد (۲۳). گزارش ادامه می دهد که «سازمان در فرانسه، عملیات متعددی انجام می داده است که زیرزمینی،... غیرقانونی، وحتی عملیات جنائی، از مصادیق آن بوده است. بنابراین حمله پلیس به آن، جایز بوده است زیرا که «خلق» از بنیان، سازمانی جنائی بوده است که هدفش تهیه مقدمات برای عملیات تروریستی وتأمین اعتبارات مالی برای تشکیلات اقتصادی تروریسم بوده است. بعضی هانسبت به این اتهامات اظهار شک نموده اند ولی به هر حال، اتهام وارد آوردن به آن سازمان پس از چنین اقداماتی، باید بی باکانه و خراب کننده سابقه کشور بوده باشد.

اتهامات مربوط به رشوه خواری

آخرین علتی که به چه دلیل امریکا از سازمان مجاهدین خلق حمایت می کند ممکن است جنبش آن کشور علیه ایران را به مخاطره بیندازد و آن را آبتن اتهاماتی از قبیل دورویی وسالوس وکوته نظری نماید. و آن وقت چنین درک شود که چنین ضمانت وتکفلی می تواند محصول تبلیغات سرمایه گذاری برای منافع

ملی و حقیقی امریکا باشد. تنها به یک علت، که چرا جنبش در گذشته توانسته است موافقت و همدردی قابل ملاحظه کنگره امریکا را به خود جلب کند، همین امر، دلالت بر آن دارد که این سازمان قادر است حمایت های سیاسی برای خود ابتیاع نماید.

اعتبار و تفوق این قدرت مالی به وسیله یک روزنامه نگار محلی واشنگتن به نام «کنت تیمزمن» مورد تحقیق قرار گرفته است. «کنت» توضیح می دهد که بسیاری از حامیان سازمان، در کنگره، «سهم مالی دخالت» خود را از «شورای مقاومت ملی ایران» دریافت نموده اند. این حامیان عبارتند از «روبرت تریچلی»، «دموکراتی از نیوجرسی» که گفته شده است مبلغی در حدود ۱۳۶۰۰۰ دلار دریافت نموده است. «دموکرات دیگری از نیویورک به نام «گاری آکرمن» همراه با نماینده دیگری از جمهوری خواهان از اوهایو، قبول نموده بودند که مبلغ ۴۰۰۰ دلار به عنوان هدیه قبول نمایند که بعداً این موضوع به وسیله یک مأمور مخفی اف.بی.آی، قبل از آنکه به وسیله «تیمزمن» منتشر شود، کشف شده بود. قدرت و تمایل جنبش برای خرید نفوذ در واشنگتن، از محل هایی که در روزنامه های امریکا برای خود می خرد تا از آنها استفاده تبلیغاتی نماید مشهود است. مثلاً یک صفحه کامل آگهی را در روز ۱۵ ژانویه سال ۲۰۰۳ از روزنامه نیویورک تایمز خریداری نموده بود تا آگهی های تبلیغاتی خود را در آن به چاپ رساند و مبلغ ۱۰۴۰۰۰ دلار برای این کار به وسیله یکی از حامیان جعلی آن به روزنامه پرداخت شده بوده است (۲۴). تنها جم و بورش ناگهانی ماه ژوئن ۲۰۰۳ پاریس که طی آن مبلغی در حدود ۸-۹ میلیون دلار وجه نقد به تصرف پلیس درآمده بود، دلالت بر آن داشته است که جنبش، از وضعیت مالی بسیار درخشانی برخوردار بوده است.

بنابراین باید پرسید که سازمان مجاهدین خلق این مبلغ هنگفت را از کجا به دست آورده و منبع مالی آن کجا بوده است؟ طبق اظهارات یکی از این مرتدین، یا پناهندگان که زمانی در سمت محافظ شخصی مریم رجوی انجام وظیفه می نموده است:

در آخر هر ماه که می شد یک کامیون نظامی عراقی که شدیداً از آن محافظت می شد در نقطه مخصوصی که مریم رجوی در آن اقامت داشت وارد می شد. این کامیون حامل صندوقی بود که پر از وجوهای عراقی بود که به محض ورود کامیون به فوریت تخلیه می شد. از صحبت هایی که من گاه و بیگاه می شنیدم، و از پول هایی که آن ها را به چشم می دیدم، چنین دریافت کردم که مبالغ بسیاری از این وجوه، عطیه های کشورهای عربستان سعودی، بحرین، و کویت بوده است. یکی از کارهای جالب سازمان این بود که انجمن های خیریه قلابی و ساختگی در کشور های غربی اروپا به راه می انداخت تا قبل از آنکه وجوهای حاصله از آن را به خارج از کشور، که معمولاً «دوبی» بوده است، بفرستند، وجوهای بی شماری از این طریق کسب می نمودند. در رأس این عملیات مالی و جابجاشدن پول، رقمی بوده است به نام «محمد طریقت ما» که در سازمان، فقط به نام «یاسر» از آن یاد می کردند (۲۵).

این اعترافات بعداً مورد تأیید پلیس فرانسه قرار گرفت و علاوه بر آن، افشا نموده بود که تعدادی از افراد ناشناخته که از پشتیبانان عربستان سعودی و یمنی بوده اند کمک نموده بودند تا پشتوانه مالی در اختیار جنبش قرار دهند (۲۶). مقامات محلی

دستگاه‌های جاسوسی آلمان نیز تأیید نموده بودند که قبل از آنکه در نوامبر ۲۰۰۳ بوسیله Landesamt für Verfassungsschutz (LV)، دستگاه انتلیجنت آلمان، کارشان تعطیل شود، سازمان‌های خیریه جعلی و غیر حقیقی مانند «مؤسسه کمک به پناهندگان ایرانی»، کمک‌های مالی بسیاری برای «شورای عالی مقاومت ملی ایران»، از جمعیت عظیم ایرانیان در تبعید، که ساکن هامبورگ و برمن بوده‌اند دریافت نموده بوده است.

البته دلایل دیگری نیز وجود دارد که به چه دلیل حامیان سازمان مجاهدین خلق چنین نفوذی در آمریکا به دست آورده‌اند. یا اینکه حداقل، توانسته‌اند موفقیت‌هایی در تلفیق ضدیت و مخالفت خود علیه رژیم موجود را با حمایتی که از جانب آمریکا دریافت می‌کنند به وجود آورند و برای حمایت از جنبش‌های خود از آن استفاده نمایند. چون نیروی مخالف و رسمی دیگری برای رژیم موجود ایران جز سازمان مجاهدین خلق وجود ندارد و به هر حال این سازمان خارج از جریان اصلی و سیاسی ایران است لذا به قول معروف، هر کسی که با رژیم موجود ایران مخالفت ورزد گفته می‌شود که با سازمان مجاهدین خلق در ارتباط است. این روند از اوایل سال ۱۹۹۳، یعنی از زمانی که سازمان در کنگره آمریکا، دوستانی برای خود دست و پا کرد که به عنوان اولین غمخوار با آن همراه شدند و نماینده سازمان خلق به نام محمد محدثین به اعضای کنگره آمریکا از طریق روبرت آندروز، نماینده کنگره، به عنوان فردی که مطالعاتی در اصول دموکراسی و حکومت قانون دارد معرفی شد، آغاز شده است. سال بعد، گروهی کوچک ولی در حال رشد از حامیانی که کم و بیش نغمه‌های کمک آنان در همان زمینه شنیده می‌شد سروکله‌شان پیدا شد و در سال ۱۹۹۴، «جیمز ترافیکانت»، دموکراتی از ایالت اوهایو، رجوی را بهترین فرصت برای دموکراسی در ایران خواند و سناتور دموکرات «هاول هفلین»، از آلاباما، عنوان نمود، که این گروه، همان‌هایی هستند که حقیقتاً باور ما بر آن است که از آزادی و حقوق بشر در ایران دفاع خواهند نمود. در دهه بعد از آن گروه در حال رشد هواخواهان سازمان در تلفیق مخالفان با رژیم تهران و حمایت خود از سازمان مجاهدین کوشش نمودند: یکی از اظهارات جالبی که در این زمینه در یک کنفرانس مطبوعاتی که به وسیله «گری آکرمن» و «ایلناروس-لِهتین» ترتیب داده شده بود، به چشم می‌خورد این بود که ادعا شده بود «این تنها حمایت ما از آرزوها و آمال مردم ایران برای تغییرات بنیادی و هدف‌های دموکراتیک شورای مقاومت ملی است که می‌تواند به سهم خود نقشی اساسی در صلح، حقوق بشر، و ثبات این نقطه از جهان بازی کند».

سازمان مجاهدین کمک نموده است تا این ادراک را با وارد آوردن اتهامات - که برخی از آنها مستحکم، و برخی دیگر ثابت نشده بوده‌اند - درباره برنامه‌های اتمی ایران (فصل چهارم)، جعل نماید و در بوق و کرنا بدمد. جالب توجه بوده است که در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۳ میلادی، بلافاصله پس از آنکه دم و دستگاه سازمان توسط پلیس فرانسه برچیده شد و موقعیت سازمان را در حالتی نامساعد قرار داد و نظرسا

ها را به خود جلب نمود، سخنگوی سازمان مجاهدین خلق درواشنگتن، علیرضا جعفرزاده، کنفرانس مطبوعاتی جدیدی ترتیب داد تا طی آن اعلام نماید که سازمان ما، به محلی ناشناخته و اعلام نشده از تأسیسات اتمی ایران در «کلاهدوز»، شمال غربی تهران، دست یافته است. گویا اینکه اشاره دیگری به ادعای خود ننمود، جعفرزاده ادعا نمود که این کارخانه که مساحت آن در حدود ۴۰۰۰۰ فوت مربع است، تحت مراقبت «ژنرال جوادربانی» قرار دارد و در آن دستگاه‌های تفکیک کننده که برای غنی سازی اورانیوم ضرور است، نصب شده است. و به گفته های خود چنین ادامه داد: این جایگاه مخفی ماشین آلات، هم چنین امکان می دهد تا در صورت هر نوع حمله نظامی به کارخانه نظنز، برنامه اتمی ایران روند معمولی خود را حفظ کند و وقفه ئی در آن برنامه ایجاد نگردد. چند ماه بعد، شورای مقاومت ملی ایران، تهران را در همان روزی که نگهبانان اتمی سازمان ملل متحد از دستگاه ها بازدید نموده بودند، متهم نمود که یک مرکز تحقیقات سلاح اتمی که در اصفهان دارد، از دیدگاه مأموران مخفی نگاه داشته است.

ولی هنوز شکی در کارهای این سازمان وجود ندارد که کمک های مالی که به آن می شود کلید اصلی این ماجراست که توضیح می دهد سازمان از کجا به این همه حمایت و دلسوزی سیاسی دست یافته است که جریان کامل آن در نوامبر سال ۲۰۰۲، هنگامی که فشارهای امریکا بر روی صدام اوج گرفت، ناگهان ۱۵۰ نفر نماینده کنگره (زن و مرد) شکایتی تنظیم نموده و از کاخ سفید درخواست نموده بودند که سازمان را از فهرست نام سیاه کاران بین المللی خارج سازد. نیرو، و قدرت این حمایت علنی از سازمان نه تنها منعکس کننده شماره حامیان آن بود بلکه دلالت بر قدرت و نیرومندی بعضی از افرادی داشت که نامشان از قبیل «ایلناروس-لهتین، جمهوری خواهی از فلوریدا، که رئیس کمیته مرکزی آسیا و خاورمیانه ئی در مجلس نمایندگان امریکا نیز هست در فهرست آمده بود. بعدا، ایلناروس، در شماره آوریل مجله «هیل» مقاله ئی درج کرده بود که «سازمان مجاهدین ایران شایستگی این حمایت و پشتیبانی را داشته است زیرا که در جنگ با «ترور» به ما کمک می کند». حمایت های دیگری از این قبیل از طرف «جان اشکرافت»، که دادستان عمومی دولت بوش و فرمانده عالی مقام در مبارزه با ترور است و با گروه مجاهدین در دوران خدمتش در مقام سناتور آشنا شده بود، درباره سازمان به عمل آمده است. اشکرافت، به صورت طرفدار و مبلغی بسیار عالی برای سازمان مجاهدین خلق پس از صدور بیانیه ئی مشترک که به منظور یکپارچگی در یکی از راه پیمائی هائی که به وسیله سازمان در محوطه خارجی سازمان ملل متحد در سپتامبر سال ۲۰۰۲ در نیویورک ترتیب داده شده بود، و نیز، پس از شکایت «ژانت رنو»، دادستان سابق امریکا، برای آزاد سازی سخنگوی سازمان مجاهدین، مهناز صمدی، از دست اداره مهاجرت اتباع بیگانه امریکا، به صورت طرفداری پروپاقرص برای سازمان در آمده بود.

تأثیرات این طرفداری بر روی سیاست های ایران
دلیل نهائی که چرا حمایت های امریکا از مجاهدین خلق منجر به خود شکست

دادن آنها می شود این است که این حمایت آنان به دست تندروهای ایران که محلی از اعراب در بین مردم ندارند می افتد که در آن صورت می کوشند تا در برابر ملت و در جهت مخالف کشش و کوش هائی که آنان به خرج می دهند بایستند. یکی از سخنگویان واشنگتن بنام علیرضا جعفرزاده گفته بود: شما دارید راجع به جنبش هائی جدی صحبت می کنید؟ ولی تقریباً تمام ناظران مستقلی که در ایران وجود دارند با این نظر همراهند که سازمان مجاهدین خلق از مدت ها قبل به عنوان یک آدمک مصنوعی دشمن اصلی و موذی آنان عراق درآمده است. گزارشی که در ماه اوت ۲۰۰۲، به وسیله دولت هلند به اتحادیه اروپا تسلیم شد و طبق آن گزارش باید آن اتحادیه تصمیم می گرفت که آیا تصمیم امریکا را که در نظر داشت سازمان را به عنوان تروریست محکوم نماید، رد کند یا نه؟ زیرا اعلام شده بود که بنظر می رسد سازمان، واقعاً در ایران طرفدار ندارد، و بدتر آنکه به علت ارتباطش با رژیم عراق اعتبار خود را به کلی از دست داده است. از طرف دیگر نمایندگان گروه، ناگزیرند به وضعیت سابق خود در دهه ۱۹۸۰ بازگشت نمایند تا نشان دهند احساس حقیقی مردمی بودن را با خود یدک می کشند و به حق طرفدار مردم ایرانند (۲۸). بسیار مشکل است تا به اثبات رسد ادعاهای سازمان که می گوید: جنگجویان راه آزادی است که برای آزاد سازی جمعیت کار می کنند صحیح است یا نه؟، و در همان حال، در ذهن خود مجسم کنیم که آیا تندروهای ایران حاضرند بر روی نام محبوب بودن و نامردمی بودن آنان سرمایه گذاری کنند؟ و آیا اصولاً این بیا و بروها، دردی از دردهای مردم ایران را دوامی کند؟ و می تواند تهدیدی برای جمهوری اسلامی ایران باشد؟

این موضوع، خود فاش کننده تلخی مداومی است که ایرانیان همواره نسبت به عراق، که مجاهدین را در سرزمین خود پناه داده بود و برای آنان مثل آفتاب روشن بود، در دل می پروراندند. ناسازگاری و انزجاری که بین دو کشور وجود دارد نه تنها نمایانگر رقابت های تاریخی بین عرب و ایرانی، یا هر نوع سوء ظن دیگری از تمام دخالت های خارجی است، بلکه تلخی زائد الوصف جنگ هشت ساله بین دو کشور را نیز شامل می شود. گویانکه تعداد تلفات هر دو طرف به احصا در نیامده است، با این وجود میلیون ها ایرانی در این جنگ کشته شده اند و تعداد بی شماری از آنان نیز مجروح و از کار افتاده گردیده اند. انزجار ایرانیان به ویژه در آن زمان صورت گرفته است که عراق «جنگ علیه شهرها» را در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۹۸ آغاز نمود و اولین حمله علیه پایتخت ایران را که بیش از ۵۵۰ کیلومتر از نزدیکترین نقطه خاک عراق فاصله دارد با موشکی از نوع زمین به زمین، که تازه وارد جنگ کرده بود هدف قرار داد. ظرف ۵ ماه بعد، ۱۸۹ موشک دیگر از همان نوع را علیه تهران به کار گرفت که نه تنها هزاران کشته بر جای گذاشته بود بلکه، به تیرگی و تلخی هر چه بیشتر احساسات درونی مردم ایران نسبت به عراق افزوده بود.

اگر ملاحظاتی نظیر آنچه در بالا به آن اشاره شد واشنگتن را از کمک هائی که به مجاهدین، یا هر سازمان دیگری که به آن وابسته است می کند دلسرد یا منصرف نماید، در آن صورت باید گفت که هیچ سازمان مسلح دیگری وجود ندارد که امریکا

بتواند عقب گرد نموده و نظر خود را به آن معطوف نماید. هر کوششی برای ایجاد چنین سازمان، یا گروهی از نقطه صفر، دردسرهای بسیاری را از جانب دستگاه های امنیتی دقیق و مؤثر ایران باید پذیرا گردد.

فقدان مخالفان مسلح برای رژیم

اگر قرار باشد چراغ بردارند و به دنبال سازمان مسلح و مخالف دیگری بگردند تا رژیم فعلی ایران را تغییر دهد، سردمداران و جارجیان امریکا چند نامی را در فهرست خود بیشتن دارند. بعضی از این نوع سازمان ها، به عنوان نمونه، بوده اند که قبلاً عدم تمایل خود به امریکا را در مقام مقایسه با اعتبارات و سنجایی آنان در ترانز و نهاده و سران ایران را که با آنان مخالفت می ورزند بر آنان ترجیح می دهند. حقیقت این موضوع وقتی ثابت شد که گروهی از مخالفان مسلح رژیم بگونه ئی اسرار آمیز در اوایل دهه ۱۹۹۰ قبل از آنکه به وسیله نیروهای امنیتی رژیم درهم کوبیده شوند، در صحنه حاضر شده بودند - رهبری گروه مهدویه که نام خود را از امام دوازدهم که در حال حاضر غایب است گرفته بودند، به عهده فردی به نام حسن میلانی بوده است. حسن، نوه آیت الله محمد مهدی میلانی بود و شخص اخیر، یکی از رهبران شیعه بوده است که قبل از انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی، بدرو حیات گفته بوده است.

مخالفان شیعه عراقی که دولت ایران به رهبری رئیس جمهور اصلاح طلب و منتخب مردم محمد خاتمی را زیاده از حد لیبرال و به گونه ئی خطرناک منحرف از ارزش های جای گیر، و تلقین نشده به وسیله آیت الله خمینی می دانند، در گذشته، بعضی حمله های نظامی علیه شخصیت های کلیدی رژیم انجام داده اند. گوا اینکه این گروه از نقطه نظر تعداد بسیار ناچیزند، ولی رهبران آن و هوا دارانشان همه با دولت در ارتباط بوده اند و بنا بر این می توانسته اند که بر هدف های از قبل تعیین شده خود ضربه وارد آورده و با ثبات رژیم معارضه نمایند. یکی از عملیات این گروه، سوء قصد به علی رضائی، رئیس قوه قضائیه تهران بوده است که در ژانویه ۱۹۹۹، بمبی در اتوموبیل وی کار گذاشته بودند که منجر به زمین گیر شدن وی گردیده بود. سال بعد، توطئه دیگری چیده شد که محمد خاتمی، علی اکبر رفسنجانی، و محمد یزدی، رئیس سابق قوه قضائیه را ترور نمایند که به وسیله پلیس کشف شد و بعد ادعا شده بود که گروه، انباری کوچک برای ذخیره کردن زرادخانه و مهماتی که از انبارهای اسلحه دولتی دزدیده اند و هدفشان آن بوده است که از آنها علیه فرقه سنی کشور استفاده نموده و از این طریق تخم نفاق و اختلافات مذهبی در درون جمهوری اسلامی بارور نمایند، بوده است (۲۹). در حال، رهبران این گروه در سال ۲۰۰۰ میلادی به وسیله پلیس دستگیر شده اند.

چندین سازمان چریکی دیگر نیز هزار گاهی در مرز شرقی کشور اگرچه هیچوقت عملیات آنها تهدیدی برای دولت نبوده است پیدا شده بوده اند. در اوایل دهه ۱۹۹۰، به عنوان مثال، رژیم طالبان در افغانستان به جماعت کوچکی از گروه دست چین شده «السنة والجماعة» که از نواحی خراسان و سیستان و بلوچستان، و نیز از بین ترکمن ها، بلوچ ها و اقلیت افغان، برای طالبان چریک های سنی مذهب استخدام کرده بود، پناهگاه و اسلحه سبک داده بود. در ابتدا به این گروه

در قندهار پناه داده شده بود ولی سیاسیون ایران دلیل می آورند که در این اواخر به درخواست مقامات طالبان این گروه به هرات نقل مکان نموده بود تا بهتر بتواند علیه ایران سابوتاژ نماید. به این علت که مقامات تهران قویاً بر آن باور بودند که دستگاه جاسوسی پاکستان از این عناصر به عنوان چریک های ضد ایرانی پشتیبانی می نماید لذا، حضور این گروه چریکی کمک نموده بود تا فائز انزجار ایران نسبت به طالبان، به بالا کشیده شود (۳۰).

در مرز غربی کشور، بقایای جنبش های مسلحانه دیگری، مانند حزب دموکرات کردستان ایران به چشم می خورد که باید گفت در این اواخر هیچ نوع مزاحمت و درگیری برای رژیم ایران ندارد. در ژوئیه سال ۱۹۹۶ حمله ئی تهاجمی با حضور حداقل ۲۰۰۰ نفر سرباز مسلح که به وسیله هواپیما و هلی کوپتر محافظت می شدند به افراد و پایگاه های این گروه در مرز ایران و عراق، قلعه دیزه، و کوی سنجک در ۶۵ کیلومتری مرز حمله برده بودند. گوا اینکه حزب هنوز هم طرفداران مسلحی دارد که شاید تعداد آنان به چند صد نفر برسد و هنوز هم به گونه ئی غیر رسمی به جنگ و گریز خود علیه ایران ادامه می دهند، با این وجود، گروه مزبور به گونه ئی مؤثر از هر دو طرف کنترل می شوند (فصل سوم)، و تهران شیوه استفاده از اهرم را به خوبی فرا گرفته است و به وسیله گروهی کوچک، ولی بسیار مؤثر، بنام گروه کردی حزب الله که به گونه ئی مؤثر به وکالت از تهران عمل می نمایند دل بسته است (۳۱). از سال ۱۹۹۷ این جواب های دندان شکن فوری ایران به حزب دموکرات به طور رسمی، یعنی «مواجهه با هر نوع عمل تروریستی که از آن ها سرزند... بمب در معابر عمومی کار گذاشته شود، و امثال آن»، منطقه را آرام نموده است. دبیر کل حزب، عبدالله حسن زاده، در بعضی اوقات اشارات نامفهومی به دنبال نمودن حقوق برادران کرد خود می کند و به جای آنکه با حرارت دم از تأسیس حزبی دموکراتیک، فدرال و غیر مذهبی بزند، به همان اشارات نامفهوم خود بسنده می کند (۳۲).

بدیهی است که این گفته ها به آن معنی نیست که اگر روزی، روزگاری برای حزب دموکرات کردستان موقعیتی پیش آید و خلاء قدرتی در ایران پیدا شود و نیروهای ملی زمام امور را به دست گیرند هنوز به سکوت خود ادامه دهد. برای دو حزب اصلی کرد در گذشته همین بخت برگشتگی به وجود آمده است. یکی از این دو حزب PUK (اتحادیه پشتیبان کردستان)، و دیگری KDP (حزب دموکراتیک کردستان) بوده است، که هر دو به فوریت در اوّل دهه ۱۹۹۰، گوا اینکه از هر ده نفر آنان یک نفر، به علت یورش های نظامی و کینه توزانه حکومت مستبد عراق در سال ۱۹۸۸ که علیه آنان به عمل می آمد کشته داده اند، با این وجود، قدرتی به دست آوردند. به علاوه حزب دموکرات کردستان ایران، از نقطه نظر تاریخی، رفت و برگشت های خود را داشته است. در اصل، در روز تأسیس در سال ۱۹۴۵ حزبی قوی و نیرومند بود ولی در سال ۱۹۶۶-۱۹۶۷ با حمله بزرگی که شاه بر آن وارد آورد درهم کوبیده شد. دوباره در سال ۱۹۷۳ با تحریک و اغوای رهبر جدیدش مصطفی هجری باز سازی شد. در سال ۱۹۸۰، پس از آنکه افرادش در برابر سپاه پاسداران مقاومت نموده و آنان را

مجبور نموده بودند که از مناطق مهاباد، سنندج و کامیاران عقب نشینی کنند، دوباره به گونه‌ی غیررسمی، از طرف رژیم انقلابی ایران نوعی خود مختاری به آنان داده شده بود.

برای جارچیان امریکائی، رفتن به دنبال گروه یا سازمان مسلحی که توان برهم زدن نظم و ایجاد بی ثباتی در رژیم فعلی ایران را داشته باشد عبث و بدون فایده است زیرا که هیچ سازمان مخالف و مسلح دیگری جز سازمان مجاهدین خلق نمی تواند پیدا نمایند که در صورت نیاز به آن روی آورند. هر جنبش مخالف دیگر، یا هر گروه سیاسی دیگری که ممکن باشد واشنگتن به آن دست نیاز دراز کند، با دشمنی سهمگین سرویس های امنیتی ایران مواجه خواهد شد که از طرف رژیم حفاظت امنیتی کشور در کف با کفایت آنان به امانت گذاشته شده است.

دستگاه امنیتی ایران

بعضی از ناظران مستقل علاقمند شده بودند که از راندمان و کفایت دستگاه های امنیتی اداره اطلاعات ایران که تا کنون وظیفه توقیف و جلوگیری از فعالیت سازمان هائی از قبیل مجاهدین خلق را به عهده دارند اطلاع پیدا کنند. اگر چه مسئولیت چنین اقداماتی به عهده چند اداره مختلف که شامل پلیس و نیروهای سپاه پاسداران است گذاشته شده است، ولی بیشتر آنها بر عهده وزارت اطلاعات و امنیت کشور است (۳۳).

تا سال ۱۹۹۹ وزارت اطلاعات که به ویژه مأمور سرو کله زدن و رسیدگی به امور مجاهدین خلق و چند سازمان مسلح مشابه با آن شده بود، عملیات مربوط به داخل ایران آن سازمان ها به جناح «نفاق» آن وزارتخانه که بزرگترین اداره آن وزارتخانه است محول شده بود. پس از آن که سازمان این وزارتخانه با اسکاندال، و سروصدا های قتل های زنجیره‌ی مورد تجدید نظر قرار گرفت، نفاق که لکه بدنامی به آن چسبیده بود تغییر نام یافت و «اداره مبارزه با ضد انقلاب» شد و کارکنان قبلی، دفاتر اداری خود، به اضافه چند صد نفر کارمند تمام وقت خود، و هزاران نفر مأموران مزد بگیر دیگر خود را حفظ نمود.

این اداره، بالاخص درباره ارشاد اعضای سازمان مجاهدین خلق در ترک نمودن آن سازمان و شناسائی و نزدیک شدن با مرتدان آن کوشیده است، و بعضی از مأموران آن غالباً زندگی تازه‌ی را در غرب، برای خود شروع کرده اند تا اطلاعاتی درباره سازمان کسب نمایند. در ژانویه سال ۲۰۰۱، اطلاعاتی که از این منابع به دست آمد سبب شد تا مأموران سازمان به یکی از مخفیگاه های سازمان مجاهدین در مرکز شهر تهران حمله برند و مقدار بسیار زیادی آلات و ادواتی را که رقم آنها فاش نشد پس از رد و بدل نمودن آتش که طی آن شش نفر مأمور وزارت اطلاعات و تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در این رویارویی کشته شدند توقیف و ضبط نمایند (۳۴).

در راه وظائف خود برای مبارزه با متخلفین، این وزارتخانه با عناصر و مأموران اجرای قانون، انتظامات، که در سال ۱۹۹۰ با ادغام پلیس شهری، ژاندارمری، و کمیته

های انقلاب، به وجود آمد، از نزدیک همکاری می نماید. اگرچه وزارت خانه جهاد و سازندگی، از نقطه نظر فنی، جزئی از نیروهای انتظامی است، زیرا به این سازمان اجازه داده شده است که به هنگام ضرورت، در نواحی روستائین از اسلحه استفاده نماید ولی اطلاق نیروی انتظامی به آن وزارت خانه صادق نیست. این وزارت خانه تحت نظر محمد باقر قالیباف، که منصوب از طرف رهبر است اداره می شود. وظائف خاص ۳۰۰۰۰۰ نفر مأمور اجرای قانون که در این وزارت خانه اجتماع نموده اند عبارت است از نظارت بر تظاهرات عمومی که قبلاً مخالفان رژیم با اجیر نمودن بعضی از افراد ناباب و قرارداد آنان در لابی جمعیت، اعلامیه های مخصوص به خود را پخش و توزیع می نمودند. در این وزارت خانه شعبه های اطلاعاتی ویژه ئی به فعالیت مشغولند که زیر نظر محمد رمضان، که مسئول گوش به زنگ بودن ناراحتی های داخلی نیز هست انجام وظیفه می نمایند.

این اداره (که نیروی اجرای قانون است)، اخیراً در نواحی مرزی به ویژه کردستان و خوزستان بسیار فعال بوده است و در نیمه دوم سال ۲۰۰۲ میلادی، نظارت و مراقبت و توقیف مخالفان مشکوک رژیم را، شاید به این دلیل که ممکن بوده است اغتشاشات موجود در عراق به این طرف مرز نیز سرایت کند، به عهده داشته است. در ۵ نوامبر سال ۲۰۰۲، دو نفر از اعضای «کومله» بنام های مصطفی جولا، و علی کاک جلیل، در مرز میان اعدام گردیده بودند و در روز ۲۰ مارس ۲۰۰۳، محمد گلایی، که یکی دیگر از اعضای حزب کومله بود به دار آویخته شده بود. سخنگوی حزب دموکرات ایران ادعا نموده بود که شش نفر از طرفداران آن حزب در هفته دوم اکتبر به تنهایی، اعدام شده اند (۳۵). نماینده اداره اجرای قوانین، هم چنین به سختگیری های خود درباره اعضای نهضت چهرگانی و یا افرادی که با آنان همدردی می نمایند، ادامه می دهد. در تاریخ ۲ ژوئیه سال ۲۰۰۳، بنا بر گفته ناظر مستقل، پیمان پاک مهر، خبرنگار پیشین بعضی از روزنامه های توقیف شده، چهار نفر به وی حمله نموده بودند و ناموفقانه کوشش داشته اند قبل از آنکه وی را مدهوش بر جای گذارند، به زور در اتوموبیلی داخل نمایند. این حمله ساعتی بعد از آن به عمل آمده بود که پاک مهر، بارادیوی محلی که مشغول گزارش ترتیبات برگزاری مراسمی به منظور بزرگداشت بابک خرم دین، چهره سمبولیک در آذربایجان بود، مصاحبه به عمل آورده بوده است (۳۶).

به نظر نمی رسد که اعضای اداره اجرای قوانین چندان باورهای ایدئولوژیک قوی و مستحکمی نسبت به رژیم داشته باشند ولی دلیلی نیز وجود ندارد که فردی نسبت به تعهدات حرفه ئی آنان در قبال وظائفی که به عهده دارند پرسشی به عمل آورد یا نسبت به آن مشکوک گردد. گوا اینکه شواهد عینی گزارش داده اند که مأموران این اداره به جای دانشجویان مانع از آن شده اند که حمله های هوشیارانه علیه دانشجویان که در ماه ژوئن ۲۰۰۳ در اعتراضات دانشجویی ترتیب داده شده بود، دقیقاً به مرحله اجرا گذاشته شود. به عنوان مثال، همین گزارش ها به وسیله دیگرانی که احتمالاً بیشتر با روشی که مأموران اجرای قوانین در این گونه موارد در پیش میگیرند آشنائی دارند مطرود شناخته شده است. از تاریخ قیام دانشجویی

سال ۱۹۹۹، پلیس، راه‌های بسیار بسیار مؤثرتری برای مبارزه با تظاهرات بعدی پیدا کرده است و به گونه‌ای که یکی از منابع خبراستدلال می‌کرد دیگران حرارتی را که مأموران در گذشته برای متوقف نمودن تظاهرات به خرج می‌دادند از خود نشان نمی‌دهند. موضوع را ساده می‌گیرند ولی چنانچه کم‌کم احساس نمودند که مسئله بیخ پیدا می‌کند به شدت وارد عمل می‌شوند (۳۷).

در بسیاری از موارد اغتشاشات داخلی فعالیت‌های مأموران اجرای قوانین برای برقراری نظم، بعضی اوقات به وسیله نیروی مراقب و هوشتیار جوان دیگری که بعضی از کارهای کثیف رژیم را، یا به علت تعهداتی که به ایدئولوژی رژیم دارند، و یا به سبب نیاز مبرم آنان به پول، انجام می‌دهند، به عهده دارند. برای مقامات تندرو ایران این منطق بسیار ساده است: با ادعای اینکه این گروه از جوانان خود ساخته و محافظ انقلاب اند و از اینکه در هر ماجرائی وارد صحنه شوند ابائی ندارند، لذا چنانچه تهدیداتی داخلی به وجود آید که قصد دارد کردن ضربه به بطن رژیم را داشته باشد این گروه می‌توانند با آن مبارزه نموده و آن را خنثی سازند و خود را مصون و محفوظ از هر نوع مسئولیت بدانند. زیرا که این افراد مراقب و گوش‌بزنک، بگونه‌ای صوری و ظاهری داوطلبانه رفتار می‌کنند و رژیم می‌تواند ادعا کند که علاقه آنان به پایداری رژیم مسبب رفتار آنان بوده است.

این مراقبین نه تنها در موارد ناگهانی و فوری در صحنه حاضرند، بلکه گاه و بیگاه و به صورت انفرادی نیز به منظور حفظ «شعائر اخلاقی» که بعضاً حملات فیزیکی به افراد را نیز در بر دارد وارد عمل می‌شوند و به عنوان آنکه این نوع عملیات غیر اسلامی است، اگر مزاحمتی نیز فراهم آید آنرا درهم می‌شکنند، یا اینکه متخلفین را دستگیر می‌کنند. در ماه ژوئیه ۲۰۰۰ دانشجویانی که اولین سالگرد تظاهرات خود را جشن گرفته بودند، تظاهرات آنان به وسیله همین گروه‌های مراقب به کمک چاقو، زنجیر، و بطری شکسته، درهم شکسته شده بود. دوباره در ۸ دسامبر سال ۲۰۰۲ جمعیت متشکل دیگری که تعداد آنان در حدود ۱۵۰۰ نفر، و همه طرفدار اصلاحات بوده‌اند، در دانشگاه امیرکبیر تهران اجتماع نموده بودند که باز سروکله ۳۰۰ نفر چریک پیدا شده بود که بعضی از آنان متهم بوده‌اند در چشم دانشجویان فلفل پخش نموده بوده‌اند. شش ماه بعد، دوباره این مراقبین حمله شیرانه دیگری به خوابگاه همت در دانشگاه علامه طباطبائی در تهران نموده بودند که این خود نقطه کانونی دیگری برای ناراحتی‌های دانشجویی بوده است.

تشخیص داده شده است که در حدود پانزده مرکز برای این گروه از مراقبین داوطلب وجود دارد که بعضی از آنها بگونه‌ای غیررسمی برگزیده می‌شوند تا مأموریت‌های مخصوصی را بر عهده بگیرند تا تهدیدهای مشخصی را مانند آنهائی که از طرف دانشجویان، یا بانوانی که احساس می‌شود به ارزشهای اسلامی بی‌اعتنا هستند و فی‌المثل از پوشش اسلامی استفاده نمی‌کنند، از اثربیندازند و آنها را خنثی نمایند. مهم‌ترین این سازمان‌ها «بسیج» است که مرکز اصلی آن در خیابان آزادی در غرب تهران است و به عنوان بازوئی از سپاه، از تاریخ تشکیل جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ در قالب ارتش ۲۰ میلیونی عمل می‌نماید تا انقلاب را از هر نوع گزند

حفظ نماید. در شورشی که در زمستان سال ۱۹۹۴ در گرفت در حدود ۱۱۵۰۰۰ نفر از افراد مأموران انتظامی و بسیج، به اتفاق هم تجهیز شده بودند که نظم و قانون را در تهران برقرار نمایند. گزارش شده است که افراد بسیج به اندازه کافی تعلیمات لازم را دیده اند که در این گونه موارد به وظائف خود عمل نمایند و تجهیزات لازم نیز در اختیار آنان گذاشته شده است (۳۸).

گروه چریکی دیگری که باید از آن نام برد «فدائیان اسلام» است که گروهی بسیار کوچکتر است و در سال ۱۹۹۹ این گروه، توسط علی یونسی، وزیر اطلاعات کشور، محکوم شده بود که اقداماتی وحشیانه و خشن علیه دانشجویان انجام داده است. و نیز جمعیت دیگری بنام «انصار حزب الله» که مسئول آن سردبیری یکی از مجله های هفتگی طرفدار محافظه کاران بنام «الشاره» است. معروفیت این گروه در رفتار خشن و سبانه آنان است. اعضای ساده پوش این گروه، یعنی «لباس شخصی ها» در تظاهرات ماه ژوئن ۲۰۰۳ دانشجویان نقشی اساسی داشته اند. تمام این گروه های مختلف یاد شده معروفیت دارند که همه هوادار، و گزارشگر ناراحتی های مختلفه در بین مردم اند. گفته می شود که یکی از استادان در رشته سیاسی دانشگاه تهران که شهرت دارد یکی از نمایندگان پروپاقرص حزب الله است، اموری را که در دانشگاه می گذرد به اینان گزارش می نماید (۳۹).

اگرچه این گروه های مختلف هر یک ساختاری جداگانه و رهبری مستقل برای خود دارند، با این وصف همه، معتقد به اصل وفاداری نسبت به انقلاب اند و مستقیماً به اعضای عالی رتبه نیروهای امنیت کشور و هواخواهان آنان گزارش می نمایند: حمید استاد، مراقبی از مشهد، ادعا می نمود که «ما همه زیر نظر، و طبق فرمان رهبر انجام وظیفه می نمائیم». بقیه، سوگند وفاداری یاد کرده اند که به افرادی مخصوص یا گروه هائی ویژه مانند آنان که در رده فوق محافظه کار در قم نشسته اند و فی المثل ایدئولوژیست معروف آیت الله مصباح یزدی که عضو شورای نگهبان نیز هست و جزو آنان است، گزارش نمایند.

با استفاده از تاکتیک های ناماهرانه و رسوا، بعضی از این مراقبین، دنباله روی عادت دیرینه در کشوری شدند که سیاست، از مدت ها قبل به وسیله نیروهای خیابانی در آن نقشی اساسی بازی کرده است (فصل ۷). به عنوان مثال، محمد رضا شاه، دودسته از سردسته های جنوب تهران به نام های ناصر جگرکی و شعبان جعفری بی مخ را اجیر کرده بود تا علیه مصدق در کودتای سال ۱۹۵۳ وارد عمل شوند و دوباره، ده سال بعد از آن، در برابر خیل عظیمی از توده های مردم که خمینی بسیج کرده بود تا علیه انقلاب سفید وی که منادی بعضی از اقدامات سیاسی و اقتصادی در داخل کشور بود فریاد اعتراض سردهند. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی حزب الله را به وجود آوردند و به منظور آنکه در راه پیمائی های مخالفان جمهوری اسلامی اخلاص نمایند و آنان را مرعوب نمایند، حجة الاسلام هادی غفاری را به سرکردگی آن منصوب نمودند که راهنمائی های وی تهدید هائی فوری برای درهم پاشیدن رژیم شاه گردید. برای آنکه وفاداری خود نسبت به خمینی و نفرتشان از «دسیسه بازی های سیاسی» دولت های امریکا، اسرائیل، و بقایای رژیم

شاه را که ادعا شده بود علیه انقلاب اسلامی سم پاشی میکند، ثابت نمایند، پیروان خمینی، بویژه در آشفتگی های سالهای ۱۹۸۰-۸۱، با سازمان مجاهدین خلق، درگیری های سخت و جنگ های تن بتن خیابانی در تهران و در شهرستان های شمالی در کناره دریای خزر، که گفته می شد در مستحکم نیروی های چپ است داشتند، و در تمام این درگیری ها، داوطلبانه شرکت می جستند. در یکی دو سال بعد، به موازات افزایش تعداد افراد آن با داوطلبانی که تمایل به شرکت در جنگ های عراق از خود نشان می دادند فزونی یافت، آنوقت بود که این مراقبین نظرشان متوجه مناطق مسکونی در تهران شد تا بیشتر و بهتر برای احترام گذاردن و رعایت «شئون اسلامی» تأکید گذارند.

اگرچه نقش کلیدی آنان در استفاده از به کار بردن زور در تظاهرات خیابانی است، این گروه تندرو و متعصب، با این وجود برای آنان ترتیب دادن ضد تظاهرات با تظاهراتی که آنان، خود آن ها را علم می کنند چندان مشکل نیست. از مصادیق این نوع تظاهرات، راه پیمائی ۱۵۰۰۰ نفری افراد بسیج در برابر سفارت سابق امریکا در تهران در روز ۲۴ نوامبر سال ۲۰۰۲ میلادی است که در آن، کارهای «امریکای گردن فراز و متکبر»، تقبیح شده بود. از این نوع تظاهرات در بحبوه شورش دانشجویی در ژوئیه سال ۱۹۹۹ برپا شد و صدها هزار نفر به ندای خامنه ئی برای «دولت و نیروهای امنیتی» پاسخ گفته بودند. در این زمینه، تظاهرات بسیجی ها که «فساد و عناصر ضد انقلاب» را محکوم کرده بودند از نظر دور نباید داشت. نواری عریض و طولانی از جمعیت فراوانی که در خیابان های تهران در شب ۱۳ ژوئیه راه پیمائی نموده بودند بر روی تلویزیون ملی ایران به نمایش گذاشته شده بود.

ولی آیا لازم است که هر بی نظمی و اغتشاشی بجای آنکه با تاکتیک های اعمال زور و قدرت خاموش شود با آتش به آن پاسخ داده شود؟ که در این صورت لازم است همواره ۱۲۰۰۰۰ نفر سپاه پاسداری که در ساخلوی تهران موضع گرفته اند و نیروی اصلی جمهوری اسلامی محسوب می شوند حاضر به خدمت باشند. از تاریخ خاتمه جنگ با عراق در سال ۱۹۸۸، نشانه های بسیار زیادی در دست است که افراد سپاه به ویژه برای امنیت داخلی کشور آموزش می بینند. این گرایش، پس از ناراحتی هایی که در سال ۱۹۹۴ در قزوین به وقوع پیوست، ثابت شد. و آن هنگامی بود که ۸۰۰۰ نفر افراد جدید و ویژه ئی از سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، آموزش دیده، طبق گزارش هایی که داده شده بود، منحصراً برای مبارزه با آشوب و نا آرامی های خیابانی پابه عرصه وجود گذاشت (۴۰). و بدون هر گونه شک و اشتباهی، در یکی از تمرینات نظامی در ژوئن ۱۹۹۵، هنگامی که تعداد بسیار زیادی از افراد آموزش دیده سپاه در سناریوی یک محوطه ۴۰۰ کیلومتری در ناحیه نینوا، در جنوب تهران شرکت کرده بودند، کاملاً محسوس بوده است. افراد سپاه پاسداران، هم چنین به تمرین های منظم خود در فرو نشان دادن اغتشاش با تفاق نیروهای ذخیره بسیج ادامه می دهند (۴۱). گویا که نظر بر آن است که سپاه پاسداران در انتخابات اولیه به خاتمی رأی داده اند، دلیل مخصوصی وجود ندارد تا وفاداری آنان نسبت به رژیم در صورت بروز اغتشاشات جدید و بحران در کشور مورد سؤال قرار گیرد.

نیروهای مسلح و معمولی کشور که همه آموزش دیده، سازمان یافته و مجهز به آلات و ادوات جنگی برای مبارزه با تهدیدهای خارجی علیه کشور است، آخرین خط دفاعی رژیم است. این ارتش که تعداد افراد آن حدس زده می شود بالغ بر ۲۲۰۰۰۰ و ۲۲۵۰۰۰ نفر باشد، به سرکردگی ژنرال حسن فیروزآبادی، به سیزده لشکر تقسیم شده است. سه لشکر آن زرهی است، دو لشکر آن مکانیزه و پنج لشکر دیگر آن پیاده نظام است. دسته های کماندو، نیروهای ویژه و پاراشوتیست نیز جزو همین نیرو است. این نیروها تحت نظرافسرانی تعلیم دیده و کار آزموده در آکادمی نظامی تهران و در اقامتگاه ها و پادگان هایی که برای تعلیمات ویژه نظامی احداث شده اند منجمله پایگاه شیراز برای پیاده نظام وزرهی، تبریز برای خبررسانی، و اصفهان برای موشک و نیروی هوایی آموزش می بینند (۴۲). نیروی نظام وظیفه عمومی نیز بالغ بر ۳۰۰۰۰۰ نفر ذخیره است که به این جمع اضافه می شود. حتی برای یک ارتش سازمان یافته، تعلیم دیده و لشگری که برای رویارویی، هزینه های گزافی برای آن پرداخت شده باشد، بسیار روشن است که دشواری های مقابله موفق عملیات نظامی بر ضد رژیم تهران در حال حاضر سهمگین و دشوار است.

یادداشت ها

- ۱- فاینانشیال تایم، ۱۸ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲- همان روزنامه.
- ۳- سازمان مجاهدین خلق.
- ۴- نیویورک پست، ۲۰ مه ۲۰۰۳.
- ۵- تایمز، ۷ فوریه ۲۰۰۳.
- ۶- نیویورک تایمز، ۹ مه ۲۰۰۳.
- ۷- ساندی تلگراف، اول ژوئن ۲۰۰۳.
- ۸- واشنگتن پست، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۹- اخبار نوکس، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۱۰- نیویورک تایمز، ۱۰ دسامبر ۲۰۰۳.
- ۱۱- به فصل اول مراجعه شود.
- ۱۲- ارتباط با بغداد- اشکرافت، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۱۳- جین اینتلیجنت ریویو، سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۱۴- مصاحبه نویسنده کتاب با فرمانده سابق سازمان مجاهدین خلق، در تهران، ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۱۵- به فصل اول مراجعه شود.
- ۱۶- وال استریت ژورنال، ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴.
- ۱۷- واشنگتن پست، ۲۱ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۱۸- مصاحبه با نویسنده کتاب، لندن، ۲ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۱۹- اوراسیا نت، ۱۹ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۰- آسوشیتد پرس، ۱۵ ژانویه ۲۰۰۳.

- ۲۲- نیویورک پست. ۲۰ مه ۲۰۰۳.
- ۲۳- آسوشیتد پرس، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۴- انجمن ایرانیان و آمریکائیان کلرادو.
- ۲۵- مصاحبه نویسنده با عضو سابق سازمان مجاهدین خلق، ژوئن ۲۰۰۳.
- ۲۶- بالتیمور سن، ۵ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۲۷- نیوزویک، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۲۸- مصاحبه نویسنده با نمایندگان سازمان مجاهدین خلق، ژوئیه ۲۰۰۲.
- ۲۹- اخبار بی.بی.سی. ۲۵ نوامبر ۱۹۹۹.
- ۳۰- اکونومیک خاور دور، ۵ اوت ۱۹۹۹.
- ۳۱- رادیو اسرائیل، اول مارس ۱۹۹۶.
- ۳۲- فاینانشیال تایمز، ۲ مه ۲۰۰۳.
- ۳۳- وزارت اطلاعات و امنیت کشور.
- ۳۴- بی.بی.سی. ۲۹ ژانویه ۲۰۰۱.
- ۳۵- عفوبین المللی، ۳ مارس ۲۰۰۳.
- ۳۶- آر.اس.اف.، ۴ ژوئیه ۲۰۰۳.
- ۳۷- مصاحبه نویسنده کتاب با شاهدان عینی نوامبر ۲۰۰۳ تهران.
- ۳۸- تمام لشگریان جهان، ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳۹- اطلاعات داده شده به نویسنده کتاب. تهران- نوامبر ۲۰۰۳.
- ۴۰- آنتونی کوردس من - تحول در نیروی نظامی ایران - ۱۹۹۹. صفحه ۱۳۵.
- ۴۱- همان کتاب.
- ۴۲- تمام لشگریان جهان، ژوئن ۲۰۰۳.

نتیجه

دیدن، ولمس کردن اهمیت بیشتر منطقه ئی هرئوع بحران در ایران، آن قدر ها مشکل نیست. از یک طرف، امکان انفجار سیاسی روشنی است که تهدیدی برانتشار و پخش اسلحه، مهاجرین، و مواد مخدر در حدی بسیار وسیع است و می تواند بالقوه، بسیاری از مناطق اطراف را دربر گیرد، و از طرف دیگر، راه حل صلح جویانه دیگری می تواند فرصت های بی کران تجاری برای شرکت های بین المللی که می توانند نه تنها سرمایه گذاری های مورد نیاز، استخدام، و ثروت برای میلیون ها نفر ایرانی فراهم آورند بلکه نیروی کار ارزان، برای دنیای خارج نیز تهیه نماید. یک حکومت با ثبات، و معتدل ایرانی، می تواند به بهبود دورنمای صلح در خاور میانه کمک نماید و سهمی حیاتی در باز سازی افغانستان و عراق بازی نماید.

ولی تنش در درون کشور و اطراف آن از اهمیت زیاد تری برخوردار است زیرا مسائل و پرسش های دیگری را به دنبال دارد که در حدی بسیار وسیع با ایران معاصر بستگی خواهد داشت. فشار وابسته به ازدیاد جمعیت که در حال حاضر ایران را به طرف بحرانی سیاسی سوق می دهد، با ایجاد تضاد بین جمعیت جوان کشور که به هیچ وجه سهمی در خاطرات مشترک و تجارب گروه اقلیتی که قدرت را در دست دارند ندارد، همان هائی هستند که کمک نموده اند این گونه مشکلات در سایر نقاط جهان نیز به وجود آید. در «کاسا و»، ایرلند شمالی، و اسرائیل نیز همان حقوق آباء و اجدادی صرب ها، مردان آلستر، و یهودی ها نسبت به سرزمین هایشان، با ترقی میزان زاد و ولد بسیار سریع آلبانیائی ها، ایرلندی های کاتولیک و جمعیت فلسطینی ها به سرعت به خطر افتاده است و همه نسبت به همان زمین ها مدعی هستند و خود را مالک و سهام دار می دانند. در بعضی از کشور ها، رشد سریع جمعیت خرابی های بسیاری به وجود آورده و موقعیت سیاسی آنها را به به یغما برده است. در الجزیره، در حالی که ۸۰ درصد جمعیت زیر سی سال هستند، چیزی از تنازع بقائی که پیشینیان آنان برای استقلال آن کشور قبل از سال ۱۹۶۲ به عمل آورده بودند به یاد ندارند. به جای آن، به خیابان ریخته و فریاد دموکراسی سرداده بودند. در سایر جاها، ممکن است آمار جمعیت منجر به ناراحتی های اجتماعی گردد که میزان و درجه شدت آن، امروز نامعلوم است. این امر، درباره کشور های غربی که قسمتی از جمعیت آنها را مسلمانان تشکیل می دهند نیز صادق است.

فرار، یا پرواز تعداد بسیار زیاد جوانان ایرانی به مقصد های امید بخش دوردست، بسیاری از پرسش های راجع به پدیده های جهانی مهاجرت های دسته جمعی را به دنبال خواهد داشت. در حالی که فشار پناهندگان و فراریان در موطن جدید شان مورد بحث و مذاکره است، تأثیر آن بر محل هائی که آن را ترک کرده و پشت سر گذاشته اند فراموش گردیده و اصولاً از آن چشم پوشی شده است. به عنوان مثال، یکی از تأثیرات این کار ممکن است افراط گرایی جمعیت ها باشد زیرا هر چه فرار مغزهای معتدل و میانه رو خارج شوند و به عبارت دیگر جا خالی کنند، مغزهای رادیکال و افراط گرای بیشتری بر جای می ماند که سرسختانه و مقاوم در تمام فرق و دسته بندی ها به چشم می خورند. تهدید های این چنین پدیده ئی قبلاً در خاور میانه مشهود

گردیده است و آن زمانی بوده است که ناظری غربی مشاهده نموده بود که در دراز مدت بنظرمی رسد که این مهاجران بنیاد گرا هستند که برجامانده اند تا در برابر گروه مخالف با تعداد کم و ناچیزی از غیرروحانیون و افراد عامی که برای آنان مانده است و تعداد آنان هر روز کمتر از روز قبل می شود، در برابر «همص» قد علم کند و دیوانگانی را که در دو طرف خط ایستاده و گلوی هم را می فشارند از هم جدا نماید (۱). آیا این، چنین معنی نمی دهد که مهاجرت، و فرار مغزها از ایران در سالهای اخیر سبب شده باشد که از مدت ها قبل این مسئله در ایران به صورتی جاودانی درآمده باشد.

این تظاهرات خیابانی، در بسیاری از موارد مسائل مهم دیگری را مطرح نموده است. مثلاً تکنولوژی جدید - اینترنت و تلویزیون های ماهواره ئی - چه تأثیراتی بر روی رفتار و کردار انسان ها داشته است. در زمانی که کارشناسان و مفسرین جهان بحث های داغ درباره نفوذ این رسانه ها داشته اند، می توانسته است که این تأثیر، کاربردش بیش از تظاهرات خیابانی و منتج به تصمیمی نهائی شده باشد. به این دلیل که نشانه هایی در دست است که اعتراضات دانشجویان به وسیله تصاویر و پیام های مخالفان داخل و خارج از ایران برانگیخته شده است، آیا این، چنین معنی نمی دهد که این مدل و نمونه ایرانی ممکن است جارچی و جلودار آغاز تاریخ، یا سرفصل جدیدی باشد که در آن این اعتراض های مردمی برانگیخته از نمونه معاصر رسانه ها و بسیار قدرتمند تر از آنچه جانشین آن می شوند گردیده و به صورت نرم، یا معیار تازه ئی در آیند؟ و مانند دهه ۱۹۷۰، خمینی تبعیدی دیگری پیدا شود و نوآوری های فنی ایران را بر ضد رژیم می که آن ها را خلق نموده است به کار گیرد و از طریق یک شبکه تلفنی که شاه، زحمت بسیاری برای راه اندازی آن کشیده بود نغمه انقلاب ساز کند و مانند هواپیما ربا یان یا زده سپتامبر از وسیله نوین و مدرنی که غرب برای حمل و نقل خود ابداع نموده بود استفاده کند و در روز روشن، خنجر به پشت مخترع آن زند و از اینترنتی که از قبل، شرارت و فساد آن مترادف و مشابه با انسان ها شناخته شده است استفاده نموده و سبب تحریک خشونت، جنایت و نافرمانی گردد؟

به هر حال، به تعبیری دیگر، اتهام این که ایران سرپرستی بمب های انتحاری خاور میانه را با خود یدک می کشد، همین موضوع مشعر بر محدودیت های تکنولوژی و فن آوری های نوین است. بگونه ئی که رفسنجانی به آن اشاره نموده است «بارفتن یک فلسطینی به بهشت، سیصد نفر اسرائیلی به درک واصل می شوند و این، قدرتش، بسیار بیشتر از بمب اتم است» (۲). به نظر می رسد که مشاهدات نخست وزیر سابق، در آن زمان که لشکر آمریکا با وسائل مدرن و آخر الساعه تجهیز شده بود و با این وصف، آستان حوادث خیابانی توده های مردم عراق بود، بسیار مناسب و وارد بوده باشد. در برابر این خیل عظیم سرباز و تجهیزات، گروهی کوچک از افرادی که از هنگام سقوط صدام جنگی فرسایشی را با وسائل غیر مدرن و ابتدائی علیه لشکریان آمریکا آغاز نموده اند..... با یک دستگاه جوشکاری در گوشه یک گاراژ دور افتاده و به کمک باطری و چند مترسیم، لازم به ذکر نیست (۳). به نظر می رسد که این گونه روش ها و تکنیک های ساده نقشی بسیار کلیدی در میدان های جنگ آینده در مقام

مقایسه با سلاح های «مدبرانه و هوشمندانه» که در این روزها امریکائیان به آن لاف می زنند داشته باشد.

لفاظی های امریکا درباره ایران، پرسش های ناراحت کننده ئی را درباره ارزش های آرمانی که واشنگتن را جاری زند تا آن ها را تا مجسم کند، یا اینکه در طلب آن است که آنها را منتشر نماید و دائماً سنگ دموکراسی را با این کارها به سینه می زند، مطرح می نماید. در عین حالی که هیچکس ارزش ها و اعتبارات دموکراسی را انکار نمی کند- و هیچ فرقی نمی کند که تا چه حد در این باره بحث و جدل لازم باشد و نوع آن چگونه از آب درآید- دولت امریکا معمولاً آن را اصلی از ایمان می شناسد و نه آنچه یک بار جرجیال آن را بلند آوازه اعلام نموده و گفته بود در سیستم حکومت داری «کمترین و بهترین بدها» باشد. «کُند و لیزا، رایت»، می گوید: تغییر شکل یافتن عراق به صورت یک دموکراسی کارآ، تنها تضمینی است که منطقه از این پس ایدئولوژی های کینه توزانه که سبب شود مردانی پیدا شوند که هواپیماها را به آسمان خراش های نیویورک و واشنگتن بکوبند، تولید نمی کند (۴). رئیس جمهور بوش نیز استدلال می کند که دموکراسی، جاده ئی است که به صلح ختم می شود و در فرهنگ سیاسی فلسطینی ها، بدون حمایت های خارجی برای تروریسم، فلسطینیانی که برای اصلاحات، واز مدت ها قبل برای دموکراسی کار می کنند، موقعیت بهتری برای انتخاب رهبران تازه خود پیدا خواهند کرد. رهبرانی که برای صلح کوشش می کنند، و رهبرانی حقیقی که با خلوص نیت خدمت گذار مردم اند (۵).

ولی برای داشتن این چنین ایمانی در ارزشها و اعتبارات ذاتی دموکراسی، بجای آن که به عنوان نقطه شروع برای آینده به آن بنگریم، لازم است بی درنگ به پرسش های بدیهی پاسخ داده دهیم. آیا بین دموکراسی و صلح رابطه مستقیمی وجود ندارد و آیا لازم بوده است که خونین ترین جنگ های غیر ضروری- منجمله جنگ اول بین الملل و جنگ کره- بین کشورهای دموکراتیک در گیرد؟ و در عین حالی که ممالک متحده امریکای شمالی دم از ارزش ها و معیارهای دموکراسی می زند و به دیگران پند و اندرز می دهد، آیا با وضعیت سیاسی کشور خودش که در بعضی موارد رسوائی به بار آورده است، صلاحیت این کار را دارد. همان گونه که داستان های سازمان مجاهدین خلق آن را به نمایش درمی آورد و پرده از رشوه های مالی پرداخت شده به بزرگان آن می دهد؟ در همین زمینه است که یکی از مدافعان تغییر رژیم در عراق، ریچارد پزل، نه تنها مشاور غیر منتخب و غیر مسئول و صاحب نفوذ بوده است، بلکه گزارش شده است که در سال ۱۹۹۳ مبلغ بسیار معتنا بهی از یکی از سازندگان اسلحه اسرائیلی دریافت نموده بوده است که یک دهه بعد، در ۲۸ مارس ۲۰۰۳، ناگزیر شده بود از سمت خود به عنوان رئیس هیأت مدیره شورای دفاع پنتاگون به علت اسکاندال مالی که در این زمینه برپا شده بود کناره گیری کند (۶). موقعیت دولت انگلیس نیز با گوشه کنایه و استهزا در ایران دست نخورده باقی نمانده است زیرا در عین حالی که نیروی سیاسی بیشتری به دست انتخاب نشده ها افتاده است این دولت نیز خود را به دموکراسی و رعایت حقوق بشر در ایران متعهد نموده است. بنابراین، علل زیادی وجود دارد که ایران استحقاق داشته باشد نظرات بسیار

زیاد دنیای خارج را به خود جلب نماید. ولی آیا راه حل های سازنده ئی وجود دارد که غرب، بتواند اتخاذ کند تا خطر مقابله های داخلی و بین المللی را در ایران کاهش دهد؟

راه های درپیش رو

به عنوان نقطه آغاز، دولت های غربی لازم است خط روشنی از تمیز و رجحان بین اشکالات داخلی ایران از یک طرف، و موضوع هائی که مستقیماً بر دنیای خارج تأثیر می گذارد ترسیم نماید. در زمینه برداشتن حصارهای سیاسی و اقتصادی از ایران به گونه ئی که بتواند از مزایای دموکراسی و حقوق بشر استفاده نماید، بسیار سؤال برانگیز است که غرب بتواند به حقیقت قدمی در این راه بردارد یا شیوه ئی اتخاذ نماید. زیرا حداقل، سیاسیون ایران نیز مانند سایر همکارانشان در نقاط مختلفه دنیا معمولاً عمیقانه در برابر هر نوع انتقاد و مزاحمتی که از طرف دنیای خارج بر سیاست های داخلی آنان وارد شود حساسیت نشان می دهند و احتمالاً علأ قلمندند که در برابر اعتراض های بین المللی به جای آن که در برابر آن ها روی خوش نشان داده و تعظیم نمایند، وقعی به آنها نگذارند. ولی به آن علت که پاره ئی از ایرانیان هیچ گاه درباره برحق بودن بدیهی علائق غرب نسبت به امنیت خودشان، یا ثبات همسایگان ایران در منطقه، سؤالی مطرح نمی نمایند، لذا، بجای آن، همواره دست آویزی قوی وجود دارد که فشارهای خارجی بر ایران و بر روی این گونه مسائل باید متمرکز باشد. در همین زمینه است که سیاست اتحادیه اروپا درباره «اشتغال منتقدانه» آنان باید مورد نظر قرار گیرد. این خط مشی در سال ۱۹۹۵ به وسیله اتحادیه اروپا در نظر گرفته شد و تا کنون نیز مورد تأیید شورای امور عمومی اتحادیه که حمایت های خود را در روند اصلاحات در ایران و اینکه متمایل است روابط اتحادیه با ایران مستحکم باشد، بوده است. با این وجود برخلاف کوشش های دیپلماتیکی که در این زمینه به عمل آمده است، این سیاست تا کنون به نتیجه های مطلوب نرسیده و اصلاحات حقیقی داخلی که همه چشم امید به آن بسته بودند صورت نگرفته است و نمونه هائی را که طرفداران اصلاحات به آن استناد می کردند و به عنوان شواهدی از مؤثر بودن آن قلمداد می کردند هنوز ادامه دارد. قدغن اعلام نمودن رسمی مجازات سنگسار نمودن در سال ۲۰۰۲ میلادی تنها یک فریب بوده است زیرا این نوع تنبیه در ایران نوین بسیار به ندرت به مورد اجرا گذاشته می شده است: دو نمونه از این مجازات در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ وجود داشته است. همان گونه که یکی از سیاسیون غربی به آن اعتراف نموده است «حقیقت درباره این اشتغال منتقدانه این بوده است که در زمینه رعایت حقوق بشر و روند اصلاحات در ایران هیچ چیز دستگیرمان نشده است و برای هر یک قدمی که ما به جلو برداشته ایم، حد اقل، قدم های دیگری به عقب برداشته ایم» (۸).

البته بعضی از اقدامات لیبرال و بشردوستانه ئی وجود دارد که بتوان آن ها را در مقام دفاع پذیرفت و گفت که پذیرفتن چنین خط مشی، هنگامی قابل توجیه است

که امیدی به ایجاد تغییرات در کشور وجود نداشته باشد. در ایران، به هر حال، به علت اشکالاتی که قبلاً به آنها اشاره کردیم، این نوع تغییرات اجتناب ناپذیر است و بنا بر این کشورهای غربی می توانند اجازه دهند که ایران راه وابسته به نیروی محرکه داخلی خود را که بر پایه تغییرات عمیق وابسته به آمارگیری خودش است ادامه دهد تا اصلاحاتی را که در آرزوی آنند بدست آورند. هنگامی که نهایتاً به چنین نقطه بحرانی رسیدند، اینان در موقعیتی خواهند بود که بتوانند افراط کاریها و زیاده روی هائی را که برگزیده بودند تعدیل و محدود نمایند.

نقطه مقابل این کار این است که از «گفت و شنود های منتقدانه» به شدت دفاع کرد و پنداشت که این بهترین سیاست، یا خط مشی است که بتوان از آن طریق همکاری های ایران را در زمینه سلاح های هسته ای، روند صلح در خاور میانه، از نو سازی افغانستان و عراق، کسب نمود. روشن ترین قرینه ئی که اتخاذ این روش بهترین است در روز ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳ به دست آمد. در آن روز ایران بیشتر مفسرین را با معامله برجسته ئی که آن را از طریق مذاکره و فشارهای سیاسی به عمل آورده بود حیرت زده کرد. اگر ایران به وسیله کلیه کشورها در عزلت فرو برده شده بود و نه فقط واشنگتن، در این صورت معلوم نبود که این قرارداد چگونه بسته شده بود، یا اینکه از کجا پیدا شده بود.

البته این به آن معنی نیست که گفته شود محلی برای سختگیری هائی که واشنگتن همواره در برابر ایران اتخاذ کرده است وجود ندارد. در هر حال، بسیاری از سیاستپوین غربی استدلال می کنند که مخلوط فعلی دیالوگ موجود بین اروپا و این موضع سخت امریکا، شاید بهترین خط مشی در برابر رژیم فعلی ایران باشد. به زبان یکی از نمایندگان اروپا در تهران، بهتر این است که هم پلیس خوب را داشته باشیم و هم پلیس بد را. در این صورت ایرانی ها هیچ گاه مطمئن نخواهند بود که چه چیزی در چنته برای آنان گذاشته شده است. وقتی که تهاجم و تعرض زیاده از حد شد، برای آنان انگیزه ئی برای مصالحه وجود نخواهد داشت، و حال آنکه مدارا و نرمی، آنان را واهی دارد تا کمی فکر کنند که به آنچه دلخواه آنان است می رسند (۹). محققان تهدید سازمان ملل متحد مبنی بر اینکه تحریم های اقتصادی را برای ایران تحمیل خواهد نمود، و این همان چیزی بوده است که امریکا به دنبال آن بوده است تا به علت تخطی ایران در اجرای تعهداتش نسبت به برنامه های هسته ای از ایران انتقام گرفته باشد، همین کافی است تا حتی سرسخت ترین محافظه کاران در تهران را وادار کند تا درباره هر نوع گناه، یا تخطی از قانون که در سر می پروراند، دوباره اندیشه کنند: حتی یک تحریم اقتصادی کوچک در صدور نفت ایران به خارج از کشور، اقتصاد آن کشور را زیرو رو، و ویران خواهد نمود.

از طرفی باید یاد آور شد که نقطه های مورد توجه بسیاری برای امریکا وجود دارد که می تواند با تغییر دادن مسیر و خط مشی خود درباره ایران آینده، مشکلات را از پیش روبرو دارد. در عین حالی که واشنگتن هیچ گاه در محکوم نمودن دولت ایران سستی به خرج نداده است، باید دید که در آینده، زمان تا چه حد می تواند به دولت امریکا فرصت دهد تا کمی سریع تر عمل کند و قول دهد که در برابر همکاری های تهران، با

خط مشی های امریکا، پاداش های لازم را در نظر گرفته است. مثلاً، دولت امریکا می تواند شرح جزئیات اوضاع و احوالی را که طی آن می تواند تحریم اقتصادی کنونی را متدرجاً بر دارد منتشر نماید و یا شاید شیخ ورؤیای بالقوه پیشنهاد عضویت ایران در سازمان بازرگانی جهانی را تقویت نماید. قبل از این، تلاش های ایران برای پیوستن به این سازمان با اینکه این عضویت می تواند در پیشرفت اصلاحات در ایران نقش مهمی بازی کند و ترمیمی سیاسی و اقتصادی به وجود آورد تا تندرورها و متعصبین امکان رویارویی با آن ها را نداشته باشند، با این وجود، با مخالفت هر دو کشور امریکا و اسرائیل مواجه بوده است.

اقدامات دیگری نیز وجود دارد که امریکا می تواند بگونه ئی قابل بحث اتخاذ نماید ولی تا امروز اشاره ئی نسبت به آنها ننموده است. واشنگتن می تواند تحریم اقتصادی خود را نه به گونه ئی مستقیم متوجه ایران نماید بلکه به جای آن هدف مشخصی را برگزیند و آن را متوجه سرمایه گذاری های بی حساب سران آن کشور که تا کنون شناخته شده اند، در بانک های کشورهای خارجی نماید. پرواضح است که چنین اقداماتی بیشتر و بهتر می تواند از نقطه نظر علائق مالی که این گروه به آن دل بسته اند مفید واقع گردد و در عین حال تنبیهی مالی برای آن گروه باشد. گروهی که سرنوشت ایران را در دست گرفته اند و مردم عادی در مقام مقایسه با آنان، نفوذی در این اهرم قدرت ندارند.

راه های دیگری نیز هست که امریکا می تواند طی آن میزان عدم اعتماد عمومی را کاهش دهد. جو مثبت و اطمینان بخش تردیگری به وجود آورد که در آن تهدید های اقتصادی و نظامی را، بگونه ئی که قبلاً به آن ها اشاره شده هنوز بتوان اعمال نمود. النهایه، شاید مؤثر تر و بهتر از آنچه تا کنون اعمال نموده است: اگر رژیم تهران به جای آنکه فکر کند که واشنگتن، کینه توزانه با هر نوع اقدامی که ایران می کند مخالفت می ورزد ولی به گفته های مساعد و وعده ها اجرو پاداش می دهد، در آن صورت محققاً در صدد خواهد افتاد خط مشی سیاسی خود را با نظر واشنگتن منطبق نماید.

یکی از اقداماتی که امریکا می تواند اتخاذ نماید تا روابطش با ایران، و جهان اسلام در حدی وسیع تر بهبود یابد این است که به حضور نظامی خود در منطقه، یا اطراف آن خاتمه، و یا حداقل، آن را کاهش دهد. از تاریخ یازدهم سپتامبر به بعد، تعداد امریکائی های موجود در پایگاه های جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی سابق زیاد تر شده است و در حال حاضر، امریکا دوازده پایگاه نظامی در قرقیزستان، پاکستان، تاجیکستان، و ازبکستان، و سه پایگاه دیگر در افغانستان دارد. علاوه بر این ها نیروی نظامی امریکا تمرین های نظامی مشترکی را با نیروهای محلی بر گذار می کنند که بعضی از آنها در نقاط حساس مرزی ایران نیز هست. فی المثل با نیروی آذربایجان شمالی در نقاط حساس و استراتژیک حوزه نفتی دریای خزر در روز ۱۴ اوت ۲۰۰۳ میلادی، این عملیات نظامی مشترک بر گذار شده بود. ولی درد نیای یک قطبی موجود که امریکا تفوق نظامی غیر قابل رقابتی را در دست دارد، این موضوع قابل بحث است که این پایگاه ها به چه درد می خورد و هدف سازنده ئی که از وجود آنها حاصل می شود چیست؟ آیا فقط برای آن است که سمبول

یا نمونه‌ئی از «پیشوائی یا استیلای» امریکا باشد و سبب شود تا صف آرائی‌های ضد امریکائی مانند آنچه لشکریان امریکا بر روی «خاک مقدس» عربستان سعودی به عمل آورد و آن را نقطه شروع نیروی تازه دادن، به «القاعده» نمود بوده است؟ با کاهش دادن به این نیروها در این کشورها، واشنگتن می‌تواند علاقه و نظرهای جدی و مستحکم ایران را برای امنیت خود بالا برد، و از درجه و میزان عدم اعتمادی که بین طرفین وجود دارد بکاهد.

گواينکه این اقدامات می‌تواند تنش‌های بین‌المللی را از بین ببرد، با این وصف، هنوز غیرممکن است که بتوان پیش‌بینی نمود که موقعیت آینده ایران چیست. شاید آن باشد که بهترین سناریو، که هر نظاره‌گر مستقلى برای ایران آرزو داشته است منجر به این اصل شود که ملاحا، از این موضع سرسختانه خود در کسب قدرت نادم و پشیمان گردند، و شاید بگونه‌ئی غیرمنتظره، قدرت را به دست نیروهای دموکراتیک بپارند که در آن صورت، و شاید بدون درد و رنج، نظم سیاسی مطلوب در ایران به وجود خواهد آمد.

ولى چون اوضاع سیاسی ایران همان گونه که در مقدمه به آن اشاره شد، از مدت‌ها قبل ظرفیتی برای غافلگیر کردن دارد، این احتمال نیز وجود دارد که رژیم کنونی ایران درباره تمام پیش‌بینی‌ها به مبارزه طلبی خود ادامه دهد و بیش از آنچه امروز انتظار آن می‌رود در مسند قدرت باقی بماند. همانگونه که در اغتشاشات به وجود آمده بلافاصله پس از انقلاب، و یا در لحظات جنگ تأثرآور با عراق، ایران به مرحله‌ئی رسیده بود که بر سر روزهای عمر این رژیم محاسبه می‌کرد، بنا بر این ممکن بود که یک دولت محافظه کار جدید، حتی اگر به وسیله آراء اکثرال، در انتخابات ۲۰۰۴ میلادی اختیاراتی قانونی به آن داده می‌شد، می‌توانست با بعضی از اقدامات اصلاحی مخالفان را دفع کند و قدرت را در دست بگیرد. همین تاکتیک در سال ۲۰۰۲ به عنوان مثال گرفته شد و آن هنگامی بود که بحث بر سر حقوق معلمین در گرفت و منجر به هرج و مرج در خیابان‌ها شد که بلافاصله با تعدیلی که به عمل آمد غائله خوابید.

در هر حال، در زمان نوشتن این کتاب، چند سناریو به وجود آمده بود که از توان امکانات خارج بود. گفته می‌شد که یک حمله نظامی امریکا یا اسرائیل، یا قیام مردمی و ریختن آنان به خیابان‌ها، می‌تواند بازتاب تنش‌های موجود و مختلف در کشور باشد. ولى باید گفت که این‌ها به هر چه می‌خواهد منجر شود، ولى شکی نیست که ایران چندان از ضرب‌الاجل‌های فردای خود دور نیست.

یادداشت‌ها

- ۱- مقاله به قلم «ویلیام دالریمل» درباره غائب شدن مسیحیان، مرور کتاب‌های نیویورک ریویو، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳.
- ۲- فاینانشیال تایمز، ۱۴ ژوئن ۲۰۰۳.
- ۳- توضیح نیروی نظامی امریکا درباره بمبی که توسط شورشیان علیه نیروهای امریکائی در بغداد به کار گرفته شده بود. ۱۸ دسامبر ۲۰۰۳.

- ۴- واشنگتن پست، ۲۶ اوت ۲۰۰۳.
- ۵- سخنرانی در برابر مؤسسه بازرگانی امریکا، ۲۶ فوریه ۲۰۰۳.
- ۶- «پزل»، مبلغ ۵/۱ میلیون دلار پرداخت شده به وسیله اداره مخابرات امریکا را قبول کرده بود.
- ۷- نتیجه نهائی اقدامات اتحادیه اروپا، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲.
- ۸- مصاحبه با نویسنده کتاب، تهران ۱۴ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۹- همان مأخذ.

